

<http://www.kavehroom.com>

بازشناسی قرآن

دکتر روشنگر

- بازشناسی قرآن
- دکتر مسعود انصاری (روشنگر)
- شماره برگ فهرست نامه کتابخانه کنگره ایالات متحده امریکای شمالی ۶۹۸۶۱-۸۱
- شماره ثبت در کتابخانه کنگره TX-871-732

- چاپ اول تا پنجم نشر پارس
- چاپ ششم ۱۳۷۸
- نشر نیما



Nima GmbH

نشر نیما

Verlag & Buchhandlung

Lindenallee 75

45127 Essen

Germany

Tel.: 0049-201-20 868

Fax: 0049-201-20 869

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۷	پیش‌گفتار چاپ چهارم
۲۹	پیش‌گفتار
۳۷	فصل اول - نگاهی به زندگی محمد و تاریخچه اسلام
۷۱	فصل دوم - آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است؟
۹۹	فصل سوم - محمد و فرضیه نبوت
۱۱۹	فصل چهارم - مبانی قرآن
۱۵۳	فصل پنجم - تئوریهای مهم قرآن
۱۸۱	فصل ششم - سوره‌های مکی و مدنی قرآن
۲۰۱	فصل هفتم - تضادهای قرآن
۲۵۹	فصل هشتم - ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن
۲۸۵	فصل نهم - زن در قرآن و اسلام
۳۲۳	فصل دهم - جن در قرآن
۳۴۵	فصل یازدهم - فلاسفه بزرگ اسلام و فلسفه‌های آنها
۳۵۹	فصل دوازدهم - شخصیت محمد
۳۸۹	فهرست مآخذ و منابع فارسی
۳۹۳	فهرست مآخذ و منابع زبانهای خارجی
۳۹۹	فهرست راهنما

پیش‌گفتار چاپ چهارم

چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۶۴ خورشیدی انتشار یافت و آنچنان مورد استقبال هم‌میهنان عزیز قرار گرفت که نویسنده کتاب فرصت نیافت حتی اشتباهات چاپی آن را در چاپهای دوم و سوم که هر یک با تیراژی چندین برابر چاپهای پیشین به انتشار رسید، تصحیح کند. اکنون چاپ چهارم این کتاب با تجدید نظر کامل و تصحیح اشتباهات چاپی چاپهای پیشین، به حقیقت جویان و دوستان ادب و فرهنگ اصیل ایرانی تقدیم می‌شود. استقبال بی‌نظیر هم‌میهنان گرامی از سه چاپ اول این کتاب نشانگر این واقعیت است که ایرانیان اصیل و پاک نهاد از رویای سنگین و کاذبی که مدت پانصد سال است، آخوندهای وارداتی شیعه‌گری بر آنها تحمیل نموده‌اند، بیدار می‌شوند.

چاپ اول کتاب بازنشاسی قرآن در جرگه‌های گوناگون ایرانیان و بویژه رسانه‌های گروهی خارج از کشور بازنشاسی مثبت و منفی بسیار گسترده‌ای داشت. روزنامه کیهان بین‌المللی، ابتدا با بی‌نظری کامل و دید پژوهشی و ادبی قابل توجهی، نقد جامعی زیر عنوان «بازنشاسی قرآن: حاصل بیست سال مطالعه در خلف اسلام» در صفحه ۱۱ شماره ۱۱۱ تاریخ پنجشنبه ۳۰ مردادماه سال ۱۳۶۵ خورشیدی خود به چاپ رسانید. پس از انتشار نقد مذکور، مدیریت و صاحب امتیاز روزنامه کیهان بین‌المللی شخصاً مقاله‌ای درباره کتاب مذکور در صفحه ۳ روزنامه شماره ۱۱۲ تاریخ پنجشنبه ۶ شهریورماه ۱۳۶۵ خورشیدی زیر عنوان «سفارش به همکاران کیهان» به چاپ رسانید و ضمن آن نوشت: «... بعضی از هموطنان عزیز ما از میان روشنفکران غافل می‌شوند و رژیم جمهوری اسلامی را با موضع ظاهری آن به باد انتقاد می‌گیرند... نویسنده کتاب بازنشاسی

قرآن در معرض این پرتگاه قرار گرفته است و خبرنگار کیهان متأسفانه بدون توجه به روش و معتقدات کیهان به تهیه و چاپ معرفی کتاب بازشناسی قرآن اقدام کرده است.»

از آن پس در شماره‌های بعدی روزنامه کیهان گفتارهای متعددی زیر عناوین گوناگون و با نامهای مختلف در رد و تکفیر کتاب بازشناسی قرآن به چاپ رسید. در این جریان چند مقاله ژرف و پرمقزم که همه با نام و امضای محفوظ در تمجید و ستایش از کتاب مذکور نگارش یافته بود، به آدرس صندوق پستی نویسنده کتاب واصل شد که یکی از آنها زیر عنوان «داوری کنید، حق با کیست!» برشته تحریر درآمده بود و نویسنده را بسیار زیر تأثیر قرار داد. نویسنده مقالات مذکور اشعار داشته بودند، مقاله خود را با امضای محفوظ برای چاپ به دفتر روزنامه کیهان بین المللی فرستاده‌اند، اما روزنامه مذکور از چاپ آنها خودداری کرده است. سایر روزنامه‌ها و مجلات خارج از کشور، بویژه روزنامه‌ها و مجلات چاپ آمریکا از قبیل «فوق العاده»؛ «ارمغان بین المللی واشنگتن دی.سی.»، «لوس آنجلس»، «سانفرانسیسکو، سن خوزه»؛ «پیام امروز» در تمجید و یا رد کتاب مذکور به درج گفتارهایی در نشریه‌های خود اقدام کردند. بعلاوه صدها نامه دیگر از خوانندگان هم میهن در تحسین و تأیید مطالب کتاب به صندوق پستی نویسنده واصل شد که همه آنها در بایگانی شخصی نویسنده نگهداری می‌شود.

یکی از افرادی که در داخل ایران کوشش کرده است، کتاب بازشناسی قرآن را تخطئه و محتویات آن را رد کند، آخوندی است به نام مصطفی حسینی طباطبائی. این شخص کتابی در سه جلد زیر عنوان خیانت در گزارش تاریخ: پاسخی به بیست و سه سال، بمنظور رد کتاب بیست و سه سال نوشته شادروان علی دشتی برشته تحریر درآورده است. بدیهی است که نویسنده بازشناسی قرآن، وظیفه خود نمی‌بیند در این گفتار، درباره مطالب این دو کتاب به قضاوت بنشیند، اما بنظر می‌رسد که اگر شادروان دشتی زنده می‌بود و می‌دید چه مطالبی در رد فرمودهای متین و منطقی و حقانیت اندیشه‌هایش برشته نگارش درآمده، با حفظ

سکوت پر مفهوم و عاقلانه همیشگی اش این شعر حافظ را در مغز مرور می‌کرد:
ای مگس عرصهٔ سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

بهر حال، نکته شایان توجه درباره ارزش یابی حجت‌اله طباطبائی از کتاب بازشناسی قرآن آنست که در حالیکه آنهایی که این کتاب را خوانده‌اند، همه بر این عقیده‌اند که بازشناسی قرآن بمراتب از کتاب بیست و سه سال جامع‌تر بوده و با شرح صدها منابع مهم و معتبر پژوهش شده است، با این وجود حجت‌اله طباطبائی تنها سه صفحه (صفحه‌های ۱۱ تا ۱۳) از جلد سوم کتاب خود را به انتقاد از این کتاب اختصاص داده است. نویسنده کتاب بازشناسی قرآن از هم میهنان ارجمند و اندیشه‌ور خود تقاضا دارد به مطالب انتقاد آمیز آخوند مذکور مراجعه نموده و دربارهٔ قلم‌فرسایهای او خود به قضاوت بنشینند. بدیهی است که نویسنده این کتاب از انتقادات حجت‌اله طباطبائی به دو سبب فرمتد شدم؛ یکی این که در حالیکه نویسندهٔ مذکور سه جلد کتاب خود را در رد کتاب بیست و سه سال اختصاص داده، در انتقاد از کتاب بازشناسی قرآن، بیش از سه صفحه قلم‌فرسایی نکرده است. این نکته نشانگر این واقعیت است که نور شمع سفسطه‌گریها و ترزبانیه‌های حرفه‌ای و لاجمابه آخوندی ناتوان‌تر از آن بوده است که بتواند محتویات مستند و روشن‌تر از خورشید کتاب را با گیل عوام‌فریبی بپوشاند. دوم این که، انتقاد حجت‌اله حسین طباطبائی از کتاب بازشناسی قرآن نشان می‌دهد که خوشبختانه این کتاب راه خود را به کشور عزیزمان نیز باز کرده است.

پس از انتشار کتاب بازشناسی قرآن، با توجه به پژوهشهایی که نویسنده قبلاً درباره زندگی کیازند ایران کوروش بزرگ و ارزشهای ویژه اخلاقی، انسانی، نظامی و شیوه‌های بدیع جهان‌نگشایی و کشورداری او بر پایه نوشته‌های تاریخ نویسان بزرگ و مشهور خارجی و ویژه یونانی از قبیل گزنفون، هرودوت و غیره بعمل آورده بودم، تصمیم گرفتم کتابی نیز در مقایسهٔ بین ویژگیهای اخلاقی، انسانی، زندگی خصوصی و اجتماعی و کشورداری کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله برشته نگارش درآورم. حاصل این پژوهش ژرف کتابی است که در سال

پیش (۱۳۶۹ خورشیدی) زیر عنوان کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله، انتشار یافت و آن نیز بیش از حد تصور نویسنده، مورد استقبال اندیشمندان و حقیقت جویان و ادب دوستان هم میهنم قرار گرفت.

مجموع مطالب این دو کتاب را در واقع می توان فرهنگ پژوهشی روشنگرانه ای از قرآن، کتاب آیین اسلام و شرح زندگی و خصوصیات محمد بن عبدالله، بنیانگذار دین مذکور بشمار آورد. کتاب بازشناسی قرآن، ماهیت واقعی و زوایای ناکاو یده قرآن، یعنی آیین اسلام را ژرف شکافی کرده و کتاب کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله، عناصر تشکیل دهنده شخصیت و انگیزه های پوشیده و خصوصیات کردار و منش محمد بن عبدالله، پیامبر شاه عرب را بر پایه مقایسه با کوروش بزرگ، شاه پیامبر پارسی بازننگری و تجزیه و تحلیل می کند.

و اما بی مناسبت نیست در این گفتار شرح کوتاهی درباره کتاب آیات شیطانی و نویسنده آن احمد سلمان رشدی که به سبب نوشتن کتاب مذکور بوسیله روح اله خمینی به مرگ محکوم شد، به قلم آوریم. سلمان رشدی در اصل یک مسلمان هندی می باشد که در بمبئی متولد شده و در دانشگاه کمبریج انگلستان، تحصیلاتش را به پایان رسانیده، تابعیت کشور بریتانیا را بدست آورده و در این کشور سکونت دارد. سلمان رشدی، پیش از انتشار کتاب آیات شیطانی، سه داستان دیگر نیز برشته نگارش درآورده است که به بیست زبان ترجمه شده اند. یکی از داستانهای او زیر عنوان *Grimus, Midnight's Children* نگارش یافته و برنده جایزه بهترین کتاب سال ۱۹۸۱ بوده است. داستان دیگرش زیر عنوان *Shame* برشته تحریر درآمده و برنده جایزه فرانسوی *Prix du Meilleur Livre Etranger* شده است. مجله مشهور *The New York Times Book Review* کتاب *Shame* سلمان رشدی را در ردیف کتاب *Gulliver's Travels* نوشته «سوئیفت»، کتاب *Candide* نوشته «ولتر» و کتاب *Tristram Shandy* نوشته «استرن» قرار داده است. مجله *Publishers Weekly* نیز در نقد کتاب

Shame مسلمان رشدی را یکی از متفکران نمونه و از مهمترین نویسندگان عصر ما بشمار آورده است. ترجمه فارسی کتاب *Shame* در ایران نیز برنده بهترین جایزه ترجمه فارسی سال ۱۳۶۶ خورشیدی شده است.

پس از انتشار داستان آیات شیطانی، بسیاری از نقد نویسان و نشریات مشهور جهان مانند *The Sunday Times*, *The Guardian*, *The Times* و *Telegraph* هر یک به نوعی کتاب آیات شیطانی، را مورد تقدیر و تمجید قرار دادند. روزنامه معروف و پرتیراژ *The New York Times Book Review*، در بخش نقد کتاب، آیات شیطانی را بعنوان یکی از بهترین کتابهای سال ۱۹۸۹ انتخاب کرد. *Nadine Gordimer* کتاب آیات شیطانی را یک فلسفه و یک سرگرمی شبهای عرب خواند و قدرت تفکر خلاقه و هنر ادبی سلمان رشدی را در آفرینش داستان مذکور ستایش و تمجید کرد. کتاب آیات شیطانی حتی موفق به بردن جایزه ادبی *Whitbread* برای داستان نویسی نیز شده است.

با وجود این که کتاب آیات شیطانی، این چنان تحسین و ستایش جگرگه های ادبی مشهور جهان را برانگیخت، اما مسلمانان بسیاری از کشورهای جهان، مانند، هندوستان، پاکستان، بنگلادش، افریقای جنوبی، بریتانیا، مصر، و عربستان سعودی بر ضد کتاب مذکور تظاهراتی بر پا کردند که در بعضی از کشورهای مذکور مانند پاکستان، هندوستان و بنگلادش به خونریزی انجامید. در تظاهرات بعضی از کشورهای مذکور نسخه هایی از کتاب آیات شیطانی بوسیله تظاهر کنندگان به آتش کشیده شد. در نتیجه بازتابهای شدید مسلمانان جهان بر ضد کتاب آیات شیطانی، فروش آن در ۴۴ کشور جهان ممنوع گردید و ناشران و کتابفروشیهای امریکایی و بریتانیایی مورد تهدید قرار گرفتند.

هنگامی که خبر انتشار کتاب آیات شیطانی، به ایران رسید، روح اله خمینی برخلاف کلیه اصول و موازین حقوق بشر و آزادیهای عقیده، مذهب، بیان و نیز بدون رعایت اصول حقوق بین الملل، سلمان رشدی را که تابعیت بریتانیا را بدست آورده و در این کشور سکونت داشت، به مرگ محکوم کرد و حتی برای قاتل او نیز جایزه ای اختصاص داد.

صدور فتوای قتل سلمان رشدی در روابط بین المللی نیز تأثیرات شگرفی

بوجود آورد. از جمله، در ۲۸ فوریه سال ۱۹۸۹، مجلس شورای اسلامی ایران اعلام داشت که دولت انگلستان باید کتاب آیات شیطانی را تقبیح کند و در غیر اینصورت حکومت جمهوری اسلامی ایران رابطه خود را با کشور مذکور قطع خواهد کرد. اما دولت انگلستان که سلمان رشدی را تبعه خود می دانست، صدور فتوای قتل او را از طرف حکومت جمهوری اسلامی ایران، دخالت مستقیم در امور داخلی خود تلقی کرد و از اجرای خواست حکومت جمهوری اسلامی ایران سر باز زد. در نتیجه روز ۷ مارس سال ۱۹۸۹ رابطه سیاسی بین دولت‌های ایران و انگلستان قطع گردید. روزنامه وایتکان مقر پاپ پیشوای کاتولیک‌های جهان نیز اگرچه به سبب اهانتی که با انتشار کتاب آیات شیطانی به مسلمانان جهان وارد شده بود با آنها همدردی کرد، اما صدور فتوای قتل سلمان رشدی را محکوم نمود. دولت ژاپن نیز بعلت صدور فرمان قتل سلمان رشدی بوسیله حکومت جمهوری اسلامی ایران، خرید نفت را از این کشور متوقف نمود. رهبران و مردم کشورهای غربی نیز با خشم و غضب عمل روح‌الله خمینی را در صدور فتوای قتل سلمان رشدی به باد انتقاد و اعتراض گرفتند. در نتیجه بازتاب‌های گوناگون جهانی مذکور، مردم جهان با شور بینظیری برای خرید کتاب آیات شیطانی، به کتابفروشیها هجوم بردند و کتاب مذکور چندین مرتبه با تیراژ غیرعادی به چاپ رسید.

پس از این که فرمان قتل سلمان رشدی بوسیله روح‌الله خمینی صادر شد، رشدی از انظار ناپدید و مخفی شد و پلیس لندن مراقبت از حفظ جان او را بر عهده گرفت. سلمان رشدی در دفاع از خود اظهار داشته است، اولاً کتابش جنبه افسانه دارد و ثانیاً مطالب فصل‌های دوم و ششم کتابش که برای محمد بن عبدالله، پیامبر اسلام و دین اسلام و مسلمانان اهانت آور تلقی شده در واقع شرح رؤیاهای قهرمانان و نقشداران داستان بوده است. اما حکومت آخوندیسم ایران به اظهارات او توجهی نکرد و اجرای فرمان قتل او را بوسیله خمینی، الزام‌آور دانست. پس از درگذشت روح‌الله خمینی، سلمان رشدی برای حفظ جان خود از مسلمانان جهان پوزش خواست و حتی از عمل خود بمناسبت نوشتن کتاب مذکور توبه کرد. اما مقامات جمهوری اسلامی ایران، اظهار داشتند که هیچ عملی نمی‌تواند فتوای صدور قتل

سلمان رشدی را تغییر دهد.

کتاب آیات شیطانی، چهارمین داستان سلمان رشدی، در ۵۴۷ صفحه برشته نگارش درآمده و وی رویدادهای آنرا با نیروی تخیل خود و در قالب رؤیا‌های قهرمانان داستان آفریده است. سلمان رشدی، محمد بن عبدالله بنیانگزار اسلام و اطرافیان او را در لابلای قهرمانان و رویدادهای داستان خود جا داده است، منتها آنها را با نامهای شبیه و نزدیک به نامهای اصلی آنها نام می‌برد. برای مثال «مخوند» را بجای نام «محمد»، «جبریل» را بجای «جبرئیل» و «جاهلیه» را بجای شهر «مدینه» بکار برده است.

کلیه نقد نویسانی که کتاب آیات شیطانی را نقد و بررسی کرده‌اند، همه عقیده دارند که سلمان رشدی این کتاب را با روش ویژه‌ای نوشته که خواندن و درک مطالب آن کار ساده‌ای نیست. نقد نویسان مذکور بر این عقیده‌اند که اگر مسلمانان کتاب مذکور را تکفیر و خواندن آنرا منع نمی‌کردند، اثر مورد نظر بخودی خود توفیقی بدست نمی‌آورد. بعلاوه بررسی کنندگان کتاب مذکور معتقدند که نویسنده در شرح مطالب کتاب، به درازگوییهای بیش از حد پرداخته، بطوری که می‌توان گفت شرح مطالب کتاب نیازی به آن همه حرفهایی که درباره آنها زده شده، نداشته است.

آن قسمت از مطالب کتاب که برای اسلام، محمد و مسلمانان جهان، اهانت آور تلقی شده تنها کمتر از یک سوم مطالب کتاب را تشکیل می‌دهد و سایر مطالب کتاب یک شاهکار بدیع ادبی است که از تحقیر زنان در تاریخ دفاع می‌کند؛ اثرات منفی تبلیغات سینمایی، تلویزیونی و انتشارات چاپی را در مغز افراد بشر تشریح می‌نماید و جایگزین شدن تبلیغات منفی مذکور را بجای افسانه‌های آموزنده اعصار باستانی و ادبیات کلاسیک و علوم اصیل سیاسی یک فاجعه ادبی و معنوی برای افراد بشر عصر ما بشمار می‌آورد. همچنین سلمان رشدی معتقد است که مهاجرت‌های دائمی و وصلتهای بیمعنی برون‌ترادی باعث مسخ شدن هوش و استعداد و فراست پیشرفته انسان در عصر جدید شده و بعلاوه انسان عصر ما بر اثر فقر معنوی به خودنابودی روی آورده و عشق و محبت و صفا از

جامعه انسانی ما رخت بر بسته و معنویات بشری آلوده و بیمارگونه شده‌اند. در کتاب آیات شیطانی، تنها اسلام نیست که مورد طنز نوپسندۀ قرار گرفته، بلکه دو مذهب هندو و مسیحیت نیز با همین نظر نگریسته شده‌اند، منتها تیغۀ تیز خامه سلیمان رشدی بیشتر از سایر مذاهب روی اسلام فشار آورده، زیرا او در یک خانواده مسلمان زایش و پرورش یافته است. در واقع می‌توان گفت که هدف واقعی سلیمان رشدی از آفریدن داستان آیات شیطانی، تنها حمله به مذاهب سنتی نیست، بلکه وی قصد دارد با ریا و سالوس پیشگی، پیروی کورکورانه از سنتها و خرافات غیر منطقی به مبارزه برخیزد و ستمدینی ناشی از نادانی را محکوم سازد. از بررسی و اکتناء دقیق مطالب کتاب آیات شیطانی چنین استنباط می‌شود که نویسنده آن قصد دارد، سخنان روشنگرانه خود را بطور صریح و روشن به مغز خوانندگان جاری سازد، اما نیروی وحشت زایی بر آزادی افکارش سنگینی می‌کند و از روان شدن خامه اش بطور آزاد روی کاغذ جلوگیری می‌نماید، از این رو بعضی اوقات سیر افکار و مطالب در سلسله رویدادهای کتابش بهم گره می‌خورند و برای مثال معلوم نیست آیا محمد پیغمبر در داستان او انسانی است که تار و پود وجود و اعمال و کردارش از یک تخیل واهی در رؤیا بافته می‌شود و یا او یک شخصیت حقیقی تاریخی است که کوشش می‌کند دین جدیدی را بنام اسلام بنیانگذاری کند. ولی بهرحال، سلیمان رشدی، بر این عقیده است که ایجاد یک مذهب جهانی برای محمد، وسیله‌ای برای تحقق به هدف واقعی اش، یعنی قدرت طلبی بود. (نویسنده کتاب بازشناسی قرآن از این لحاظ با سلیمان رشدی اشتراک نظر کامل دارد و این موضوع بکرات و پرروشنی در بازشناسی قرآن آورده شده است.)

داستان آیات شیطانی با انفجار یک هواپیمای جمبوجت روی دریای مانس آغاز می‌شود. بدین شرح که تروریستهای سیک، یک هواپیمای جمبوجت مسافری را که از بمبئی عازم لندن بوده، در هوا می‌ربایند و آن را در ارتفاع ۲۹/۰۰۲ فوتی روی دریای مانس منفجر می‌کنند. از کلیه سرنشینان هواپیمای مذکور تنها دو نفر بطور مجزئه آسایی در سواحل دریا در جنوب شرقی انگلستان در

منطقه Sussex سالم به زمین می‌رسند. این دو نفر بازمانده حادثه مذکور، دو هنرپیشه قهوه‌ای رنگ میانسال هندی هستند که از بمبئی به لندن پرواز می‌کرده‌اند.

یکی از این دو نفر «جبریل فرشته» نام دارد که در پانزده سال اخیر، محبوبترین ستاره سینمای هندوستان بوده است. هنرپیشه مذکور که به سبب محبوبیت زیاد در سینمای هندوستان شهرت فراوان دارد، بطور گمنام مسافرت می‌کند و میل ندارد کسی او را بشناسد. وی قبل از آغاز این مسافرت به یک بیماری خطرناک مبتلا بوده و در جریان بیماری مذکور دریافته است که در این دنیا خدائی وجود ندارد و از اینرو ایمان خود را نسبت به خداوند از دست داده و به کیش خداناشناسی گراییده است.

هنرپیشه دومی «سالادین چمچه» نام دارد و یکی از موفقترین صداگزاران صنعت سینما و تلویزیون بریتانیا و مخصوصاً آگهیهای تجارتي این کشور بشمار می‌رود و به همین سبب او را «مرد هزار صدا» می‌نامند. این شخص که به سبب موفقیت شغلی اش ثروت قابل توجهی بدست آورده، در اصل هندی بوده و پس از مسافرت به میهن اصلی اش، اکنون پس از خاتمه مسافرتش از بمبئی به لندن بازگشت می‌کرده است. بطور کلی «جبریل فرشته» یک مرد شیاد و نابکار و «سالادین چمچه» یک آدم لوده و مسخره است.

حادثه سقوط پنج میل و نیمی این دو نفر از آسمان به زمین سبب می‌شود که آنها در جریان این سقوط با تغییرات و تحولات جسمی عجیب و غریبی روبرو شوند. بدین شرح که «سالادین» در دو طرف پیشانی اش دو شاخ و در پاهایش دو شمش در می‌آورد. این موضوع باعث می‌شود که اگرچه او تابعیت انگلستان را کسب کرده، با این وجود مأموران پلیس و اداره مهاجرت در هنگام برخورد با وی، نسبت به او سختگیریهای غیرعادی بعمل می‌آورند. و اما برای «جبریل» اتفاق عجیب دیگری می‌افتد. به این شرح که در اطراف سر او هاله‌ای از نور بوجود می‌آید و با توجه به این که او یک تبعه خارجی است که وارد انگلستان شده، در هنگام روبروشدن با مقامات پلیس و اداره مهاجرت باید با مشکلات زیادی

دست و پنجه نرم کند. بعلاوه اگرچه او بتازگی ایمان خود را به نسبت به خداوند از دست داده و خداشناس شده، ولی چون نامش «جبریل» است و هاله نوری در اطراف سرش درخشش دارد، گروهی از مردم از او انتظار دارند که برای آنها حامل کلامات و الهامات الهی باشد. بعلاوه خود «جبریل» در مغز احساس می کند که روح «جبرئیل» فرشته در او حلول کرده و او بعنوان جبرئیل عصر حاضر مأموریت دارد بشر را از گناهان ابلهانه اش رهایی بخشد. در این جا دهه های ابتدای قرن هفتم میلادی با دهه های پایان قرن بیستم با یکدیگر پیوند می خورند. بدین معنی که «جبریل» که در واقع در زمان حال بسر می برد، در رؤ یا خواب «محموند تاجر» را می بیند که در نقش محمد پیغمبر ظاهر شده است. روایات او در زمان حال بوقوع می پیوندد، ولی در واقع شرح رویدادهای تاریخ دین اسلام و تحولات آن می باشد. اگرچه «جبریل» رابط بین خدا و محمد پیغمبر است و اوامر و آموزشهای الهی را به محمد الهام می کند، اما اعمال و رفتار و منش او به کردار «عزرائیل» فرشته مرگ شباهت دارد.

بدین ترتیب، سلمان رشدی بمنظور معتدل کردن زهر اهانتپایش به محمد، اسلام و مسلمانان؛ افرادی را بعنوان قهرمانان داستانش انتخاب کرده که گاهی اوقات دیوانه و پریشان مغز و زمانی سالم و عادی هستند. بعلاوه، افراد غیر عادی و پریشان مغز نقش آفرین داستانش، رویدادهای طنزآمیز و پر زهر و نیش افسانه او را در رو یا می بینند. گاهی اوقات، سلمان رشدی درجه احتیاط تخفیش را در شرح رویدادهای داستان تا حدی بالا می برد که رخدادهای مذکور در افسانه اش را بعنوان رؤ یا های دوبرابرو یا رؤ یا در رؤ یا توصیف می کند. بعبارت دیگر، سلمان رشدی روشی انتخاب کرده است تا بتواند در سنگر اوهام و تخیلات واهی دو نفر افراد غیر عادی و پریشان مغز، آنها را در قالب افسانه از پی آمد مطالب برخوردار و نیشدار و زهرآلودش به اسلام و اسلامیان، خود را مصون نگه دارد. اما متأسفانه بطوری که می دانیم، موقعی که هیجانانگیز و وابسته به معتقدات سنتی و غیر منطقی که از اعصاب ناشی می شوند و نه از قدرت تعقل بر انسان چیره شوند، مرز بین کاربرد درایت انسانی و طغیان خوی حیوانی او از بین خواهد رفت. بهمین

دلیل است که با وجود تمام پیشگیری‌های احتیاطی و ذهنی لازم که سلمان رشدی برای انتشار داستان آیات شیطانی بکار گرفته، معذرا در صدور فتوای قتلش درنگی بعمل نیامد.

و اما در سراسر رویدادهای تخیلی و رؤیایی داستان آیات شیطانی، تنها شش مورد وجود دارد که برای اسلام و محمد بن عبدالله اهانت آور تلقی شده و احساسات مسلمانان جهان را جریحه‌دار کرده است. یک مورد نیز در بخشی از کتاب آیات شیطانی از صفحه ۲۰۵ تا ۲۱۵ وجود دارد که اشاره طنزآمیز و غیر مستقیمی است به ستمدینیهای جنایت‌آلوده‌ای که روح‌اله خمینی درباره ملت و کشور ایران مرتکب شد و گویا این مورد در انگیزش او به صدور فتوای قتل سلمان رشدی تأثیر بسیار داشته است. موارد ششگانه اول به شرح زیر است:

۱- در سلسله رویدادهای کتاب افسانه آیات شیطانی، سلمان رشدی از یکی از کاتبان قرآن که با خودش همنام بوده و سلمان نامیده می‌شود، سخن می‌برد. سلمان یک ایرانی و لنگرد، مفتخوار و شرابخواره‌ای است که در بیابان با نوشتن متون قرآن بیپوده وقت‌گذرانی می‌کند. وظیفه سلمان کاتب آن است که آیاتی را که محمد بوسیله جبرئیل فرشته از خدا الهام می‌گیرد، در قرآن وارد کند. اما سلمان انسان موذی و ازگاتی بوده و آیاتی را که محمد جهت ثبت در قرآن برایش دیکته می‌کند، تغییر می‌دهد و پس از این که آنها را مسخ و از صورت اصالت خارج می‌کند، در قرآن وارد می‌نماید. هنگامی که محمد از عمل نابجای کاتب مذکور آگاه می‌شود، بشدت آشفته می‌گردد و سلمان را به مجازات مرگ محکوم می‌کند، ولی بعدها از تقصیر او درمی‌گذرد و او را می‌بخشد.

اگرچه موضوع بالا سبب رنجش احساسات مسلمانان شده است، ولی باید دانست که در واقع چنین رویدادی برای محمد و یکی از کاتبان قرآن در عمل رخ داده است. شرح موضوع بدین‌قرار است که محمد کاتبی داشته بنام عبدالله بن سعد بن ابی سرح که وظیفه اش ثبت آیاتی بوده است که به اصطلاح جبرئیل از طرف خداوند به محمد الهام می‌نموده و محمد آنها را برای ابی سرح دیکته می‌کرده

است. ابی سرح، هنگامی که محمد آیه‌ای برای او دیکته می‌کرد، به محمد پیشنهاد می‌نمود تا برای زیباتر شدن آیه مطلبی به آن اضافه و یا از آن کسر کند و محمد نیز معمولاً پیشنهاد وی را می‌پذیرفت. این موضوع ابی سرح را به این فکر انداخت که اگر قرآن واقعاً کلمات خداوند است، او نباید اجازه داشته باشد در افکار و الهامات الهی نفوذ کند و فرمان و مشیت او را تغییر دهد. از اینرو ابی سرح به اصالت رسالت محمد و دین اسلام و قرآن مشکوک شد و از اسلام برگشت. (به صفحه‌های ۳۹ و ۴۰ همین کتاب مراجعه فرمایید.)

۲- یکی از اهانیت آمیزترین موارد کتاب آیات شیطانی برای مسلمانان، موضوعی است که رشدی در فصل دوم کتابش زیر عنوان «مخوند» (نام مستعار محمد بن عبدالله) شرح داده است. بدین شرح که جبرئیل از سوی خداوند به «مخوند» الهام می‌کند تا با دشمنان آئین نوظهورش کنار بیاید و موافقت کند، همراه با پرستش «الله»، سه بتی را که به نامهای «لات»، «منات» و «عزی» در خانه کعبه وجود دارند و مورد اعتقاد و پرستش مخالفانش می‌باشد، نیز مورد پرستش قرار دهد. محمد القآت جبرئیل را می‌پذیرد و پرستش بت‌های سه‌گانه مذکور را در کنار «الله» در قرآن وارد می‌کند. اما بعدها جبرئیل به محمد اظهار می‌دارد، پرستش بت‌های سه‌گانه مذکور از سوی شیطان به او الهام شده، نه خداوند. این موضوع، محمد را بشدت آزرده خاطر می‌سازد و دستور می‌دهد آیاتی که پرستش سه بت مذکور را تجویز می‌کنند از متن قرآن حذف شوند و بجای آنها آیات جدیدی وارد قرآن می‌کند. سلمان رشدی در واقع عنوان «آیات شیطانی» را بر اساس همین نکته برای کتاب داستانش انتخاب کرده و بدین وسیله قصد داشته است، چنین وانمود کند که قرآن دارای ارزش الهی و دینی نبوده و بغیر از مجموعه‌ای از اصول و مطالب شیطانی، چیزی بیش نیست.

البته باید توجه داشت که این قسمت از داستان آیات شیطانی، مخلوق تخیل رشدی نیست و بیش از یک‌هزار سال پیش تاریخ نویسان معروف و معتبر اسلامی مانند ابن سعد در کتاب التباکت الکبیر، محمد بن جریر الطبری در کتاب تاریخ الامم والملوک و همچنین سایر محدثان و مورخان مشهور اسلامی، موضوع مذکور

را در نوشته‌های خود ذکر کرده‌اند. اما دانشمندان اسلامی عصر حاضر، این موضوع را رد می‌کنند.

با توجه به این که هیأت‌های مذهبی مسیحی در قرون وسطی همین اتهام را به قرآن وارد کرده و حتی در نوشته‌ها و درامهای خود نام طعن آمیز «مخوند» را که تضمین شیطانی دارد، برای محمد بن عبدالله بکار برده‌اند. از اینرو اهانت مذکور، احساسات مسلمانان را بشدت جریحه‌دار کرده است. زیرا مسلمانان معتقدند که آیات قرآن کلام خالص خداوند است که بطور غیر مستقیم بوسیله جبرئیل فرشته به محمد بن عبدالله الهام شده است.

۳- سلمان رشدی در کتاب خود برای شهر مکه نام «جاهلیه» که معنی جهالت و تاریکی دارد، قائل شده و «مخوند» یا محمد بن عبدالله را حاکم این شهر خوانده است. او می‌نویسد، در شهر شنی جاهلیه مرد تاجری که شبیه محمد پیغمبر است و «مخوند» نامیده می‌شود، به سمت پیامبری مبعوث شده و جبرئیل از طرف خدا وی را شیطان برای او پیام می‌آورد.

بدیهی است موضوع بالا نیز برای مسلمانان که مکه را مرکز مقدس دینی خود، کعبه را خانه خدا و محمد را پیامبر خود می‌دانند، بسیار اهانت‌آور تلقی شده است.

۴- یکی دیگر از موارد وهن آور داستان آیات شیطانی برای اسلام و مسلمانان، موضوع زیارت روستایان دهکده «تیلی پور» از مکه به رهبری عایشه است. شرح موضوع بدین قرار است که در صحرای عربستان دهکده نیمه پیشرفته‌ای وجود دارد بنام «تیلی پور». در این دهکده درخت بسیار بزرگ و تنومندی چشمها را جلب می‌کند. بزرگی درخت مذکور به اندازه‌ای است که نمی‌توان بدرستی تمیز داد که آیا درخت مورد نظر در منطقه دهکده روئیده شده و یا دهکده در سایه درخت بوجود آمده است. در این دهکده دختر زیبای یتیم و مصروعی وجود دارد که عایشه نامیده می‌شود. لباس عایشه را پروانه‌هایی تشکیل می‌دهند که بدنش را احاطه کرده‌اند. غذای عایشه نیز از خوردن پروانه‌های مذکور تأمین می‌شود.

عایشه طنین صداهای عجیب و غریبی را در گوشهای خود احساس می‌کند و

برایش توهمی بوجود می آید که به پیامبری مبعوث شده و باید روستائیان دهکده را برای زیارت مکه رهبری کند. بدین ترتیب عایشه روستائیان ساده لوح دهکده «تیلی پور» را برای زیارت دعوت می کند. روستاییها دعوت او را پذیرا می شوند. عایشه رهبری آنها را در زیارت مکه بر عهده می گیرد و به آنها قول می دهد، در هنگام عبور از دریای عرب، دریا به دو قسمت تقسیم می شود و آنها موفق خواهند شد به سلامت از خشکی بین دو دریا عبور کنند. اگرچه تماشاچیان دو نیمه شدن دریا را با چشم مشاهده می کنند، اما همه زوار در دریا غرق می شوند و بدنهای باد کرده آنها روی ساحل می افتد.

۵ - سهمگین ترین اهانتی که در کتاب آیات شیطانی به محمد وارد شده، در فصل ششم کتاب زیر عنوان «بازگشت به جاهلیه» برشته نگارش درآمده است. بنا به نوشته کتاب، شهر جاهلیه دارای فاحشه خانه هایی است که بهترین و معروفترین آنها «حجاب» نام دارد. فاحشه خانه «حجاب» از سنگ سیاه ساخته شده و از این لحاظ با خانه کعبه که مقدسترین مرکز مسلمانان جهان است شباهت دارد. سلمان رشدی، نام زنهای محمد را بر روی زنهای بدکاره ای که در فاحشه خانه تخیلی کتابش به خودفروشی اشتغال دارند گذاشته و هر یک از زنهای بدکاره فاحشه خانه مذکور را با یکی از زنهای محمد یکسان کرده است. او می نویسد، زنهای راکاره فاحشه خانه «حجاب» نامهای همسران پیامبر را بر خود گذاشته اند تا شغلشان پر رونق شود. سلمان رشدی، فاحشه خانه حجاب را با حرمسرای محمد مقایسه می کند و می نویسد در فاحشه خانه «حجاب» دوازده نفر زن بدکاره وجود دارند و محمد نیز در حرمسرای دارای دوازده همسر است.

بمنظور آگاه کردن خوانندگان ارجمند از مطالب فصل ششم کتاب آیات شیطانی، نویسنده کتاب بازشناسی قرآن کوشش می کند با دقت لازم و قبول مسئولیت ادبی کامل، سه صفحه (صفحات ۳۷۹ تا ۳۸۱) از این قسمت کتاب را با در نظر داشتن اصالت کامل مفهوم کلمات و اصطلاحات و جمله های مربوط، به شرح زیر به فارسی برگرداند:

هنگامی که در جاهلیه شایع شد که راکاره های فاحشه خانه حجاب هر یک

دارای خصوصیات یکی از زنهای «مخونده» هستند، مردان شهر جاهلیه همه در درون خود به هیجان آمدند. اما از این که هیجان نفسانی آنها که در واقع هتک کننده حرمت همسران «مخونده» است، کشف شود و سبب از دست دادن جانشان بوسیله «مخونده» و یا یکی از یارانش شود، به وحشت افتادند. در عین حال، چون مایل بودند، جریان فاحشه‌خانه حجاب به همین وضع باقی بماند، لذا احساسات و هیجانات نفسانی خود را از مقامات شهر جاهلیه پنهان داشتند.

سالخورده ترین زن فاحشه‌خانه حجاب پنجاه سال و جوانترین آنها پانزده سال دارد. دختر پانزده ساله مذکور که از بسیاری از زنان پنجاه ساله بیشتر تجربه و آزمودگی دارد، به یکی از شعرای هجوگوی جاهلیه به نام «بعال» که دارای رفتار و حرکات سبک و ناموزونی است، تمایل پیدا کرده است. زنان فاحشه‌خانه حجاب دارای خواجه‌ای هستند و هنگامی که «بعال» به فاحشه‌خانه حجاب می‌رود، زنان فاحشه برای به هیجان آوردن او به انواع گوناگون با خواجه خود عملیات تحریک آمیز انجام می‌دهند. برای مثال، با بدنهای خود جلوی او خودنمایی می‌کنند، سینه‌های خود را در برابر او به نمایش می‌گذارند، پاهایشان را دور کمرش حلقه می‌کنند و از فاصله یک اینچی صورت «بعال» یکدیگر را با شور و هیجان می‌بوسند. «بعال» با مشاهده اعمال هیجان انگیز زنان را کاره فاحشه‌خانه با خواجه خود به هیجان می‌آید، ولی امیدی به این که یکی از زنان را کاره به او دست بدهد، ندارد. زنان مذکور آنقدر او را مسخره و مضحکه می‌کنند، تا این که احساس شرم از تسلیم شدن به نیروی شهوت، بنا گوشه‌هایش را سرخ فام می‌نماید و سپس آماس آلت جنسی اش فروکش می‌کند. گاهگاهی نیز بندرت، در حالی که «بعال» از حسرت ناامیدی از برآورده شدن کامش، آه می‌کشد، زنان فاحشه به یکی از همکاران خود مأموریت می‌دهند، شور و هیجانی را که در او برانگیخته‌اند، خاموش کند.

در پایان ساعت کاری یکی از روزها که زنان فاحشه‌خانه حجاب با «بعال» مشغول بازی مذکور بودند، «بعال» تصادفاً شنید که جوانترین دختر فاحشه‌خانه درباره یکی از مشتریانش بنام «موسی» که به شغل بقالی اشتغال داشت، سخن

می گوید. دختر مذکور می گفت: «موسی آنقدر توجهش به زنان پیغمبر جلب شده است که تنها با برزبان آوردن نام آنها به هیجان می آید. بویژه اوبه من گفت، من و عایشه آنقدر بیکدیگر شبیه هستیم که گویی من و اومیبی هستیم که به دو نیمه تقسیم شده ایم. البته همه می دانند که عایشه تا چه حد مورد محبت و علاقه پیامبر است.»

در این هنگام، فاحشه پنجاه ساله خود را وارد گفتگوی آنان کرد و گفت: «گوش بده، این زنهای حرمسرای محمد این روزها بغیر از مرد درباره هیچ چیز دیگری فکر نمی کنند. بهمین سبب نباید از این که او آنها را از چشم مردم دور نگه می دارد، تعجب کنیم. اما، این امر کار را بدتر کرده است. زیرا مردم برای دیدن چیزی که از مشاهده آن منع می شوند، حرص زیادتری پیدا می کنند.»

«بعال» با شنیدن گفتگوی بالا به فکر فرورفت و با خود فکر کرد: «مخصوصاً در این شهر هرزه و شهوت آلوده جاهلیه که تا قبل از آمدن «مخوند» و کتاب قانونش به این شهر، زنها لباسهای پرزرق و برق می پوشیدند و همه حرفهایشان درباره عیاشی و پول، پول و سکس بود. و نه فقط حرف، بلکه عمل.»

سپس «بعال» روبه جوانترین زن فاحشه خانه کرد و گفت: «تو چرا خود را به رخ اونمی کشی؟»

«به رخ کی؟»

«منظورم موسی است. اگر عایشه اینچنان قلبش را به تپش و لرزه درمی آورد، تو چرا خودت را عایشه شخصی و خصوصی اونمی سازی؟»

«خداوندا، اگر بفهمند توجه می گویی، بیضه هایت را در روغن می

جوشانند.»

او چند نفر زن دارد؟ دوازده نفر و یک زن سالخورده که مدتها پیش مرده است. چند نفر زن بدکاره در فاحشه خانه حجاب وجود دارند؟ در آنجا هم دوازده نفر؛ و آن مادام سالخورده که تا کنون حاضر نشده است به مرگ «لبیک» بگوید و سرسختانه در برابر آن مقاومت می ورزد. هنگامی که عقیده و ایمان وجود ندارد،

کفر و بی‌اعتنایی به مقدمات نیز وجود نخواهد داشت. سپس «بعال» به مادام سائل‌خورده عقیده‌اش را اظهار داشت.^۱ مادام با صدایی شبیه به صدای قورباغه‌ای که به التهاب حنجره مبتلا می‌باشد، پاسخ داد: «این کار خیلی خطرناک است، ولی درآمد زیادی می‌تواند بیار آورد. باید با نهایت دقت به این کار دست زد، ولی بهر حال این کار را انجام خواهیم داد.»

دختر پانزده ساله دهانش را به گوشه‌های مرد بقال نزدیک کرد و مطلبی در گوشه‌هایش نجوی کرد. با شنیدن مطلب مذکور، برقی در چشمهای بقال درخشیدن گرفت و با اشتیاق عمیقی اظهار داشت: «همه‌اش را برایم تعریف کن، درباره روزهای طفولیتت، اسباب بازیهای مورد علاقه‌ات، اسبهای سلیمان^۲ و بقیه آن، برایم از زمانی تعریف کن که تمبورین (دایره زنگی) می‌زدی و پیغمبر می‌آمد و تو را تماشا می‌کرد.» دختر پانزده ساله پاسخ همه پرسشهای بقال را داد. سپس بقال از او خواست برایش بگوید، چگونه در زمانی که دوازده ساله بود، پیغمبر از وی ازاله بکارت کرده است. دختر مذکور، پاسخ بقال را داد و افزود که پس از آن پیغمبر دستمزد او را دو برابر می‌پرداخته است. «زیرا آن روزها، بهترین روزهای دوره زندگی من بوده است.»

در این هنگام، مادام به «بعال» اظهار داشت: «ما باید مراقب وضع (بهداشت) قلبی (مشتریان) خود نیز باشیم.»

۶- در صفحه‌های ۳۶۳ و ۳۶۴ کتاب آیات شیطانی، سلمان رشدی مینویسد:
در واحه یشرب، پیروان دین جدید اسلام از مالکیت زمین محروم بودند و از اینرو تهیست بشمار میرفتند. سالها بود که آنها از راه دزدی و راهزنی روزگار میگذرانیدند و به کاروانهای ثروتمندانی که به جاهلیه وارد میشدند و یا از آنجا به خارج میرفتند، حمله میکردند.

سلمان به «بعال» گفت، «مخوند» برای توجه به پاکیزگیهای اخلاقی وقت نداشت و در باره تشخیص هدف از وسیله دقت بکار نمی‌برد. در آن زمان افراد مؤمن به دین در هرج و مرج و بی‌فانونی بسر می‌بردند، اما بطور ناگهانی ذهن «مخوند» و

یا شاید جبرئیل فرشته و شاید هم «الله» را قانون و مقررات اشغال کرد. از میان درختان خرمای واحه یشرب، جبرئیل در نظریه‌یامیر ظاهر شد و شروع به قانون‌پراکنی کرد. قانون، قانون، و قانون. تا آنجا که مؤمنین فکر میکردند، دیگر بندرت جانی برای الهامات زماذتری از طرف خداوند باقی مانده است. برای هرچه که ممکن است تصوّرش در ذهن ایجاد شود، قانون بوجود آمد. اگر شخصی بخواهد بادی از خود خارج کند، باید چهره‌اش را به طرف باد بگرداند. قانونی بوجود آمد در باره اینکه اگر کسی بخواهد عقبش را تمیز کند، با کدام دست باید این کار را انجام دهد. چنین به نظر میرسید که افراد بشر در هیچیک از عوامل وجودی خود آزادی ندارند و برای انجام هر کاری باید از قاعده و اصلی پیروی کنند. یکی از الهامات الهی به مؤمنان دستور میداد، چه اندازه باید غذا بخورند، تا چه حدّ به خواب عمیق فرو روند و در هنگام همخوابگی چه حالتی را باید برگزینند. الهامات مذکور به مؤمنان آموزش میداد که در هنگام عمل همخوابگی قرار گرفتن مرد روی زن و یا تماس از جهت غیر عادی (دُبُر) با زن مجاز است. در حالی که اگر زن در هنگام عمل جنسی روی مرد قرار بگیرد، آنوقت عمل غیر مجاز و حرام میباشد. جبرئیل، حتی موضوعهائی را که میتوان در باره آنها سخن گفت و یا باید از صحبت کردن در باره آنها خودداری کرد، به فهرست در آورد. او همچنین مقرر کرد که قسمتهای ویژه‌ای از بدن ... را هرچقدر هم که خارش داشته باشند، نباید آن قسمتها را خارانید.

و اما آن قسمت از داستان آیات شیطانی که در صفحه‌های ۲۰۵ تا ۲۱۵ کتاب شرح داده شده و طنز نیشداری است که بطور مستقیم بر قلب فولادین روح الله خمینی نشست، از زمانی شروع می‌شود که یک «امام» با گروهی از پیروانش در لندن در حال تبخیر می‌برد و با تمام قوا در برابر حکومت فاسد، طاغوتی و

۱ - با در نظر گرفتن مفهوم جمله‌های بعدی، تردید نیست که منظور سلمان رشدی از این اشاره ظریف که با اصل جمله، "Beal told the Madam of his ideas." نوشته شده، ترغیب زنان محمد به پیوستن به گروه «حجاب» می‌باشد.

۲ - به صفحه ۳۰۰ همین کتاب (بازشناسی قرآن) مراجعه فرمایند.

شرایخواره میهنش به مبارزه برخاسته است.

میهن امام یک شهر مدرن امپریالیستی است که در خاورمیانه واقع بوده و Desh نامیده می‌شود. در این شهر، ملکه‌ای با اصول دموکراسیهای غربی وجود دارد. در این شهر حکومت میراند. امام، ملکه مورد نظر را متهم می‌کند که با بزمجه‌ها روابط جنسی دارد و با تمام قوا برای واژگون کردن حکومت او کمر همت می‌بندد.

امام انقلابی دارای عقاید ابتکاری و یژه‌ای بوده و از جمله معتقد است که تئوریهای تاریخ، سیر زمان، ساعت، پیشرفت، علم و حقوق انسانی همه مثنی اراجیف بدون مفهومی است که پس از واژگون کردن حکومت طاغوتی ملکه و برچیده شدن دستگاه ظلم و فساد او، همه از بین خواهند رفت و از فرهنگهای لغت حذف خواهند شد. امام عقیده دارد، تاریخ بوسیله شیطان و دیوهای بدسیرت آفریده شده و برای بشر سکر آور است. از اینرو، پس از وقوع انقلاب، آشامیدن تاریخ که در واقع حکم «شراب خون» را دارد باید متوقف شود.

امام همچنین بر این عقیده است که علم و دانش تنها یک وهم و خیال باطل و بیپسوده است. زیرا روزی که «الله» الهامات خود را به پیامبرش، محمد بن عبدالله خاتمه داد، در آن روز علم و فضیلت در دنیا به درجه کمال رسید و تا پایان عمر جهان، هیچ دانشی وجود ندارد که «الله» آن را به پیامبرش الهام نکرده و در قرآن ذکر نشده باشد. امام برای پیروانش موعظه می‌کند که کتابها را بسوزانند و تنها قرآن را نگهداری کنند. همچنین کاغذهایی را که در بردارنده مطالب نوشته شده هستند، پاره کنند و فقط به کلام «الله» گوش فرا دهند.

امام انقلابی همچنین عقیده دارد، در بهشت ابدی که پس از وقوع انقلاب در میهنش بوجود خواهد آمد، عوامل ساعت و زمان مفهوم خود را از دست خواهند داد و دوره «بی زمانی» آغاز خواهد شد و از این رو در بهشت ابدی پس از انقلاب، دیگر بر سن کسی افزوده نخواهد شد.

سرانجام، زمان انقلاب فرا می‌رسد و ششی امام بر روی بالهای جبرئیل سوار می‌شود و با پروازی معجزه آسا به میهنش باز می‌گردد. مردم افسون زده و پیروان

انقلابی امام به فرمان او حاکم طاغوتی و ستمگر وقت را نابود و حکومتش را واژگون می سازند. اما پس از موفقیت انقلاب، نابودی حاکم و واژگون شدن دستگاه ستمگری او، ناگهان امام خود به هیولای عظیمی تبدیل و مسخ می شود و جلوی دروازه کاخ حاکم نابود شده دراز می کشد و دهان خود را باز می کند. آنگاه، مردم افسون شده گروه گروه برای نجات به سوی او روی می آورند، ولی دهان باز امام آنها را به کام خود فرو می کشد و می بلعد. البته با وقوع انقلاب، بر طبق برنامه امام، «زمان» و ساعت نیز مفهوم خود را از دست می دهند.

بدیهی است که سلمان رشدی با شرح طنز بالا در داستان خود بطور پوشیده خواسته است به خوانندگانش دو نکته را گوشزد کند. یکی اینکه، بهشت جاودانی موعودی که امام انقلابی در زمان تبعیدش در خارج از کشور وعده داده بود، پس از وقوع انقلاب برای مردم میهنش بوجود بیاید، همان گنداب شکمش بود که بدون رعایت تبعیض همه را درون خود بلعد. دوم این که، چون در نتیجه بهشت جاودانی که امام پس از انقلاب ایجاد کرد و به دنبال آن همه چیز یا نابود شد یا به قهقرا برگردانیده شد، از این رو عامل «زمان» در جریان تحولات انقلابی، بطور طبیعی مفهوم خود را از دست داد.

بهرحال، احمد سلمان رشدی، آفریننده داستان آیات شیطانی با آوردن طنز بالا در کتابش، در زمانی که هنوز روح اله خمینی در قید حیات بود، در انگیزانیدن وی به صدور فتوای قتل خود گام بزرگی برداشت.

این بود نقد و خلاصه کوتاهی از کتاب آیات شیطانی، یکی از جنجالی ترین کتابهای قرن بیستم؛ و اما برای پاسخ به این پرسش که چرا مقامات حکومت جمهوری اسلامی، کتاب مذکور را که افسانه رؤیاماندی بیش نیست، تنها چند مورد آن برای اسلام و مسلمانان وهن آور می باشد و به زبان انگلیسی نوشته شده تحریم کردند، ولی در برابر کتاب بازشناسی قرآن که یک پژوهش ژرف فلسفی و منطقی است از خود بازتابی نشان ندادند، باید ابتدا به مکانیسم روانی «اهانت و توهین» اشاره ای داشته باشیم.

اهانت و توهین سلاحی است که معمولاً آن گروه از ارزشهای انسانی را که وابسته به احساسات و هیجانات اوست، مورد حمله قرار می دهند و او را برای دفاع بر می انگیزند. دفاع انسان در برابر توهین، معمولاً بسته به درجه ارزشهای معنوی، کیاست ذاتی، شأن اجتماعی و مخصوصاً برخورد اهانت به ریشه های احساسی اوست. هر قدر که خواری سازی و اهانت به سطح ژرفتری از احساس انسان برخورد کند، میزان دفاع او ممکن است غیر منطقی تر و سهمگینتر باشد. بدین ترتیب، اگر آموزش انسان با حمله مستقیم به احساسات او انجام بگیرد، معمولاً دفاع غیر منطقی شخص را برای حفظ ارزشهای نسبی او که وابسته به خودخواهیهای احساسی اوست بر می انگیزد و سبب مقاومت انسان در برابر فراگیری می شود. اما اگر آموزش و روشنگری از راه افزودن به داناییهای انسان، رهانیدن او از بندهایی که مانع رشد معنوی و انسانی او هستند و یا استعداد او را برای درک واقعیتها بارورتر می کنند، انجام بگیرد، انسان با میل به آن تسلیم می شود.

با در نظر گرفتن شرح بالا، باید توجه داشت که اگرچه هدف کتاب آبات شیطانی، روشنگری برای افراد بشر و رهایی آنها از بندهای خرافی می باشد؛ ولی نویسنده کتاب مذکور، نقش روشنگرانه خود را با آفریدن یک افسانه تخیلی در لابلای رویدادهای افسانه ای و رؤیا آمیز طنزآلود که سبب اهانت به معتقدات مذهبی مسلمانان و جریحه دار کردن احساسات آنها شده، ایفاء کرده است. در حالی که کتاب بازشناسی قرآن یک پژوهش جامع و دقیق فلسفی، منطقی و ادبی است که رسالت روشنگری خود را با ژرف شکافی باورهای خرافی بر پایه صدها مأخذ معتبر و فنونهای متین، قاطع و همه پذیر به فرجام رسانیده است.

و اما آموزشهای واعظین مذهبی رنگ و بوی دیگری دارد. بدین شرح که در دانش الهیات پدیده ای وجود دارد که Psychopannychism نامیده می شود. پیروان تئوری مذکور که قائل به فناپذیری روح هستند عقیده دارند، روح انسان پس از مرگ به خواب می رود و در روز قیامت که همه افراد مردم برای رسیدگی به حسابشان مجدداً زنده می شوند، روح او نیز از خواب بیدار می شود. حال باید توجه داشت که واعظین و فاساینده های مذهبی، شکل وارونه شده این تئوری را در

آموزشهای واپسگرایانه خود بکار می‌برند. توضیح مطلب بدین‌قرار است که این افراد خود را بعنوان توانمندان و مرشدان مذهبی در صدر سایر چینه‌های اجتماعی قرار می‌دهند و عقیده دارند هر اصل و قاعده‌ای در دنیا باید از اصول مذهبی ناشی شود و یا بعبارت واقعی‌تر، در جهت حفظ منافع و مزایای طبقاتی آنها جریان داشته باشد. بعلاوه در فرهنگ پیشه‌وران مذهبی فرض است که تنها دکانداران دینی شایستگی تعبیر و تفسیر اصول مذهبی و حتی تعیین مجموع زوایای یک سه گوشه را دارند. بدین ترتیب پس از زایش انسان، روح انسان را بوسیله خرافاتی که عقیده دارند واقعیت‌های محض ابدی بوده و ارزشهای آنها در برابر گذشت قرون و اعصار اثر ناپذیر هستند به خواب می‌برند و به او تلقین می‌کنند که اگر در تمام عمر از افکار خرافی و آموزشهای آنها که از مشیتهای الهی ناشی می‌شود، پیروی کند، پس از مرگ روانش زندگی جاودانی تازه‌ای آغاز خواهد کرد و در بهشت آن دنیا تا ابد خوشبخت و سعادتمند خواهد زیست. بنا بر این قربانیان افسونهای لاجمابه مذکور، عمری را در خواب نادانی و بیخبری سپری می‌کنند و وقت و نیروهای خلاقه و سازنده خود را در راه برگزاری مشتی مراسم و فرایض خرافی ضایع می‌سازند.

امید آن که نور روشنگری بر تاریکیهای نادانی تابش یابد، تارهای سیاه و منجمد شده خرافاتی که بسیاری از ذهنیتها را یک بُعدی کرده، شکوفا شوند؛ انسان از خرافه‌اندیشی آزاد شود و به عصر روشنگری «انتروپوسوفی» Anthroposophy گام نهد و شاددینی انسانی، یعنی ارزشهای معنوی و اخلاقی پویا‌جانشین سنتهای کهنه و ضد انسانی ستمدینی و باورهای خرافی گردند. *

دکتر روشنگر

سال ۱۳۷۰ خورشیدی

پیش‌گفتار

در تاریخ تمدن دنیا هیچ عاملی بیش از پدیده دین در زندگی فردی و اجتماعی بشر نقش آفرین نبوده است. دین پدیده‌ای است که برای حصول اهداف فردی و اجتماعی بشر بیش از هر عامل دیگری، حتی پول می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد. سرداران بزرگ تاریخ، تنها در زمان حیات و آنهم در هنگامی که براج قدرت تکیه زده‌اند، بر مردم حکومت کرده‌اند، ولی آنهایی که بتوان پیامبر در اجتماعات بشری ظهور و خود را وسیله ارتباط الهی با بشر معرفی کرده‌اند، نه تنها افکار نسل معاصر، بلکه ذهنیت نسلهای بعد از خود را نیز به انقیاد کشیده و حتی پس از مرگ نیز بر دنیای فکری و آداب و رفتار زندگی فردی و اجتماعی افراد بشر حکومت کرده‌اند.

میدانیم که افکار و عقاید فلاسفه و متفکران بزرگ جهان نیز از نقد و انتقاد سایر اندیشمندان مصون نمانده است، ولی احکامی که بوسیله پیامبران برای افراد بشر نازل شده، هرچقدر هم که فاقد نهاد منطقی و عقلانی بوده، بعنوان کلمات مقدس الهی از هر نقدی مصون مانده و راهنمای حیات فکری و هادی کردار و رفتار بشری قرار گرفته است. نکته آنجاست که حتی اگر اصول و احکام مذهبی دارای زیربنای «انسی نومی ینیسیم»^۱ نیز باشد، با این وجود چون اصول مذکور بوسیله انسانی که عنوان پیامبر خدا را بر خود بسته وضع شده است، لذا باید کورکورانه بمورد اجرا گذاشته شود. برای مثال بمضی از احکام قرآن مانند تعدد

۱- در فلسفه حکمت الهی *antinomianism* پدیده‌ای است که حاکی است تنها اعتقاد به دین و اصول و مقررات آن باعث رستگاری انسان خواهد شد و اگر اصول دین با موازین و مقررات اخلاقی مابینت داشته باشد، باید اجرای اصول دین را بر رعایت مقررات اخلاقی مقدم دانست.

زوجات، قانون قصاص، قطع دستهای سارقین، سنگباران کردن مجرمین جنسی و غیره بدون تردید همه از شواهد مسلم پدیده «انتی نومی ینیسیم» میباشند، اما چون مقررات مذکور در قرآن آمده است، افراد مسلمان باید اصول مزبور را بدون چون و چرا بمرحله اجرا درآورند تا بتوانند مسلمان نامیده شوند و بدیهی است که حتی عامل زمان و سیر تکامل تمدن و خلاق نیز نمیتواند در موجودیت اصول دینی مذکور تحولی بوجود بیاورد.

ماکیاوالی پرچمدار علوم سیاسی دنیای معاصر گفته است: «با مذهب به آسانی میتوان ارتش و انضباط بوجود آورد، ولی با ارتش نمیتوان مذهب ایجاد کرد.»^۱ این واقعیت فلسفی را آنهایی که ادعای پیامبری کردند قبل از ظهور ماکیاوالی تشخیص دادند و از عامس دین برای کسب قدرت و پیشبرد هدفهای دنیوی آنچنان استفاده بعمل آوردند که با میلیارد ها سرباز مسلح نیز امکان آن وجود نداشت.

محمد بن عبدالله، مظهر انسان هوشمند و قدرت خواهی بود که واقعیت مذکور را بخوبی تشخیص داد و با آوردن دین اسلام و کتابی که بنام قرآن برای دین مذکور تدوین کرد، با آسانی ساکنان عربستان را زیر چتر نفوذ خود در آورد. شاهکار دراماتیک محمد پس از رحلتش روز بروز توسعه بیشتری یافت و امروز پس از گذشت ۱۴۰۰ سال نه تنها در زندگی فردی و اجتماعی ۸۵۰ میلیون نفر از نفوس دنیا بلکه در سیاست جهانی نیز نقش موثری ایفاء میکند.

آیا محمد واقعاً پیامبر خدا بود و قرآن کلام مستقیم خداوند نا دیده است که بوسیله جبرئیل به محمد وحی شده و یا رازهای نهفته ای در این بحث وجود دارد که در طول قرون و اعصار متمادی بر اثر فشار معتقدات جزمی و تعبدی گرایندگان به دین مذکور و یا بعلل و جهات دیگر، از آشکار کردن آنها خودداری شده است؟ این کتاب که تحت عنوان بازشناسی قرآن به روشنگران جهان تقدیم میشود،

1 - Niccolo Machiavelli, *The Prince and the Discourses*, (New York: Modern Library, 1950), p. 147.

مبانی اصول و احکام قرآن، کیفیت پندار محمد بن عبدالله و چگونگی رسالت او را با دیدی روشنگرانه و واقع بینانه ژرف یابی میکنند و به پرسشهای مذکور پاسخ میدهد. بدیهی است که محمد در ابتدای ادعای نبوتش قصد داشت، قدرت خود را تنها در مکه و حدود و اطراف آن مستقر کند و فکر نمیکرد که روزی آثار رسالتش از مرزهای عربستان فراتر خواهد رفت و قرن‌ها بعد از خودش بعنوان دین جمعیت کشیری از مردم دنیا باقی خواهد ماند. بهمین دلیل است که آیه ۷ سوره شوری میگوید:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْبَعْثِ

«ما قرآن را برای توبه زبان عربی وحی کردیم تا تو مردم ما در شهرها (مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت بترسانی.»

در واقع میتوان گفت که اگر محمد پیش بینی میکرد، دین و آئینش روزی عالمگیر خواهد شد، اصول و احکام قرآن را بر پایه و شالوده محکم تر و معقولانه - تری بنا میکرد تا بتواند برای ملل مختلف و زمانهای آینده نیز قابلیت قبول و اجرا داشته باشد و از آوردن اینهمه تضادهای غیر منطقی و آشکار که در این کتاب به - شرح مستدل آنها اقدام خواهد شد، خودداری میکرد. البته باید اذعان داشت که مطالب قرآن از آموزشهای اخلاقی و ارزشهای معنوی قابل توجهی نیز برخوردار است، اما دارای نقاط ضعف، اصول غیر اخلاقی و تضادهای شگفت انگیزی نیز هست که انتساب آنها را به خداوندی که منزه از هر نوع نقطه ضعفی شناخته شده است، بکلی منتفی میسازد و در واقع این طرز فکر را تأیید میسازد که کتاب مذکور محصول پنداریک انسان زمینی بوده که از نقاط ضعف افراد عادی بشری نصیب نبوده است.

بطوریکه گفته شد، چون محمد قصد داشت، بر طبق مدلول آیه ۷ سوره شوری قدرتش را در مکه و اطراف آن و آنهم چه بسا در زمان حیات خودش مستقر کند و فکر فردای آئین نوظهورش را نکرده بود، از اینرو اصول و احکام قرآن را مطابق ذهنیت اعراب چادر نشین قرن ششم میلادی عربستان و در آنچنان سطح شگفت - زائی تدوین کرد که بنظر میرسد، حتی اگر مسلمانان متعبد با پنداری خالی از

احساس مفاهیم و متون قرآن را بررسی کنند، از آن پس قادر به حفظ ایمانشان نسبت به قرآن و اسلام نباشند.

در تاریخ بشر، دین معمولاً بزرگترین خدمتگزار صمیمی سیاست بوده و نه تنها بسیاری از سرداران بزرگ تاریخ از دین برای کسب قدرت بهره گرفته اند، بلکه حتی در مملکت‌های امروزی نیز از عامل دین برای تحکیم قدرتهای سیاسی بهره برداری بعمل می آید. اما بطور کلی در اسلام دین و سیاست دوروی یک سکه بوده و در هم آمیخته شده اند، زیرا بطوریکه گفته شد، اسلام در واقع برای کسب قدرت بوجود آمد و چون دارای ریشه های فرهنگی اصیل و مبانی انسانی محکمی نبود، لذا پس از اینکه به سایر کشورهای دنیا تجاوز کرد، رهبران اسلام آن قسمت از اصول و مبانی فرهنگی و تمدن ملت های مغلوب را که برای استحکام قدرت خود مفید تشخیص دادند، نگهداری و سایر میراثهای فرهنگی و تمدن ملل مغلوب را نابود کردند. معروف است هنگامی که در زمان عمر خلیفه دوم، اسکندریه بوسیله لشکریان اسلام فتح شد، از عمر سؤال کردند، با کتابخانه اسکندریه و کتابهای موجود در آن چه کنند؟ نامبرده پاسخ داد: «اگر متون و اصول کتابهای موجود در کتابخانه مذکور مطابق اصول و احکام اسلام باشد که اصولاً وجود آنها زاید خواهد بود و اگر متون کتابهای مزبور مخالف اصول و احکام قرآن باشد، باید یقیناً نابود شوند.» در جهت اجرای این طرز فکر سخیف، لشکریان اسلام، کتابهای کتابخانه اسکندریه را که در آن زمان یکی از بزرگترین و غنی ترین کتابخانه های دنیا بشمار میرفت، نابود کردند.

تذکار این نکته نیز لازم است که نویسنده این کتاب در یک خانواده متعصب اسلامی در ایران زایش یافتم و بر اثر آموزشهای فرهنگ خانوادگی سالهای چندی را در راه فرا گرفتن اصول و فرایض مذهبی وقف کردم. اما هرچقدر که بیشتر در مبانی اصول و مقررات قرآن و اسلام ژرف یابی میکردم، ابهامات ذهنی ام نسبت به نهاد اصول و احکام قرآن زیادتر میشد و خلجانی ناآرام ساختمان ایمانم را نسبت به واقعیت اسلام می پوشانید. سرانجام در طی این جهت به نقطه ای رسیدم که یکباره پیکهای تعبداتی که سالهای متمادی شرافین مغزم را منجمد کرده بودند، در

برابر تابش نور واقع بینی ذوب گردید و جهان تازه ای از واقعیت که اگرچه تلخ ولی بسیار تابناک بود، در ذهنم شکوفا شد.

معهذا بدیهی است که هیچگاه قصد نداشتم حاصل مطالعات و تحقیقات خود و کشفیات رنج زائی را که درباره اصول و احکام قرآن و مبانی فلسفی دین مذکور بعمل آورده بودم، برشته تحریر در آورم، زیرا هنوز عقیده دارم اگر عاملی هرچقدر هم که بی پایه و اساس باشد، بتواند برای افراد بشر آرامش آفرین بوده و باعث تشفی آلام روانی آنها شود، باید از نقد و ارزش یابی محظوظ بماند. در این جهت فکری، هنگامی که بیاد می آورم، پدرم قرآن را روی رحل میگذاشت و در حالیکه مطلقاً معنی آنرا نمیفهمید با قرائت کلمات آن در درون خویش فرو میرفت و با بازتاب احساساتی که برای خود ایجاد میکرد، اشک از دیده جاری میساخت، از یک طرف به ساده لوحی او افسوس میخورم و از دیگر سو فکر میکنم، اگر واقعاً ریختن اشک در هنگام قرائت بعضی کلمات بی مفهوم و تئوریهای بی - اساس باعث پالایش روانی و رضایت خاطر افراد مردم شده و آلام آنها را کاهش میدهد، باید مردم را در استفاده از پندارشان، هرچقدر هم که غیر معقولانه باشد آزاد گذاشت تا با کیفیت شعوری خاصی که برای خود ساخته اند، در مواقع ضروری با انجام فرایض ولو واهی آلام خود را تسلی، روان خود را تشفی بخشیده و خود را توانا احساس کنند. این تئوری مخصوصاً هنگامی تحقق قاطع می یابد که بتواند اندیشه گری مردم عوام را از تمایلات زشت و نابجا شستشو دهد و در اصلاح کجرویها و ناهنجاریهای منش آنها موثر واقع شود.

بنا به علل بالا، نویسنده این کتاب به این عقیده باقی بودم که مردم عوام را باید در معتقداتشان هرچند هم که واهی باشد آزاد گذاشت تا در پناه آنها آلام خود را تسلی داده و وجود خویش را در کالبد ضعیفشان نیرومند احساس کنند. اما اکنون که گروهی ملای خود خواه از لابلای فسیل های پوسیده و کپک خورده تاریخ سر بدر آورده و با ایجاد یک سیستم فاشیسم مذهبی سرمایه های ملی، معنوی و فرهنگی ما و از جمله جان و آزادی هم میهنانمانرا بنام دین در معرض نابودی قرار داده، دم از ایجاد انترناسیونالیسم اسلامی میزنند و مرتکب آنچه

فجایع وحشت زائی شده اند که سینه تاریخ از ثبیت آنها شرم دارد، دیگر سکوت را گناه تلقی کرده و به نگارش این کتاب می پردازم.

تنویر افکار عمومی درباره واقعیت دین اسلام، لااقل دو اثر مثبت و شکوفا برای خوانندگان این کتاب بوجود خواهد آورد. یکی اینکه نیروهای شگرف ذهنی و مادی مسلمانان را از موهوم پرستی باز میدارد و آنها را در جهت سازندگی و پیشرفت تغییر جهت میدهد و مسلمانان را از بند ترفندهای گروهی انگل های اجتماعی آزاد خواهد کرد و دوم اینکه یکی از نیرومندترین حربه های استعمارگران خارجی که امروزه خود را در پوشش استعمارنو که شکل پیشرفته ای از استعمار قبل از جنگ دوم جهانی است پنهان ساخته اند، بی اثر خواهد کرد. زیرا میدانیم که دین و مذهب پیوسته بزرگترین سلاح استعمارگران خارجی بوده و نیروهای مذکور همیشه با خریداری رهبران مذهبی کشورهای در حال توسعه، ملت های آن کشورها را به زنجیر استعمار کشیده اند. محمود محمود در جلد ششم کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم در صفحات ۱۷۴۴ - ۱۷۴۱ فهرست بیست نفر از روحانیون درجه اول ایرانی را که از سیصد سال پیش ماهیانه از امپراطوری انگلستان پول دریافت میداشته اند فاش کرده است. مجله Politics Today^۱ نیز از قول روزنامه واشینگتن پست که از معتبرترین و پرنفوذترین روزنامه های امریکاست، نوشته است که سازمان CIA از سال ۱۹۵۳ بعد هر سال در حدود ۴۰۰ میلیون دلار در اختیار آخوند های ایرانی قرار میداده است.

از طرف دیگر، با توجه به اینکه اگر مآبناها گاههای روانی آرامش بخش مردم را هر چند هم که بدون اساس باشد و بران کنیم، اما مآمن های روانی تازه ای بجای آنها برایشان نسازیم، آنها را در برزخ یأس و نا امیددی سرگردان خواهیم کرد، امیدوارم روشنگرانی که با مطالعه این کتاب نیروهای شعوری خود را از بند های

1- Daniel Drooz, "The CIA's Secret Fund, Iran," *Politics Today*, March/April, 1982, pp.10-11.

تर्फندی دیرین رها میسازند، بجای آن اصول آئین محکمتری را که از ارزشهای معنوی و وجدان اخلاقی آنها ناشی میشود، در سازمان مغزی، روانی و شخصیت خود پایه گذاری کنند. «لارنس گلبرگ» از دانشمندان روانشناسی برجسته امریکایی می گوید: «کامل ترین و بالاترین درجه رشد فکری و اخلاقی، پیروی از اصول و موازین وجدانی است.» تردید نیست که تقویت ارزشهای معنوی و اصول و موازین اخلاقی و وجدانی افراد بشر نه تنها می تواند جانشین مثبتی برای موهوم گرایی آنها بشمار رود، بلکه ضمانت اجرای ارزشهای معنوی و وجدانی بمراتب از مبانی غیرواقعی نیرومندتر بوده و حتی بیش از مقررات قانونی در برتر ساختن شخصیت و هنجارهای اخلاقی و منشی افراد بشر موثر واقع خواهد شد. ❀

دکتر روشنگر

فصل اول

نگاهی به زندگی محمد و تاریخچه اسلام

هیچ وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت موثرتر از مذهب نیست. مذهب یک وسیله معنوی است که نیرویش برای کسب قدرت از نیروی تمام بشر زیادتر است.
ب. ی. بل

با توجه به این که هدف تألیف این کتاب تجزیه و تحلیل متون و احکام قرآن و بازشناسی جنبه‌های گوناگون متون و مطالب آن است، لذا برای این که بهتر بتوانیم به کنه مطالب قرآن و کیفیت فلسفی آن پی ببریم، بی‌مناسبت نیست، قبل از ورود به بحث اصلی یک نظر اجمالی ولی عمیق و تحقیقی به زندگی محمد، آورنده قرآن و چگونگی ایجاد تاریخ اسلام بیفکنیم.

محمد در مکه پا بعرضه وجود گذاشت و بعلت خصایص روانی و اخلاقی خاصی که داشت، پیوسته بر ضد کلیه عوامل محیطی که در آن پرورش یافته بود و حتی قوم قریش که خود از میان آن قوم خلق شده بود، حالت طغیان داشت. دلایل و جهات کیفیت روانی خاص محمد را به شرح زیر میتوان خلاصه کرد:

با مقایسه با اعراب مرفه مکه، محمد در طفولیت پدر و مادرش را از دست داده بود و در فقر بسر میبرد. البته طایفه قریش در گذشته از ثروت و مکننت قابل توجهی برخوردار بود، ولی در زمان محمد یکی از فقیرترین طوایف بشمار میرفت و چون افراد آن بشغل نگهبانی کعبه^۱ اشتغال داشتند، لذا معیشت آنها از تحف و هدایائی که زوارخانه کعبه به آنها میدادند، تأمین میشد.^۲

پدر و مادر محمد در عسرت و تنگدستی بسر میبردند و از یک زندگی عادی در شرایط آن زمان محروم بودند. محمد طفولیتش را در تنهایی و محرومیت گذرانید و برخلاف سایر افراد عرب که با شدا بد زندگی خو می گرفتند و مبارز و خون گرم بودند، محمد از محرومیت های زندگی رنج میبرد و در برابر مضایق محیطی مانند زنان گریه میکرد.^۳

محمد عهد شباب را در فقر و فاقه گذرانید و پیوسته از تنگی معیشت در عذاب بود. هنگامی که محمد چشم بندیا گشود (۵۷۰ میلادی)، پدرش قبلاً بدرود حیات گفته بود و مادرش آمنه نیز که از لحاظ جسمی و روانی^۴ هر دو بیمار بود، پس از ۶ سال دارفانی را وداع گفت.

محمد از همان روزهای ابتدای عمر از محرومیت های یتیمی، ینوائی و فقر رنج میبرد. بهمین علت است که قرآن در ۲۳ مورد در باره کمک به یتیمان و رعایت حقوق آنها اصرار میورزد. عوامل مذکور و مخصوصاً رفتار تحقیر آمیزی که کاروانسالاران ثروتمند مکه نسبت به محمد داشتند، بشدت او را افسرده کرد و ویرا در درون خودش فرو برد.

هنگامی که آمنه، مادر محمد وفات یافت (۵۷۶ میلادی)، پدر بزرگ محمد

۱- به صفحه شماره ۱۰۲ همین کتاب مراجعه فرمائید

2- Weil, *Le Prophete Mohammed*.

3- Dosy, *History de Musulmans d'Espagne*, pp.21-22.

4- Kasimirsky, *Introduction to the Translation of Koran*, p. vii.

بنام عبدالمطلب که پیرمردی یکصد و هشت ساله بود و امکان ابراز محبتی را که محمد در آن سن بدان نیازمند بود، نداشت سرپرستی او را برعهده گرفت. عبدالمطلب نیز پس از سه سال (۵۷۹ میلادی) وفات یافت. پس از مرگ عبدالمطلب، عموی محمد، ابوطالب سرپرستی وی را برعهده گرفت. ابوطالب بازرگان پرکاری بود و آمادگی اجرای نقش قیم دلسوزی را نداشت و قادر نبود محمد را از عواطفی که یک نوجوان انتظار دارد از والدینش ببیند، برخوردار سازد. ابوطالب محمد را به شغل شتربانی کاروانهایی که بین مکه و سوریه مسافرت میکردند، گماشت و لذا محمد در این موقعیت موفق شد بین سنین ۱۰ و ۱۴ سالگی چندین مرتبه بسوریه و نواحی اطراف آن مسافرت کند. گفته شده است که محمد در مسافرت های مذکور، با یک راهبه نسطوری آشنا شد و اصول مسیحیت را از او آموخت.^۱

زمانی که محمد از مسافرت سوریه به مکه مراجعت کرد، مصادف با موقعی بود که ابوطالب طوایف مکه و نواحی اطراف آنرا برای دفع حمله های «نگوس ابرهه» حاکم حبشه بسیج میکرد و محمد اجباراً ناچار بود در جنگ مذکور شرکت کند. چون محمد جوانی بیمار مزاج و عصبی بود و قدرت و ظرفیت شرکت در جنگ را نداشت، لذا از میدان جنگ گریخت. فرار محمد از میدان جنگ او را مورد مضحکه و تمسخر دوستان و آشنایانش قرار داد و از اینرو مجبور شد خانه عمویش، ابوطالب را ترک کند و از مکه خارج شود.^۲

محمد در این زمان (۵۹۵ میلادی) جوانی ۲۵ ساله بود و بمنظور تامین معیشت روزانه، ناچار شد به شغل چوپانی که پست ترین مشاغل آن زمان بشمار میرفت اشتغال ورزد. شغل مذکور برای محمد آنچنان خفت آور بود که وی تصمیم گرفت، شغل مذکور را ترک کند و در خدمت یک تاجر لباس بنام «صائب» که غالباً در مسافرت بسر میبرد، درآید. صائب در جریان تجارت لباس، به بازار

1- Prideaux, *Vie de Mahomet*.

2- Sprenger, *Vie et enseignement*.

«حیاچه» که در جنوب مکه قرار داشت و یکی از بازارهای مهم بشمار میرفت، روی آورد. محمد در بازار «حیاچه» موفق شد با یک بیوه ثروتمند بنام خدیجه که دارای کاروان تجارتنی بود آشنا شود. خدیجه ابتدا محمد را به شغل شتربانی استخدام کرد، سپس او را متصدی کاروان تجارتنی خود کرد و سرانجام او را شریک خود نمود.^۱ با توجه باینکه خدیجه، با استخدام محمد، ویرا از فقر و فاقه نجات داده بود، محمد نسبت بوی بسیار قدرشناس بود و با صداقت و وصیمیت به او خدمت میکرد. خدیجه در این زمان چهل ساله بود و با توجه باینکه در هوای عربستان زیبائی دیرپا نخواهد بود، خدیجه در این زمان معمولاً باید سالخورده بنظر آید، ولی گو یا قلبش هنوز جوان بود.

در زمانی که محمد در فقر و فاقه بسر میبرد، مانند کلیه افراد عصبی مزاج، شور و شهامت خود را از دست داده و بصورت جوانی جیون و خاموش درآمد بود. بطور کلی محمد در جوانی و سالهای قبل از ادعای نبوت مرد گمنام و بی اهمیتی بود و از اسم و رسمی برخوردار نبود. مطالعاتی که او برای اجرای هدفی که در سر داشت بعمل می آورد و تعلیماتی که در این باره فرا میگرفت، توجه کسی را بخود معطوف نمیکرد.^۲

قبل از ظهور محمد گروهی یهودی در حجاز زندگی میکردند که با سایر یهودیان منطقه خاور میانه در تماس بودند. گاهی اوقات یهودیان منطقه خاور میانه به حجاز رفت و آمد میکردند و بعضی از آنها نیز در حجاز اقامت میگزیدند. خصوصیات روانی محمد نشان میدهد که وی معلمان خود را از بین یهودیان خارجی که به حجاز مسافرت میکردند، انتخاب نموده است، زیرا هدفش این بوده است که در بین قوم عرب تا زمان ادعای نبوت گمنام بماند و مخصوصاً اعراب حجاز از کیفیت مطالعات و تعلیماتی که او فرا میگیرد، بدون اطلاع بمانند.

1- Abulfeda, *Vie de Mahomet*, trad. Noel Devergers.

2- Snouck - Hurgronje, "Der Islam" (n *Lehrbuch der Religionsgeschichte*, ed. Bertholet u. Lehmann), p. 657.

محمد لا اقل متون «هاگادا»^۱ را که قسمت مهمی از احکام و مطالب قرآن را تشکیل میدهد، در مکه تحصیل نموده است.

در قرآن مواردی وجود دارد که نشان میدهد، محمد از معلمان خارجی تعلیم گرفته است. این موارد را مخصوصاً در اسامی خاصی که در قرآن بکاررفته، بخوبی میتوان تشخیص داد. برای مثال نام «بأجوج» که در آیات شماره ۹۴ و ۹۹ سوره کهف ذکر شده، از نام agog که در افسانه سریانی اسکندر بکاررفته، اقتباس شده است. همچنین قسمت دیگری از مطالب قرآن و مخصوصاً افسانه — های سوره کهف و داستان بابلی «هاروت و ماروت» که در آیه ۱۰۱ سوره بقره ذکر شده، از نوشته های بین النهرین جنوبی گرفته شده است.^۲

بنظر میرسد که محمد قسمت مهمی از احکام دین نوئی را که برای اعراب عربستان به رسالت آورد از مشاهدات و تجربیات و اندیشه گریهای عمیق خود و بدون مشورت با دیگران پایه ریزی کرده باشد. محمد طفل یتیم و بیکی که زندگی اش در صحراهای سوزان عربستان در بین گله های گوسفند خلاصه میشد، از اوان طفولیت در مواقعی که در صحراهای گرم عربستان به شغل گله چرانی اشتغال داشت، عادت کرده بود در خود فرو برود و به تفکر و اندیشه پردازد. میدانیم که سکوت مطلق صحرا برای در خود فرو رفتن و اندیشه گری کردن مناسب ترین مکان است و چون کمتر عاملی در صحرا وجود دارد که رشته افکار را درهم بریزد، از اینرو محمد ساعت ها در خود فرو میرفت و فکر نبوت بدین ترتیب از زمان کودکی در مغزش ریشه گرفت.

ادیان بزرگ همه در صحراهای گرم بوجود آمده اند، زیرا یکی از خصایص صحراهای گرم و وسیع آنست که سکوت مطلق و وسعت آنها سبب اندیشه گری و تقویت پندارگری میشود. بهمین دلیل ذهنیت پیامبران ادیان بزرگ در صحراهای

۱- «هاگادا» آن قسمت از تورات است که از داستانها، لطیفه ها، ستاره شناسی، طب، تصوف و

اسرار و رموز خلقت بحث میکند.

2- Littman, in the *Andreas Festschrift*, 70-87, and Horovitz, *Kor. Untersuchungen*, p. 146 ff.

گرم رشد کرده است. بهر حال، خدیجه بزودی عشق محمد را بدل گرفت و محمد که طعم تلخ فقر و فاقه را چشیده بود، عشق خدیجه را قبول و با وی ازدواج کرد. بدیهی است که علت قبول ازدواج با خدیجه از طرف محمد، بیشتر موقعیت اجتماعی و وضع مالی خدیجه بود، نه جذابیت او. بعبارت دیگر محمد به علت استفاده از مال و منال خدیجه با او ازدواج کرد نه یک عشق واقعی. پس از اینکه محمد با خدیجه ازدواج کرد، وضع مالی اش رونق پیدا کرد و زندگی اش جلای تازه ای یافت.

از آن پس محمد برای مدت ده سال تمام قوا و کوشش خود را وقف امور تجارتی خود و همسرش خدیجه نمود و در سن ۳۵ سالگی بصورت مرد ثروتمندی در آمد. محمد در این زمان سختی های زمان آبدیده اش کرده، تجربیات مسافرت - های تجارتی او را آزموده کرده و بصورت انسانی دنیا دیده، بانجر به و قادر درآمده بود.

محمد از سن ۳۵ تا ۴۰ سالگی در قافه کامل بسر برد، ولی هیچگاه غروریک انسان ثروتمند را بخود راه نداد. او در ایام جوانی که در فقر و مسکنت بسر میبرد، از غرور ثروتمندان بسیار رنج دیده بود و لذا زندگی مرفه خود را بسادگی برگزار میکرد تا در تله ای که ثروتمندان افتادند، سقوط نکند.^۱ او پیوسته از مردم کناره گیری میکرد و حتی تمایلی به آمیزش با آنها نداشت، زیرا تماس وی با مردم مکه رنج ایام فقر و محرومیت را در ذهنش زنده میکرد. مردم مکه نیز برای محمد قدری قائل نبودند و عقیده داشتند که او از پرتو ازدواج با یک بیوه ثروتمند بدون تحمل رنج به ثروت و مسکنت دست یافته و لذا ارجحی به او نمیگذاشتند و بعلاوه چون از میدان جنگ فرار اختیار کرده بود، پیوسته او را بیاد انتقاد و تمسخر میگرفتند و بطور خلاصه مردم مکه به محمد بعنوان یک عنصر دون ارزش^۲ مینگریستند.

1- De Castries, *L' Islam*, p.49.

2- Andre Servier, *Islam and the Psychology of the Muslim*, trans. A.S. Moss-Blendell (New York: Charles Scribner's Sons, 1924), p. 47.



عربستان قبل از اسلام

محمد بعد از ازدواج با خدیجه، زندگی آرامی را میگذرانید و هر سال در ایام ماه رمضان به کوه حرا میرفت و در سکوت محض کوه مذکور به تفکر می پرداخت. بدیهی است که اندیشه های محمد برای ساختن یک دین نو بنیاد بطور ناگهانی در مغز او راه نیافتند و مدتهای مدید وی در این باره به تفکر و اندیشه گری پرداخته است. از طرف دیگر میتوان گفت که محمد در بدو امر قصد داشت، با تأسیس اسلام قدرتش را تنها در مکه و در عربستان بسط دهد و فکر نمیکرد که دین نو بنیادش بتواند بسرعت بسایر مرزها رسوخ کند. بهمین دلیل در آیه ۷ سوره شوری، به اصطلاح خداوند به محمد میگوید:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْحُجَّةِ

«ما قرآن را برای توبه زبان عربی وحی کردیم تا تو مردم ما در شهرها (مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت بترسانی.»

ولی اوضاع و احوال و مقتضیات موجود به نفع او جریان یافت و اسلام بزودی عالم گیر شد. محمد در غار حرا تنها راجع به آینده خواب نمیدید، بلکه روزهای ذلت و فقر و محرومیت ایام کودکی و روزهای جوانی را که برای امرار معاش روزانه به پست ترین مشاغل آن زمان تن در داده بود، بیاد می آورد و احساس محرومیت های ایام کودکی نیروهای مغزی اش را برای دست یافتن به قدرتی که حقارت های زمان کودکی اش را در خود مستحیل مینمود و ویرا در رأس قدرت و مکننت قرار میداد، تحریک میکرد. او به بیعدالتی های موجود آنزمان و اینکه در اجتماع وحشی صفت عربستان ضعفا قربانی مطامع ثروتمندان میشدند فکر میکرد و برای تغییر وضع موجود اندیشه میکرد. محمد از اختلافات قبایل عربستان و سببیت افراد قبایل نسبت بیکدیگر رنج میبرد و فکر میکرد با ایجاد یک رشته معتقدات دینی، قادر خواهد شد قبایل متخاصم عربستان را بایکدیگر متحد سازد و به خونریزیهای مرسوم بین آنها خاتمه دهد. احتمالاً در این زمان تبلیغات بهبودیهای یثرب درباره اعتقاد به وجود خدای بکتا^۱، محمد را بخود آورده و وی فکر کرده

1- Weil, *History de Peuples de L'Islam depuis Mahomet.*

است که با چنین عقیده‌ای می‌تواند مردم مکه را از پرستش بت‌هایی که در خانه کعبه وجود داشت منع کند و بدینوسیله یک قدرت معنوی برای خود بوجود بیاورد و بوسیله آن قدرت با اختلافات طبقاتی، زندگی تجملی ثروتمندان و استثماریینوایان بوسیله ثروتمندان مبارزه کند و به بیعدالتی‌های اجتماعی پایان دهد. طرز فکر مذکور در مخیله محمد تازگی نداشت، زیرا عقیده مذکور زیربنای ادیان یهود و مسیح نیز بشمار میرفت و همه افرادی که طعم تلخ محرومیت و فقر و فاقه در بستر روان آنها خانه گرفته است، در بعضی از ادوار زندگی خود با چنین افکاری دست بگریبان شده‌اند، منتها کلیه اوضاع و احوال موجود در آن زمان، برای پیش برد چنین هدفی مساعد بود.

بعلاوه، در آن زمان یهودیان یثرب تبلیغ می‌کردند که بزودی پیامبری ظهور و یک سیستم عدل و انصاف را جانشین مظالم و بیعدالتی‌های موجود خواهد کرد. محمد با خود فکر می‌کرد که چرا وی در نقش پیامبر مذکور ظهور نکند و چنین رسالتی را بر عهده نگیرد. این طرز فکر آرامش و رضایت روانی خاصی در محمد بوجود می‌آورد، زیرا محمد بدینوسیله می‌توانست حقارت‌هایی را که در زمان کودکی تحمل کرده بود جبران سازد. شاید هم محمد در این زمان تحت تاثیر اوهام و تخیلاتی که گاهی اوقات بر کیفیت مغزی و روانی افراد بشر حاکم میشود، قرار گرفته و فکر کرده است که او در واقع بوسیله خدا موضوع چنین رسالتی قرار گرفته است.^۱

محمد قصد داشت یهودیان و مسیحیان را نیز به آئین اسلام در آورد و بهمین مناسبت، خود را تابع آئین ابراهیم معرفی کرد. زیرا ابراهیم نه یهودی بود، نه مسیحی و نه بت پرست، بلکه او یک «حنیف»^۲ بشمار میرفت و خدای یگانه را پرستش می‌کرد. در عین حال، هم یهودیها ابراهیم را پیغمبر میدانند و هم مسیحی-ها. بهمین دلیل محمد اساس دین اسلام را بر پایه آئین ابراهیم بنیان نهاد تا ملل

1- Barthelemy Sint - Hilaire, *Mahomet et le Koran* (A. S. Barnes & Company, Inc., New York: 1962), p. 19.

۲. «حنیف» به کسی اطلاق میشد که جوینده حقیقت بود و خداوند واقعی و خالق آسمان و زمین را

پرستش می‌کرد.

یهودی و مسیحی دین او را بپذیرند. بنا براین زمانی که محمد شروع به انجام رسالت خود نمود، با هیچیک از مذاهب توحیدی مخالفت نورزید، ولی از آنها دعوت بعمل آورد که به اسلام به پیوندند.^۱

محمد در واقع «اسلام» را ادامه ادیان یهود و مسیح میدانست، نه یک آئین کاملاً نو «کش» مینویسد: «محمد هیچگاه قصد نداشت، اسلام را بعنوان یک دین نو برسالت بیاورد. او در ابتدا میخواست قرآن آسمانی را که ادعا میکرد از خدا بوی الهام شده است، بعنوان تائید کتب مقدس قبلی به بشریت عرضه دارد. بهمین مناسبت درآغاز کار بین ادیان یهود و مسیح تفاوتی قائل نبود و عقیده داشت که پیروان هر دو دین مذکور از کتاب و رسالت او استقبال خواهند کرد. اما بعد ها متوجه شد که هیچگاه قادر نخواهد بود از حمایت یهودیها و مسیحی ها برخوردار شود و از اینرو تصمیم گرفت، (اسلام) را بعنوان یک دین جدید به بشریت معرفی کند. بهمین دلیل است که قرآن مشحون از مطالب و متون کتب مقدس قبلی است که محمد به اقتضای زمان در آنها تغییراتی بوجود آورده است.»^۲

ابراهیم قبل از موسی و عیسی به پیغمبری مبعوث شده و خانه کعبه را او بنا نهاده است و لذا ملت ابراهیم که اساس و پایه دیانت اسلام را تشکیل میدهد، میتوانست شامل ادیان یهودیها و مسیحیها نیز بشود. محمد فکر کرده بود که چون آئین ابراهیم هر دو دین یکتا پرست یهود و مسیح را که قائل به وحدت خدا و دارای کتاب آسمانی بودند، در بر میگرفت، لذا میتوانست جنبه عمومی و جهانی پیدا کند. نکته مهم در طرز تفکر محمد این بود که او اعتقاد داشت، چون دین موسی بر پایه برتری نژادی بناگشته بود و یهودیها معتقد بودند که نژاد اسرائیل برترین نژاد- هادرنیا بوده و تنهانژادی بشمار می آمد که صلاحیت تماس با خدا را دارا بود،

۱- کونستان و برزیل گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ترجمه ذبیح اله منصور، (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳)، صفحه ۶۹.

2- Abraham I. Katsh, *Judaism and the Koran* (A.S. Barnes & Company, Inc., New York: 1926), p.19.

لذا نمیتوانست یک دین جهانی بشود. مسیحیت نیز بمناسبت اینکه جنبه تکمیلی دین یهود بشمار می آمد، نمیتوانست قابلیت جهانگیری داشته باشد. اما دین اسلام که دم از برابری و برادری و یکسان بودن نژاد و رنگ میزد، می توانست جنبه جهانی پیدا کرده و دنیا را تسخیر کند. آیه ۲۱۳ سوره بقره به شرح زیر هدف جهانی محمد را در این باره بخوبی گواهی می دهد:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...^۱

« کلیه افراد بشر یک ملت واحد را تشکیل میدهند... »

بطور خلاصه، محمد تصمیم گرفته بود یک دین آسمانی بوجود بیاورد که بتواند با ادیان، یهود و مسیح رقابت کند و بدین ترتیب بنیان دینی را گذاشت که اگرچه اصول آن بطوریکه خواهیم دید خالی از منطقی عقلانی بوده و مشحون از تضادها و سبک فکریهای عربان است، معیناً امروز ۸۵۰ میلیون نفر از نفوس دنیا را در بر گرفته است. بدیهی است که افراد انسان هنگامی که چشم عقل را فرو بندند و با تعبد کامل به اصلی توجه نمایند، هر عاملی برایشان قابل پرستش خواهد بود. بهرحال، یکی از روزگانی که محمد از غار حرا مراجعت میکرد، داستان رسالتش را آغاز کرد و به خدیجه همسرش اظهار داشت که فرشته ای بنام جبرئیل بروی ظاهر شده و به او تکلیف کرده است، اگرچه وی سواد خواندن و نوشتن ندارد، اما بنام و قدرت خدا توانایی خواندن خواهد یافت، سپس او اظهار داشته است تو پیامبر خدا و من جبرئیل هستم.

برطبق آنچه که « گیورگیو » از « ابن هشام » نقل کرده است، بین اولین مرتبه که جبرئیل بر محمد نازل شد و به او گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۱

« بخوان بنام پروردگارت که (عالم را) خلق کرد. »

و مرتبه دوم که جبرئیل مجدداً محمد را ملاقات کرد و بوی گفت: « یا محمد تو

رسول اله هستی و من جبرئیل می باشم،» مدت سه سال^۱ فاصله افتاد و در این مدت از جبرئیل اثری دیده نشد. مسلمانان این دوره سه ساله را «دوره فترت» خوانده اند. مسلمانان عقیده دارند سبب دوره سه ساله فترت این بود که محمد برای انجام وظایف بزرگی که درپیش داشت، بیشتر فکر کند و نیروی روحی و معنوی اش را برای رسالت بزرگ خود تقویت و آماده سازد.^۲

درحالیکه تعبیر فوق نمیتواند خالی از منطلق باشد، اما میتوان اضافه کرد که محمد در این مدت برای آنچه که در ۲۳ سال بقیه عمرش بعنوان پیغمبر انجام داد، طرحهای لازم را تهیه کرده و با فراست و کیاست خاصی که داشته، کلیه اعمال و اقداماتی را که میبایستی بعنوان یک پیامبر بمنصه ظهور برساند، بدقت طرح ریزی و خود را از هر جهت برای انجام نقشه اش آماده کرده است.

پس از رسیدن به سن بلوغ، محمد دائماً درمحلله یهودی نشین مکه رفت و آمد میکرد و چگونگی معتقدات و انجام فرایض مذهبی، آداب و رسوم، قواعد و مقررات زندگی خصوصی و اجتماعی اسرائیلی ها را مورد مذاقه و بررسی عمیق و دقیق قرار میداد. زندگی فردی، اجتماعی و مذهبی یهودیها آنچنان در محمد تاثیر بخشیده است که در آیه ۱۵ سوره جائیه از بنی اسرائیل بعنوان ملتی که خداوند آنها را نسبت به سایر مردم روی زمین برتری داده است سخن میگوید. آیه ۱۵ سوره جائیه در این باره میگوید:

... وَكُنَّا لَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ نَضًا

«... و ما آنها را بر سایر مردم جهان برتری دادیم.»

بدیهی است که بدون مشاهده عینی و تصق لازم در کیفیت همه جانبه زندگی یهودیها برای مدتی قابل ملاحظه، محمد قادر نمیبود، دین اسلام را پایه ریزی کند.

۱. درباره طول مدت فترت بین محققان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از آنها دوره فترت را ده روز، گروهی آنرا ده ماه و برخی دیگر مانند طبری، بیهقی و بخاری آنرا مدت سه سال ذکر کرده اند. کونستان و پرز پل گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳)، صفحه ۶۴

۲. ماخذ بالا، صفحات ۵۶ و ۶۳



کوه حرا که محمد مدعی است، جبرئیل برای اولین مرتبه در آنجا بروی نازل شده است.

پس از اینکه محمد از غار حرا به خانه مراجعت کرد، داستان ظاهر شدن جبرئیل را برای خدیجه تعریف کرد و خدیجه پس از استماع داستان مذکور اظهار داشت که بطور یقین خداوند ترا به رسالت برگزیده و من به تو ایمان می آورم. گرویدن فوری خدیجه به اظهار نبوت محمد طبیعی بنظر میرسد و اگر خدیجه غیر از آن عمل کرده بود، باعث شگفتی میشد. زیرا بر طبق رسوم و عادات معمول آن زمان، زنان عربستان نمیتوانستند استقلال فکری داشته و عقیده ای مخالف عقیده همسرشان داشته باشند و بعلاوه خدیجه در این زمان ۵۵ ساله بود و عشق محمد را در سینه داشت.

دومین کسی که به محمد ایمان آورد، غلام وی زید بود. گرویدن زید نیز به دین محمد تعجیبی ندارد، زیرا غلام بر طبق فرهنگ آنروز عربستان آزادی فکری نداشت و مجبور بود از اربابش که در واقع حکم مالکیت او را داشت، تابعیت نماید. سومین کسی که به دین محمد ایمان آورد، پسر عمویش علی ابن ابوطالب بود. علی در این زمان، ۱۶ ساله بود و مانند هر جوان دیگری، برای واقع شدن در متن هر حادثه ای شوری گرم و طبعی پر خروش داشت.

بدیهی است که تنها سه نفر مذکور برای ایجاد یک دین نو کافی نبودند و محمد در صدد جلب پیروان بیشتر برآمد، ولی بهر که روی می آورد، مورد استهزاء و تمسخر او قرار میگرفت، اما محمد هیچگاه از تعقیب هدف خود دلسرد نشد و در دعوت مردم به دین اسلام اصرار ورزید. پس از سه سال کوشش و تقلا محمد موفق شد، رو بهمرفته ۱۳ نفر را به دین اسلام جلب کند، اما بقیر از علی هیچیک از آنها از شأن فردی و یا اجتماعی قابل توجهی برخوردار نبودند.

هنگامی که محمد متوجه شد دعوت های فردی او بجائی نمیرسد و کمتر کسی دعوت او را اجابت میکند، تصمیم گرفت با یک اقدام متهورانه سران قبیله قریش را دعوت و آنها را به دین نوبنیادش دعوت کند. در جهت اجرای این تصمیم، محمد ۴۰ نفر از سران قبیله قریش را به ضیافتی دعوت کرد و در ضیافت مذکور ضمن نطق بلیغی اظهار داشت:

پرستش بت های بی روحی که در خانه کعبه گذاشته شده و فاقد هرگونه قدرتی

هستند و سجده به سنگ و چوبهائی که بتهای مذکور باوجود آورده اند یک خیال واهی و یک عمل غیر عقلانی است که برای همیشه باید متروک شود. در واقع بغیر از خداوند تبارک و تعالی که زمین و آسمان و بشر را خلق کرده، خدای دیگری وجود ندارد. من پیامبر و رسول فرستاده از طرف خدا هستم. دین من بر حق است و هر کسی هر دین و مذهب دیگری را بغیر از دین من پرستش کند، در اشتباه خواهد بود. اگر شما افراد طایفه قریش، از دین من پیروی کنید، رستگار خواهید شد و اگر از آن سرپیچی نمائید، به آتش جهنم خواهید سوخت.

از بین جمعیت مذکور تنها علی دعوت محمد را قبول کرد و سایر حضار از بیانات او قهقهه خنده را سردادند و به تمسخر و مضحکه او پرداختند.

سران طایفه قریش در استهزاء کردن محمد تنها نبودند، هنگامی که اهالی مکه از ادعای نبوت محمد پسر عبدالله، انسانی که زمانی در نهایت فقر و مسکنت بسر میبرد و مانند یک زن میگریست و تنها ثروت یک بیوه فرتوت جان و پیرا نجات داده بود، آگاه شدند غرق بهت و حیرت گردیدند. اهالی مکه نمیتوانستند باور کنند انسانی که سابقاً به شغل شبانی اشتغال داشته و آنقدر جبون و ترسو بوده که از جنگ فرار کرده است، از طرف خداوند به نبوت انتخاب شود. بنا بر این هر زمانی که داستان نبوت محمد را می شنیدند، بخنده می افتادند و ویرا مسخره میکردند.^۱

اهالی مکه مخصوصاً از بی احترامی محمد به بتهای کعبه به شگفت افتاده و معتقد بودند محمد با معرفی خدائی تازه و قصد انهدام بت های خانه کعبه، صلاح و سعادت مکه و اهالی آنرا بخطر انداخته و تعهدات فردی خود را نسبت به قبیله ای که به آن تعلق داشت نادیده انگاشته است. بهمین جهت آنها ابتدا به ادعای محمد میخندیدند و او را تمسخر میکردند ولی بتدریج خنده و تمسخر آنها تبدیل به رنجش آنها از محمد شد و او را نسبت به خود خائن خواندند.

1- Qot'B Eddin Mohammed El-Mekki, *History de la Mecque*. p. 225.

ابوطالب، عموی محمد ابتدا سعی کرد با پند و نصیحت او را ارشاد کند و از ادعای به قول خود مسخره اش بازدارد و به او توصیه کرد که اگر قصد ندارد از عقاید و افکارش دست بردارد، لا اقل آنها را برای خود نگه دارد و از تبلیغ دیگران به آئین تازه اش خودداری کند. محمد در برابر توصیه ابوطالب به گریه افتاد و اظهار داشت چون دین وی برحق ترین ادیان روی زمین است، بهیچوجه حاضر نیست از آن دست بردارد.

هنگامی که محمد متوجه شد افراد قبایل قریش آمادگی پذیرش آئین او را ندارند، توجه خود را به خارجیانی که به مکه رفت و آمد میکردند معطوف داشت. اهالی یثرب (مدینه) با دقت به سخنان محمد گوش میدادند و بعضی از آنها حتی بوی قول همکاری و حمایت از دین او را دادند. پشتیبانی مردم یثرب از محمد دو دلیل داشت: یکی اینکه اهالی یثرب بعزت تبلیغات یهودیها درباره وجود خدای یکتا با عقیده به اینکه در دنیا تنها یک خدا وجود دارد و خداوند بزودی پیامبری برای ارشاد مردم برمسالت مبعوث خواهد کرد عادت کرده بودند و دوم اینکه تبلیغات محمد درباره وجود خدای یکتا، بمنزله حمله به معتقدات مردم مکه و پرستشگاه آنها یعنی کعبه بود و این امر بطور غیر مستقیم منافع مردم یثرب را، که کینه و عداوت اهالی مکه را در سینه داشتند تامین میکرد، بمبارت دیگر، هر چه مردم مکه بیشتر از محمد تنفر حاصل میکردند، وی در بین مردم یثرب محبوبیت بیشتری کسب میکرد.

اهالی قریش از رفتار محمد و نزدیکی او با مردم یثرب که در واقع دشمن دیرینه آنها بشمار میرفتند، سخت رنجیده خاطر شدند و محمد را خاشی نامیدند که به تمام معتقدات و سنن و آداب و رسوم قبیله ای پشت کرده و با دشمنان آنها طرح اتحاد و دوستی ریخته است و لذا تصمیم گرفتند او را از شهر و دیار خود طرد کنند. افراد طایفه قریش به حدی از محمد نفرت حاصل کردند که اگر بعزت نفوذ ابوطالب نبود، وی را مقتول کرده بودند. محمد نفرت اهالی طایفه قریش را از خود بخوبی تشخیص داد و برای اینکه خود را از خطر نابودی بوسیله آنها نجات دهد از مکه فرار اختیار کرد و از آن پس برای مدت چند ماه در اطراف و حوالی کوه حرا

سکونت اختیار کرد و به تبلیغ کاروانهایی که از آن حدود عبور میکردند، پرداخت.

در این زمان، ابوطالب که فکر میکرد عموزاده اش دچار اختلال مشاعر شده است، کوشش کرد با نفوذی که در بین مردم مکه داشت، تفرانها را از محمد تعدیل کند. اگرچه انجام این کار آسان نبود، معینا ابوطالب در سال ۶۱۹ میلادی موفق شد، تصمیمی را که مردم مکه برای طرد محمد گرفته بودند، لغو کند و امکان ورود مجدد محمد را به مکه تامین نماید.

سرانجام محمد در برابر اصرار ابوطالب، موافقت کرد در تبلیغ دین خود احتیاط بیشتری بکاربرد، ولی ابوطالب در همان سال (۶۱۹ میلادی) و خدیجه همسرش یکسال بعد (۶۲۰) وفات یافتند. محمد پس از وفات عمویش ابوطالب و همسرش خدیجه، به ادامه دعوت مردم به دین تازه اش مشغول شد، ولی چون یقین داشت که مردم مکه دعوت و یرا نخواهند پذیرفت، تصمیم گرفت با مردم یثرب که درباره پذیرش دین وی پیشنهاداتی به وی ارائه کرده بودند وارد مذاکره شود. مذاکره بین محمد و مردم یثرب مدتها بطول انجامید. محمد میدانست که اگر با مردم یثرب قراردادی منعقد سازد، مردم مکه او را خائن نامیده و یرا نفی بلد خواهند کرد، از ینرو مدتها درباره عقد قرارداد با مردم یثرب تامل و اندیشه کرد، ولی سرانجام عطش او برای کسب قدرت، وسوسه اش کرد و در ملاقاتی که در سال ۶۲۲ میلادی در کوه عقبه با نمایندگان اهالی یثرب بعمل آورد، قراردادی با آنها امضاء نمود.^۱

برطبق قرارداد مذکور، مردم یثرب حمایت از محمد را بر عهده گرفتند و تقبل کردند او را در شهر خود بپذیرند و محمد نیز در مقابل قول داد که از آن پس خود را همخون مردم یثرب دانسته، دوست آنها و دشمن مخالفان آنها باشد. این عمل در واقع مفهوم خیانت محمد به قبیله خود را داشت، زیرا مردم عربستان بر طبق سنن و آداب خود هر زمانی که میخواستند قبیله خود را تغییر دهند، سوگند میخوردند که از

1- Delaporte, *La Vie de Mahomet*, p.225.

آن پس «دوست قبیله جدید و دشمن مخالفان آنها باشند.» بنابراین محمد با قول مذکور رسماً علائق خونی خودش را با قبیله اش قریش قطع کرد و بر طبق رسوم مردم عربستان این عمل بزرگترین خیانتی بود که فردی میتوانست در جامعه مرتکب شود.

هنگامی که اهالی مکه از عقد قرارداد محمد با اهالی یثرب اطلاع حاصل کردند، نفرت و انزجارشان از محمد به منتهی درجه ممکن رسید. در این زمان ابوطالب وفات یافته و دیگر کسی وجود نداشت که از محمد حمایت کند. اهالی مکه تصمیم گرفتند، کار محمد را یکسره کنند و لذا هر یک از قبایل مکه و متحدان آنها یک قاضی برای تعیین تکلیف محمد انتخاب کردند و قضات مذکور که تعدادشان ۴۰ نفر بود، به اتفاق آراء محمد را خاشی مستحق مجازات دانستند.

محمد قدرت برابری با اهالی مکه و رأی نمایندگان آنها را نداشت و لذا با پیروانش، زید، علی، ابوبکر، پدر زن جدید و عمرو عثمان، دامادش از مکه به مدینه فرار کرد. زمان فرار محمد از مکه به مدینه که مصادف با سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی میباشد، «هجرت» نامیده شده است.

در واقع میتوان گفت که اسلام از زمان فرار محمد از مکه به مدینه بوجود آمد. هر گاه مردم یثرب از قبول محمد خودداری میکردند، دین اسلام بعنوان یک رؤیای واهی در تاریخ محو میشد. بنا بر این میتوان گفت که اسلام از زهدان عداوت و دشمنی مردم مکه و یثرب زائیه شد. مردم یثرب در واقع اسلام را بعنوان یک سیاست ضد مکه انتخاب کردند، نه یک دین تازه آسمانی. مردم یثرب به این دلیل محمد را به شهر خود پذیرفتند که وی بر ضد مردم مکه علم مخالفت برافراشته بود، نه بجهت اینکه او ادعای نبوت و رسالت یک دین تازه الهی را میکرد.

محمد در ابتدای ورود به مدینه بمنظور رقابت با خانه کعبه موجود در مکه، به - احداث مسجدی در مدینه اقدام کرد. سپس اگر چه برای ورود به جنگ با مکه آمادگی نداشت، به دو علت مجبور شد، با مکه وارد جنگ شود: یکی برای اینکه به ندای مردم مدینه که دشمنی دیرینه مردم مکه را در سینه داشتند، پاسخ مثبت دهد و آنها را راضی سازد و دوم اینکه خود را از موقعیت بحرانی و نامساعدی که

در آن قرار گرفته بود، نجات دهد.

مردم مکه که برای خلاص شدن از خیانت های محمد، موفق نشده بودند، او را به قتل برسانند، بوسیله نمایندگان که در مدینه داشتند، کوشش کردند، محمد را مورد تمسخر و استهزاء قرار داده و شهرت دهند که وی با سایر افراد تفاوتی ندارد و بعلاوه اگر او واقعاً پیامبر خدا می باشد، میبایستی بتواند معجزه هائی به مردم ارائه دهد، در حالیکه او نه تنها قادر به ارائه معجزه نیست، بلکه حتی دارای نقاط ضعف افراد عادی مردم است.^۱

یهودیهها نیز نه تنها محمد را تمسخر میکردند و ادعای نبوت او را به باد مضحکه می گرفتند، بلکه او را یک شیاد میدانستند و معتقد بودند، او آن پیامبری نیست که کتب مقدس آنها ظهورش را پیش بینی کرده است. دشمنان و مخالفان محمد نیز او را با پرششهای سهمگین در فشار قرار میدادند و اظهار میداشتند، اگر محمد واقعاً پیامبر خداست، باید بهر وسیله ای که ممکن است، به اثبات این امر پردازد، ولی محمد در برابر پرششهای آنها پاسخی نداشت بدهد. مخالفان و دشمنان محمد اظهار میداشتند، اگر واقعاً محمد فرستاده خداست، چرا خداوند در آنهمه مصائبی که وی با آنها روبرو شد، کمکی به او نکرد؟^۲ محمد برای هیچیک از این پرششها پاسخی نداشت. نه تنها محمد از طرف مخالفانش زیر فشار قرار داشت، بلکه پیروان وی نیز دائماً در باره آئین جدیدی که او آورده بود از وی راهنمایی میخواستند و او مجبور بود، در برابر پرششهای آنها با نزول آیه های قرآن حکم صادر کند. از طرف دیگر چون با ادعای نبوت محمد، مردم به جزئیات اعمال و رفتار او و پیروانش حساس شده بودند، لذا وی ناچار بود، نسبت به گفتار و اعمال و رفتار پیروانش مخصوصاً مردان غیورش مانند علی، زید، ابوبکر و عثمان تقبل مسئولیت کرده و از گفتار و کردار آنها مواظبت نماید. مجموع اوضاع و احوال و مضایق مذکور، زندگی را بر محمد دشوار کرد و لذا او برای فرار از

1- Abulfeda, *La Vie de Mahomet*.

2- Sedillot, *History des Arabes*.

مشکلات مذکور تصمیم به جنگ گرفت. ورود در جنگ با مخالفان اسلام، برای محمد دارای منافع زیادی بود؛ یکی اینکه آن گروه از پیروان اسلام که فرصت - طلب بودند و هدفشان کسب منافع مادی بود، با غنائم حاصله از جنگ ارضاء میشدند. دوم اینکه آن عده از پیروان واقعی اسلام که بخاطر نفس دین، مسلمان شده بودند، فرصت مییافتند، دین و عقیده خود را به مغلوبین تحمیل کنند و بالاخره منفعت دیگر جنگ برای محمد آن بود که اگر او در جنگ موفق میشد، میتواند غلبه بر دشمنانش را در جنگ بعنوان یک معجزه الهی به مردم معرفی و ادعا کند که خداوند او را در برابر دشمنانش محافظت کرده است.

محمد در شرایط مذکور پس از تأمل بسیار در سال ۶۲۴ میلادی دست به جنگ بدر زد و در این جنگ ۶۰۰ نفر نیروهای مکه را شکست داد. پیروزی محمد در جنگ مذکور، نفوذ او را افزون کرد، ولی در جنگ احد قبیله قریش موفق شد، شکست خود را در جنگ بدر جبران کند.

محمد قصد داشت هم برای ارضای پیروانش و هم برای انتقام گرفتن از اهالی مکه که پیوسته او و دعوت نبوتش را به مسخره و مضحکه میگرفتند با لشکریان مکه وارد یک جنگ اساسی شود و مخالفانش را در مکه قلع و قمع کند، ولی شکست او در جنگ احد و پرا بخود آورد و از این کار انصراف حاصل کرد. لشکریان مکه از سربازان رزمی و جنگ آزموده و لشکریان مدینه از مغازه داران و کشاورزان تشکیل شده بودند و لذا محمد صلاح ندید در آن زمان بیش از این خود را با نیروهای مکه درگیر کند. اما چون پیکارهای جنگی برای پیروان محمد، متضمن کسب غنائم جنگی بودند، لذا محمد تصمیم گرفت برای نفوذ بیشتر در افرادی که به آئین او گرویده بودند و همچنین بمنظور جلب پیروان بیشتر به جنگهای کم خطرتری دست بزند. در جهت اجرای این تصمیم محمد به سه طایفه یهودی بنی قینقاع، بنی النضیر و بنی قریظه حمله و با سبقت و بیرحمی بی سابقه آنها را قلع و قمع کرد. در حمله های مذکور یهودیان یا قتل عام و یا از محل سکونت خود بیرون رانده شدند و اموال آنها بوسیله لشکریان اسلام غارت شد. باید اذعان داشت که غارت اموال مغلوبین در جنگهای محمد بزرگترین محرک مردم برای پیوستن

به اسلام بود وانگیزه مذکور بیش از جزخوانیهای محمد در جلب پیروان اسلام موثر بوده است.

موفقیت های جنگی مذکور تا آنجا که محمد را در قدرت خواهی های جاه طلبانه اش جسور کرد که وی نامه های تهدید آمیزی به خسرو پرویز پادشاه ایران، هراکلیوس امپراطور قسطنطنیه، نگوس پادشاه حبشه و فرمانروای مصر ارسال داشت و از آنها خواست که به دین اسلام بگروند. البته اجرای این اقدام برای محمد متضمن هیچ نوع خطری نبود، زیرا عربستان منطقه خشک و فقیری بود که نمیتوانست توجه هیچیک از سلاطین و فرمانروایان مذکور را جلب و آنها را وادار به حمله به منطقه مذکور بکند.

در نتیجه پیروزیهای مذکور نه تنها مردم مدینه که جزء سپاهیان اسلام درآمده بودند، آزمودگیهای جنگی پیدا کردند، بلکه افراد قبایل مختلف مدینه که در پی کسب مال و منال بوسیله غارت و چپاول بودند، نیز به آنها ملحق شدند. اکنون زمان آن فرا رسیده بود که محمد با اطمینان خاطر، نقشه حمله به مکه را عملی سازد. محمد نقشه حمله به مکه را در کمال خفا تدارک دید و روز ۱۲ ژانویه سال ۶۳۰ میلادی به مکه حمله و آنرا تصرف کرد.^۱

فتح مکه، بزرگترین موقعیت را برای اهالی مدینه بوجود آورد تا انتقام دیرین خود را از تجار ثروتمند و مغرور مکه بگیرند. بهمین دلیل رئیس طایفه خزرج که فرماندهی سپاهیان محمد را بر عهده داشت دستور داد هر یک از لشکریان بدون رعایت هیچ نوع مرز و حدی بهر نحوی که خواستند در کشتار و غارت اموال اهالی مکه اقدام کنند، ولی محمد او را از سمش تغییر داد و چون قصد داشت بر تعداد پیروانش بیفزاید، علیرغم تمایلات مردم مدینه دستور داد با اهالی مکه با مدارا رفتار شود. کعبه نیز به دستور محمد از معبد بت ها به معبد مقدس مسلمانان و خانه خدای یکتا تبدیل شد.

در حمله لشکریان محمد به مکه، کعبه معبد خدایان اهالی مکه بدست

1- Gagnier, *Vie de Mahomet*.

مسلمانان افتاد و تعداد شصت بت که خدای ۶۰ قبیله مختلف بودند بدست سپاهیان محمد نابود شدند. اهالی مکه بارضای ظاهری، ولی خشمی درونی، به قبول رسالت محمد گردن نهادند و او را رسول خدا شناختند، ولی دردل باخود عهد بستند که در موقع مقتضی، پاسخ جسارتهای خائنانه او را در کفش بگذارند.^۱

بهمین دلیل، اهالی مکه که متوجه شدند، قدرت پیکار رزمی با محمد را ندارند رسالت و پرا قبول کردند و به وی قول دادند که در کلیه امور او را یاری کنند و حتی ابوسفیان که از مخالفان سر سخت و آشتی ناپذیر محمد بود و جنگ احد را بر ضد وی هدایت کرده بود، به محمد تسلیم و حاضر شد، فرزندش معاویه را بعنوان منشی محمد به خدمت او درآورد. سایر اشراف مکه نیز بهمین نحو در برابر محمد تسلیم شدند و به او قول همکاری دادند.

فتح مکه نقطه عطفی در شکوفیدن قدرت محمد و شکوه اسلام بود. در سالهای بعد از فتح مکه، قبایل گوناگون عرب که یا مخالف اسلام بودند و یا تا آن زمان نسبت به اسلام حالت بیطرفی اختیار کرده بودند، به اسلام روی آوردند، بطوریکه در حدود سال ۶۳۲ میلادی تمام شبه جزیره عربستان اگر نه در دل، ولی لاقلاً در ظاهر به اسلام گرویده بودند.

بمنظور بزرگداشت، طلوع و توسعه اسلام، محمد در سال ۶۳۲ میلادی، درحالیکه بیش از چهل هزار نفر مسلمان او را همراهی میکردند، برای زیارت مکه وارد این شهر شد. پس از برگزاری نماز و عبادات لازم، محمد در عرفات خطاب به مفصلی ایراد و ضمن شرح خلاصه ای از آئین دین نو بنیاد اسلام خطاب به جمعیت گفت: «ای خدای باریتعالی، آیا رسالتی را که بر عهده من محول کردی انجام داده ام؟» و کلیه حضار پاسخ دادند: «آری، تو رسالتت را به پایان رسانیده ای.» در مراجعت از مسافرت مذکور که در تاریخ «حجۃ الوداع» نامیده شده است، محمد بشدت بیمار شد و روز هشتم ماه ژوئن سال ۶۳۲ میلادی (برابر با دوشنبه سیزدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری) در بازوان عایشه، محبوبترین همسرش وفات

1- Dossy, *History de Musulmans d'Espagne*. p. 28.

پیروزیهای اسلام در زمان
 رحلت محمد در سال ۶۳۲ میلادی



یافت.

بررسی و تجزیه و تحلیل عمیق زندگی محمد، فرض انتساب هر نوع شخصیت مذهبی و الهی را به وی منتفی میسازد. کلیه افرادی که در زمان محمد، به وی پیوستند و اسلام آوردند، بیشتر به وی بصورت یک رهبر حزبی نگاه میکردند، تا یک شخصیت مذهبی. بررسی دقیق زندگی محمد و گفتار و کردار او نشان میدهد که محمد در واقع عقیده خود را بزور به مردم تحمیل کرد، نه با وعظ و پند و منطق. ممکن است گفته های محمد برای اعراب چادر نشین عربستان که فاقد هر نوع تعلیمات اخلاقی بودند، تاثیراتی داشته و چادر نشینان عربستان گفته های او را بعنوان اراده و خواست های الهی تلقی کرده باشند، اما مسلم است آنهایی که با محمد نزدیک بودند، رسالت او را بعنوان پیامبر خدا جدی نمیگرفتند. همچنین در بین پیروان او بعضی از اهالی مکه وجود داشتند که بخوبی به زندگی و شجره و نقاط ضعف وی آشنائی داشتند و به او بعنوان یک انسان جاه طلبی نگاه میکردند که اوضاع واحوال و مقتضیات و یک رشته رویدادهای مسلسل و مساعد او را نو کیسه کرده و به قدرت رسانیده بود. بسیاری از پیروان محمد، مخصوصاً آنهایی که به تازگی اسلام آورده بودند، هدفشان بهره برداری از نفوذ محمد برای استفاده های شخصی بود و تنها عده بسیارقلیلی از پیروان محمد، او را پیامبری شناختند.

بعضی از پیروان محمد نه تنها شأن و احترامی را که شایسته یک پیغمبر میباشد برای محمد قائل نبودند، بلکه نسبت به او به اعمال و رفتاری دست میزدند که نشان میدهد، آنها برای او حتی ارزش یک انسان ارزشمند را نیز قائل نبودند. برای مثال، محمد دارای نویسنده ای بود بنام عبدالله بن سعد بن ابی سرح که مردی شوخ طبع بود و بعنوان نویسنده وحی، آیات قرآن را که محمد برایش دیکته میکرد، مینوشت. اما بعضی اوقات موقعی که محمد آیه ای را برای عبدالله دیکته میکرد، وی مفهوم آنرا تغییر میداد و محمد نیز با نظر او موافقت میکرد. زمانی محمد آیه ۱۲ بسم الله الرحمن الرحیم را درباره خلقت انسان برای ابی سرح دیکته میکرد. موقعی که محمد به آخر آیه ۱۳ رسید، ابی سرح بوی گفت بهتر است

اکنون عبارت **فَتَبَرَّكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَلْقِينَ** را به آخر آیه اضافه کنیم. محمد با پیشنهاد ابی سرح موافقت کرد و اظهار داشت با نظری در باره افزودن عبارت مذکور به آخر آیه موافق است.

عبداله بن سعد بن ابی سرح، موافقت محمد را در این باره به بی اعتباری آیات قرآن تعبیر کرد و از اسلام برگشت و به مکه رفت. زیرا با خود فکر کرد اگر واقعاً آیات قرآن کلام خداست، چگونه ممکن است محمد با القاء او حاضر به - تعبیر آنها شود. پس از فتح مکه و صدور فرمان عفو عمومی، محمد چهار نفر را از شمول عفو مستثنی کرد و دستور داد هر کجا آنها را یافتند ولو به پرده های کعبه پناه برده باشند، به قتلشان برسانند. یکی از این چهار نفر ابی سرح بود که البته بعد ها با شفاعت عثمان که برادر رضاعی او بود، بخشیده شد.^۱

در مورد دیگری، شخصی بنام «عقبه بن معیط» در حضور کلیه اصحاب و پیروان محمد بصورت او تف انداخت.^۲ هنگامی که محمد وفات یافت، بقدری مبانی ایمان پیروانش سست بود که حتی نزدیکترین اصحاب او قبل از انجام مراسم تدفین محمد، برای دست یافتن به میراث او با یکدیگر به مبارزه پرداختند. «امین عاملی» در این باره مینویسد:

«... بعد از وفات پیغمبر، یاران و اصحابش جسد او را رها کرده و هیچکدام (جز علی و خانواده اش) بر سر جنازه پیغمبر حاضر نبودند... و هیچگونه احترامی برای رسول خدا قائل نشدند و منتظر کفن و دفن او نیز نشدند و هنوز جنازه اش به خاک سپرده نشده بود که برای دست یافتن به میراث او، بر سر و مغز هم

۱- عبدالله بن عمر البیضاوی، انوارالتزئیل و اسرارالتأویل (قاهره: ۱۳۴۴ هجری)؛ الزمخشری، الکشاف الحقیقه التزئیل، (قاهره: ۱۹۶۶)؛ عبدالملک بن هشام، کتاب سیرت رسول اله، ۴ جلد (قاهره: ۱۳۵۶ هجری).

۲- تفسیر طبری، به تصحیح استاد حبیب یغمائی، جلد پنجم (تهران: چاپ دانشگاه تهران)، صفحه ۱۱۱۳، به صفحه شماره ۲۷۷. همین کتاب مراجعه فرمائید.

می‌گفتند.»^۱

یکی دیگر از شواهد تاریخی در جهت اثبات عقیده مذکور آنست که در دسامبر سال ۶۲۶ میلادی، قبل از درگیر شدن در جنگ با مکه، محمد عازم سرکوبی قبیله کوچکی بنام «بنی مصطلق» که در نزدیکی ساحل دریای سرخ در شمال غربی مکه بسر میبردند، شد. علت تصمیم محمد در سرکوب کردن قبیله مذکور این بود که رئیس آنها بنام «حارث» با همکاری مخالفان محمد در مکه قصد حمله به مدینه را داشت. محمد بر طبق معمول بین زنان خود قرعه کشی کرد، قرعه بنام عایشه و امه سلمه اصابت کرد و لذا محمد آنها را در این مسافرت جنگی همراه خود برد.

در حوالی غروب روز دوم و یا سوم مراجعت به مدینه، لشگریان محمد به محلی رسیدند که فاقد آب بود و بنا بر این محمد تصمیم گرفت، اندکی در محل مذکور توقف کند و سپس بمسافرتش ادامه دهد. هنگامیکه سپاه محمد قصد ترک محل را داشتند، هوا تقریباً تاریک بود و عایشه متوجه شد که گردن بند عقیقش گم شده است. وی موضوع را با محمد در میان گذاشت و محمد برخلاف تصمیم قبلی اش مجبور شد دستور دهد لشگریان شب را در آن محل بیتوته کنند.

عموم لشگریان از این تصمیم آزرده خاطر شدند و حتی گروهی از آنها نزد ابوبکر پدر عایشه رفتند و از اینکه محمد تصمیم گرفته است، بخاطر گردن بند همسرش عایشه، لشگریان را در آن محل نامساعد نگهدارد، ابراز گله کردند. اما تصمیم قبلاً گرفته شده بود و لشگریان مجبور بودند شب را در محل مذکور بگذرانند. در هنگام طلوع صبح، لشگریان میخواستند نماز صبح را برگزار کنند، اما کلیه آبی را که با خود ذخیره داشتند قبلاً مصرف کرده بودند و در آن محل نیز برای وضو گرفتن آب وجود نداشت. در این هنگام آیه ۴۳ سوره نساء درباره تیمم با خاک بجای وضو و غسل با آب از طرف خداوند نازل شد. آیه مذکور حاکی است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَءُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكْرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا

۱. سید محسن امیرعالمی، ترجمه اعیان الشیعه، صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳

عَابِرِي سَبِيلِي حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْمَاءِ فَلَمْ يَجِدْ مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا ۝

«ای اهل ایمان هرگز در حال مستی نماز نخوانید تا بدانید چه می‌گوئید و نه در حال جنابت مگر آنکه مسافر باشید تا غسل کنید و اگر بیمار یا آنکه در سفر باشید یا قضاء حاجتی دست داده باشد یا با زنان مباشرت کرده اید و آب برای تطهیر و غسل نیابید در اینصورت به خاک پاک تیمم کنید، آنگاه صورت و دستها را با خاک مسح کنید که خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

پس از برگزاری نماز صبح و طلوع خورشید، هنگامی که عایشه پس از جستجوی بسیار از پیدا کردن گردن بند ناامید شده بود و لشگریان قصد عزیمت از محل را داشتند، شتر عایشه از جا برخاست و گردن بند از زیر او پیدا شد.

موضوع مهمتر از همه داستان تنها ماندن عایشه زن محبوب محمد و «صفوان بن معطل سهمی» مدت یک شبانه روز در بیابان است. واقعه مذکور بشرح زیر اتفاق افتاده است.

هنگامیکه لشگریان محمد از یکی از محلهائی که برای استراحت انتخاب شده بود، قصد حرکت داشتند، عایشه برای قضای حاجت از کجاوه اش دور شده بود و موقعی که مراجعت کرد سپاه محمد قبلاً محل را ترک کرده بود و لذا عایشه از کاروان عقب ماند. در این هنگام، «صفوان بن معطل سهمی» که یکی از جوانان خوش سیمای «بنی سلیم» و از مهاجرین بود، به عایشه برخورد کرد و او را بر پشت شتر خود نشاند و پس از یک شبانه روز به مدینه وارد شد.^۱

غیبت یک شبانه روزه عایشه از کاروان محمد و تنها ماندن او با «صفوان بن معطل» در بیابان شایعات بسیاری در مدینه بوجود آورد و محمد را در وضع نامناسبی قرار داد. این عمل مخصوصاً در هنگامی بوقوع پیوست که اوضاع و احوال

۱. ابن اسحاق، سیرت الرسول؛ تفسیری از عبدالملک بن هشام، صفحه ۱۷۳۲ محمد بن عمر الواقدی، کتاب المغازی، صفحات ۴۲۸ - ۴۲۶

امکان برائت عایشه را از اتهام مشکل کرده بود. دلائل و جهات مذکور بشرح زیر میباشند:

- ۱- محمد قبل از مسافرت مذکور، زینب همسر زیبای پسر خوانده اش را به عقد ازدواج خود در آورده و این موضوع حسادت عایشه را تحریک کرده بود.
- ۲- پس از اینکه محمد، طایفه کوچک «بنی مصطلق» را قلع و قمع کرد، بر طبق معمول مردان و زنان آن اسیر و به انضمام اموالشان بعنوان غنائم جنگی بین لشکریان محمد تقسیم شدند. رئیس طایفه مذکور بنام «حارث» دارای دختر بسیار زیبایی بود بنام «جویریه» که زیبایی او هر مردی را مفتون وی میکرد. «جویریه» علاوه بر زیبایی سحرانگیز، زن با هوشی بود و میدانست که محمد در برابر زیبایی زنان زود تسلیم میشود. بنا بر این شخصاً برای ملاقات محمد به خانه او رفت. عایشه در را برویش باز کرد و با دیدن زیبایی او، پیش بینی کرد که وی احتمالاً رقیب نازه زنان حرمسرای محمد و یکی از اعضای حرمسرای محمد خواهد شد.^۱

پیش بینی عایشه بزودی به تحقق پیوست. زیرا «جویریه» محمد را ملاقات و از او تقاضا کرد ترتیبی دهد که بهای آزادی او به شخصی که قرار بود ویرا در اختیار داشته باشد پرداخت شود و وی از اسارت نجات یابد. محمد به وی اظهار داشت: «من پیشنهاد بهتری برایت دارم.» «جویریه» پرسش کرد: «چه پیشنهادی؟» محمد پاسخ داد: «من بهای آزادی ات را می پردازم و ترا به عقد خود در می آورم.»^۲ «جویریه» پیشنهاد محمد را قبول کرد و به عقد ازدواج او درآمد. هنگامی که انصار و مهاجرین مشاهده کردند که محمد با «جویریه» ازدواج کرد و «حارث» رئیس قبیله «مصطلق» عنوان پدرزن محمد را پیدا کرد،

1- Martin Lings, *Muhammed, His Life Based on the Earliest Sources* (London: George Allen & Unwin, 1983), p. 242.

۲- ابن اسحق، سیرت الرسول، صفحه ۷۲۹

کلیه اسرای خود را آزاد کردند.

عایشه گفته است: «من هیچ زنی را نمی شناسم که به اندازه (جویریه) برای افراد قبیله اش مفید واقع شده باشد.»^۱

بدیهی است که واقعه ازدواج محمد با «جویریه» و ورود او به حرمسرای محمد، شدت حسادت عایشه را تحریک و روح او را جریحه دار کرده و چه بسا با ایجاد واقعه عقب ماندن از قافله قصد انتقامجویی از محمد را داشته است.

۳- با علاقه ای که محمد به عایشه داشت برای مردم باور کردنی نبود که او از حال عایشه غافل بماند و بدون وی حرکت کند. مگر اینکه تباتی عایشه با صفوان قوی تر از آن بوده باشد که محمد بتواند در این باره چاره ای بیاندیشد.

۴- هنگامی که کجاوه را روی شتر گذاشته اند، چگونه وزن عایشه را احساس نکرده و متوجه نشده اند که عایشه در کجاوه وجود ندارد.

چون صحت و یا کذب اتهام عایشه بغیر از آیه هائی که محمد در این باره نازل کرد هیچگاه معلوم نشد، ممکن است عایشه بیگناه بوده و خواسته است صحنه سازی کرد کانه وزبانه ای بوجود آورد تا محمد را بعلت زن بازیهای بی اندازه اش ناراحت کند.

بهر حال، در جریان این ماجری «عبداله بن ابی» که رهبر منافقین^۲ مدینه بود قریش و یهودیها با کمک او میخواستند پس از خروج محمد از مدینه به - مسلمین حمله کنند، به پیشنهاد محمد مجبور شد فرماندهی جنگی سپاه او را برعهده بگیرد. محمد بنین ترتیب «عبداله بن ابی» را بعنوان فرمانده قشون مسلمین با خود برد و در نتیجه منافقین در مدینه بدون رهبر ماندند و قریش و یهودیها موفق نشدند در غیاب محمد نقشه خود را برای حمله به مسلمانان بمورد اجرا بگذارند.

۱. مأخذ بالا، همان صفحه.

۲. «منافقین» افرادی از اهالی مدینه بودند که در ظاهر به قبول اسلام تن در میدادند، ولی با اعمال و رفتار سیاسی محمد مخالفت میورزیدند.

«عبداله بن ابی» از شکست طایفه «بنی مصطلق» بدست نیروهای اسلام، به - خشم آمد و تصمیم گرفت، قبل از اینکه محمد موفق شود به مدینه مراجعت کند، او را از بین برده ولی محمد از ماجری اطلاع حاصل کرد و نقشه او را خنثی کرد.

«عبداله بن ابی» برای مخالفت با محمد از پای ننشست و به اتفاق حمینه خواهر زینب، دختر عموی پیامبر؛ «حسان ثابت» شاعر معروفی که بر ضد محمد هجو میگفت و «مسطح» رسوائی عایشه را با شاخ و برگ در شهر منتشر کردند.

محمد از واقعه مذکور و مخصوصاً از شیوع خبر مذکور در شهر سخت ناراحت شد و اگرچه کنیز عایشه بر براءت او سوگند خورد، ولی این کار برای رفع اتهام عایشه کافی نبود. سرانجام سوره نور بر محمد نازل شد که از آیه ۳ تا ۲۶ آن درباره واقعه مذکور حکم نازل کرده است.

وقایع مذکور و گفتار و کردار افرادی که حوادث مذکور را بوجود آوردند، بوضوح نشان میدهد که محمد حتی نزد پیروانش نیز اهمیت و اعتبار یک پیامبر الهی را نداشت و آنهمه مداحی هائی که درباره او بعمل آمده، پس از وفاتش انجام گرفته است.

اسلام در واقع هنگامی بصورت دین درآمد که اعراب وارد سرزمین های مغلوب شدند و با ملت هائی که در جنگ شکست خورده بودند، آمیزش پیدا کردند. پس از اینکه اسلام با ضرب شمشیر به کشورهای مغلوب صادر شد، خارجیان مسلمان شده مانند سوریه ای ها، ایرانیها و مصریها تاریخ و ایدئولوژی اسلام را با استفاده از میراثهای فرهنگی خود از توفالپ ریزی کردند و با اندیشه گریهای خود در آن روح دین و عرفان دمیدند.

دین موسی، آئین مبارزه با زشتی های انسان و تقویت اصول اخلاقی او بود. مسیح افراد انسان را به پرهیز کاری و پاکدامنی ترغیب میکرد. او به اتباعش توصیه میکرد، تعدیات دیگران را فراموش کنند و به همسایه خود هر که باشد، محبت کنند. او میگفت: «هر کسی که به ضرب شمشیر پیروز شود، به ضرب شمشیر نیز نابود خواهد شد.» اما محمد گفت: «شمشیر هم کلید بهشت و هم کلید دوزخ

خواهد بود.»^۱

«ساکيامونی» و یا بودا، رهبر اخلاقی خردمندی بود که هدفش توسعه ارزشهای معنوی بشریت بود. بطور کلی کلیه رهبران مذهبی جهان، تعلیمات خود را بر پایه آموزش اصول اخلاقی قرار دادند، نه زور. ولی در آئین محمد زور و سیاست بر سبب اصول اخلاقی برتری دارد. محمد یک رهبر حزبی بود که هدفش را بر پایه کسب قدرت مادی پایه گذاری کرده بود و وسیله رسیدن به این هدف را زور و جنگ میدانست. او با مخالفانش با آتش و شمشیر رفتار میکرد، نه با آموزشهای اخلاقی و معنوی. منطقی محمد با مخالفانش عبارت بود از: «یاایمان بیاورید، یا برده شوید و یا بمیرید.» هنگامیکه مردم از او خواستند که برای اثبات نبوتش معجزه بیاورد، او به پیروزی اش در جنگ اشاره کرد و گفت «من در جنگ پیروز میشوم، پس خدا با من است.» محمد در واقع یک جنگجو بود، نه یک مبلغ اصول و ارزشهای اخلاقی و معنوی.

محمد نه تنها متعرض اصلاح اخلاقیات بشر نشد، بلکه از نقاط ضعف اخلاقی مردم برای حصول اهدافش بهره برداری کرد. بهمین دلیل او نه تنها، تعدد زوجات را که در واقع سند اسارت زنان بوسیله مردان است منع نکرد، بلکه خود قهرمان تعدد زوجات شد. او نه تنها مانند مسیح در کمک به همسایه آیه ای نیاورد، بلکه بردگی و صیغه را برصمیت شناخت. در فرهنگ مذهبی محمد، مومن کسی است که اسلام بیاورد، نه فردی که دارای ارزشهای اخلاقی باشد. اسلام نیز دکترینی نیست که نقاط ضعف اخلاقی و معایب افراد را اصلاح کند، بلکه آئینی است که افراد مردم را وادار به اطاعت از محمد، پیغمبر خدا میکند تا او بتواند به هدفهایش دست یابد.

برتراند راسل یکی از چهره های فلسفی قرن بیستم که عنوان فیلسوف قرن به او

1- Essad Bay, *Mohammed: A Biography* (New York: Longmans, Green & Co., 1936), p. 177.

داده شده، مینویسد:

«اگرچه اعراب قسمت مهمی از دنیا را تحت عنوان مذهب نوتسخیر کردند، اما آنها یک نژاد خیلی مذهبی نبودند، بلکه هدف فتوحات آنها غارت و چپاول و اندوختن ثروت بود، نه توسعه مذهب. دلیل اینکه تعدادی جنگجوی محدود عرب موفق شدند به آسانی بر جمعیت عظیمی از دنیا که دارای تمدن عالی تر و مذهب خاص خودشان بودند حکومت کنند، آن بود که جنگجویان حاکم از معتقدات مذهبی عمیقی برخوردار نبودند و میانی ایدئولوژیکی آنها از جمع آوری ثروت و کسب قدرت بنیان گرفته بود.

اما ایرانیها بر عکس از ابتدای تاریخ خود قومی بی نهایت مذهبی و بشدت متفکر بودند. لذا بعد از حمله اعراب و صدور اسلام به کشور مذکور، ایرانیان از اسلام صاف عصبانیت کردند، دینی بمراتب جالب تر، مذهبی تر و فلسفی تر از آنچه که بوسیله خود پیغمبر و اصحابش توانسته بود تصور شود، بوجود آوردند.»^۱

«لئون کاتانی» از شرق شناسان برجسته و مشهور گفته است: «هدف اعراب از جنگ با ایران، حد اقل تا زمان ابوبکر به چنگ آوردن غنائم بود، نه برانداختن امپراطوری ایران.»^۲

مؤلف «فتوح البلدان» مینویسد: «در جنگ قادسیه سپاه مسلمانان بین نه تا ده هزار مرد بود و چون نیازمند علف و طعام میشدند، گروهی سوار روانه میکردند و آنان در فراسوی فرات به غارت می پرداختند...»^۳

از مجموع کلیه نوشته های مذکور و مطالبی که در فصول بعد به تشریح آنها خواهیم پرداخت، این نتیجه حاصل میشود که تظاهر به واجد بودن مقام نبوت برای محمد وسیله ای برای کسب قدرت و شوکت بوده و در راه نیل به این هدف هر نوع

1- Bertran Russell, *A History of Western Philosophy* (New York: Simon & Schuster, 1945), p. 421.

۲- سالنامه اسلام (میلان: ۱۹۱۲)، جلد دوم، صفحه ۶۱۵ فقره ۱۵۳

۳- امام احمد بن محمد بن یحیی البلاذری، *فتوح البلدان*: بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرنش آذرنوش (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)، صفحه ۵۵

عمل غیر اخلاقی برای محمد و پیروانش مشروع تلقی می‌شده است. بعبارت دیگر بجای اینکه محمد مأمور رسانیدن ندای حق و حقیقت به افراد مردم و اصلاح و ارشاد اخلاقیات و تقویت ارزشهای معنوی آنها بشود، در جهت ارضای تمایلات نفسانی و دنیوی و کسب جاه و قدرت برای خویش گام برداشته است.

*



تصویر بالا، چهره واقعی علی بن ابیطالب، سر عم، داماد، یار نزدیک، مدبر اجرایی محمد، خلیفه چهارم و امام اول شیعیان می‌باشد. بنا بر عقیده پیروان تشیع، محمد شخصاً علی را به جانشینی خود تعیین کرده است. این فتوی را هفتگی نامه «پاسداران جمهوری اسلامی» از روی فتوی که در نمایشگاه باستانی (موزه) لندن وجود دارد نسخه برداری و بجای رسانیده است.

فصل دوم

آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است؟

به «آگاتون» عزیزبگو، سقراط را میتوانی به -
آسانی زد کنی، ولی حقیقت را نمیتوانی
انکار کنی.
سقراط

موضوع با سواد و یا بیسواد بودن محمد، آورنده قرآن قرنهایست مورد بحث دانشمندان و محققین قرار دارد. مسلمانان همیشه با سواد بودن محمد را انکار کرده - اند تا بدینوسیله بتوانند قرآن را معجزه یک پیامبر بیسواد قلمداد کنند. آیا محمد از هنر خواندن و نوشتن برخوردار بوده و یا از این توانایی محروم بوده است؟ در مباحث این فصل با بررسی عمیق اسناد و مدارک معتبری که در این باره وجود دارد، کیفیت و واقعیت این موضوع، مورد یک بحث تحلیلی قرار خواهد گرفت.

اگرچه بطوریکه در فصل هفتم خواهیم دید، قرآن پر از مطالب متضاد و تناقضات آشکار و غیر منطقی بوده و بعضی از متون و احکام آن در سطحی تدوین شده که الهام آنها را از منابع الهی، معنوی و متافیزیک منتفی میسازد، با این

وصف قرآن را میتوان یک اثر بدیع فلسفی، ادبی و مذهبی در شبه جزیره عربستان در قرن هفتم میلادی دانست. مطالب، کلمات و عبارات جذابی که در قرآن بکاررفته، ساختمان دستوری عبارات و جمله های آن و بعضی متون نغز و آموزنده قرآن همه حاکی از آنست که کتاب مذکور محصول مغز یک مؤلف مطلع و متبحر بوده است. بنا بر این اگر قرآن را با آنچه خصوصیات که برایش ذکر شد، کار یک آدم بیسواد بدانیم، باید بطوریکه محمد خود گفته است، آنرا یک معجزه تلقی کنیم.

البته مسلمانان عقیده دارند که محمد سواد خواندن و نوشتن نداشته است، ولی بدیهی است که این طرز فکر از معتقدات دینی و عقاید جزئی و تبعیدی آنها ناشی میشود و در مطالب این فصل با استناد به مدارک و دلایل محکم و مستند به بررسی واقع بینانه این موضوع خواهیم پرداخت.

اندکی توجه منطقی به اوضاع و احوال فرهنگی زمان قبل از ظهور محمد بعنوان پیامبر، واقعیت باسوادی و یا بیسوادی او را برای هر فرد روشنگری محقق میسازد. اگر به محصولات ادبی عصر قبل از محمد و مخصوصاً اشعاری که بوسیله شعرای آن دوره سروده شده توجه کنیم، خواهیم دید که اصول و قواعد دستور زبان در آن زمان در عربستان بسیار پیشرفته بوده و اهل فصاحت و بلاغت از فن نطق و خطابه شگفت انگیز و تحسین آمیزی برخوردار بوده اند.

در زندگی اعراب قبل از اسلام، بر طبق نوشته های معتبر، شعر اهمیت فراوانی داشته و یکی از نیازهای حیاتی زندگی مردم شبه جزیره عربستان بشمار میرفته است. «کلمان هوارت» دانشمند عرب شناس مشهور اروپائی میگوید، عرب بادیه زندگی خود را در چهار عامل جستجو میکرد: اول شتر، دوم خیمه، سوم شمشیر، چهارم شعر^۱

شعریمنی کلام موزون و مستقیم و مقفی مانند شتر و خیمه و شمشیر برای عرب از نیازهای حیاتی زندگی بشمار میرفت و هرگاه کسی کلام موزون را با لحن خوش میخواند، بدون تردید اعراب بادیه را مجنون میکرد. بهمین دلیل است که

1- Clement Huart, *A History of Arabic Literature* (London: 1903).

محمد برای خواندن قرآن به تقلید از یهودیها، لحن مسجع و موزون بکار میبرد و خود در جنگها آیات قرآن را بطور موزون و با لحن خوش میخواند و بدینوسیله سربازان اسلام را برای جنگ با دشمن تشجیع و به آنها آمادگی و حرارت بیشتری می بخشید.

اعراب حالات و احساسات گوناگون انسانی مانند خوشی، ناخوشی، شادی، غم و یا اندوه را در قالب شعر تجلی میداده اند. اعراب تجلیات تأثر را در اشعار «زهیر» حالت خشم را در اشعار «اعشی»، احساس وحشت را در اشعار «نابغه» می یافتند و هنگامی که میخواستند برای حمله به دشمن در خود جرأت و شهامت لازم را احساس کنند، با اشعار «عنتره» شروع به رجز خوانی میکردند.^۱ شعر در زندگی اعراب عصر جاهلیت به اندازه ای اهمیت داشت که هر سال در بازار مکاره، شعرای عرب سخنوری میکردند و هر شاعری که اشعارش بیشتر مورد توجه مردم قرار میگرفت، از طرف آنها تجلیل میشد و اشعارش را باخط زرین روی پارچه ای ابریشمین مینوشتند و برای مدت یکسال آنرا از دیوار کعبه می آویختند و بهمین مناسبت اشعار مذکور را معلقات میخواندند. در آن زمان شعر به اندازه ای در روحیه مردم عرب تأثیر داشت که معمولاً اعراب با اشعار نفز و نافذ خود میتوانستند در روان و افکار مردم تأثیر کنند و آنها را برای قبول خواست های خود آماده سازند.

«امری القیس» یکی از شعرای معروف عرب در دوره جاهلیت است که اشعارش از دیوار کعبه آویخته بود و بطوریکه عایشه یکی از همسران محمد نقل کرده است، محمد بقدری شیفته اشعار شاعر مذکور بود که تمام ابیات قصیده طولانی «امری القیس» را از بر داشت. بعلاوه «ابن هشام»، «ابوداود»، «ابن حنبل»، «حمیداله» و «ابن سعد» که از محققان تاریخ اسلام و زندگی محمد هستند، همه گفته اند که محمد به شعر بسیار علاقمند بود و گاهی اوقات اشعار

۱- گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۳۰

عرب را بر زبان می آورده است.^۱

شواهد و دلایل مذکور حاکی است که محمد نمیتوانسته است مرد بیسواد باشد، بلکه از سواد ادبیات کافی برخوردار بوده و استعداد خاص او توأم با اندیشه - گریها و در خود فرو رفتن هایش از زمان کودکی بعد، کیفیت ذهنی او را برای خلق احکام و متون قرآن و اندیشه نبوت آماده کرده بوده است.

نکته مهم در بحث درباره سواد محمد آنست که وی بطور یقین میل نداشته است، مردم از مطالعاتی که او برای کسب اطلاعات و معلومات لازم جهت اجرای هدفی که در سر داشته میکرد، اطلاع حاصل کنند، زیرا میخواسته است آنچه را که در آینده برای مردم بعنوان کلام خدا نازل میکند، جنبه الهی و مافوق طبیعی داشته باشد. او قصد داشت از جانب خدا کتاب دینی مقدسی را برای اعراب نازل کند که بالاتر از کتب مقدسی باشد که موسی و عیسی برای یهودیان و مسیحیان از طرف خدا نازل کردند. پیامبران اسرائیل پیوسته به پیروانشان وانمود کرده بودند، آنچه را که درباره احکام دینی و الهی بیان میدارند از جانب خدا به آنها الهام شده و نمیتوان آنها را در کتب و نوشتهجات عادی یافت. محمد نیز از روزی که خود را مبعوث خدا معرفی کرد تا روز مرگ میخواسته همین اثر را در پیروانش بوجود بیاورد.

باید توجه داشته باشیم «سنت پاول» یکی از حواریون بزرگ مسیح و از مؤلفان عهد جدید، متون انجیل را مطالعه و با پیروان و معاشران مسیح نیز درباره آنها سخن گفته بود، ولی در هیچیک از نوشته هایش به این موارد اشاره ای نکرده و بلکه وانمود کرده است آنچه را که در عهد جدید آورده، بوی الهام شده است. وی بکرات گفته است:

«من هیچگاه با گوشت و خون مشورت نکردم.» (گالاشینز ۱۶-۱)، «آنهاست که صاحب شهرت و منزلت بودند، هیچ مطلبی در اختیار من قرار ندادند.» (گالاشینز ۲-۶)

۱. مأخذ بالا، صفحه ۲۲

محمد نیز همین روش را بکار برد. وی وانمود کرد که قرآن از سوی خدا برایش نازل شده و افکار و عقاید متفکران زمان و یامتون کتب و نوشتجات موجود در آنها نقشی نداشته است.

بدیهی است که محمد قبل از ظهور، مدت طولانی خود را جهت ایفای نقشی که در سر می پرورانیده آماده کرده بوده است. اگرچه خانواده هاشم که محمد در آن پا بعرصه وجود گذاشت، از ثروت و یا نفوذ قابل توجهی برخوردار نبود، ولی یکی از خانواده های محترم مکه بشمار میرفت. پدر بزرگ محمد، بنام عبدالمطلب و عمویش، ابوطالب که تربیت و سرپرستی محمد را برعهده داشتند، به یقین مانند سایر خانواده های معروف مکه او را مورد تعلیم و تربیت قرار داده بودند. توجه به این واقعیت که خدیجه تاجر ثروتمند مکه (که بعداً به عقد ازدواج محمد درآمد)، او را سرپرست امور تجاری خود کرد، تردیدی باقی نمیگذارد که محمد از سواد کافی برخوردار بوده است. همچنین بدون شک میتوان گفت که محمد سالها قبل از ادعای نبوت با دانشمندان و فضیلاى اسرائیل در تماس بوده، متون تورات و انجیل و سایر کتب و نوشتجات مربوط را مطالعه و خود را برای ادعای نبوت آماده کرده بوده است. منتها پس از ادعای نبوت محمد به مطالبی که بوسیله مطالعه و آموزش تحصیل کرده بود، رنگ الهامات الهی و آسمانی زده و آنها را بعنوان کلام خدا به مردم معرفی کرده است.

بطور کلی مسلم است که در زمان تولد محمد هنر خواندن و نوشتن نسبتاً در مکه معمول بوده است. بعضی از مسلمانان گفته اند، خواندن و نوشتن تا زمان «حارب» پدر ابوسفیان، یکی از بزرگترین مخالفان محمد در مکه معمول نبود و حارب این هنر را در سال ۵۶۰ در مکه مرسوم داشت. اما نه تنها دلیلی برای اثبات این مدعی وجود ندارد، بلکه دلائل و مدارک زیادی نیز در دست است که در زمان محمد خواندن و نوشتن در مکه معمول بوده است. زیرا مدتها قبل از ظهور محمد روابط نزدیک بین مکه و یمن بوسیله کاروانهای تجاری وجود داشت و قرنها قبل از آن سواد خواندن و نوشتن در یمن متداول بود. دلیل دیگر آشنا بودن مردم با خواندن و نوشتن در هنگام ظهور محمد در مکه آنست که مدرکی وجود دارد که

حاکمی است عبدالمطلب، جد محمد در زمان جوانی، در حدود سال ۵۲۰ قبل از میلاد نوشته ای به مدینه ارسال و از اهالی مدینه تقاضای کمک نموده است.^۱ بعلاوه در حدود دو پست سال قبل از هجرت، یهودیها و مسیحیانی که در مجاورت مکه بسر میبردند از هنر خواندن و نوشتن برخوردار بوده اند.

«مویر» یکی از محققان معتبر و معروف اسلام شناس می نویسد: «تردید نیست که سواد نوشتن مدنها پیش از ۵۶۰ قبل از میلاد در مکه معمول بود. یادداشت های مکشوفه ثابت میکند که نوشتن عربی در سالهای ابتدای ظهور محمد در مکه مرسوم بود. من نمیتوانم فکر کنم که حتی فقیرترین افراد مسلمان نیز در سالهای اول ظهور اسلام از امکان خواندن و نوشتن بی بهره بوده اند. در آن زمان پوست های درخت خرما و نی به اندازه کافی برای نوشتن در دسترس مردم قرار داشته است.»^۲

«مویر» از قول «کاتب الواقیدی» مینویسد در زمان محمد، اهالی مکه بمراتب بیشتر از مردم مدینه از هنر نوشتن برخوردار بودند، بطوریکه بعد از جنگ بدر بسیاری از زندانیان جنگی مکه مجبور شدند به بچه های اهل مدینه سواد خواندن و نوشتن بیاموزند. هریک از اسرای جنگی موظف بود، به ده پسر سواد خواندن و نوشتن بیاموزد و فقط هنگامی که این وظیفه را بطور کامل انجام میداد، میتوانست آزاد شود.^۳

«هارتمن» نیز اشعار داشته است که در هنگام ظهور محمد، سواد نوشتن در یمن و عربستان شمالی بسیار مرسوم بود و بین مکه و ایالات مذکور و همچنین ایران روابط نزدیکی وجود داشت. «هارتمن» مینویسد: «به تحقیق میتوان گفت

1- Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam* (London: The Sheldon Press, 1934), P. 101.

2- William Muir, K.C.S.I., *The Life of Mohammed*, edited by T.H. Weir (Edinburgh: John Grant, 1911).

3- *Ibid.*

که نوشتن روی پوست در زمان ظهور محمد یک رسم عادی برای شعرا و تجار و غیره بشمار میرفت.^۱

دلایل بسیاری در دست است که در زمان ظهور محمد سواد خواندن و نوشتن در مکه مرسوم بود و آنتهایی که خلاف این ادعا را دارند قادر به ارائه مدارک کافی نشده اند. برای مثال علی خلیفه چهارم و امام اول شیعیان بعضی از دستورات و احکام محمد را می نوشت و برای اینکه همیشه آنها را در دسترس داشته باشد، لوله میکرد و آنها را به قبضه شمشیرش می بست.^۲ گفته شده است که جابر و یاسر دو نفر از شمشیرسازان مکه، موقعی که محمد از نزدیک آنها عبور میکرد، مشغول خواندن تورات و انجیل بودند و محمد به آنها گوش فرامیداد. در جلد اول احادیث نبوی صحیح البخاری نیز میخوانیم که «ورقه بن نوفل»، عموی خدیجه عادت به خواندن انجیل داشت و آنها را با الفبای عبری می نوشت. البته بعضی گفته اند وی آنها را به زبانهای عبری و عربی هر دو مینوشت.^۳

بدون تردید ظهور اسلام باعث پیشرفت سواد خواندن و نوشتن در عربستان شد، اما آنها بوجود نیامد. «لوثی چیخو» در کتاب خود تحت عنوان مطالعات عربی در ادبیات مسیحی قبل از اسلام، یک فصل کامل برای اثبات اینکه هنر نوشتن مدتها قبل از هجرت محمد از مکه به مدینه بوسیله مسیحی ها در عربستان شمالی و جنوبی رایج شده بود، اختصاص داده است.^۴ حروف نباتی و نسخی که هم امروز در زبان عربی معمول است، در اصل بوسیله مسیحی ها ایجاد شده است.

1- Von Martin, Hartman, *Der Islamische Orient* (Leipzig: 1909), vol ii, p. 425.

2- Muir, *The Mohammedan Controversy*, p. 114.

۳- عسقلانی، تفسیری بفتح الباری، جلد اول، صفحه ۱۹

4- *Encyclopedia of Islam*, 5 vols. (London and Leiden: 1913-38).

«برگر»^۱ و «ول هوسن»^۲ هر دو نقش مسیحی ها را در ایجاد زبان عربی تأیید کرده اند.

همچنین در کتاب الاغانی میخوانیم که «ورقه بن نوفل» قسمت‌هایی از انجیل را با حروف عبری می نوشت. ^۳ «چیخو» اشعار میدارد که قسمت بزرگی از لغات قرآن، مخصوصاً اسامی و صفات خدا و عبارات و اصطلاحاتی که درباره سرنوشت بشر در بهشت و دوزخ در دنیای اخروی شرح داده شده است و همچنین اصطلاحات مذهبی (که معمولاً مرید نبوغ محمد بشمار رفته)، همه در اشعار مسیحیت قبل از اسلام وجود داشته است.^۴

باتوجه به وجود مدارک و دلائل متقن مذکور میتوان گفت که انکارات منابع اسلامی درباره وجود سواد خواندن و نوشتن در مکه در زمان ظهور اسلام فاقد اعتبار میباشد. برای مثال البلدھوری^۵ تعداد آنهایی را که در زمان محمد سواد خواندن و نوشتن داشته اند، هفده نفر ذکر نموده است که نمیتواند بنا به دلائل مذکور مبنای منطقی داشته باشد. یکی دیگر از مؤلفین اسلامی، بنام «فتح الباری»^۶ تعداد منشیان محمد را ۴۲ نفر ذکر کرده است.^۷ اگرچه ادعای مؤلف مذکور را بر طبق مدارکی که در این بحث شرح داده شد، میتوان اغراق آمیز دانست، معیناً تعدادی

۱- *History de l'Ecriture Chretienne en Arabie Avant l'Islam*, p. 287.

۲- J. Wellhausen, *Reste Arabischen Heidentums* (Berlin: 1897), p. 232.

۳- ابوالفرج اسبھانی، کتاب الاغانی، ۲۱ جلد، (قاهره: ۱۹۲۷/۳۶)، جلد سوم، صفحه ۱۴

۴- Louis Cheikho, *Le Christianisme et la Litterature Chretienne en Arabie Avant l'Islam*, vol. ii, pp. 158-95.

۵- احمد بن یحییٰ البلاذری، انساب الاشراف، تنظیم بوسیله محمد حمیداله (قاهره: دارالماریف، ۱۹۰۹).

۶- فتح الباری، شرح البخاری، (قاهره: ۱۳۰۰ و ۱۳۱۹ هجری)، جلد نهم، صفحه ۱۹.

۷- «پاول کازانوا» با ذکر پنج مأخذ معتبر، اسامی ۴۲ نفر منشی محمد را ذکر کرده است.

Paul Casanova, *Mohammed et la Fin du Mond* (Paris: 1911-24), pp. 96-97.

را که «عسقلانسی» بعنوان منشیان محمد ذکر کرده، دلیل بر آنست که هنر خواندن و نوشتن در زمان محمد غیر مرسوم نبوده است. سوابقی وجود دارد که بر طبق دستور محمد، نامه هائی به حکام خارجی نوشته میشده و حتی با کلیمی ها به زبان عبری مکاتبه میشده است.^۱ علت اینکه محمد بعد از ادعای نبوت وظیفه خواندن نامه های وارده را به ملازمانش واگذار میکرد، باید در مناسبات مربوط به مدیریت او جستجو کرد.

در بین زنان محمد نیز حداقل عایشه و سمنه از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده اند. در قرآن در ۲۴۰ مورد سخن از کلمات «نوشتن» و «کتاب» رفته است و این خود دلیل بارز و گویائی از متداول بودن خواندن و نوشتن در آن زمان بوده است. از طرف دیگر مسلم است که کسی که گوینده کلمات مذکور بوده، یعنی خود محمد، طبیعتاً نمیتوانسته است شخص بیسوادی باشد.

اهالی مکه نیز مانند مصریها در زمان ظهور محمد بسیار شائق نوشتن بودند و کلیه امکانات و تسهیلات لازم را برای این کار در اختیار داشتند. سوابق موجود حاکی است که نماینده های محمد در خارج بوسیله مکاتبه ارتباط برقرار میکرده - اند. مهمترین عواملی که برای نوشتن مورد استفاده قرار میگرفتند، عبارت بودند از چرم، برگ درخت خرما، پوست کتف شتر، کوزه های شکسته، سنگهای سفید مسطح، لوحه های چوبی، پوست های مختلف و پاپیروس.^۲ «موریتز» میگوید: «به یقین میتوان گفت که در شهر تجارتمی «پترا» هنر نوشتن در آغاز قرن سوم معمول و مرسوم بود.»^۳

با توجه به دلائل و مدارک مذکور در بالا و این واقعیت که محمد خود دارای تعدادی منشی بود، به تحقیق میتوان ادعا کرد که در آن زمان در پایتخت مذهبی عربستان، یعنی مکه که مخصوصاً زیارتگاه عمومی مردم آن منطقه بود و تعداد

1- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 103.

2- *Encyclopedia of Islam*, Article on "Arabie."

3- *Ibid.*

زیادی از افراد برای زیارت به این شهر رفت و آمد میکردند، بیش از تعداد هفده نفر با سواد در این شهر وجود داشته است. محمد نیز خود شخص با هوشی بود و برای مدت‌های طولانی اداره امور تجارتی خلیجه را بر عهده داشت و با توجه به اینکه در شهر دور دست سوریه رفت و آمد میکرد و انتقال کالاهای تجارتی بین مکه و سوریه را هدایت مینمود، به یقین فرصت کسب سواد حاصل کرده بوده است. «مارگولپوت» معتقد است که محمد در مکه مغازه ای داشته و صورت محاسبات و داد و ستد مغازه مذکور را شخصاً اداره میکرده است.^۱ بهر حال اگر هم محمد در سوریه فرصت کسب سواد خواندن و نوشتن را حاصل نکرده باشد، میتواندست است هنر مذکور را از یکی از دو همسران با سوادش (عایشه و حفصه) آموخته باشد. گروهی از محققین نیز با استناد به آیه ۴۸ سوره عنکبوت اظهار داشته اند که محمد قبل از بعثت قادر به نوشتن نبوده، ولی پس از بعثت هنر مذکور را فرا گرفته است. آیه ۴۸ سوره عنکبوت در این جهت میگوید:

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّوهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ السُّبُلُونَ ۝

«و تو از این پیش قادر به خواندن کتاب و نوشتن خط با دست راست نبودى تا مبادا بى‌طلان شك آورند.»

با وجود کلیه دلایل و مدارک مذکور، چگونه مسلمانان میتوانند چشمهای خود را بروی کلیه حقایق مزبور بسته و سواد محمد را انکار کنند؟

بزرگترین دلیلی که مسلمانان قشری در باره بیسواد بودن محمد ارائه میدهند، ذکر کلمه «اتمی» در قرآن است. کلمه «اتمی» درشش مورد در قرآن ذکر شده و بعضی از مترجمین و مفسرین قرآن برای آن مفهوم «بیسواد» قائل شده اند. بنا براین بی مناسبت نیست کلمه «اتمی» و مفهوم آنرا مورد یک بحث تحلیلی قرار دهیم و ببینیم آیا مفهوم واقعی کلمه مذکور چیست و هدف قرآن از ذکر کلمه مذکور چه بوده است. اما قبل از ورود به بحث بهتر است به ذکر آن قسمت از آیه هائی که در قرآن کلمه «اتمی» در آنها بکار برده شده است پردازیم:

1- D.S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (London: 1905), pp. 67-69.

آیه ۷۸ سوره بقره میگوید:

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانًا وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ۝

«و از آنها امیونی^۱ هستند که کتاب را نمیدانند، اما آرزوهائی در سر می پروراند و تنها پای بند خیالات خود هستند.»

آیه ۲۰ سوره آل عمران حاکی است:

... وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأَسْبَاطَ أَسْأَلْتُمْهُمُ قُلْنَ أَسْأَلْنَا فَقَدْ اهْتَدَيْنَا ...

«... و بگو با اهل کتاب و امیین (آیا شما ایمان میاورید؟) اگر آنها ایمان آوردند، پس هدایت شده اند...»

آیه ۷۵ سوره آل عمران میگوید:

وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِعُقُوبَةِ يُودَعِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينِنَا لَا يُوَدَعِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَالِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَسْبَاطِ سَيْئٌ وَيَقُولُونَ عَلَى الْآلِ الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

«و از اهل کتاب بعضی تا آن حد درستکارند که اگر مال بسیاری به آنها امانت بسپاری، رد امانت کنند و برخی از آنها تا آن اندازه نادرست هستند که اگر یک دینار به آنها امانت دهی، آنرا پس ندهند بجز آنکه بر مطالبه آن سخت گیری شود، از اینرو که گویند برای ما پیروان کتاب خوردن مال غیر گناهی ندارد و این سخن را به خدا نسبت میدهند، در صورتیکه میدانند که به خدا نسبت دروغ می - بندند.»

آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف اشعار میدارد:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ... قَالُوا يَا اللَّهُ رَسُولَهُ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ ...

«آنهاست که از رسول پیغمبر اُمی متابعت میکنند..... پس به خدا و رسول پیغمبر اُمی ایمان بیاورید....»

۱- مهدی الهی قمشه‌ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، به سرمایه نصرت اله شیخ العراقین بیات، به خط سید حسین میرخانی، و بدون ذکر نام ناشر، ۱۳۲۷ خورشیدی، صفحه ۱۷، برای «امی» ترجمه «یهودی عوام» و «بیسواد» هر دو قائل شده است.

آیه ۲ سوره جمعه میگوید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا يُخَبِّرُهُمْ ...

«او خدائی است که از بین امت‌بین رسولی از میان آنها برانگیخت...»^۱ در حالیکه بزرگترین دلیل آنهایی که محمد را بیسواد پنداشته و قرآن را معجزه یک پیامبر بیسواد دانسته اند، وجود کلمه «امی»^۲ است که بعضی از مترجمین و مفسرین برای آن مفهوم «بیسواد» قائل شده اند، اما تحقیقاتی که بوسیله دانشمندان اسلام شناس بعمل آمده، این عقیده را مردود میسازد. «اگوست مولر»^۳ معتقد است کلمه «امی» یک لغت مخلوط عبری و عربی است که از اصل کلمه عبری "goi" و یا "goyim" وارد زبان عربی شده است. این کلمه بوسیله محمد بوجود نیامده، بلکه وی آنرا در هنگام استماع یک سخنرانی اقتباس کرده و معنی «یکی و یا کلیه آنهایی را که از نژاد اسرائیل نیستند» و یا «فاقد کتاب مقدس آسمانی هستند» افاده میکند. این موضوع را عموم قرآن شناسان معروف از قبیل «توری»^۴، «پالمر»^۵، «رودول»^۶، «لین»^۷، «وری»^۸، «نولدک

۱- کلیه آیات مذکور بجز از آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ در مدینه نازل شده است.

۲- هیچیک از فرهنگ های لغت عربی نه تنها برای کلمه «امت» بلکه برای هیچیک از مشتقات آن مفهوم «بیسواد» قائل نشده اند. بعلاوه هیچیک از افرادی که در زبان عربی صاحب نظر هستند، تا کنون برای کلمه «امت» هیچ مفهومی که به کلمه «بیسواد» نزدیک باشد، نگار نبرده اند. تنها بعضی از مفسران قرآن کلمه «امی» را به «بیسواد» تفسیر کرده اند.

3- William Muller, *The Life of Mohammed*, ed., T.H. Weir (Edinburg: 1923).

4- Charles Cutler Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: Ktav Publishing House, Inc., 1967), p. 38.

5- E.H. Palmer, *The Koran* (London: 1951), p. 48.

6- J.M. Rodwell. *The Koran* (London: 1937).

7- E.W. Lane, *An Arabic-English Lexicon*, 2 Books, (London: 1863-93), p. 92.

8- E.M. Wherry, *A Comprehensive Commentary on the Quran: Comprising Sale's Translation and Preliminary Discourse*, 4 vols., (London: Kegan Paul, 1896).

شوالی»^۱، و غیره تأیید کرده اند.

یکی از دلائلی که «توری»^۲ برای اثبات این عقیده که کلمه «امی» معنی «فرد و یا افراد غیر یهودی» میدهد، بیان کرده، مدلول آیه ۷۸ سوره بقره مذکور در بالاست. توضیح اینکه سوره بقره بعد از آنکه از آیه ۴۰ بعد راجع به یهودیان بحث میکند، در آیه ۷۸ ادامه میدهد: «و در بین آنها (امییونی) هستند که با کتب مقدس آشنائی ندارند، ولی آرزوهائی در سر می پروراندند و پای بند خیالات خود هستند.» سپس آیه ۷۹ سوره مذکور ادامه میدهد:

قَوْلٌ لِّلَّذِينَ يُكَفِّرُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْرُوا بِهِ ثُمَّ قَلِيلًا قَوْلٌ لِّهَؤُلَاءِ كَتَبْنَا لَهُمْ مِنْ قَبْلِ هَذَا وَمَا كُنْتُمْ بِتَارِكِينَ

«وای بر آنهایی که کتب مقدس را با دست های خود مینویسند، سپس میگویند این کلام خداست و به بهای اندک میفروشند. وای بر آنهایی که با دستهایشان چنین مطالبی را مینویسند و وای بر آنها با چیزهایی که بدینوسیله کسب میکنند.»
باتوجه به آیه مذکور و جمله «وای بر آنهایی که کتاب را با دستهای خود مینویسند» و همچنین بادر نظر گرفتن این واقعیت که جمله مذکور بطور مستقیم به «امییون» بر میگردد، تردیدی باقی نخواهد ماند که کلمه «امی» در قرآن نمیتواند مفهوم «یسواد» داشته باشد. زیرا اگر کلمه «امی» معنی «یسواد» میداد، قرآن نمیبایستی از «امییون» انتظار نوشتن داشته و بر آنها «وای» بفرستد. آیه ۲۰ سوره آل عمران نیز به شرح بالا «اهل کتاب» و «امییون» را در کنار یکدیگر بکار برده و در حالیکه هدف آیه مذکور از ذکر عبارت «اهل کتاب» یهودیان و مسیحیان بوده است، قصد آیه مزبور از ذکر «امییون» جز «فرد و یا افراد غیر کلیمی» مفهوم دیگری نمیتواند باشد.

1- Noldeke - Schwally, *Geschichte des Qorans*, vol. I, (Leipzig: 1909).

2- Quoted by: Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 38.

«رودول»^۱ در تفسیری که بر آیه ۱۵۸ سوره اعراف نوشته، کلمه «امی» را برابر با کلمه «تراد» در زبان یونانی و کلمه "goyim" در زبان عبری گرفته است. آیه ۱۵۸ سوره اعراف میگوید:

كُلُّ يَاقُوتِهَا النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَأَرْسِلَهُ
إِلَى قَوْمِي وَيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ الْكَلِيمِ الَّذِي يُوْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ
وَالْبَيْتِ الْمَقْدِسِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ

«بگو ای مردم بدرستی که من از طرف خدا رسول همه نسل بشر هستم، آن خدائی که مالک زمین و آسمان است، هیچ خدائی جز او نیست که او زنده میکند و میمیراند پس به خدا و پیغمبر امی او که به خدا و سخنان خدا پای بند است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید هدایت شوید.»

«رودول» معتقد است اگرچه محمد برای ارائه قرآن بعنوان معجزه نبوتش وانمود میکرد که از سواد خواندن و نوشتن محروم بوده و میل داشت پیروانش قرآن را بعنوان معجزه نبوت او تلقی کنند، ولی بدون تردید با داستانهای تورات آشنا بوده است.^۲

اسم از اینکه عقیده «رودول» درست یا نادرست باشد، میتوان بقول دکتر «وری» متکی شد و یقین کرد که کلمه «امی» را یهودیها به محمد اطلاق میکردند و با این عمل هدفشان تحقیر محمد بوده است. زیرا یهودیها نبوت را مخصوص قوم خود میدانستند و معتقد بودند نبوت موهبتی است که تنها برای قوم اسرائیل مقرر شده و باید منحصر به سلسله آنها باشد و لذا با تحقیر، به محمد «پیغمبر امی» یعنی پیامبر غیر یهودی خطاب میکردند و محمد این کلمه را از آنها آموخته و در فرصت های مناسب بکار برده است. بهمین دلیل است که محمد در آیه مذکور خود را پیغمبر امی که برای همه افراد انسانها مبعوث شده، میداند.

1- Rodwell, *The Koran*.

2- *Ibid*.

دلیل دیگر مبنی بر اینکه کلمه «امی» در قرآن به معنی «غیریهودیان» بکار رفته، مدلول آیه ۷۵ سوره عمران مذکور در بالا است که کلمه «امیین» را بعد از کلمه اهل کتاب و برای غیریهودیانی که مال مردم را میخورند و به خدا نسبت کذب میدهند، بکار برده است. کمی دقت در مفهوم آیه مذکور نشان میدهد که کلمه «امیین» از لحاظ منطقی نمیتواند مفهوم «بیسواد» داشته باشد، زیرا معقول نیست، قرآن کلمه «بیسوادان» را در برابر «یهودیان» بکار برد و بگوید «یهودیان بیسواد» که مال مردم را میخورند، ولی بکار بردن کلمه «غیریهودیان» در برابر «یهودیان» انطباق عقلانی و منطقی مقبول تری با مفهوم آیه خواهد داشت.

صرفنظر از دلایل مذکور در بالا در کلیه مواردی که در قرآن کلمه «امی» بکار رفته، بغیر از مورد آیه ۲ سوره جمعه، بدون استثناء بحث از یهودیان و اعمال و رفتار آنها در میان بوده و میتوان گفت که کلمه «امی» یعنی «غیریهود» در برابر «یهود» بکار رفته است. حتی آیه ۲ سوره جمعه نیز که میگوید: «او خدائی است که از بین (امیین) پیغمبری از میان آنها برانگیخت»، هدفش این بوده است که خداوند از بین «غیر کلیمی ها» رسولی برای اعراب برگزید.

با وجود استدلالات مذکور در بالا تردیدی باقی نخواهد ماند که کلمه «امی» در قرآن مفهوم «غیریهودی» دارد، نه «بیسواد»، معینا بازم بحث را در این زمینه ادامه میدهیم.

الطبری درباره مفهوم کلمه «امی» در تفسیر آیه ۲۰ سوره آل عمران مینویسد: «(امیین) در میان اعراب به آلهائی خطاب میشود که از کتب مقدس آسمانی پیروی نمیکند»^۱

کتاب فرهنگ لغت تاج العروس اشعار میدارد که محمد از سواد خواندن و

۱- محمد بن جریر الطبری، طریقہ الامم والملوک، ۱۲ جلد (قاہرہ: ۱۳۲۶ هجری)، جلد سوم، صفحہ ۱۴۲.

نوشتن برخوردار بود، اما «قادر به تشخیص و تمیز نوشته خوب از بد نبود.»^۱ بعلاوه احادیثی نیز وجود دارد که حاکی است، محمد خواندن و نوشتن را پس از بعثت به نبوت آموخت.^۲

ابن عباس در تفسیر آیه ۲۰ سوره آل عمران میگوید کلمه «اتمی» به آنهایی اطلاق میشود که نه پیامبری برای هدایتشان ارسال شده و نه کتاب آسمانی برایشان نازل شده است.^۳ الطبری در تفسیر آیه مذکور مینویسد کلمه «اتمی» به افرادی خطاب میشود که کتابی از آسمان برایشان نازل نشده است، مانند اعرابی که بدون دین باقی ماندند، ولی یهودیان و مسیحیانی که از کتب آسمانی خود پیروی میکردند، «اهل کتاب» خوانده شده اند.^۴ تفسیر ابن عباس بدون تردید ثابت میکند که «اتمی» معنی «افراد غیر کلیسی» میدهد، نه «بیسواد». در ترجمه ها، تفسیرها و نوشته های مسلمانان عرب نیز شواهدی وجود دارد که نشان میدهد کلمه «اتمی» مفهوم «بیسواد» ندارد و در نتیجه با استناد به نوشته های مذکور میتوان گفت که محمد از سواد نوشتن و خواندن برخوردار بوده است. از جمله محمد علی^۵ در ترجمه ای که از قرآن در سال ۱۹۱۷ منتشر کرده، در تفسیر آیه ۷۵ سوره بقره با عقیده «رودول» و «لین» درباره ترجمه کلمه «اتمی» به «افراد غیر یهودی» بشدت مخالفت کرده است، ولی شگفت آنجاست که نامبرده در تفسیر سوره جمعه کلمه «اتمی» را به «افراد مکی» ترجمه کرده و از فحوای ترجمه و تفسیر او مستفاد میشود که محمد بعد از بعثت اگرچه از منشی و

۱- نقل از

Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam* - P. 106.

2- Ibid.

۳- ابن عباس، جلد دوم، صفحه ۲۲۴

۴- الطبری، طریقه الامم والملوک، جلد سوم، صفحه ۱۴۲

5. Mohammed Ali. *The Holy Koran* (Woking, 1917).

کاتب استفاده میکرده، معهذاً از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است.^۱ در مقدمه قرآن مذکور شرحی وجود دارد که حاکی است محمد در زمان مرگ قرآنی که سوره ها و آیه های آن دارای همان ترتیبی است که امروز در دست ماست، از خود باقی گذاشته است. همچنین شواهدی در دست است که نشان میدهد بعضی از سوره های قرآن حتی در زمان محمد و در موقع نزول بصورت نوشته وجود داشته است. از جمله شواهد مذکور میتوان آیه ۷۹ سوره واقعه را به شرح زیر ذکر کرد:

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۝

«هیچکس نباید (قرآن را) لمس کند، بجز افراد پاک.»

بدیهی است که اگر در زمان محمد متون قرآن بصورت نوشته وجود نداشت و تنها در اذهان حافظین قرآن ذخیره شده بود، چگونه آیه مذکور میتوانست نازل شود و توصیه کند که فقط با دست پاک باید قرآن را لمس کرد.

همچنین عمر خلیفه دوم در موردی اظهار داشته است که نسخه ای از سوره طه بطور کامل بصورت نوشته شده در خانه فاطمه دختر پیغمبر کشف شده است.^۲

در اینصورت چه کسی غیر از محمد میتواند سوره مذکور را نوشته باشد؟

مذاهب سنی و شیعه در باره با سواد بودن محمد با یکدیگر اختلاف عقیده دارند. سنی ها معتقدند محمد از سواد خواندن و نوشتن محروم بوده، ولی اهل تشیع عقیده دارند که محمد با سواد بوده است.

«اسپرنگر» میگوید، یکی از نویسندگان عرب بنام «محمد بن محمد بن نومان» (متوفی در سال ۴۱۳ هجری) کتابی نوشته و در کتاب مذکور ثابت کرده است که محمد از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است.^۳

عقیده اهل تشیع در باره با سواد بودن محمد در کتاب *حیات القلوب* تشریح

1- *Ibid.*, p.362.

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p.108.

3- *Ibid.*, p.109.

شده است. این کتاب که بزبان فارسی نوشته شده و «جیمز مریک»^۱ در سال ۱۸۵۰ در بوستون آنرا تحت عنوان *زندگی و مذهب محمد* به زبان انگلیسی ترجمه کرده است، در مقدمه کتاب مذکور مینویسد: «در باره کلمه (اقی) روایات مختلف وجود دارد. عده ای به این علت به پیغمبر عنوان (اقی) داده اند که وی قادر به خواندن و نوشتن نبوده است. گروه دیگری معتقدند کلمه (اقی) صفتی است که محمد را به امتش مربوط میکند و حاکی از آنست که وی نیز مانند سایر اعراب بیسواد بوده است. بعضی از افراد نیز عقیده دارند که کلمه (اقی) از کلمه (ام) به معنی (مادر) گرفته شده و دلیل اختصاص عنوان مذکور برای پیغمبر آن بوده است که وی مانند یک بچه نوزاد ساده بوده است. روایاتی نیز وجود دارد که حاکی است کلمه (اقی) مفهوم انتساب به مکه را دارد و پیغمبر به این علت (اقی) نامیده شده که اهل مکه بوده است.»

امام جعفر صادق میگوید ظهور محمد را از بین قومی که اگر چه سواد خواندن و نوشتن داشتند، ولی از داشتن کتاب آسمانی بی بهره بودند و بهمین علت «اقی» نامیده شده اند، باید یک موهبت الهی و آسمانی دانست.^۲

روایت است که شخصی از امام محمد تقی، امام دهم شیعیان سؤال کرد، چرا پیغمبر «اقی» نامیده شده است. امام محمد تقی قبل از پاسخ به پرسش مذکور، از عقیده اهل نسن در این باره پرسش کرد. پاسخ داده شد که فرقه نسن، پیغمبر را بیسواد دانسته اند. امام محمد تقی بر آنها لعنت فرستاد و گفت این یک دروغ است، زیرا چگونه پیغمبر میتواند برای ارشاد و هدایت دیگران برگزیده شود و خود بیسواد باشد.^۳ ... از امام جعفر صادق روایت است، هنگامی که ابوسفیان به قصد جنگ احد حرکت کرد، عباس نامه ای برای محمد ارسال و ویرا از

1- James Merrick, *The Life and Religion of Mohammed* (Boston: 1850).

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 110.

3- *Ibid.*

موضوع حرکت ابوسفیان برای جنگ آگاه کرد. محمد هنگامی که گروهی از ملازمانش در باغ مدینه اطراف او گرد آمده بودند، نامه مذکور را دریافت کرد و پس از خواندن نامه به پیروان خود دستور داد وارد شهر شوند و خبر مذکور را به آگاهی آنها رسانید. امام جعفر صادق همچنین تأکید کرده است که پیغمبر دارای سواد خواندن و نوشتن بوده است.^۱

یکی از دلائل اهل تشیع برای اثبات با سواد بودن محمد واقعه امضای عهدنامه بین محمد و طایفه قریش در سال ششم هجرت، در حدیثی نزدیک مکه است. البخاری در صحیح البخاری^۲ و ابن هشام در سیرت الرسول^۳ به تفصیل واقعه مذکور را شرح داده اند.

البخاری مینویسد، در هنگام تهیه عهدنامه بین محمد و طایفه قریش، علی برای نوشتن عهدنامه مذکور از طرف محمد انتخاب شد و محمد به وی دستور داد، در هنگام نوشتن متن عهد نامه برای محمد عنوان «رسول خدا» قائل شود و بنویسد «عهدنامه ای بین محمد رسول خدا و سهیل بن عمر». اما سهیل بن عمر با ذکر عنوان «محمد رسول خدا» در عهدنامه مورد نظر مخالفت ورزید و اظهار داشت اگر طایفه قریش میتوانندستند محمد را بعنوان رسول خدا قبول کنند، اصولاً نوشتن چنین عهدنامه ای الزام آور نبود. لذا سهیل بن عمر به علی اظهار داشت عنوان «محمد رسول خدا» را حذف کند و بجای آن بنویسد «محمد بن عبدالله». علی پیشنهاد سهیل - عمر را رد کرد و به حق خدا سوگند خورد که هیچگاه عنوان «رسول خدا» را از محمد جدا نخواهد کرد. البخاری مینویسد کار که بدینجا رسید، محمد متن عهدنامه را از علی گرفت و خودش نوشت: «محمد بن عبدالله»^۴

1- Merrick, *The Life and Religion of Mohammed*, pp. 86-87.

۲- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، ۹ جلد (قاهره: الشب)، جلد دوم، صفحه ۱۷۰

۳- عبدالملک بن هشام، سیرت رسول اله، تنظیم از بلاغ، جلد دوم، صفحه ۱۷۵

4- Leon Caetani, *Annali dell' Islam*, 5 vol. (Milano: 1905-13);

محمد بن جریر طبری، طریقه الامم والملوک، جلد سوم، صفحه ۱۲۵

«مویز» درباره عهدنامه بین محمد و طایفه قریش در حدیبیه که به «سوگند رضوان» معروف شده است، شرح میسوطی ارائه داده و اگرچه درباره امتناع علی از نوشتن «محمد بن عبدالله» ذکری بمیان نیاورده، نوشته است که محمد خود این عبارت را به عهدنامه اضافه کرد. «مویز» از قول «واقدی» در پاورقی کتاب خود نوشته است، محمد در انتهای عهدنامه جمله زیر را به متن عهدنامه افزود:

«تعهدات این عهدنامه باید متقابل بوده و آنچه را که ما در مقابل شما بر عهده میگیریم، شما نیز باید انجام همان موارد را در برابر ما بر ذمه بگیرید.»^۱

علی بقاوی^۲ در تفسیری که برای آیه ۲۶ سوره فتح نوشته و طبری نیز در کتاب المواهب الدنیا،^۳ موضوع عهدنامه مذکور و کیفیت مخالفت سهیل بن عمرو را با ذکر عنوان «رسول خدا» برای محمد به تفصیل تشریح و مورد بحث قرار داده اند.

«اسپرنگر» از قول «قستلانی» مینویسد زمانی در اسپانیا موضوع بیسواد بودن و یا با سواد بودن محمد مورد بحث بوده، در این جریان «اونپاس» فیلسوف معروف اظهار میدارد که محمد هم سواد خواندن داشته و هم سواد نوشتن. در بحث مذکور مسلمانان به آیه ۴۷ سوره عنکبوت استناد و اعتراف میکنند که محمد بعد از بعثت قدرت خواندن و نوشتن کسب کرده است.^۴

«اسپرنگر» همچنین از قول مؤلفین عرب مینویسد، محمد نه تنها سواد خواندن و نوشتن داشته، بلکه حتی در این کار استاد بوده و از دستخط زیبایی نیز بهره میبرده است. «اسپرنگر» در جهت اثبات ادعای مذکور مینویسد، روزی محمد به یکی از کاتبانش به شرح زیر گفته است:

«دوات را زمین بگذار، قلمت را بتراش، دندانهای «س» را تقسیم کن و «م» را

1- Sir William Temple Muir, *The Life of Mohammed* (Edinburgh: 1883).

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 111.

3- *Ibid.*

4- *Ibid.*, p. 112.

آنقدر طویل ننویس.»^۱

«ابن ابی شیبیا» گفته است پیغمبر قبل از رحلت قادر به خواندن و نوشتن بوده و من افرادی را می شناسم که بر این امر گواهی خواهند داد.^۲ با توجه به اینکه «ابن ابی شیبیا» در سال ۱۰۵ هجری وفات یافته است، میتوان یقین داشت که قول او صحت دارد.

دلیل معتبرتر و قاطع تر از کلیه دلائل مذکور در بالا مبنی بر با سواد بودن محمد، عملی است که وی در روز ۴ ژوئن ۶۳۲ میلادی سه روز قبل از وفات انجام داد. بسیاری از شخصیت های معتبر اسلامی ناظر اقدام مذکور محمد بوده و دلیل مذکور کلیه تردید هائی را که درباره با سواد بودن محمد وجود دارد، خنثی میکند.

شهرستانی در این باره مینویسد، پیغمبر گفت: «یک قلم و دوات و یک برگ تحریر برای من بیاورید، زیرا قصد دارم مطالبی بنویسم که بعد از مرگ شما گمراه نشوید.»^۳ روایت مذکور از زبان کسی که شخصاً ناظر و مستمع سخنان محمد بوده، نقل شده و همه پیروان محمد صحت آنرا گواهی کرده اند. تاکنون هیچیک از مقامات اسلامی با این امر که محمد شخصاً در بستر مرگ، برای نوشتن اظهار علاقه کرده، مخالفت نکرده اند. «اسپرنگر» لاقول فهرست ۹ مدرک معتبر که واقعه مذکور را تأیید کرده اند، در کتاب خود ذکر کرده است.^۴ «مویر» درباره واقعه مذکور مینویسد:

«محمد در هنگام وفات، در زمانی که عمر و گروهی از بزرگان اسلام و صحابه او در اطاقی که وی بستری بود، حضور داشتند، با صدای بلند گفت: (یک قلم و دوات و صفحه ای کاغذ برای من بیاورید، میخواهم مطلبی را برای شما

1- *Ibid.* p. 113.

2- *Ibid.*

۳- محمد بن عبدالکریم شهرستانی، کتاب الملل والنحل؛ ابو عبدالله محمد بن سعد، کتاب طبقات الکبیر، ۹ جلد، تصحیح بوسیلہ ساجو (لیدن: ۱۳۲۲ هجری)، صفحه ۱۴۹.

4- Sprengel, *The Life of Mohammed*.

بنو یسم که برای همیشه شما را از گمراهی نجات دهد.) عمر میگوید، من با خود فکر کردم، آیا مطالب قرآن کافی نیست که ما را از گمراه شدن مصون دارد؟ در این موقع همسران محمد گفتند، باید قلم و دوات و برگ تحریری تهیه کرد و به وی ارائه داد. یکی از همسران محمد اظهار داشت: «آیا وضع او در حال حاضر چگونه است؟ آیا حالت هذیان ندارد؟»

عمر آنها را مورد سرزنش قرار داد و گفت: «ساکت باشید و عاقلانه رفتار کنید، شما موفقی که آقایان بیمار میشوند اشک میریزید و هنگامی که بهبود می یابد او را در آغوش میگیرید.» اگرچه تذکر عمر معمولاً نباید در محمد تأثیر نامطلوبی داشته باشد، ولی او آنقدر نسبت به همسرانش حسود بود که حتی در بستر مرگ نیز حاضر نبود، کسی همسرانش را با حسن نیت موعظه کند، لذا با شنیدن این حرف محمد برآشفته شد و اظهار داشت: «لما در واقع آنها بهتر از تو هستند.»^۱

نکته جالب توجه در بحث مربوط به اینکه آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است، آیه اول سوره علق،

إِنشأ یا سوره تبارک الذی خلق «بخوان بنام پروردگارت که (عالم را) خلق کرد.» و یا بعقیده کلیه مسلمانان اولین آیه ای است که برای محمد نازل شده است. محمد میگوید هنگامی که من در غار حرا بودم، جبرئیل بر من نازل شد و گفت:

«بخوان.» پاسخ دادم: «نمیتوانم بخوانم.»

آن شخص دستش را روی شانه ام قرار داد و مجدداً گفت: «بخوان.»

باز محمد جواب داد: «نمیتوانم بخوانم.»

آن شخص دو دستش را روی شانه محمد فشار داد و گفت: «بخوان.»

محمد میگوید، فشار دستهای آن شخص طوری مرا متألّم کرد که نزدیک بود از حال بروم، لذا پرسیدم: «چه باید بخوانم؟»

شخص مذکور گفت:

1- Muir, *The Life of Muhammed*, vol., ۱۷, pp. 271-72.

إِنَّمَا بِأَسْمَاءِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

یعنی «بخوان بنام پروردگارت که ترا خلق کرد.»

مسلمانان این واقعه را به این نحو تفسیر میکنند که چون محمد سواد نداشته، نتوانسته است بخواند.

«هرشفلد»^۱ میگوید عقیده مسلمانان در این باره ناشی از سوء تفاهمی است که در ترجمه و تفسیر کلمه «اقراء» بعمل آمده است. وی معتقد است که کلمه «اقراء» ترجمه عربی آیه ۲۶ فصل چهارم و آیه ۸ فصل دوازدهم سفر تکوین تورات است و برای کلمه «اقراء» همان ترجمه و تفسیری را باید قائل شد که برای آیات مذکور در سفر تکوین تورات اختصاص یافته است.

آیه ۲۶ فصل چهارم سفر تکوین میگوید: «و برای شیث پسری متولد شد و او را انوش نام نهاد و در آنوقت به ذکر نام یهوه پرداختند.» آیه ۸ فصل دوازدهم سفر تکوین نیز میگوید: «... پس از آنجا به کوهی که بطرف شرق بیت ثیل محدود بود کوچ کرده، خیمه خود را در آنجا برپا نمود و در آنجا برای خداوند محرابی بنا نهاد و نام یهوه را ذکر کرد.»

«هرشفلد» میگوید همانطور که در دو مورد بالا در تورات در مورد اول آدم و در مورد دوم، ابراهیم هر دو نام خدا را ذکر کرده اند، هدف آیه اول سوره علق نیز درباره افسانه ظهور جبرئیل و تکلیف او به محمد که نام خدا را بخواند، در واقع این بوده است که محمد نام خدا را در ذهن یاد آور شود و آنرا در ضمیر خود ذکر کند.

جالب توجه آنجاست که هیچیک از نویسندگان در صحت عقیده مذکور تردید نکرده و حتی گروهی از نویسندگان اسلامی از جمله «ابن اسحق»، «البقاوی»، و «البیضاوی» و دیگران، الهام مذکور را درباره ظهور جبرئیل و الهام کلمه «بخوان»، یک رؤیا دانسته اند، نه یک توهم بصری. در جهت

1- Hartwig Hirshfield, *New Research into the Composition and Exegesis of the Quran* (London: 1902), p. 18.

اثبات این عقیده باید توجه داشت که نام جبرئیل در هیچیک از آیات مکی ذکر نشده و ظاهراً در زمانی که محمد در مکه اقامت داشته، یا نام جبرئیل آشنا نبوده است. با توجه به این واقعیت، موضوع بیسواد بودن محمد را میتوان کاملاً مردود دانست.

بعضی از مفسران قرآن عقیده مذکور را تأیید کرده و از جمله «عسقلانی»^۱ در نقدی که بر کتاب صحیح البخاری وارد کرده مینویسد هدف محمد از پاسخ «من نمیتوانم بخوانم» آن بوده است که «من در حال حاضر نمیتوانم بخوانم» و یا «در حال حاضر نمیتوانم بخوبی بخوانم». زیرا در هنگام ظهور جبرئیل محمد بقول خودش، دچار وحشتی غیر مترقبه شده بوده است. «عسقلانی» در ادامه این بحث اضافه میکند، بر طبق نقل یک راوی محمد در هنگام ظهور جبرئیل نگفته است. «من نمیتوانم بخوانم» و یا «من قادر به خواندن نیستم»، بلکه اظهار داشته است: «(در این وضع) چگونه میتوانم بخوانم» و یا بر طبق یک روایت دیگر محمد به جبرئیل پاسخ داده است: «من چه باید بخوانم؟»

حتی اگر ما قبول کنیم که «اقراء» معنی «خواندن» کتابی را میدهد، این موضوع دلیل بر آن نیست که محمد پاسخ داده باشد، «من نمیتوانم بخوانم»، بلکه بطوریکه «اسپرنگر» گفته است، این موضوع حاکی از آنست که محمد پاسخ داده است: «من که اکنون چیزی برای خواندن در اختیار ندارم.»^۲

صرفنظر از کلیه موارد بالا، نامه ای به خط محمد کشف شده است که اگر چه قسمتی از آن آسیب دیده، معهداً کلیه مسلمانان هندوستان (قبل از تشکیل کشور پاکستان)، صحت و اعتبار نامه مذکور و انتساب قطعی آنرا به محمد مورد تأیید قرار داده و تصویر آنرا بکرات به چندین زبان منتشر ساخته اند.

۱- فتح الباری، تفسیری بر البخاری، جلد اول، صفحه ۱۸

2- Sprenger, *The Life of Mohammed* (Allahabad: 1851), p. 95.

«بلین»^۱ چگونگی کشف نامه مذکور را بوسیله بارتلمی در یک صومعه متعلق به مسیحیان در مصر در مجله *ژورنال انجمن آسیائی* به تفصیل مورد بحث قرار داده است. ترجمه فارسی نامه مذکور بشرح زیر است:

«بسم اله الرحمن الرحیم. از محمد بنده و پیامبر خدا، به المقوقس رهبر مسیحیان، سلام بر او که پیرو حقیقت است. بعد از (این مقدمه) من ترا دعوت میکنم اسلام را قبول کرده، به آن ایمان بیاوری و بدینوسیله امنیت خود را حفظ کنی. بدیهی است که در اینصورت خداوند به تو دو مرتبه پاداش خواهد داد. اما اگر از قبول اسلام و ایمان به آن خود داری کنی، گناه مسیحیان را به گردن خواهی گرفت. (بگو) ای مردم اهل کتاب، به دینی ایمان بیاورید که ما و شما را برابر خواهد کرد. و فقط خدا را پرستش کنید و هیچ شریکی برای او قرار ندهید. بیاثید بغیر از خدا، اربابان دیگری برای خود انتخاب نکنیم. اگر آنها دعوت ترا رد کردند (به آنها) بگو شما شاهد باشید که ما مسلمان هستیم.»

مهر پیغمبر خدا، محمد

تردید وجود ندارد که محمد، چنین نامه ای را به مقوقس حاکم اسکندریه ارسال داشته است، زیرا در تمام کتبی که راجع به زندگی محمد منتشر شده، نام مقوقس جزء سلاطین مقتدری که محمد نماینده هائی برای دعوت به اسلام نزد آنها فرستاده، ذکر شده است. اصل نامه مذکور روی پوست نوشته شده، نه پاپیروس و تشخیص نوع حروف آن مشکل است. معهذا میتوان گفت که حروف نامه مذکور بین خط نسخ و خط کوفی است و فاقد حروف صدادار و نقطه میباشد.

«بلین» معتقد است که مدرک مورد نظربه تمام معنی موثق بوده و از نوع بعضی نامه های جعلی که دارای مهر محمد بوده و ارامنه آسیای صغیر برای اثبات اینکه پیغمبر بعضی حقوق و مصونیت هائی را برای آنها قائل شده، به حکومت نایب السلطنه مصر ارائه میکرده اند نیست.^۲

1- Belin, *Journal of Asiatic Society*, 1854, vol. iv, p. 482.

2- *Ibid.*

تصویری ازنامه مذکور در کتاب کوچکی تحت عنوان *دلیل الكتاب* به قلم حسن شهاب در سال ۱۹۰۹ در قاهره منتشر شده است. کتاب مذکور درباره تاریخ خط عربی میباشد و یکی از استادان دانشگاه الازهر در کتاب مذکور به ذکر فهرست اسامی زنانی که در زمان پیغمبر قادر به خواندن و نوشتن بوده اند، پرداخته است. از جمله زنان مذکور میتوان زنان زیر را نام برد: شیفا دختر عبدالله، عدویه، یکی از زنانی که در هنگام توند محمد حضور داشته، ام کلثوم دختر اکبر، عایشه و غیره. در کتاب مذکور آمده است که پیغمبر به شیفا دستور داد به یکی از همسرانش بنام حفصه (دختر عمر) سواد خواندن و نوشتن بیاموزد.^۱

مسلمانان تحصیل کرده اصالت نامه مذکور و استناد آنرا به محمد بطور قاطع قبول کرده اند. در سوریه و نریپولی تصویر دیگری ازنامه مذکور تهیه شده و بوسیله کتابفروشیها در اختیار مردم قرار گرفته است. چند سال قبل، نامه مذکور در بمبئی بوسیله پسران «محمد غلام رسول سورنی» کتابفروش در بازار بندی چاپ و برای فروش عرضه شده است.

«ساموئل زومر»^۲ مولف کتاب *مطالعاتی در اسلام مردمی* مینویسد تصویر از نامه مذکور در اختیار دارد که نامه اصلی با مهر محمد در وسط نوشته شده، در سمت راست آن، شرح چگونگی کشف نامه مذکور با ترجمه عربی آن به خط قدیمی کوفی و در سمت چپ آن متن اصل نامه به زبان اردو میباشد. شرحی که درباره چگونگی کشف نامه مذکور داده شده، به نحو زیر است:

«این تصویر نامه ای است که محمد پیغمبر با مهر خود ممهور و در سال هفتم هجری برای مقوقس رهبر مسیحیان مصر ارسال داشت. در سال ۱۲۷۵ هجری یکی از شرق شناسان فرانسوی نامه مذکور را در بین مدارک دیگری از مسیحیان مصر در صومعه «اخامیم» در مصر علیا کشف کرد. او نامه مذکور را نزد سلطان عبدالمجید خان برد و وی دستور داد، نامه مورد نظر در بین آثار متعلق به پیغمبر در قسطنطنیه حفظ و نگهداری شود. این تصویر از اصل نامه

1- Hassan Shahab, *Dalil ul-Kitab* (Cairo: 1904), p. 46.

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 119.

مذکور که نزد سلطان عبدالحمید، سلطان فعلی ماست، در سال ۱۳۱۶ تهیه شده است.»

باتوضیحاتی که در این فصل درباره موضوع باسوادبودن و یابیسواد بودن محمد همراه بادلائل و مدارک مستند داده شد، بنظر میرسد پاسخ به عنوان این فصل یعنی «آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است؟» کار مشکلی نباشد. استناد به هریک از دلائل مذکور در بالا به تنهایی کافی است ثابت کند که محمد از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است. حال اگر محمد خواسته است وانمود کند که از سواد خواندن و نوشتن بی بهره بوده، بغیر از اینکه وی قصد داشته است، به آنهایی که پیوسته خواستار معجزه نبوتش بوده اند، بیسوادی اش را بعنوان معجزه مذکور ارائه دهد، تعبیر دیگری نمیتوان یافت.

بطور خلاصه بااستناد به یکایک دلائل مذکور تردیدی باقی نخواهد ماند که محمد از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده ولذا مسلمانان متعبد برای اثبات معجزه محمد باید در جستجوی وسیله دیگری باشند. احراز این واقعیت لاجرم مارابه کشف دیگری رهنمون خواهد شد و آن اینست که به قول فخر رازی، اگر محمد قادر به خواندن و نوشتن بوده، بلاشبهه قبل از ادعای نبوت کتب مقدس را مطالعه و با استفاده از آنها خود را برای ادعای نبوت و تألیف قرآن بعنوان کتاب آسمانی دین او که بوسیله جبرئیل به وی نازل شده، آماده کرده بوده است.^۱ *

فصل سوم

محمد و فرضیه نبوت

با مذهب به آسانی میتوان مردم را فریب داد،
ولی از فریب در آوردن مردم بوسیله مذهب کاری
بسی مشکل است -
یربیل

محمد فرضیه «نبوت» را که یکی از اصول مهم دین اسلام را تشکیل میدهد از یهودیان آموخت. اصل «نبوت» بعنوان بالاترین مقام بشری در روی زمین در کلیه کتب و نوشتجات اسرائیلی ها مشهود است، بطوریکه میتوان گفت اساس و بنیاد تاریخ اسرائیل را اصل نبوت و پیامبران آن تشکیل میدهند. در هر یک از ادوار تاریخی اسرائیل، پیامبری از طرف خدا و به نیابت او بر قوم اسرائیل فرمانروائی میکرده است. در تاریخ اسرائیل، پیامبران دارای قدرت مکاشفه با خدا تلقی شده و خود را رهبر امور دنیوی مردم دانسته و حتی قدرت سلاطین نسبت به مقام پیامبران در درجه دوم اهمیت قرار داشته است.

محمد پس از مطالعه فلسفه نبوت در قوم اسرائیل، تصمیم گرفت همانطور که

اسرائیلی ها در هر یک از ادوار مختلف تاریخی دارای پیامبری بودند و پیامبران اسرائیل از جانب خدا بر قوم مذکور حکومت میکردند، وی نیز باید فرمانفرمائی بر قوم عرب را بعنوان پیامبر خدا بر عهده بگیرد.

محمد از زمانی که نزد معلمین یهودی به آموختن متن تورات پرداخت، پیوسته به این فکر بود که چرا مقام نبوت باید در اختیار قوم اسرائیل باشد و از یک پیامبر اسرائیلی به پیامبر دیگری از این قوم انتقال یابد. چرا او نتواند مانند موسی که برای قوم اسرائیل دین و آئین تازه ای نازل کرد، وی نیز برای قوم عرب پیامبر دین جدیدی شود. خدا قول داده بود که ذریات ابراهیم بین ملل دنیا «قوم برگزیده» شوند و اکنون بعقیده محمد وقت آن فرا رسیده بود که نبوت برای همیشه در شاخه نسلی «اسحاق» متوقف و به شاخه نسلی دیگر ابراهیم یعنی ذریه «اسماعیل» منتقل و از دگر سونبوت به خودش ختم شود.

باتوجه به اینکه کلیه ادیان کتابدار از قبیل یهود، مسیح و اسلام و مخصوصاً قرآن از ابراهیم بنام «ابراهیم حنیف» یعنی «یکتاپرست» نام میبرند و همه خود را وارث آئین یکتاپرستی ابراهیم میدانند و در واقع ابراهیم را پدر دین خود بشمار میآورند، بی مناسبت نیست، بطور اختصار به شرح تاریخچه افسانه ای زندگی و کیفیت رسالت مذهبی ابراهیم، بر طبق متون تورات و قرآن پردازیم.

بر طبق شرح سفر تکوین در عهد عتیق (فصل دهم و یازدهم، آیات ۲۵ تا ۲۷)، ابراهیم از اعقاب سام ارشدترین پسر نوح، اولین رهبر مذهبی قوم عبریان است که در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در کلدان بین النهرین متولد شده است. او با خواهر ناتنی اش بنام «سارا» ازدواج کرد و سپس باتفاق خانواده اش به «هران» مهاجرت کرد. ابراهیم سپس با برادرزاده اش لوط به کنعان مسافرت کرد. لوط در دره اردن سکونت گزید، ولی ابراهیم در شهرهای اطراف به مسافرت مشغول شد و محل هائی برای عبادت در نقاط مختلف و از جمله «هیرون» بوجود آورد. بعدها اتحادیه سلاطین شهرهای منطقه ای که لوط در آنجا سکونت داشت، ویرا دستگیر کرد. ابراهیم با ۳۱۸ مرد مسلح اتحادیه سلاطین را شکست داد و لوط و سایر زندانیان را آزاد کرد. (فصل ۱۴، آیه ۱۸ سفر تکوین). ابراهیم زمانی

که در دره بحرالمیت سکونت داشت، ناظر قهر خدا درباره اقوام «سودوم» و «غموره» و نابودی آنها بود. او ۱۷۵ سال عمر کرد و در کنعان بدرود حیات گفت.

محتویات تورات حاکی است که ابراهیم فرزندی نداشت و امید بچه دار شدن هم در سر نمی پرورانیید. اما شبی خداوند او را احضار کرد و بوی گفت: «به - آسمان نگاه کن و اگر میتوانی ستاره های آنرا بشمار.» هنگامی که ابراهیم بطرف آسمان سربلند کرد، صدائی شنید که میگفت: «تو بچه دار خواهی شد.»^۱ ابراهیم در آن زمان ۸۵ سال و همسرش «سارا» ۷۵ سال داشت. «سارا» مستخدمه خود «هاجر» را که اهل مصر بود به ابراهیم داد تا با وی ازدواج کند. سپس بین «سارا» و «هاجر» اختلاف افتاد و «هاجر» از دست «سارا» فرار کرد و به خدا شکایت برد. خداوند فرشته ای نزد «هاجر» فرستاد که به وی مژده داد خداوند گفته است: «من نسل ترا آنقدر زیاد خواهم کرد که از شماره بیرون برود.» فرشته همچنین به «هاجر» گفت: «تو اکنون حامله هستی و بزودی پسری خواهی آورد که باید نامش را (اسماعیل) بگذاری.»^۲

سپس هاجر بسوی ابراهیم و سارا رفت و داستان فرشته را برای آنها تعریف کرد. آنگاه هاجر وضع حمل کرد و پسری آورد که نامش را اسماعیل گذاشت. هنگامی که اسماعیل به سن ۱۳ سالگی رسید، ابراهیم یکصد سال و سارا نود سال داشت. خدا مجدداً با ابراهیم گفتگو کرد و بوی اظهار داشت، بزودی سارا فرزند پسری خواهد آورد که باید «اسحق» نامیده شود.

برطبق وعده خداوند «سارا» فرزند پسری بدنیا آورد و او را «اسحق» نامگذاری کرد. پس از اینکه «اسحق» دوران شیرخوارگی را به پایان رسانید، «سارا» به ابراهیم اظهار داشت که هاجر و فرزندش اسماعیل نباید در خانه آنها بمانند. ابراهیم از این موضوع ناراحت شد ولی خدا به او گفت، به اجرای پیشنهاد

۱. عهد عتیق، سفر تکوین، فصل پانزدهم، آیه ۵

۲. مآخذ بالا، فصل شانزدهم، آیات ۱۶ و ۱۷

«سارا» تن در دهد و مطمئن باشد که خداوند ابراهیم را برکت و نسلی زیاد خواهد داد.

هاجر و فرزندش اسماعیل بسمت دره خشک عربستان که در حدود ۴۰ روز مسافت با شتر از کنعان فاصله داشت، براه افتادند. هنگامی که هاجر و اسماعیل به دره «بکا» و یا محلی که امروز مکه نامیده میشود رسیدند، هر دو از تشنگی در حال مرگ بودند. اسماعیل از خداوند استغاثه کمک کرد و هاجر نیز در حالت آشفتگی زیاد تعداد هفت بار از «مروه» به «صفا» و برعکس دوید. مرتبه هفتم، هاجر بی نهایت خسته شده و برای استراحت روی سنگی نشست. در این لحظه بر پایه حکایت تورات، فرشته‌ای بر او نازل شد و اظهار داشت:

«خداوند استغاثه اسماعیل فرزندت را شنید و به او برکت داد. او را بغل بگیر و چشمانت را باز کن، چشمه آبی خواهی دید.»^۱

هاجر فرزندش اسماعیل را بغل گرفت و ناگهان مشاهده کرد که از محل پاشنه کفش اسماعیل از زمین شنی چشمه‌ای فوران کرد که آنرا «زمزم» نام نهادند و از آن پس محل توقف کاروانها شد.

هنگامی که هاجر و اسماعیل به مقصد خود رسیدند، ابراهیم هنوز ۷۵ سال به - عمرش باقی بود و برای ملاقات هاجر و فرزندش وارد دره «بکا» شد. قرآن حاکی است که خداوند ابراهیم را برای ساختن کعبه در نزدیک چاه زمزم هدایت کرد و ابراهیم و فرزندش اسماعیل، کعبه را که مقدس‌ترین زیارتگاه مسلمانان است ساختند و چون خانه مذکور به شکل مکعب میباشد، آنرا کعبه نام نهادند. البته مقدس‌ترین نقطه خانه مذکور «حجر الاسود»، سنگ سیاهی است که گفته شده است، فرشته‌ای از آسمان آنرا برای ابراهیم آورد و تا هنگامی که ابراهیم سنگ مذکور را در زاویه شرقی خانه کعبه کار گذارد، سنگ مذکور در کوه ابوقبیس در نزدیک کعبه قرار داده شده بود. بر طبق حدیثی که «ترمذی» از محمد نقل کرده است، سنگ مذکور از بهشت به زمین نازل شد و هنگام نزول سفید تر از شیر بود،

۱. ماخذ بالا، فصل بیست و یکم، آیات ۱۷ تا ۲۰



چاه زمزم در مکه که معروف است از محل پاشنه پای اسماعیل در شنزار خنک مکه
فوران کرده است.

ولی گناهان فرزندان آدم رنگ آنرا سیاه کرد.^۱
 هنگامی که ساختمان خانه کعبه پایان پذیرفت، بر طبق آیات سوره حج،
 مخصوصاً آیات ۲۶ و ۲۷ سوره مذکور خداوند به ابراهیم دستور داد، مناسک حج
 را بوجود آورد. آیات ۲۶ و ۲۷ سوره حج در این باره اشعار میدارد:

۳۱- وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ
 وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ○

«و یادآوری رسول که ما ابراهیم را در آن بیت الحرام (خانه کعبه) مکان دادیم تا
 با من هیچ شریک و انباز نگیرد و به او وحی کردیم که خانه مرا برای طواف
 حاجیان و نمازگزاران و رکوع و سجود کنندگان پاک و پاکیزه نگهدارد.»
 ۲۷- وَأَذِّنْ لِلنَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ بِحَالٍ كَالَّذِينَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ ۚ
 «و مردم را به انجام مناسک حج آشنا کن تا مردم پیاده و سواره و از هر راه دور
 بسوی تو جمع آیند.»

سعی بین «مروه» و «صفا» در انجام مناسک حج و یا بعبارت دیگر، علت
 اینکه حجاج در هنگام انجام مناسک حج باید هفت بار فاصله بین «مروه» و
 «صفا» را طی کنند، آنست که هاجر در تقلا بمنظور یافتن آب برای خود و
 فرزندش اسماعیل، هفت بار بین «مروه» و «صفا» دویده بود. با توجه به اینکه
 هاجر داستان مذکور را برای ابراهیم تعریف کرد، ابراهیم «مروه» و «صفا» را
 جزء مناسک حج قرار داد.

از ابراهیم ۸ پسر باقی ماند. اسماعیل که از صیغه مصری او «هاجر» متولد
 شد. «اسحق» که از «سارا» بوجود آمد و ۶ پسر دیگر او از «کتورا» که ابراهیم
 پس از مرگ «سارا» با او ازدواج کرد، متولد شدند.
 تورات، اسرائیلیان را از نسل اسحق میداند. از بین کلیه رهبران مذهبی یهود
 که مهمترین آنها ابراهیم، اسحق و فرزندش یعقوب میباشند، اسحق تنها کسی
 بود که در سرزمین موعود متولد شد و هرگز آنرا ترک نکرد و لذا اسرائیلی ها از

۱- ابو عبسی محمد الترمذی، الجمیع، هفت جلد، جلد سوم، (قاهره: ۱۹۳۷)، صفحه ۴۹

شاخه نسلی او بوجود آمدند، ولی اعراب از شاخه نسلی اسماعیل پا بعرصه وجود گذاشته اند.

داستان مذهبی مذکور نشان میدهد که ابراهیم سرسلسله اسرائیلی ها و مسلمانان هر دو بشمار میرود و بهمین دلیل، هر دو مذهب اسلام و یهود، ابراهیم را پایه گزار دین خود میدانند. آیه ۹۵ سوره آل عمران در این باره میگوید:

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَالْكَافِرُونَ لِيُرْهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○

«ای پیغمبر بگو سخن خدا راست است، پس پیروی کنید، دین ابراهیم را که دینی پاک و بی آرایش است و ابراهیم هرگز از مشرکین نبود.»

بهر حال، با توجه به سوابق تاریخی مذهب یهود، درسهائی که محمد در فرصت های مناسب از اسرائیلی های مکه آموخت، افق جدیدی در مغز شکوفا کرد. این افق جنید فکری عبارت بود از ادعای نبوت و آوردن دین و آئین تازه ای که بتواند ابتدا اعراب و سپس احتمالاً سایر ملل را دربر بگیرد. اما هدف محمد در ابتدا اعراب بودند. در واقع میتوان گفت که رسالت محمد تنها یک رسالت دینی نبود، بلکه یک نهضت بزرگ اجتماعی و اقتصادی بود. بهمین دلیل قرآن به - مفاهیم اخلاقی و ارزشهای معنوی توجه زیادی نداشته و مشحون از مقررات اقتصادی، اجتماعی و کشورداری است. محمد با نزول قرآن میخواست به قدرت و حکومت برسد و لباس پیامبری و روحانیت را برای رسیدن به قدرت بهترین وسیله تشخیص داد. محمد قصد داشت در ضمن دینی به بشریت عرضه کند که بلکه بتواند ختم ادبانی باشد که پیامبران مختلف تا آن زمان به رسالت آورده بودند. بنا بر کیفیت فکری محمد، زمان آن فرا رسیده بود که خداوند توجه خویش را از فرزندان اسحق (یعنی یهودیها و مسیحی ها) به فرزندان اسماعیل انتقال دهد.

محمد برای اجرای رسالت بزرگش تا آنجا که امکان داشت، احکام و متون نوشتجات مقدس یهودیها را از آنها آموخت. بهمین دلیل بطوریکه میدانیم قسمت مهمی از مطالب قرآن را مطالبی که از تورات اقتباس شده، پر کرده است. البته چون محمد به احکام و متون تورات تسلط کامل نداشت و آنها را از روحانیون یهودی آموخته بود، لذا مطالب مذکور را بطور سطحی در قرآن نقل کرده و اغلب

خلاء اطلاعاتش را در این باره با تخیلش پر کرده است. قبل از اینکه محمد بعثت خود را اعلام کند، مدت‌ها در چگونگی حالت غیرعادی و یا به اصطلاح خلسه روحانی که باید در هنگام حضور جبرئیل فرشته در حالت وحی بخود بگیرد، اندیشه و تمرین کرده بود. او هر زمانی که به حضور جبرئیل تظاهر میکرد، بر خود می‌لرزید و عرقی عمیق بدنش را می‌پوشانید. معمولاً در این حالت عایشه یکی از همسرانش که نزد او محبوب تر از سایر همسرانش بود و پیرا با عبا و یا وسیله دیگری می‌پوشانید و پس از چند لحظه، محمد با آیه تازه‌ای از پوشش خارج میشد.

بسیاری از محققانی که درباره زندگی محمد تحقیق کرده‌اند و از جمله «توری»^۱، «اوتواشتول»^۲ و «جان آرچر»^۳ به این نتیجه رسیده‌اند که هر زمانی که محمد به حضور جبرئیل فرشته و ابلاغ احکام از طرف خدا تظاهر میکرد و خود را به غش و ضعف می‌زد، در واقع خود را هیپنوتیزم می‌کرده است. بعبارت دیگر، وی دارای قدرت تخیل فوق‌العاده‌ای بوده و با قراردادن ذهن خود در یک حالت تخیلی قادر بوده است، بازتابهای فیزیولوژیکی تخیلات مغزی‌اش را در چگونگی اعمال جسمی‌اش متحقق سازد. نتیجه این در خود فرو رفتن‌ها و تعقلات ژرف، محتویات قرآن است که آنرا بعنوان کتاب آسمانی و دینی به مسلمانان ارائه داده است.

محمد از همان روزهای اولی که ادعای نبوت نمود و اظهار داشت که خداوند او را برای ارشاد ملت عرب به رسالت مبعوث کرده است، مورد مخالفت شدید مردم قرار گرفت. نگاهی به خود متون قرآن نشان میدهد که مشرکان مکه از همان

1- Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, P. 59; Torrey, "Mysticism in Islam," in Sneath's *At One with the Invisible*, Macmillan, 1921, pp. 144-46.

2- Otto Stoll, *Suggestion und Hypnotismus*, 2te Aufl. (Leipzig: 1904, pp. 256-58.

3- John Clark Archer, *Mystical Elements in Mohammed*, (dissertation), (New Haven: Yale Press, 1924, pp. 71-74, 87.

ابتدای ظهور محمد، آیه هائی را که او بعنوان کلام خدا نازل میکرد، «اساطیرالاولین»^۱ نامیدند و یهودیهای مدینه نیز محمد و ادعای نبوتش را مورد استهزاء قرار دادند. دانشمندان مسیحیت نیز، محمد را پیامبری دروغین می‌شمردند و این عقیده تا قرون وسطی ادامه داشت.^۲

اولین سوره هائی که محمد برای مردم نازل کرد، عموماً جنبه موعظه و پند و اندرز دارند. محمد در این زمان در مکه سکونت داشته و در این سوره ها نقش یک واعظ مصلح را برعهده گرفته و بوسیله پندواندروز داستانسرایی مردم را به نکوکاری ترغیب میکرد و در برابر آن به آنها پاداش بهشت وعده میداد. در آن زمان، محمد شورقابل توجهی برای داستانسرایی داشت و رویدادهای تاریخ گذشته و نقش شگفت انگیز خدا را در آن رویدادها و سرگذشت مردان معروف جهان از آدم گرفته تا داستان اصحاب کهف و شهدای «نجران» را به تفصیل تشریح کرده است. محمد معتقد بود که اعراب باید از کلیه وقایع مذکور آگاه باشند و آنها را پاره ای از تاریخ مذهب خود بدانند. بعلاوه محمد فکر میکرد که داستانسرایی برای او شنونده بوجود می آورد و لااقل گروهی یافت میشوند که به حرفهایش گوش فرادهند. بهمین سبب در ابتدای سوره یوسف در آیه ۳ میگوید:

مَنْ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ

یعنی «ما بهترین داستانها را برایت نقل میکنیم.» در سالهای بعد که محمد به مدینه مهاجرت و در آنجا سکونت اختیار کرد و پایه های قدرتش استوار شد، مطالب قرآن را به قانونگزاری، دستورالعمل های زندگی و عقوبت نافرمانی از خدا و رسول اختصاص داد و از موضع قدرت با مردم به سخن پرداخت.

او بغیر از اصول و موازینی که پیامبران نسلهای عبری برای قوم خود نازل کرده بودند، چیز دیگری نمیتوانست به مردم عربستان ارائه کند. بعلاوه محمد شخصاً به آئین، قوانین و مقررات و آداب و رسوم اهل کتاب علاقه داشت و برای فرا گرفتن

۱- قرآن، آیه ۵ سوره فرقان

2- Norman Daniel, *Islam and the West. The Making of an Image*, (Edinburgh: 1960), Chapter 2.

آنها کوشش فراوان بکار برده بود و بغیر از اصول و موازین مذکور که از معلمین یهودی اش فرا گرفته بود، چیز دیگری در مغز نداشت که جانشین رسوم بت پرستی مردم شبه جزیره عربستان بکند.

محمد پس از فتح مکه و در دست گرفتن قدرت در مدینه میبایستی برای پیروان خود مانند پیامبران قبلی عبری قوانین و مقررات مذهبی، مدنی و اجتماعی وضع کند و چون بغیر از اصولی که از معلمین یهودی خود در زمان قبل از ادعای نبوت آموخته بود، چیز دیگری در سر نداشت، از اینرو با وظیفه دشواری رو برو شد. زیرا اگر میخواست اصول و موازین اسلامی را عیناً از آئین یهود نسخه برداری کند، او را متهم میکردند که آئین یهود را برای کیش نوی خود تکرار کرده است و اگر میخواست، اصول و موازین جدیدی بغیر از آنچه در ادیان اهل کتاب ذکر شده است، برای پیروانش نازل کند، رسانی و مایه مغزی برای این کار نداشت. لذا ناچار بود بدون مشورت با دیگران، مایه های اصول و موازین اهل کتاب را در قالب های نو تدوین و به آنها رنگ و لعاب کلام خدا که بوسیله جبرئیل به وی وحی میشود بزند و سپس آنها را بعنوان آئین و احکام بدیع الهی و آسمانی کیش نوظهور اسلام که هیچکس بغیر از خودش، قدرت نزول آنها نداشته است، به مردم معرفی کند.

قبل از اینکه محمد به مدینه مهاجرت کند، تا زمانی که در مکه بسر میبرد، خود و گروه نسبتاً معدودی از افرادی که پیرو آئین او شده بودند، زیر مراقبت شدید ساکنان مکه قرار داشتند و لذا در این زمان محمد فرصتی برای وضع قوانین و مقررات لازم برای اتباع و پیروان دین نوظهور اسلام نداشت و مجبور بود تابع مقررات حاکم بر مکه باشد. در این زمان چون دورنمای آینده اسلام روشن بنظر نمی رسید، محمد فکر وضع مقررات مدنی و اجتماعی را برای پیروانش حتی در مخیله هم نمی پروراند و کلیه افکار خود را روی وضع آئینی برای ستایش خدای یکتا، ایمان به پیامبر خدا، برگزاری نماز و دعا، کیفیت دادن صدقه و وظائف افراد همسوی بیکدیگر اختصاص داده بود. حتی در سال اول مهاجرت به مدینه،

محمد و پیروانش (اعم از مهاجرین^۱ و یا انصار^۲) به ارزش یابی موقعیت جدید خود اشتغال داشتند و برای محمد فرصت تدوین مقررات زندگی مدنی و اجتماعی جهت پیروانش باقی نماند.

بعلاوه علت دیگری وجود داشت که مانع تمرکز فکر و کوشش محمد برای تدوین قوانین و مقررات لازم برای اتباع دین اسلام در سال اول مهاجرت وی به مدینه شد. دلیل مذکور این بود که اگرچه در این زمان عده ای دور محمد گردآمده و به آئین نوظهور او گردن نهاده و پیامبری اش را برسمیت شناخته بودند و به این کیفیت محمد تقریباً از بیم زجر و آزار شدن بوسیله مخالفان خود، رهایی پیدا کرده بود، محضاً نمیتوانست، عکس العمل یهودیها و مسیحی ها و مخصوصاً گروه اول را در برابر ادعای نبوتش پیش بینی کند.

بدیهی است که یهودیها دارای آئین و مقررات مذهبی و آداب و رسوم مخصوص به خود بودند که البته محمد تا حدودی آنها را مطالعه کرده و با آنها آشنا بود. بنا بر این محمد در این زمان فکر میکرد که اگر قوم یهود نبوت او را بپذیرند و یرا بعنوان نسل جدید سلسله پیامبران خود قبول کنند، لااقل او باید بعضی از اصول و آئین دین یهود را برای اسلام بپذیرد و آنها را جزء آئین دینی و روشهای اجتماعی مسلمانان قرار دهد. بهمین علت است که او ابتدا اورشلیم یعنی قبله یهودیها را بعنوان قبله نماز مسلمانان انتخاب و تقریباً آن گروه از اغذیه ای را که در دین یهود تحریم شده بود، برای مسلمانان حرام اعلام نمود. البته او میل نداشت قبول و اجرای کلیه آئین دین یهود را جزء به جزء برای اسلام بپذیرد و آنها را یکایک تقلید کند و از طرف دیگر نیز بمنظور جلب هرچه زیاده تر اعراب به دین

۱- «مهاجرین» به افرادی اطلاق میشود که در زمان اقامت محمد در مکه به اسلام ایمان آورده بودند و برای رهایی از آزار قریش، به اتفاق محمد از مکه به مدینه مهاجرت کردند.

۲- «انصار» ابتدا فقط برای گروهی از ساکنان مدینه که در ماه رجب (۶۲۱ و ۶۲۲ میلادی) با محمد بیعت کردند، بکار میرفت. ولی این اصطلاح بعداً تمام سکنه مدینه را که اسلام اختیار کردند، در بر گرفت.

در تواریخ اسلامی دو گروه مهاجرین و انصار از نظر ارزشهای مذهبی یکسان تلقی میشوند و نسبت به یکدیگر امتیازی ندارند.

خود، قصد داشت، کلیه آداب و رسوم اعراب عربستان را تا آنجا که با عقیده یکتاپرستی خدا مخالفت نداشته باشد، بپذیرد. از اینرو کوشش داشت، برای اینکه به اسلام قابلیت قبول زیادتری بدهد آئین و مقرراتی را که برای اسلام برمی - گزینند، مخلوطی از آئین یهود و آداب و رسوم عرب توأم با ابتکارات دینی تازه خودش باشد.

در آن زمان جمعیت کلیمی های ساکن در حجاز و مکه نسبتاً زیاد بود، یهودیهای کلیه شهرهای عربستان مانند تمام طول تاریخ خود، با یکدیگر متحد بودند و از مکه و طائف تا یمما با یکدیگر ارتباط داشتند و از سیاست واحدی که متضمن منفعت قومی آنها بود، پیروی میکردند. البته درست است که در این زمان بعضی از یهودیها، نبوت محمد را قبول کرده و گروهی از آنها نیز که نسبت به وی مشکوک بودند، به او روی خوش نشان میدادند و به امید اینکه او را وادار به قبول یهودیت بکنند، ندای نبوتش را با روی گشاده استماع میکردند، اما بنا بر نوشته پروفیسور «توری» متون آیات ۳۶ سوره رعد، ۵۲ سوره قصص، ۴۷ سوره عنکبوت و ۱۰ سوره احقاف درباره استقبال یهودیها از دین اسلام، مبالغه ای بیش نیست.^۱ برای مثال، متن آیه ۳۶ سوره رعد حاکی است:

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَخْرَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ
قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْب

«آنهاست که ما برایشان کتاب فرستادیم برکتی که بر تو نازل شده اظهار خوشوقتی میکنند و جماعتی از آنها قسمت هائی از آنها انکار میکنند به آنها بگو من مأمورم که خدای یکتا را پرستم و هرگز به او شرک نیاورم، خلق را بسوی او دعوت کنم و باز گشت همه مابسوی اوست.»

سایر آیه هائی که در این زمان بوسیله محمد نازل شده نشان میدهد که اگرچه او کوشش میکند، از برخورد با پیروان اهل کتاب اجتناب ورزد، ولی با آنها اختلافات قابل توجهی داشته و امیدوار بوده است که سرانجام این گروه از مخالفان سرسخت رازیرچتر اسلام درآورد. آیات زیادی در قرآن مشعر بر

1- Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p.128.

حقیقت مذکور میباشند که از آنجمله است آیات زیر:
آیه ۲۰ سوره انعام:

الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝

«آنهاست که ما برایشان کتاب فرستادیم با آنکه او (محمد) را مانند فرزندان خود می شناسند، این افراد خود را به زیان انداخته و ایمان نمی آورند.»
آیه ۱۶۸ سوره اعراف:

وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَمْمًا ۖ مِنْهُمْ الظُّلُمُخُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ ۖ وَبَلَّوْنَاهُمْ
بِالْحَسَنَاتِ وَالنَّبِيَّاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝

«و(بنی اسرائیل) را روی زمین به شعبی تقسیم کردیم، بعضی از آنها درستکار برخی خلاف آن هستند و آنها را به خوبیها و بدیها بیازمودیم، باشد که به حق بازگردند.»

آیه شماره ۸۹ سوره اعراف، ۴۸ سوره قصص و آیه ۴۶ سوره عنکبوت نیز مشعر بر همین واقعیت بوده و حاکی است که محمد در زمان نزول آیه های مذکور هنوز امیدوار بوده است با دیپلوماسی نرم، یهودیها را با رضا و رغبت به دین اسلام متدین سازد. آیه ۴۶ سوره عنکبوت نیز در این باره میگوید:

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۖ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا
بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِنَّا وَاللَّهُ لَمُتَوَّجِعُونَ ۝

«و شما با پیروان اهل کتاب جز به نیکوترین طریق بحث و مجادله نکنید، مگر با ستمکاران آنها و به اهل کتاب بگوئید که ما به کتاب آسمانی قرآن که بر ما نازل شده و به کتب آسمانی که برای شما نازل شده، ایمان آورده ایم و خدای ما و شما یکی است و ما مطیع او هستیم.»

اگرچه در این زمان تعداد خیلی از یهودیها به اسلام ایمان آورده بودند، اما از متون آیات مذکور چنین برمی آید که محمد با تمام قوا کوشش داشته است، قاطبه

یهودیه‌ها را به دین نو ظهور خود ترغیب و جذب کند. یهودیه‌های مکه نیز که می‌بینند، محمد طرفداران زیادی نداشته و خود و پیروان اندکش مورد زجر و آزار سایر گروه‌ها هستند، لزومی نمی‌دینند که بطور علنی بر ضد او به مخالفت برخیزند. از طرف دیگر یهودیه‌ها به مخاصمات بین پیروان محمد و افراد طایفه قریش بصورت یک نوع سرگرمی و تفریح می‌نگریستند و در آن زمان نمیتوانستند خطر پیروزی محمد و پیروانش را برای خود پیش بینی کنند. محمد نیز بطور طبیعی فکر میکرد که سکوت یهودیه‌ها در برابر ادعای نبوتش، مفهوم تسلیم تدریجی آنها را در برابر اسلام دارد و با توجه باینکه گروه قلیلی از ساکنان یهودی مکه به دین اسلام گرویده‌اند، دلیلی ندارد که کلیه یهودیان به دین تازه او گرایش پیدا نکنند.

هنگامی که محمد به مدینه مهاجرت کرد، یهودیه‌های مدینه که از جمعیت، ثروت و نیروی نظامی قابل توجهی برخوردار بودند، در کیفیت فکری قبلی خود باقی ماندند، ولی در طرز فکر محمد نسبت به آنها تحولی بوجود آمد. بدین شرح که اگر چه مسلمانان هنوز در حجاز نیروی راتشکیل نمیدادند و بطور طبیعی پیش-بینی میشد که بزودی با مخالفت‌ها و اشکالات تازه‌ای روبرو شوند، ولی چون محمد و پیروانش پس از ورود به مدینه قدرت و حکومت را در این شهر در دست گرفتند و شهر مدینه از این پس «مدینه النبی» یعنی «شهر پیغمبر» نامیده شد، لذا محمد انتظار داشت، پیروان اهل کتاب، او را بعنوان پیامبر خدا برسمیت بشناسند و به دین او گردن نهند. اما جامعه یهودیان مدینه با عزم راسخ اعلام داشت که نه محمد را بعنوان پیامبر برسمیت خواهند شناخت، نه دین او را قبول خواهد کرد و نه اینکه حتی حاضر است دین محمد را هم طراز دین خود تلقی نماید.

بدیهی است که پاسخ منفی جامعه یهودیان برای پذیرفتن دین اسلام با هدف محمد سازگار نبود و نمیتوانست برای او قابل قبول باشد. ممه‌ذا بطوریکه از متون بسیاری آیات سوره بقره بر می‌آید، محمد کاملاً از جلب موافقت یهودیه‌های مدینه برای گرایش به دین اسلام ناامید نشده بود. در سالهای ابتدای اقامت محمد در

مدینه، مانند مکه، بعضی از یهودیهای این شهر به آئین او گرویدند، ولی سایر یهودیها در اتخاذ تصمیم برای باقی ماندن به آئین مذهبی خود و یا گرویدن به آئین نوظهور محمد مشکوک بودند. آیه ۷۶ سوره بقره و آیات بعد از آن گویای این واقعیت است. آیه ۷۶ سوره بقره در این باره میگوید:

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضَمِنَا إِلَى بَعْضِهِمْ بَعْضٌ قَالُوا أَكُلَّمَا لَقُوا أَنَّهُمْ بِمَنَّا
فَخَرَجَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لِحُجَّتِهِمْ عِنْدَ رَبِّكَمْ أَكَلًا تَعْقِلُونَ ○

«هرگاه (یهودیان) با مومنان روبرو شوند، گویند ما نیز ایمان آورده ایم و چون با یکدیگر خلوت کنند گویند چرا دری که خدا از علوم برای شما گشوده بروی مسلمانان باز کنید تا با کمک همان علوم با شما بحث و مواجه کنند، چرا راه عقل را نمی پوئید.»

محمد در جهت دعوت مسالمت آمیز قوم یهود به آئین خود، برطبق مدلول آیات ۴۷، ۱۲۲، ۱۲۳ و ۱۴۶ سوره بقره و همچنین سوره های بعد به شرح زیر ادامه میدهد. باید توجه داشت که متن آیه ۴۷ سوره بقره، بکرات و از جمله متن آیه ۱۲۲ کلمه به کلمه و بدون هیچ تغییر در سایر آیات تکرار شده است. متن آیه ۱۲۲ سوره بقره به شرح زیر است:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ الَّتِيْ اَنْعَمْتَ عَلَيْكُمْ وَاَلَيْ فُضِّلْتُمْ عَلَ الْعٰلَمِيْنَ ○
«ای بنی اسرائیل بیاد آورید نعمتی را که به شما عطا کردیم و اینکه شما را بر همه عالمیان برتری دادیم.»

آیه ۱۲۳ سوره بقره:

وَاقْتُوا يَوْمًا لَا تَجْزِيْ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا
شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ○

«و بترسید از روزی که هرکسی جزای عمل خود را در آنروز ببیند و کسی را بجای دیگری مجازات نکنند و از هیچکس فدائی پذیرفته نشود.»

آیه ۱۴۶ سوره بقره نیز میگوید:

الَّذِيْنَ اتَّخَذْتُمْ الْكُتُبَ يَعْرِفُوْنَہَا كَمَا يَعْرِفُوْنَ ابْنَاءَهُمْ وَاِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْفُرُوْنَ

الْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝

«آنهايي که ما برايشان کتاب فرستاديم (يهود و نصاري) ترا مانند فرزندانشان مي شناسند و ليکن گروهی از آنان از راه عناد حق را کتمان میکنند در صورتیکه به آن آگاهی دارند.»

همسپراز با تکرار متون آیات ۴۷ و ۱۲۲ سوره بقره مبنی بر اینکه خداوند قوم بنی - اسرائیل را بر سایر افراد بشر برتری داده است، محمد در آیه ۶۲ سوره بقره میگوید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالشَّكِرِيَّ وَالصَّابِقِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ ۝

«هر مسلمان و يهود و نصاری و ستاره پرستی که از روی حقیقت به خدا و روز قیامت ایمان آورد و نیکوکاری پیشه کند، البته از خدا پاداش نیک خواهد گرفت و هیچگاه بیمناک و اندوهگین نخواهد بود.»

متن آیه مذکور بدون هیچ تغییری در آیه ۶۹ سوره مائده نیز تکرار شده است. بعداً محمد سیاستش را بر ضد یهودیان تشدید کرده و بر طبق آیه ۸۵ سوره آل عمران میگوید:

وَمَنْ يُؤْتِكُمْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ ۝

«و هر کسی غیر از اسلام دینی قبول کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از جمله زیانکاران خواهد بود.»

اندرکی بعد از اینکه محمد از مکه به مدینه مهاجرت کرد به این عقیده رسید که جامعه یهودیان مدینه و همچنین پیروان سایر مذاهب، برای قبول دین اسلام آمادگی ندارند و تنها راه معامله با آنان استفاده از زور میباشد. بدین ترتیب با نزول آیات ۲۹ سوره توبه و ۹ سوره صف موضع خود را در برابر آنها مشخص و اعلام کرد. آیه ۲۹ سوره توبه میگوید:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَلَا يَهْتَدُونَ وَيُنِيبُ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ

كُفْرًا صَاحِبُونَ ۞

«جنگ کنید با آنهایی (از اهل کتاب) که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند.»

نکته جالب توجه در این بحث که در ضمن مؤید تفسیر موضع محمد در برابر یهودی‌ها بشمار میرود، آیه ۴ سوره ابراهیم و آیه ۹ سوره صف میباشد. بدین شرح که موقعی که محمد در مکه اقامت داشته چون نسبت به آینده اش مطمئن نبوده، لذا مسیح وار به ارشاد و هدایت مردم پرداخته است. در آیه ۴ سوره ابراهیم که در مکه نازل شده میگوید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ ...

«و ما هیچ رسولی برای قومی نفرستادیم، مگر به زبان همان قوم...»

در اینجا این بحث پیش می‌آید که اگر واقعاً اینطور است و بنا به استناد آیه مذکور، هر قومی باید از خود پیامبری داشته باشد که احکام و معارف الهی را به زبان همان قوم برای مردم بیان کند، چگونه است که اکنون محمد یهودیها را زیر فشاری طاقت فرسا قرار داده است که یا باید به اسلام بگروند و یا نابود شوند. ولی بهر حال پس از اینکه محمد به مدینه مهاجرت کرد و براریکه قدرت تکیه زد، حس جاه طلبی اش از منطقه عربستان تجاوز کرد و به فکر کسب قدرت جهانی افتاد و با نزول آیه ۹ سوره صف اظهار داشت:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۞

«اوست خدائی که رسولش را به هدایت خلق و ابلاغ دین حق فرستاد تا اگر چه مشرکین خوش نداشتند ولی او را بر همه ادیان عالم غالب گرداند.»

البته امتناع جامعه یهودیهای مدینه از قبول کیش اسلام، ضربه بزرگی برای محمد بشمار می‌آمد،^۱ ولی بهر حال او میبایستی واقعیات را درک میکرد و برای

1- K. Ahrens, "Christliches in Koran," ZDMG, LX (1930), p. 155 ff.

آنها چاره میساخت. در این زمان محمد ناچار بود در برابر اهالی مکه به جنگ بپردازد و اعراب بدوی نیز که بمنظور تأمین منافع شخصی خود، جانب طرف قوی - تری یعنی اهالی مکه را گرفته بودند، نیز به محمد پشت کرده و به دشمنان و مخالفان او کمک میکردند. یهودیهای مکه اگر چه در این ماجری، یعنی جنگ بین محمد و قریشیان مکه بیطرفی اختیار کرده بودند، ولی بطور پنهانی به دشمنان محمد کمک میکردند. با توجه به اینکه هدف ما در این بحث ورود به شرح جزئیات مبارزات و مخاصمات بین محمد و یهودیها نیست، همینقدر باید اشاره کنیم که محمد پس از فتح مکه، مخالفت و عناد خود را با یهودیان علنی کرد و بیرحمانه آنها را قلع و قمع نمود.

بعد از اینکه محمد کار یهودیان عربستان را یکسره کرد، خود را رهبر مذهبی و سیاسی عربستان معرفی نمود، ولی اگر چه یهودیان این منطقه را منهزم کرده بود، ممهدا نمیتوانست رابطه خود را بکلی با آنها قطع کند. زیرا سلسله وقایعی که از زمان ادعای محمد به رسالت تا هنگام رحلت او بوقوع پیوست، همه حاکی از این واقعیت است که محاسبه تاریخی محمد برای کسب قدرت در پوشش پیامبر خدا حتی پیش از آنچه که خودش در بند امر تصور کرده بود، به تحقق پیوست و اسلام در مدتی کوتاه به نحو غیر قابل تصویری کشورهای آسیای غربی، مصر، شمال آفریقا و بخشی از اروپا را فتح کرد. باید توجه داشت که عامل خاصی در توسعه سریع اسلام موثر نبود، بلکه نیروهای گوناگونی همراه با مقتضیات و اوضاع و احوال موجود دنیا در آن زمان بایکدیگر جمع شدند و اسباب بسط و توسعه سریع اسلام را فراهم کردند. ادعای پیامبری در عصر محمد بمنظور کسب قدرت تازگی نداشت و عمل رایجی بود. افراد زیادی چه در عصر محمد و چه پس از آن، ادعای پیامبری نمودند که مهمترین آنها عبارت بودند از: «اسودعنی»^۱ که حتی سرزمین «نجران» و «صنعا» و طایفه «مدجیح» را مطیع خود ساخت. «طلیحه»^۲

۱- ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، صفحه ۲۹۶

۲- تاریخ طبری، جلد چهارم، صفحات ۱۳۸۶ - ۱۳۸۱؛ حبیبه السیر، جلد اول، صفحه ۴۴۹

که طایفه «بنی اسد» دعوت او را به پیامبری قبول کردند. «مسيلمه»^۱ که ادعا کرد خدا به او وحی میکند و «سجاح»^۲، زنی که ادعای پیامبری و ارتباط با خدا را کرد و طایفه «هزبل» دعوت او را پذیرفتند و به کیش او درآمدند. اما بطوریکه در بالا اشاره شد، علل و عوامل چندی در موفقیت محمد و توسعه سریع اسلام به شرح زیر موثر بودند:

در مکه و مدینه ناآرامی هائی وجود داشت و نهضت یکتا پرستی خدا در حال توسعه بود. مردم سوریه و مصر با بسط تمدن یونان مخالف بودند و برای تسلیم به - قدرتی که از اعماق فرهنگ آنها رشد کند و جانشین تمدن یونان شود، آمادگی داشتند. از طرف دیگر، کاتولیک ها اهالی سوریه را که عموماً نسطوری^۳ (سریانی) بودند آزار و شکنجه میدادند، ولی اسلام اعلام کرد که کلیه فرقه های مختلف دین مسیح به شرط پرداخت جزیه، مجازند به دین خود باقی بمانند. در مصر نیز «مونوفیزیت ها»^۴ که قسمت بیشتر جمعیت آن کشور را تشکیل میدادند، ورود اسلام را به کشور خود استقبال کردند. در آفریقا، اعراب با بربرها^۵ که رومیها هیچگاه موفق به سرکوبی آنها نشده بودند، متحد شدند و به اتفاق به - اسپانیا حمله کردند. چون ویزیگوت های^۶ اسپانیا یهودیهای این منطقه را بشدت

۱- تاریخ فخری، صفحه ۱۰۱؛ الکامل، جلد دوم، صفحه ۹۲

۲- تاریخ فخری، صفحه ۱۰۱؛ الکامل، جلد دوم، صفحه ۵۵

۳- پیروان عقیده Nestorius را نسطوری (سریانی) میخوانند. «نسطوریوس» با عقیده تثلیث (پدر، پسر و روح القدس) مخالف بود و اعتقاد داشت که مسیح یک فرد انسان بوده و نباید برای او خاصیت خدائی و الهی قائل بود، بلکه باید او را یک انسان، ولی پیامبر خدا دانست. در سال ۴۳۱ میلادی، روحانیون مسیحی عقیده مذکور را مردود و تکفیر کردند، ولی پیروان عقیده مذکور در ایران و آسیای صغیر باقی ماندند.

۴- «مونوفیزیت ها» به مسیحیانی اطلاق میشود که عقیده دارند اگرچه مسیح بعنوان یک فرد بشر یا بعرضه وجود گذاشت و مانند یک انسان زندگی کرد، ممیذا دارای ماهیت خدائی بود نه انسانی. شورای متحد مسیحیان در سال ۴۵۱ میلادی عقیده مذکور را بدعت نامید و آنرا مردود شناخت.

۵- سفید پوستان شمال آفریقا که در مغرب تریپولی بسر میبرند.

۶- قسمت غربی گوتهاه «ویزیگوت» نامیده میشوند.

• آلمانی هائی که در قرون اولیه مسیحی، امپراطوری روم را برانداختند.

مورد آزار و اذیت قرار میدادند، لذا یهودیهای این منطقه اعراب را در حمله به اسپانیا یاری و پیروزی آنها را در منطقه مذکور تسهیل کردند. امپراطورهای ایران و بیزانتین (روم) بعزت جنگهای طولانی و مداومی که با یکدیگر کرده بودند، هردو ضعیف شده و در حال اضمحلال بودند، اعراب چادرنشینی که از شرایط زندگی محنت بار خود رنج میبردند، برای بهبود وضع رقت بارشان، آماده غارت و چپاول اراضی و اموال مردم سایر نقاط بودند.

مهمذا کلیه عوامل و نیروهای مذکور بدون وجود محمد نمیتوانستند اسلام را بصورت یک مذهب جهانی در بیاورند. محمد با کمک سه عامل موفق به ایجاد دین نوی اسلام و بسط و توسعه آن شد. این سه عامل عبارت بودند از بستن عنوان پیامبری به خود، زیرکی و کاردانی خاص محمد و نبوغ وی در سازمان دهی. محمد نیازهای فردی و اجتماعی مردم عربستان را که در ژرفای جهل و فقر بسر میبردند، درک کرد و با استعداد خارق العاده اش امور از هم گسیخته عربستان را با ایجاد موازینی که مدعی بود از طرف خدا و آسمان نازل میشد، نظامی نو بخشید و با تحمیل اصول دین تازه اش به مردم عربستان، آنها را زیر قدرت خود متحد کرد. محمد سیاستمدار زیرکی بود که با کاردانی اصول مذهب و سیاست را با یکدیگر توأم کرد و به اعراب فقیر و محروم سرزمین محدود عربستان که در شرایط طاقت - فرسایی بسر میبردند، نوید داد پس از موفقیت اسلام شرایط زندگی مرفهی را برایشان ایجاد خواهد کرد و بدینوسیله آنها را زیر پرچم اسلام متحد و برای جهانگیری به تحرکشان وادار کرد. *

فصل چهارم

مبانی قرآن

هر دینی از یک بیماری خواهد مرد و آن بیماری
موقمی حادث می شود که دینی برای مردم
شناخته شود.
جان مولی

قرآن، کتاب دینی در حدود ۸۵۰ میلیون مسلمان دنیا و چگونگی تهیه و
تدوین متون و مطالب آن سالهاست مورد پژوهش دانشمندان علوم اجتماعی و
محققان قرآن شناس معروف دنیا قرار دارد.^۱ دانشمندان قرآن شناس معروف جهان

۱- کتابها و منابع زیر را میتوان از جمله تحقیقات مهم مربوط به قرآن شناسی دانست:

Guidi, *L'Arabie Anteislamique*, Paris, 1921; W. Rudolph, *Die Abhangigkeit des Qorans von Judentum u. Christentum*, Stuttgart, 1922; Lammens, *La Mecque a la Ville de l'Hejire*, Beirut, 1928; D. S. Margoliouth, *The Relations between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*, New York, 1924; Snouck - Hurgronje, "Der Islam" (in *Lehrbuch der Religionsgeschichte*, ed. Bertholet u. Lehmann), 1924; R. Roberts, *The Social Laws of the Quran*, London, 1925; J. Horowitz, *Koranische Untersuchungen*, 1926; Charles C. Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, New York, 1967; A. Katsh, *Judaism and the Koran*, New York, 1962; also J. Horovitz, "Jewish Proper Names and Deratives in the Koran," *Hebrew Union College Annual*, II, 1925, pp. 145-227; R. Bell, *The Origins of Islam in its Christian Environment*, London, 1926; Tor Andrae, *Der Ursprung des Islam u. das Christentum*, Uppsala u. Stokholm, 1926; De Lacy O'Leary, *Arabia before Muhammad*, 1927; K. Ahrens, "Christliches in Qoran," *ZDMG*, IX (1930), 15-28, 148-190.

در جریان پژوهشهای ژرفی که در این راه انجام داده، پیوسته کوشش کرده اند، به این واقعیت دست یابند که آیا قرآن کلام مستقیم خداوند بوده که از طرف جبرئیل فرشته به محمد وحی شده و یا اینکه احکام و متون قرآن را محمد شخصا تهیه و تالیف کرده است؟

حاصل کوششهای مذکور، با برهانی قاطع ثابت میکند که قرآن ساخته و پرداخته فکر محمد، مرد نامدار تاریخ و فرآورده نبوغ او بوده است. پس از احراز نتیجه مذکور، سپس دانشمندان قرآن شناس کوشش خود را در جهت تحقیق در مبانی فلسفی قرآن و مآخذ و منابعی که برای تدوین قرآن از آنها استفاده شده، بکار برده اند.

شواهد تاریخی حاکی است که محمد دین اسلام را بمنظور تحقق دو هدف طرح ریزی کرد: یکی ارشاد اعراب جاهل زده و درمانده قرن هفتم میلادی و مهمتر از آن کسب قدرت و جاه و جلال فردی. محمد مرد نابغه ای بود و با الهام از نبوغ خویش اعتماد به نفس داشت که به حصول هدفهایی که در سر می پروراند توفیق خواهد یافت. اما آنچه که بیش از سایر عوامل او را در رسیدن به مقصود مطمئن کرد، آن بود که قرآن، یعنی آیت رسالت پیامبری او شرح نوئی از آئین دین کهنه یهود بود که قبلاً در جلب مردم آزمایش خود را داده و میتوانست عامل موثری در کسب قدرت و استیلا بر کیفیت فکری مردم و حیات اجتماعی آنها بشمار رود. برای اینکه تصویر فشرده ای از زندگی مردم عربستان قبل از ظهور محمد ارائه شود، باید توجه کرد که در زندگی قبایل شمالی و غربی شبه جزیره عربستان قبل از ظهور اسلام کلمه ای بنام «فرهنگ» وجود نداشت. در این نواحی گروههایی از مردم در شرایط ابتدائی تمدن و بصورت چادر نشینی بسر میبردند و عالی ترین صفت انسانی آنها دلیری و شجاعت بود، زیرا انسانهایی که در چنین شرایطی بسر میبردند باید از لحاظ نیروی جسمی توانا میبودند تا بتوانند بر مشکلات شاق زندگی بدوی و مخاطرات و محرومیت هائی که در زندگی مذکور وجود داشت فائق آیند و زنده بمانند. در شرایط زندگی بدوی، قبایلی که از سایر قبایل نیرومندتر و جسورتر بوده و در بین آنها افرادی که برای مقابله با مخاطرات زندگی شاق آن

زمان دلیرتر و با جرات تر بودند، طبیعتاً در بین سایر قبایل احترام و قدرت زیاد تری داشتند. در چنین اجتماعی حقوق و موازین انسانی و رعایت آنها در برخورد قبایل و افراد با یکدیگر را حتی در داستانهای مردم آن روزگار نیز نمیتوان یافت. آنچه که باعث شرافت انسانی و برتری افراد نسبت به یکدیگر میشد، صفت تجاوزگری، سخت دلی، دلیری و جسارت افراد در غصب مزایای نسبی زندگی ابتدائی سایر افراد بود.

در شرایط زندگی مذکور، هنگامی که ردپایی کشف می شد، افراد جسور ردپای مذکور را تعقیب می کردند تا بلکه بتوانند به منبع تازه ای از وسائلی که زندگی آنها را آسان تر می کند دست یابند و با حمله و غارت آنها را تصاحب کنند. هرگاه رهگذری با مقداری بوته و خاشاک از نزدیک چادری عبور می کرد، افراد ساکن چادر مذکور بوی حمله، دارایی اش را غارت می کردند و چند عدد خرمایی را که وی ممکن بود با خود داشته باشد، بزور آزی می گرفتند. اشعار شعرای عصر جاهلیت نمودار گویائی از شرایط زندگی در عصر ظهور محمد و قبل از آن میباشد. الکتامی، شاعر معروفی از قبیله ثعلبیه در یکی از اشعارش میگوید:

شمائی که زندگی شهرنشینان را تحسین میکنید،

آیا درباره ما پسران بیابان چگونه می اندیشید؟

شما در خیابانهای شهرها، الاغ سواری میکنید، ولی ما بیابانها را پاهای خود می پیمائیم.

اعضای قوی و سخت بدن ما و نیزه هایمان برای غارت آماده است.

هنگامی که زمان ایجاب کند، ما طایفه «دبا» را مورد تاخت و تاز قرار میدهیم؛

آنوقت، کسی که زمان مرگش فرا رسیده باشد - خواهد مرد!

بله، ممکن است زمانی نیز فرابرسد که ما برادران خود را مورد تاخت و تاز

قرار بدهیم،

و آن زمانی است که هیچ دشمنی برای رفع نیاز، در دسترسمان نباشد.

کاروانهای تجارتي نیز که بین شهرها رفت و آمد میکردند، در بهبود زندگي چادر نشینان تاثیري نبخشیدند. افراد قبایل چادر نشین با علم به زندگي متمدن شهر نشینان، پیوسته به زندگي شاق و پرمخاطره پدرانشان که از کلیه مزایا، مظاهر و حتی آداب تمدن محروم بودند، فخر میورزیدند. اما ساکنان شهرهای مکه، یشرب (مدینه)، خیبر و تیما از شرایط تمدن نسبی آن زمان برخوردار بوده و به یقین کتب دینی یهود و مسیح را در اختیار داشته اند. قدرت خواندن و نوشتن ساکنان شهرهای مذکور که مرکز تمدن دنیای قدیم بوده اند، بطور یقین بیش از رفع نیازهای تجارتي آن زمان بوده است. در حجاز در آن زمان مدرسه هائی برای تعلیم و تربیت اطفال وجود داشته و متن آن قسمت از آیه ۳۳ سوره نور که به پیروان اسلام درباره نوشتن قرارداد برای آزاد کردن غلامان توصیه میکند، دلیل بر آنست که پیروان محمد برای نوشتن قرارداد از سواد کافی برخوردار بوده اند.

متن این قسمت از آیه ۳۳ سوره نور و ترجمه آن به شرح زیر است:

... وَالَّذِينَ يَسْتَفُونَ الْكُتُبَ وَمَا لَكُمْ أَنْ تَأْتُوا بِآيَاتٍ مِنْ رَبِّكُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ قُلْتُمْ

«..... و از بردگان آنهاي که از شما تقاضا کنند قراردادی برایشان بنویسید که با پرداختن مبلغ معینی پول بتوانند آزادی خود را بخرند، قرارداد مذکور را برایشان بنویسید.»

اکنون پرسش مهمی که در این بحث ایجاد میشود آنست که محمد، انسانی که عمرش را در بین ملتی که مرفه ترین افرادش شتر سوار بودند، گذرانیده بود، چگونه احکام و متون قرآن، کتابی را که موفق شد بوسیله آن همسایگانش را به آتش بکشد و امروز نیز یک پنجم نفوس کره زمین را در بر گرفته است، بوجود آورد؟ صفحات تاریخ نشان میدهد که در زمان ظهور محمد، یهودیان مهاجری که از زمانهای دور در عربستان اقامت گزیده بودند با یهودیان فلسطین و بابل تماس داشتند، از فرهنگ و سواد کافی برخوردار بودند و معلومات علمی خود را در اختیار اعراب عربستان قرار داده بودند، زیرا اجرای آداب و احکام دینی آنها مستلزم اطلاعات وسیع مذهبی و حقوقی بوده است. داستانهای که اعراب از اسرائیلی - های حجاز نقل میکنند، تردیدی باقی نمیگذارد که یهودیان ساکن حجاز از تمدن

قابل توجهی برخوردار بوده اند. خود محمد نیز در زمانی که با یهودیان حجاز مخالفت آغاز کرد، معبداً از آنها بعنوان «اهل الكتاب» نام میبرد و صرف نظر از احترامی که برای دین یهود قائل بوده، به یهودیان حجاز بعلمت دانشی که آنها از تاریخ و ادبیات داشته اند، بانظر احترام می نگریست و بهمین علت در قرآن به آنها «بنی اسرائیل» خطاب کرده است.^۱

قرآن مخصوصاً در سوره های مکی از «احبار» بمعنی «علما و پیشوایان روحانی یهود» و «ربانی ها» بمفهوم «خانام ها» سخن میراند و محمد در آیه ۱۹۷ سوره شعرا فخر میورزد که دانشمندان بنی اسرائیل مطالب قرآن را مورد پذیرش قرار داده اند. متن آیه ۱۹۷ سوره شعرا و ترجمه فارسی آن به شرح زیر است:

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمُ آيَةٌ أَنْ يَأْتِيَ الْبَنِي إِسْرَائِيلَ

«آیا این خودبرهان روشنی بر کافران نیست که دانشمندان بنی اسرائیل هم به واقعت قرآن آگاه شده اند.»

ذکر مکرر عبارات «بنی اسرائیل»، «اهل کتاب» و «دانشمندان بنی اسرائیل» نشان میدهد که محمد قبل از ادعای نبوت با علمای دین یهود رابطه نزدیک داشته، احکام و مطالب تورات و انجیل را از آنها آموخته، با آنها بحث و گفتگو داشته و سر انجام پس از ادعای نبوت بوسیله آنها مردود شده است. بعلاوه اگر چه محمد ذکری از اینکه کتب مقدس دینی را مطالعه کرده است، نمی کند ولی مسلم است که در مکه و مدینه نه تنها انواع و اقسام کتب مقدس مذهبی، بلکه نوشتجات و طومارها و دستخط های متون مذهبی و ترجمه های کتابهای مهم جهانی که بزبانهای سریانی و حبشی نوشته شده، در کتابخانه های آن زمان موجود بوده و محمد برای تلوین قرآن از آنها استفاده کرده است.

یک نگاه تطبیقی به ادیان اسلام، یهود و مسیح نشان میدهد که اساس و

1- Theodor Noldeke, "Die Geschichte Juden in Arabien," in *Beitrage zur semitischen Sprachwissenschaft*, Strassburg, 1910, p. 54 f.; Margoliouth, *The Relations between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*, pp. 73-79.

شالوده دین اسلام از پایه های دو دین دیگر جدائی ندارد و متون و احکام قرآن در واقع یک تالیف استنساخ شده و در بسیاری موارد ناقص و نامفهوم از نوشتجات کتب مقدس قبل از اسلام بوده و محمد در نزول تئوریهای وحدت وجود خدا، نکوکاری و پرهیز از ارتکاب اعمال ناشایست، عقیده تازه ای به بشریت ارائه نداده است. معیناً دین اسلام از لحاظ منطقی (نه از نظر فلسفی)، از ادیان یهود و مسیح گامی فراتر برداشته و لذا با طبیعت بشر سازگاری بیشتر نشان می دهد، زیرا اولاً در حالیکه هر دو دین یهود و اسلام قائل به وحدت وجود خدا هستند، ولی دین یهود قوم اسرائیل را ملتی برگزیده و برتر از سایر ملل می داند و معتقد است که دین یهود اختصاصاً برای ملت اسرائیل نازل شده و از این لحاظ دارای زیربنای عمیق ناسیونالیستی دینی است. اما اگرچه محمد از میان اعراب ظهور کرد، جز در بدو امر که حس جاه طلبی اش از مکه و حدود آن فراتر نمی رفت، اسلام را به ملت عرب اختصاص داد و با وجود اینکه اعراب در بعضی از ادوار تاریخی اسلام را دین خاص خود تلقی کرده اند، ولی اسلام بر پایه انترناسیونالیسم و یا «جهان دینی» بنا شده و محمد با اختصاص عنوان «پیامبر آخر الزمان» برای خود، اسلام را بعنوان دینی که باید احتمالاً دنیا را فتح و کلیه ملل عالم را زیر چتر خود فرا بگیرد، برای بشریت به ارمغان آورد. ثانیاً در حالیکه عیسویت به تئوری تثلیث (پدر، پسر و روح القدس) قائل بوده و خدا را مجموعی از سه ذات مذکور می داند، اسلام عقیده به تثلیث را مردود شناخته و به وحدت کامل وجود خدا اعتقاد دارد و از اینرو تئوری ابراهیم پدر ادیان یهود و مسیح یعنی «حتیف» را پیروی و کامل می سازد.

دانشمندانی که در مبانی قرآن تحقیق کرده اند، از جمله «گی گر»^۱ و «ول هوسن»^۲ عقیده دارند که محمد آئین دین اسلام و کیفیت اجرای احکام آنرا از

1- Abraham Geiger, *Was hat Mohammed aus dem Judentum aufgenommen?* Bonn, 1833; translated into English by F. M. Young under the title *Judaism and Islam*, Madras, 1898.

2- J. Wellhausen, "Medina vor dem Islam," in *Skizzen und Vorarbeiten*, Berlin, 1885-99; Wellhausen, *Muhammed in Medina*, Berlin, 1882; Wellhausen, *Reste arabischen Heidentums* (2nd ed.), Berlin, 1897.

یهودیان حجاز اقتباس کرده است و گروهی نیز مانند «اسمیت»^۱ و «رودولف»^۲ اظهار عقیده کرده اند که مطالب انجیل در ساختمان احکام قرآن تاثیر فراوان داشته است. در قرآن کمتر صفحه ای وجود دارد که در آن ذکری از وقایع تاریخ یهود، افسانه های یهودی و یا جزئیات دین یهود نرفته باشد. همچنین در بیشتر صفحات قرآن ذکر شده است که اسلام همان آئین دین ابراهیم و موسی است. تردید نیست که محمد در همسایگی اسرائیلی ها بسر میبرده و آنها در کیفیت فکری او تاثیر بسزائی داشته اند. همچنین انجیل در آن زمان در عربستان شیوع فراوان داشته و لذا میتوان گفت که تورات و انجیل هر دو در ایجاد احکام قرآن نفوذ داشته اند. بطوریکه در قسمت های بعدی این کتاب خواهیم دید، قرآن پر از مطالبی است که اگر کسی با احکام تورات و انجیل آشنائی داشته باشد، باسانی قضاوت خواهد کرد که با احکام تورات و انجیل تفاوتی ندارد. بسیاری مولفین و از جمله «رودولف»^۳ فهرست های طولی از احکام قرآن که از تورات اقتباس شده ارائه داده اند. بطور کلی میتوان گفت که احکام قرآن مخلوطی از اصول و عقاید ادیان و مذاهب قبل از اسلام مانند یهود و مسیح (به استثنای اصل تثلیث مسیحیت، حاکی از اتحاد پدر، پسر و روح القدس) و مانویت میباشد که در عصر محمد مخصوصاً در شبه جزیره عربستان رایج بوده است.

«اهرنز» ثابت کرده است که محمد تعلیماتش را زمانی از آریانها^۴، موقمی از نسطوری ها (نصرانی ها) و زمانی از مانوی ها^۵ فرا گرفته است. بعلاوه زهاد

1- H. Smith, *The Bible and Islam*, New York, 1897.

2- William Rudolph, *Die Abhängigkeit des Qorans von Judentum und Christentum*, Stuttgart, 1922.

3- *Ibid.*, pp. 10-17.

4- K. Ahrens, "Christliches in Koran," *ZDMG*, LX (1930), pp. 154f.

5- *Ibid.*, pp. 18, 173.

مسیحی ساکن حجاز در تجهیز ذهنی او برای وعظ^۱ تأثیری شگرف داشته اند. غلامان محمد نیز که «مونوفیزیت» و اهل حبشه و سوریه بودند، تعلیمات لازم را در اختیار او قرار داده اند.^۲

بدیهی است که برای یک مسلمان مومن به قرآن، قبول افکار و عقاید مذکور کار آسانی نیست و در قرآن نیز محمد مطلقاً به این واقعیت که تعلیماتش را از معلمان ادیان یهود و مسیح فرا گرفته، اشاره ای نکرده است، اما شواهد بسیاری در دست است، که تردیدی باقی نمیگذارد که محمد تعلیمات دینی اش را از یهودیهای حجاز و یا سایر شهرهای عرب فرا گرفته است. محمد زمانی که همراه عمویش ابوطالب به مسافرت تجارتنی به سوریه میرفت، بازاهدمطلمی بنام «بحیره» که یکی از زهاد و اوتاد بزرگ دین مسیح محسوب میشد و گروهی از جمله «ابن هشام» او را مانوی دانسته اند، ملاقات و نزد او تلمذ و دانش آموزی میکرد. میدانیم که مانویت حاکی است که خداوند در اختیاریک ملت مخصوص نیست و به تمام ملل جهان وابستگی دارد و هر زمانی که خداوند اراده کند، پیامبری را برای ملت خاص از بین افراد همان ملت برای ارشاد آنها برخواهد گزید تا احکام خداوند را به آنها ابلاغ کند و لذا یهودیها و عیسو بها حق ندارند ادعا کنند که آنها ملت برگزیده خدا هستند و سایر ملل باید ادیان آنها را بپذیرند.^۳ به یقین امثال تعلیمات مذکور در توسعه اطلاعات محدودتقویت ذهنیت او برای نقشی که بعد - ها بر عهده گرفت، تأثیری شگرف داشته است.

البته اثبات اینکه آیا محمد در بتدای ظهور بیشتر تحت تعلیمات مذهبی مسیحی ها و یا یهودیها قرار داشته و کدامیک از احکام تورات و یا انجیل در وی

1- *Ibid.*, pp. 186.

2- K. Ahrens, "Christliches in Koran," *ZDMG*, pp. 187f.

۳. گبورگیر، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحات ۱۳ و ۱۴

تأثیرات زیادتری داشته اند، بحث بیپه‌ده ای می‌باشد،^۱ زیرا اصول و عقایدی که در صفحات قرآن بکار رفته است از قبیل: معاد، روز داوری، بهشت و جهنم، کتاب آسمانی، الهام به پیغمبر بوسیله جبرئیل، ثواب و محسنات ریاضت کشی و غیره، هم دارای مبانی و احکام تورات است و هم انجیل. محمد مرد فکور، فهیمه و با استعدادی بود و بعلاوه از قدرت خلاقیت و انرژی فوق العاده ای نیز بهره می برد. او برای مدتی در بین اسرائیلی ها بسر برده و بخوبی آنها را می شناخت. او مسیحی ها را نیز ملاقات کرده و کم و بیش درباره آنها اطلاعاتی تحصیل کرده بود. او در ابتدا و برای مدتی فکر میکرد، مسیحی ها و یهودیها متعلق بیک فرقه مذهبی واحد بودند.^۲ در سوره های مکی قرآن، او درباره یهودی ها و مسیحی ها بیکسان صحبت میکند و آنها را متعلق به یک طبقه واحد قلمداد میکند. اما پس از اینکه در مدینه با یهودی ها ناسازگاری آغاز میکند، به مسیحی ها توجه خاص مبذول میدارد. معینا در همان زمان نیز محمد درباره مسیحی ها اطلاعات زیادی نداشته و آنچه درباره آنها میدانسته از منابع دست دوم آموخته بوده است. در واقع میتوان گفت که آشنائی محمد با تاریخ و اصول و معتقدات مسیحیت بسیار ضعیف و سطحی بوده است.

بطور خلاصه اگرچه اسلام محمد گلچینی از اصول و معتقدات ادیان و مذاهب رایج در عصر ظهور اسلام بوده است، اما بیشتر مطالب آن چه در آغاز و چه در پایان از منابع اسرائیلی ها اقتباس شده است.^۳

«اسپرنگر» معتقد است، محمد قسمت هائی از متون اصیل کتب مقدس و همچنین بعضی از مطالب غیر معتبر منسوب به کتب مقدس را در اختیار داشته و

1- K. Ahrens, "Christliches in Koran," ZDMG, p. 65.

2- Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 8.

3- *Ibid.*

برای تالیف قرآن از آنها استفاده بعمل آورده است.^۱ الطبری مینویسد، هنگامی که محمد به ابراز اولین آیه های قرآن که برایش نازل شد پرداخت، حتی همسرش خدیجه، متون کتب مقدس را مطالعه کرده و از تاریخ پیامبران عهد عتیق آگاهی داشته است.^۲

«اسپرنگر» مینویسد: «چگونه میتوان باور کرد که اعراب شمال و غرب شبه جزیره عربستان مسیحی بوده و تعداد زیادی صومعه و عبادتگاه در اختیار داشته باشند، ولی ترجمه تورات و انجیل و یا لاقول تاریخ کتب مقدس مذکور را به زبان عربی در اختیار نداشته باشند. هنگامی که مسلمانان حیره را تصرف کردند، با گروه کشیشان جوان عرب برخورد کردند که تعداد زیادی از نسخه های تکثیر شده انجیل را در اختیار داشتند. روایتی از عایشه نیز وجود دارد که نامبرده اظهار داشته است «ورقه بن نوفل» اولین کسی است که کتب مقدس را به زبان عربی ترجمه کرده است.»^۳

«عسقلانی» نوشته است «ورقه بن نوفل» نه تنها قادر به خواندن و نوشتن زبان عربی بود، بلکه زبان عبری را هم میدانست.^۴ بعلاوه «چیخو» مینویسد «زهیر بن کبلاب» جلد سوم محمد، الفبا و حروف زبان را به دیگران می-آموخت.^۵ «چیخو» از قول «بلاذری» مینویسد که حتی در آن زمان تجار به یکدیگر نوشتن خط را آموزش میدادند. یکی از کاتبان محمد بنام «زید بن ثابت» در ظرف مدت دو هفته حروف عبری را آموخت و آنرا در مکاتبات محمد با

1- Quoted by: Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam*, (London: The Sheldon Press, 1939), p. 115.

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

۴- فتح الباری، جلد اول، صفحه ۱۹

5- Quoted by: Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 115.

یهودیهها بکاربرد.^۱

پروفسور «گیب» می‌نویسد، بطور یقین میتوان گفت که قبل از ظهور محمد در شمال، جنوب و شرق عربستان یهودیهها و مسیحی هائی که در نقاط مذکور بسر می‌بردند، مراکز مذهبی قابل توجهی داشته اند. شهر عربی حیره در بین النهرین مرکز نسطوریهائی بوده که بطور مسلم در عربستان نمایندگی مذهبی داشته اند. در اشعار عربی قبل از ظهور محمد، موارد متعددی وجود دارد که نشان میدهد در آن زمان زهادی وجود داشته که عمر خویش را در عزلت و عبادت گذرانیده اند. در یمن نیز یک نهضت یهودی وجود داشته که مورد حمایت سلسله سلطنتی حاکم بر یمن بوده و سرانجام با کمک حکومت حبشه بوسیله مسیحی های یمنی در سال ۵۲۵ میلادی نابود شده است. همچنین با توجه به روابط تجارتنی نزدیکی که بین مکه و یمن وجود داشته، بطور طبیعی میتوان گفت، کاروانهائی که از یمن ادو به و کالاهای بافته شده به مکه حمل میکردند، باعث انتشار و رواج بعضی عقاید مذهبی در مکه شده اند.^۲

عقیده به پرستش خدای یگانه نیز بوسیله محمد ابداع نشده و قبل از او این عقیده در عربستان شایع بوده است. هنگامی که محمد پس از ظهور از عقیده به یکتا پرستی خدا دم میزد، مخالفانش به وی پاسخ دادند که این عقیده قبل از او هم در عربستان رایج بوده است.^۳

محمد در ابتدای سالهای ظهور بعنوان پیامبر خدا برای اینکه حد اکثر تاثیر را روی مردم عربستان بوجود بیاورد، اصول و عقاید مهمی را که برای مردم عربستان اعم از شهر نشینان و یا بادیه نشینان موعظه میکرد، از احکام و متون تورات و سایر نوشتجات مقدس یهودیهها اقتباس کرده بود. روز معاد و زنده شدن کلیه بندگان

۱- البلاذری (ناهره: ۱۹۰۹)، ص ۴۸۰.

2- H. A. R. Gibb, *Mohammedanism* (London: Oxford University Press, 1950), p. 39.

3- *Ibid.*, p. 38.

خدا اعم از خوب و یا بد برای حسابرسی، یکی از اصول «عهد عتیق» است که در آیات از ۲ بعد فصل ۱۲ «دانیال» به شرح زیر ذکر شده است:

«و بسیاری از آنهایی که در لابلای گرد و خاک زمین خفته اند، بیدار خواهند شد، بعضی از آنها عمر جاوداتی خواهند یافت و برخی دیگر در شرم و عقوبت ابدی مستغرق خواهند شد.....»

عقیده به بهشت رفتن افراد نیکوکار و به جهنم رفتن افراد بدکار و سوخته شدن آنها در آتش ابدی جهنم و مخصوصاً نقش شیطان در حیات فکری افراد بشر، اصولی است که محمد آنها را با تخیل و ابتکار خود بوجود آورده است.

قسمت مهمی از مطالبی که درباره خلقت زمین و آسمان، انسان و عوامل مربوط به طبیعت در قرآن ذکر شده، در فصل اول «تکوین» تشریح گردیده و آنچه که درباره تکالیف و وظایف فردی، اجتماعی و مذهبی انسان، معتقدات او درباره خدا و کیفیت سلوک و رفتار او در سوره های اول قرآن مورد بحث قرار گرفته، در آیه ۸ فصل ششم «میکاه» به تفصیل شرح داده شده است.

مطالب قرآن نشان میدهد که اطلاعات محمد از آئین و آداب مسیحیت بسیار ناچیز بوده، ولی بر عکس با اصول و احکام نوشتجات مقدس یهود آشنائی کامل داشته است. آنچه را نیز که محمد از آئین و آداب مسیحیت میدانسته، باید از معلمان غیر مسیحی آموخته باشد. همچنین باید توجه داشت، وی قادر نبوده است اصول و معتقدات یهود و جزئیات احکام مربوط به آنها را ظرف چند روز و یا چند ماه بیاموزد و به یقین سالها قبل از ادعای نبوت در این راه مطالعه کرده و آموزشهای لازم را فرا گرفته است.

هنگامی که محمد از یهودیه های مکه، احکام تورات، کتاب مقدس آسمانی یهود را آموخت، خود را برای یک رسالت دینی با ارائه کتابی مقدس آماده کرد. محمد در تماسهایی که برای آموزش احکام و متون تورات با روحانیون یهودی برقرار کرد، بشدت تحت تاثیر آنها قرار گرفت. درجه اهمیتی را که محمد برای روحانیون یهودی و تعلیمات آنها قائل بوده، میتوان از متون آیه ۱۴۶ سوره بقره و آیه ۲۰ سوره انعام درک کرد.

آیه ۱۴۶ سوره بقره حاکی است:

الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْكِتَابَ يَفْرُقُونَ كَمَا يَفْرُقُونَ آيَاتَهُمْ ...

«گروهی که ما برای آنها کتاب فرستادیم (یهود و نصاری)، او (پیغمبر) را مانند فرزندان خود می شناسند...»

آیه ۲۰ سوره انعام نیز عیناً قسمت مذکور از آیه ۱۴۶ سوره بقره را تکرار کرده است.

محمد آنقدر تحت تاثیر فرهنگ مذهبی یهودیان قرار گرفته که حتی هنگامی که در آیات از ۱۱۰ به بعد سوره آل عمران قصد سرزنش و شماتت آنها را میکند، معیناً در آیه ۱۱۴ سوره آل عمران میگوید:

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتَّبِعُونَ آيَاتَ اللَّهِ أَنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ○

«معیناً همه آنها یکسان نیستند، بعضی از اهل کتاب مردم نکوکاری هستند که در دل شب به تلاوت آیات خدا و نماز و سجده مشغول میباشند.»

بطور یقین محمد شب زنده داریهای یهودیها را در هنگام عبادت نظاره کرده و آداب نمازگزاری و قرائت متون مقدس مذهبی یهودیان را از نزدیک بررسی و مشاهده نموده است. محمد از مشاهده آداب نمازگزاری یهودیان، آئین نماز مسلمانان را در پنج نوبت صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء پایه ریزی کرد و آنها را در آیه شماره ۱۴۴ سوره هود، آیات شماره ۷۸ و ۷۹ سوره اسری و آیه ۲۶ سوره دهر شرح داد.

نمازیکی از فروع مهم دین اسلام را تشکیل و انجام آن بکرات بعنوان یک فریضه واجب دینی به مسلمانان توصیه شده است. قرآن بطور وضوح و صریح، تعداد نمازهای روزانه را بیان نمیکند. «بروکلمن» مولف کتاب تاریخ ملت - های اسلام مینویسد، هنگامی که محمد در مکه اقامت داشت، روزانه دوبر مرتبه و زمانی که به مدینه مهاجرت کرد به تقلید از یهودیها روزانه سه مرتبه نماز میگذارد. بعداً هنگامی که اسلام به ایران وارد شد، ایرانیها نماز را به ۵ مرتبه در شبانه روز

افزایش دادند.^۱ «گولدزیهر» در مقاله ای که در *دایرة المعارف یهود*، تحت عنوان «اسلام» برشته تحریر در آورده، مطلب مذکور بوسیله «بروکلمن» رانکرار و اظهار داشته است که ایرانیها نمازهای روزانه را به ۵ مرتبه در شبانه روز افزایش دادند.^۲ از طرف دیگر، «سیمون دوران» یکی از دانشمندان مذهبی یهود که در الجزیره بسر میبرده، اشعار داشته است که مسلمانان نمازهای پنجگانه روزانه را از آئین «یوم کی پور» یهودیها اقتباس کرده اند.^۳ پروفیسور «توری» نیز اظهار داشته است، هیچ مدرکی وجود ندارد نشان دهد که محمد خود نمازهای پنجگانه را برای پیروانش مقرر کرده باشد، بلکه مسلمانان برای اینکه آئین مذهبی خود را برتر از یهودیها معرفی کنند، به ایجاد نمازهای پنجگانه برای خود اقدام جسته اند.^۴

از مجموع آنچه که گفته شد و مخصوصاً آیه ۱۱۴ سوره هود و آیه ۱۳۰ سوره طه که اولی مقرر داشته است، «نماز در دو طرف روز» و دومی که اشعار داشته است «نماز باید پیش از طلوع خورشید و بعد از غروب آن» برگزار گردد، میتوان گفت که محمد و پیروانش نمازهای پنجگانه مرسوم در اسلام را از آئین یهود اقتباس کرده اند.

مشکات المصابیح و سایر کتب احادیث در بخش نماز مینویسد، خداوند ابتدا مقرر کرد که مسلمانان تعداد ۵۰ رکعت نماز در شبانه روز بگذارند. اما موسی به محمد توصیه کرد در این باره با خدا چانه بزند و از او استغاثه کند، تعداد رکعت های نماز را برای مسلمانان تخفیف دهد. محمد به توصیه موسی عمل کرد و در باره گرفتن تخفیف نماز برای پیروانش آنقدر با خدا چانه زد تا سرانجام خداوند

1- Carl Brockelmann, *History of the Islamic Peoples* (London: 1950).

2- A. Katsh, *Judaism and Koran*. (New York: 1962), p. XXII.

3- *Ibid.*

4- Charles C. Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: 1967), p. 40.

موافقت کرد، مسلمانان در شبانه روز فقط ۵ بار نماز بگزارند.^۱

نه تنها اصول نمازهای روزانه، بلکه آئین اذان نیز در اسلام از یهودیها اقتباس شده است. در آئین یهود، برای فرا خواندن مردم به نماز از بوق و یا زنگ استفاده میشد و محمد این آئین را تبدیل به اذان از مناره های مساجد کرد. البته باید دانست که قبل از ظهور محمد مرسوم بود در یکی از معابد اورشلیم، برای فرا خواندن یهودیها به عبادت، شخصی با صدای بلند مانند موزن فعلی مساجد اسلامی، یهودیها را به عبادت فرا بخواند. در زبور متنی وجود دارد که این ترتیب را به شرح زیر مقرر میدارد:

«ای اهل ایمان، ای اتباع قوم اسرائیل، زمان عبادت فرا رسیده است و بر شماست که به عبادتگاهها بروید و به ستایش خدا پردازید.»^۲ گفته شده است که صدای موزن مذکور تا حدود سه میل شنیده میشد.

اولین موزنی که محمد برای اذان گوئی انتخاب کرد، غلام حبشی او «بلال» بود. البته در آن زمان هنوز اذان گفتن از مناره های مساجد مرسوم نبود و این رسم برای اولین مرتبه در زمان خلافت امویها در سوریه معمول گردید.

قرائت قرآن با وزن و آهنگ مسجع نیز از قرائت موزون متون مقدس مذهبی یهودیان اقتباس شده است. محمد بمنظور اینکه نشان دهد که دین و کتاب و آئین او مخصوصاً کیفیت قرائت قرآن با چگونگی قرائت متون مقدس مذهبی تورات تفاوت داشته و از آن برتر است، به نزول آیه ۴۸ سوره عنکبوت بشرح زیر اقدام کرد:

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَحِطُّوا بِمَا فِي بَيْتِنَا إِذْ أَلَّا زَتَّابِ الْجِبَلُونَ

۱. مشکات المصابیح، فصل نماز.

2- J. W. Hirschberg, *Yisrael Ba'arab*, Tel Aviv, 1946; George Vajda, "Jeunes Musulmans et Jeunes Juifs," *HUCA*, XII-XIII (1937-38), pp. 367-79 and "Juifs et Musulmans Selon le Hadit" in *Journal Asiatique* (Paris: 1937).

«وَنُو (ای رسول) از این پیش نه توانستی کتابی بخوانی و نه خطی بنویسی
تا مبادا منکران قرآن در نبوت تو شک کنند.»

قرآن اصولاً از کلمه «قرء» بمعنی «خواندن» مشتق شده و دارای ۱۱۴
سوره، ۶۲۳۶ آیه و ۷۷۶۳۹ کلمه و بقولی ۷۷۹۳۴ کلمه و ۳۲۳۰۱۵
حرف و یا به قولی دیگر ۳۲۳۶۲۱ حرف است. قرآن نیز مانند تورات به -
نحوی تنظیم شده که بتواند جامع جمیع معلومات بشری و تنظیم کننده زندگی
فردی، اجتماعی و منہبی افراد بشر باشد. بعلاوه ترتیب سوره ها، متون واحکامی
که ضمن آیات قرآن مورد بحث قرار گرفته و همچنین اصول دین اسلام شباهت تام
به دین یهود دارد. تقسیم قرآن به ۱۱۴ سوره نیز شباهت به تقسیمات نوشتجات
مقدس عبری دارد. بیشتر احکام و متون قرآن و اصول اساسی اسلام و بسیاری از
نامہائی که در قرآن ذکر شده، همه از سایر کتب مقدس و تورات اقتباس شده
است.

در ابتدای بعضی از سوره ها حرف و یا گروهی حروف مرموز بکار رفته از قبیل
«الم» در ابتدای سوره بقره و آل عمران، «المص» در ابتدای سوره اعراف، «الر»
در ابتدای سوره یونس، هود و یوسف، «المر» در ابتدای سوره رعد، ابراهیم و حجر،
«کهیصص» در ابتدای سوره مریم و غیره. قرآن مہدی الہی قمشہ ای در تفسیر
حروف مذکور، مطالب گوناگون نوشته است، در بعضی موارد مینویسد: «اسرار
این حروف نزد خدا و رسول است»^۱ و در بعضی موارد دیگر اشعار میدارد: «این
حروف اسراری است میان خدا و رسول»^۲.

در باره چگونگی حرف و یا حروف مذکور، دانشمندان قرآن شناس تحقیقات
لازم معمول و عقاید گوناگونی ابراز داشته اند. اما مقبول ترین و قانع کننده ترین
عقیده ای که در این باره ابراز شده آنست که پس از رحلت محمد، هنگامی که

۱- مہدی الہی قمشہ ای، قرآن مجید یا منتخب التفسیر فارسی، صفحہ ۳۳۹

۲- مأخذ بالا، صفحہ ۳۹۷

زید بن ثابت در صدد جمع آوری سوره ها و آیه های قرآن و تنظیم آنها در یک کتاب واحد برآمد، لزوماً به افرادی که قبلاً قرآن را نوشته، جمع آوری و یا از بر کرده بودند مراجعه کرد و حرف یا حروف مذکورنماینده حروف مهم اسامی افراد مورد نظر می باشد. برای مثال، حرف «ص» نماینده نام حفصه، حرف «کاف» نماینده نام ابوبکر، «نون» نماینده نام عثمان و غیره می باشد.

هنگامی که قرآن بلند خوانده شود دارای آنچنان اثر مجذوب کننده ای است که مانند ندائی از ماوراء دنیای عادی بگوش میرسد. پیروان تسنن معتقدند قرآن کلمه به کلمه از جانب خدا بوسیله جبرئیل به محمد الهام شده و وی در ایجاد آن هیچ نوع نقشی نداشته است. اما پیروان تشیع عقیده دارند که آیات و سوره های قرآن از طریق حافظین قرآن که آنرا از محمد شنیده اند در سینه نگهداشته شده و بوسیله کاتبان نوشته و تدوین شده است!

بر طبق نوشته های اسلام ۱۲۴,۰۰۰ پیامبر برای ارشاد بشر ظهور کرده اند. بغیر از شش پیامبر اصلی و مهم که عبارتند از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد، قرآن از ۲۲ نفر پیامبر دیگر که دارای درجه کم اهمیت تری نسبت به شش پیامبر اصلی هستند نام برده است. پیامبران مذکور عبارتند از ادريس، هود، صالح، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، لوط، هارون، شعیب، زکریا، یحیی، داود، سلیمان، الیاس، الیجاه، ایوب، یونس، عزرا، لقمان، ذوالکلیف (عوبدیا) و ذوالقرنین (اسکندر کبیر مقدونی فرزند فیلیپ). هزیک از اسامی آدم، نوح و ابراهیم هفتاد مرتبه در قرآن ذکر شده است. از جمله پیامبران ذکر شده در قرآن، سه پیامبر (هود، صالح و شعیب) عرب بوده اند. نام سه پیامبر (زکریا، یحیی و عیسی) در انجیل ذکر شده و نام سایر پیامبران از تورات گرفته شده است. در آیات ۸۳ تا ۸۶ سوره انعام، قرآن از هیجده پیامبر نام برده است. در آیه ۷ سوره احزاب قرآن از ۴ پیامبر (نوح، ابراهیم، موسی و عیسی) بعنوان پیامبرانی که با خدا میثاق بسته اند، نام می برد. بطور کلی ۳۴ سوره از ۱۱۴ سوره قرآن به ذکر نام موسی پرداخته است. داستان خلق آدم ابوالبشر و نافرمانی او از دستور خدا، پنج مرتبه در قرآن ذکر شده و هشت مرتبه نیز از کشتی نوح و قوم سودوم سخن رفته است.

قسمت عمده داستانهای قرآن از قبیل چگونگی آفرینش جهان، داستانهای آدم و حوا، نوح، ابراهیم، لوط، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، یونس، موسی، سلیمان و غیره تقریباً تکرار مطالب تورات است و مخصوصاً داستان موسی و فرعون در ۳۳ سوره قرآن، یعنی تقریباً یک سوم قرآن ذکر و تکرار شده است.

قرآن معتقد است که چهار کتاب آسمانی از طرف خدا برای چهار پیامبر نازل شده است. تورات یا پنج کتاب اول انجیل از طرف خدا به موسی، زبور به داود، انجیل به مسیح و قرآن به محمد وحی شده است. قرآن معتقد است کلیه کتب مزبور از طرف خدا به پیامبران وحی شده و مطالب هر یک از آنها موید دیگری است و باید مورد قبول قرار بگیرد. اما قرآن در حالیکه اصالت آسمانی بودن کلیه کتب مذکور را تأیید میکند، آخرین کتاب آسمانی است که از طرف خدا نازل شده، روشنگر ابهامات کتب آسمانی قبلی، دربردارنده واقعیت مطلق و حجت آخرین پیامبران الهی و آسمانی است.

قرآن مطلقاً از پیامبرانی مانند اشیاء نبی، یرمیای نبی، حزقیال نبی و دانیال نبی و سایر پیامبران کم اهمیت تر به استثنای یونس نبی ذکر نمیکنند و گوئی از وجود پیامبران مذکور اطلاعی نداشته است. البته دلیل عدم ذکر قرآن از نام پیامبران مذکور آن نیست که کتب و نوشته‌جات پیامبران مذکور در دسترس نبوده است، بلکه علت اینکه از پیامبران مورد نظر و کیفیت نبوت آنها در قرآن ذکر نمیانجامده آنست که فلسفه‌های مذهبی آنها مغلق و پیچیده بوده و لذا فهم و هضم آنها برای محمد کار آسانی نبوده است.

قرآن هم در سوره‌های مکی و هم در سوره‌های مدنی درباره مسیح سخن رانده است. قرآن تولد مسیح را از مریم باکره قبول میکند، ولی جنبه الوهیت مسیح را مردود میدانند. از طرف دیگر قرآن مصلوب کردن مسیح را یک داستان ساختگی یهودی میدانند و معتقد است، فرد دیگری که شبیه مسیح بوده، مصلوب شده و مسیح خود به آسمان صعود کرده است. پروفیسور «گیب» معتقد است که اطلاعات

محمد از مسیحیت بسیار ناچیز و اندک بوده است.

متون و مطالب قرآن پر از داستانهای کتب مقدس و مخصوصاً تورات^۱ و نامهای افرادی است که در داستانهای مذکور نقل شده است. داستانهایی که محمد در قرآن ذکر کرده، عموماً از کتب مذکور اقتباس نموده و چون یا آنها را کاملاً نفهمیده و یا قصد داشته است به آنها رنگ الهی و مذهبی بزند و مطالب آنها را در سطحی بالاتر از کتب مذکور به مردم ارائه دهد، لذا قسمتهایی از مطالب و وقایع داستانهای مذکور یا تحریف شده و یا بصورت ناقص و دست و پا شکسته در قرآن نقل شده است. بعلاوه قرآن تنها به ذکر داستانها و نامهای مذکور در یک نوبت قناعت نکرده و بکرات به وقایع داستانهای مورد نظر و نامهای قهرمانان آن داستانها اشاره و آنها را با جمله ها و عبارات یکسان تکرار کرده است. درباره چگونگی علل و جهات نقل و تکرار داستانها و نامهای مذکور در داستانهای کتب مقدس عبری دو دلیل عمده میتوان ارائه کرد: یکی اینکه محمد قصد داشته است مذهب تازه ظهور خود را با ادیان آسمانی پیشین که دارای کتاب مقدس بوده اند و مخصوصاً آئین یهود ارتباط داده و بدینوسیله ثابت کند که دین او شکل تکامل یافته ادیان قبلی و وی خاتم پیامبران پیشین میباشد. دوم اینکه محمد قصد داشته است به پیروانش نشان دهد که پیامبران قبل از وی با نافرمانی اتباعشان رو برو و سرانجام بر اثر سرپیچی از فرمان پیامبران خود به مجازات ها و بلیه های الهی و آسمانی گرفتار و نابود شده اند.

در قسمت های اولیه قرآن ذکری از داستانهای طویل تورات بمیان نمی آید و

۱- قرآن، آیات ۱۵۶ تا ۱۵۹ سوره نساء و آیه ۳۷ سوره مریم.

۲- برای اطلاع بیشتر درباره مبانی داستانهای قرآن به کتاب *Biblische Legenden der*

Muselmanner تألیف Gusta Weil چاپ لایپزیک در سال ۱۸۸۶ که بعضی از قسمت های آن

بوسیله Dr. Alexander Kohurt در مجله "N.Y. Independent" در شماره های ۸، ۱۵،

۲۲ و ۲۹ ژانویه سال ۱۸۹۱ تحت عنوان «متون نوشتجات مقدس عبری در داستانهای عبری»

به انگلیسی ترجمه شده است، مراجعه فرمایند.

گاهی اوقات بندرت در بعضی از مطالب قرآن از قهرمانان داستانهای مذکور نام برده میشود، اما بتدریج محمد تشخیص میدهد که برای شستشوی مغزی افراد مردم و آماده کردن اذهان آنها برای قبول نبوت خود و همچنین بمنظور اینکه آثار سخریه - های مردم را از اعمال و گفتار خویش خنثی سازد و نشان دهد که با پیامبران قبل از وی نیز رفتار نامطلوبی بعمل آمده، تصمیم میگیرد در قسمتهای بعدی قرآن به - ذکر و نقل داستانهای کتب مقدس عبریها پردازد. بهمین جهت داستانهای قرآن در سوره هاشی که در اواخر مدت اقامت محمد در مکه و اوائل سکونتش در مدینه تهیه شده، آمده است.

محمد به اندازه کافی هوشیار بود تشخیص دهد، تکرار داستانهای مذهبی قدیمی نوح، ابراهیم، یونس و اتباع آنها برای مردم مکه ملال آور بوده و بطوریکه خود قرآن نیز حاکی است، این موضوع سبب خواهد شد مردم محمد را استهزاء کنند و او را بجای پیامبر خدا داستانگو بخوانند، ولی این کار را به دلائل مذکور در بالا برای صلاح خویش لازم میدیده و نتایجی از لایلای داستانهای مذکور استنتاج میکرده که در پیش برد هدفهایش موثر واقع میشده اند. البته بعضی اوقات نیز به - ذکر داستانهای پرداخته است که متضمن نتیجه معینی نبوده و گویا ذوق شخصی - اش را ارضاء میکرده است. از جمله این داستانها میتوان داستان سلیمان و ملکه سبا، داستان ذوالقرنین (اسکندر کبیر) و یوسف را در مصر نام برد.

یکی از همسایگان محمد بنام «نفر بن حارث» که محمد را پیغمبر مبعوث بوسیله خود میدانست و پیوسته او را بباد سخریه و استهزاء میگرفت و عذابش میداد، زمانی به گروهی از افراد مردم که معمولاً بعلت مخالفت با محمد گرد او جمع میشدند گفت: «من نمیدانم چرا مردم بجای اینکه نزد من بیایند تا برای آنها مطالب جالب تعریف کنم، به داستانهای قدیمی و تکراری محمد گوش میدهند.» بر طبق نوشته تاریخ نویسان معتبر، این شخص موفق شد، گروهی از افراد مکه و بویژه پیروان محمد را بخود جلب و برای آنها داستانهای سلاطین ایران و قهرمانان ایرانی را تعریف کند. عمل «نفر بن حارث» سبب شد که بسیاری از پیروان محمد و شتوندگان مواعظ او، محمد را ترک کردند و به «نفر بن حارث» پیوستند.

در جنگ بدر «نذر بن حارث» بدست محمد اسیر شد و او موفق شد تیغ انتقام را با گلویش آشنا کند و خود را از شر رقیب داستانگوش نجات دهد.^۱

هنگامی که داستانهای را که بطور مشترک در قرآن و در سایر کتب مذهبی مخصوصاً نوشتجات مقدس عبریها ذکر شده است بایکدیگر مقایسه میکنیم، بطور آشکار می بینیم که نوشتجات مذهبی سایر ادیان، داستانهای مذکور را با ترادف منطقی مطلوبی شرح داده و سلسله رویدادهای داستانهای مذکور بیکدیگر پیوسته بوده و از نظم ادبی قابل توجهی برخوردار هستند، ولی بر عکس سلسله رویداد های قصص قرآن بایکدیگر ارتباط منطقی نداشته، ذهن خواننده را متشتت میکنند، خواننده در موقع خواندن آنها دچار خلاء ذهنی میشود و سرانجام از فهم آنها عاجز میماند. این امر ممکن است چند دلیل داشته باشد. یکی اینکه محمد آنطور که باید و شاید داستانهای مذکور را بخوبی فرانگرفته و هدف آنها را درک نکرده است. دیگر اینکه ممکن است وی جزئیات داستانهای مذکور را فراموش کرده و بالاخره شاید او قصد داشته است، به داستانهای مذکور رنگ آسمانی زده و به نحوی آنها را بیان کند که خواننده آنها را کلام مستقیم خداوند که بوسیله جبرئیل به محمد الهام شده است بداند.

داستان یوسف و برادرانش که تمام سوره یوسف به شرح آن اختصاص داده شده، یگانه داستانی است که کاملتر از سایر داستانهای قرآن بنظر میرسد. البته داستان مذکور در ۱۴ فصل (فصل سی و هفتم تا آخر فصل پنجاهم) و ۴۹۲ آیه بمراتب بطور کامل تر از قرآن با شرح جزئیات در سفر پیدایش در تورات ذکر شده است. بنا بر این جای بسی شگفتی است که آیه ۱۰۲ سوره یوسف در قرآن میگوید:

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُزْوِجْنَاهُ اِلَيْكَ

«این حکایت از اخبار غیب بود که ما به تو وحی کردیم...»

1- Davis Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam*, (New York: Freeport Book for Libraries, 1972), p.135.

محمد برای تثبیت موقعیت خود بعنوان پیامبر خدا و وادار کردن مردم به پیروی از فرامینش، در سراسر قرآن از پیامبران پیش از خود به احترام نام میبرد و اشعار میدارد که پیامبران مذکور مأموریت داشته اند به مردمی که در عصر آنها زندگی میکردند، درس خدا شناسی بیاموزند. محمد برای اینکه ایمان اعراب را به نبوتش جلب کند، با ذکر داستانهای قرآن قصد داشته است بطور تضمینی نتیجه بگیرد که اگر «اله» در گذشته قادر بوده است آنها را که از فرمان پیامبران سرپیچی کردند، این چنین مجازات کند و آنها را با نزول بلا یای ناگهانی هلاک سازد، دلیلی ندارد که قادر نباشد، نسل موجود را نیز به چنین مصائب شدیدی مبتلا سازد. دلیل اینکه محمد آنقدر در قرآن به شرح و توضیح وقایع گذشته می پردازد آنست که رویداد های گذشته از آغاز تا پایان، داستان زندگی و مخصوصاً نبوت اسلاف وی میباشد. او خود را وارث مردانی میداند که به وحدت وجود خدا اعتقاد داشتند و اکنون طوق این رسالت را به گردن خود آورده اند. آنها «انبیاء» قبل از او بوده اند که در بعضی موارد ادعای نبوت آنها مورد تأیید مردم و در برخی اوقات بوسیله آنها مردود شده بود و او میخواست به مردم بفهماند که قبول رسالت او بوسیله گروهی از مردم و رد نبوتش بوسیله عده ای دیگر از مردم موضوع تازه ای نیست و پیامبران قبل از او نیز بهمین سرنوشت گرفتار آمده اند.

بهمین دلیل آیه ۱۸۴ سوره آل عمران در این باره میگوید:

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبُهْتَانِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۝

«پس (ای پیغمبر) اگر ترا تکذیب کردند، پیامبران پیش از ترا هم که معجزات زبورها و کتب آسمانی روشن برای مردم به رسالت آوردند نیز تکذیب کردند.»

و آیه ۱۸ سوره عنکبوت نیز در این جهت اشعار میدارد:

وَإِنْ تَكْفُرُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝

«ای رسول اگر امت ترا تکذیب کردند، پیش از تو هم بسیاری از امت ها پیامبران خود را تکذیب کردند و بر رسول جز آنکه به آشکارا تبلیغ رسالت کند، تکلیفی نیست.»

آیه ۳۲ سوره رعد نیز به شرح زیر به محمد دلدار می دهد که پیامبران قبل از او

نیز مورد استهزاء مردم قرار گرفته اند:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَأُوا بِرُسُلِهِمْ مِنْ قَبْلِكَ فَاَمَلْنَا عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نَأْخُذَهُمْ فَمَا كَيْفَ كَانَ

عَقَابُ ۝

«و بدرستی که پیامبران قبل از توهم مورد استهزاء قرار گرفتند. ما به مردم بی-ایمان با تاخیر مجازات فرصت دادیم، و بعد از آن آنها را مجازات کردیم و چه مجازات و عقوبت شدیدی بود.»

محمد به تجربه دریافته بود که مردم به آسانی به تعلیمات یک پیامبر جدید گردن نخواهند نهاد، بلکه در ابتدا او را استهزاء میکنند. بهمین علت وی همچنین کوشش میکرد، بطور تضمینی به مردم گوشزد کند که اگر به او ایمان نیاورند و به رسالتش گردن ننهند، بهمان سر نوشت شومی که مردم نافرمان در زمان پیامبران قبل از او دچار شدند، محکوم خواهند شد. بنا بر این در جهت تحقق این هدف، محمد علاوه بر تهدید منافقان از عواقب روز قیامت و آتش دوزخ، در داستانهای گوناگون قرآن برای مردم شرح میدهد که چگونه شهرهای آباد بر اثر نافرمانی مردم از فرمان خدا و پیامبران نابود شدند و مردم آن به شدیدترین وضع ممکن به هلاکت رسیدند. شهر یمن به فرمان الهی بر اثر انفجار سد معاریب منهدم و ساکنان آن نابود شدند.^۱ بعضی مللی نیز که خداوند به آنها نعمت های فراوان ارزانی داشته بود، چون نافرمانی کردند، معلوم شدند.^۲ طوایف عاد و ثمود نیز بعلت نافرمانی به هلاکت رسیدند و از شهرهای آنها تنها ویرانه ای باقی ماند.^۳ محمد از آیه ۲۵ سوره هود ببعثت به شرح داستان نوح میپردازد و برای مردم توضیح میدهد که مردم آنقدر در نافرمانی از نوح و به سخریه گرفتن رسالتش مداومت و اصرار ورزیدند تا

۱- قرآن، آیات ۱۶ و ۱۷ سوره سبأ؛ آیات ۴ تا ۸ سوره حاقه.

۲- مأخذ بالا، آیه ۶ سوره انعام.

۳- مأخذ بالا، آیات ۶۳ تا ۷۲ سوره اعراف؛ آیات ۵۰ تا ۶۸ سوره هود؛ آیات ۳۶ تا ۳۸ سوره فرقان؛

آیات ۱۲۳ تا ۱۲۵ سوره شعرا؛ آیات ۳۴ تا ۳۸ سوره عنکبوت؛ آیات ۱۵ تا ۱۸ سوره سجده؛ آیات ۲۴ تا

۲۸ سوره احقاف؛ آیه ۵۲ سوره نجم؛ آیات ۱۸ تا ۳۴ سوره قمر؛ آیات ۴ تا ۸ سوره حاقه؛ آیات ۶ تا ۹ سوره

فجر.

سر انجام سیل آنها را بلعید، ولی آنهایی که به نوح ایمان آورده و به کشتی اش پیوستند از مرگ نجات یافتند.^۱ همچنین مردم «سودوم» و «گومورا» آنقدر پیغمبر لوط را تمسخر کردند تا سرانجام خداوند از آسمان بر سرشان سنگ نازل و آنها را نابود کرد.^۲ پیروان فرعون به موسی ایمان نیاوردند و لذا خداوند بر آنها طوفان و ملخ و شپشک و وزغ و خون نازل کرد. سپس آنها به موسی پناهنده شدند که وی نزد خدا شفیع شود تا خدا بلا را از آنها بگرداند و قول دادند پس از مدت معینی ایمان بیاورند، ولی چون پس از رفع بلا ایمان نیاوردند، لذا خداوند از آنها انتقام کشید و در دریا غرقشان کرد.^۳ قوم اسرائیل نیز پس از خروج از مصر نسبت به موسی و احکامی که او از طرف خدا برایشان نازل کرد، نافرمانی کردند و لذا در بیابان هلاک شدند.^۴

محمد سرگذشت زندگی مذهبی اسلاف خود را بکرات و به تفصیل در قرآن ذکر کرده است تا به مردم عربستان نشان دهد که اولاً مقاومت در برابر پیامبر خدا امر تازه ای نیست و همه پیامبران قبل از او نیز این تجربه تلخ را آزموده اند و ثانیاً بدینوسیله قصد داشته است به اعراب عربستان هشدار دهد که اگر آنها در برابر وی مخالفت و از فرمانش سرپیچی کنند به سرنوشت تلخ و دردناک مردمی که از اطاعت پیامبران قبل از او سرپیچیدند و سرانجام به جهنم واصل شدند، دچار خواهند گردید. ثالثاً محمد باموعظه های خود کوشش کرده است به مردم وانمود کند که رسالت او کامل ترین شکل نبوت و ختم رسالت پیامبرانی است که قبل از

۱. مأخذ بالا، آیه ۴۶ سوره اعراف؛ آیات ۲۵ تا ۴۸ سوره هود؛ آیه ۷۳ سوره یونس؛ آیه ۷۷ سوره انبیاء؛ آیه ۳۷ سوره فرقان.

۲. مأخذ بالا، آیات ۸۰ تا ۸۴ سوره اعراف؛ آیات ۷۶ تا ۸۴ سوره حجر؛ آیه ۳۸ سوره فرقان؛ آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵ سوره شعرا؛ آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره عنکبوت؛ آیات ۵۴ تا ۵۸ سوره نمل؛ آیات ۱۳۳ تا ۱۳۸ سوره صافات؛ آیات ۳۱ تا ۳۷ سوره ذاریات.

۳. مأخذ بالا، آیات ۱۳۳ تا ۱۳۶ سوره اعراف؛ آیه ۱۰۳ سوره اسری؛ آیه ۷۸ سوره طه؛ آیه ۴۸ سوره مومنون؛ آیه ۵۵ سوره زخرف؛ آیه ۴۰ سوره ذاریات.

۴. مأخذ بالا، آیه ۱۶۲ سوره اعراف؛ آیات ۴۶ تا ۴۸ سوره زخرف.

وی ظهور و مردم را به عقیده به وحدت خدا و فرامین او دعوت کرده اند. آیه ۲۸ سوره فتح و آیه ۹ سوره صف در جهت تحقق این هدف میگوید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۝

«او خدائی است که رسول خود را باین حق برای هدایت مردم فرستاد تا او را بر همه ادیان عالم غالب گرداند و گواهی خدا بر حقیقت این سخن کافی است.»

قرآن دارای هیچ نوع نظم و ترادف موضوعی، منطقی و یا فلسفی نیست. برای مثال سوره جن از مسجد بحث میکند و دستور میدهد که در مساجد بغیر از خدای بکتا شخص دیگری نباید پرستش شود. سوره روم با ذکر جنگ رومیان و پارسیان آغاز میشود، سپس درباره نماز حکم صادر میکند، آنگاه از زنده کردن مرده ها در روز قیامت سخن بمیان می آورد و پس از آن به بحث درباره باد و باران می پردازد. سوره شعرا دارای ۲۲۶ آیه است که درباره قوم نوح، فرعون و موسی، لوط و قهر خدا و شاهکارهای او در هلاک کردن بندگان سخن میگوید و تنها در ۴ آیه آخر سوره مذکور به ذم و نکوهش شعرا می پردازد. سوره نحل که معنی «زنبور عسل» میدهد، دارای ۱۲۷ آیه است، ولی فقط در آیات ۶۸ و ۶۹ از زنبور عسل سخن میگوید. البته بعضی از مطالب قرآن دارای ارزشهای معنوی و اخلاقی نیز هست که بوسیله سایر مصلحین بشری مورد تشریح واقع شده و افراد انسان را به معنویات هدایت و ارشاد میکنند، اما بسیاری از مطالب آن با هیچ نوع عقل و استدلالی قابل توجیه نیست. بطور کلی قرآن را میتوان به شرح زیر نقد کرد:

- ۱- قرآن مشحون از اشتباهات تاریخی است.
- ۲- داستانهای وحشتناک قرآن و نیز مطالبی که درباره قهر و غضب خدا و مجازات بندگان آمده، مغز و قلب خواننده را از خلوص و محبت خالی میکند.
- ۳- مطالب غیر منطقی و نامعقلانه قرآن درباره علم هیت و نجوم انسان رابه- شگفتی می اندازد.
- ۴- قرآن مملو از خرافات و موهومات است.
- ۵- قرآن، بردگی، تعدد زوجات، طلاق، اسارت زنان و تبحر زندگی فردی و اجتماعی را برای بشر جاودانی میسازد.

بدیهی است که نقاط ضعف مذکور مطالب اخلاقی و معنوی آنرا تحت - الشماع قرار میدهد. ولی نقص بزرگ قرآن، رابطه ای است که بین خدا و بندگانش طرح ریزی کرده است. کلیه کتب دینی و حتی کتب دینی مصر قدیم، هندوستان و چین خدایان را موجوداتی پر محبت، صمیمی و برگزیده میدانستند که در همه حال نسبت به بنده اش قوت داشته و راه هدایت و رستگاری افراد بشر را بازنگهداشته است، اما در قرآن خداوند وجود قهار، غیر منطقی، خودخواه، مستبد، انتقامجو، ترسناک و مهلکی معرفی شده که بندگانش را به میل و اراده خود خوب و یا بد می آفریند و در حالیکه خود یا عمد و دانسته به آفرینش بندگان بد اقدام میکند، آنها را به شدیدترین مجازاتهای طاقت فرسا و شکنجه بار محکوم مینماید.

در قرآن موضوع «خشم خدا» بسیار تاکید و تکرار شده و محمد این موضوع را نه تنها بعنوان حربه ای بر ضد مخالفانش بکار برده، بلکه آنرا محرکی برای پرهیزکاری، درستکاری و نیکوکاری افراد بشر مورد استفاده قرار داده است. سراسر قرآن پر از مطالبی است که پیوسته افراد مردم را از خدا میترساند و به آنها هشدار میدهد که حتی بی اعتنائی و سبکسری از خشم و قهر خدا سبب نزول عذاب برای بندگانش خواهد شد. بطور کلی میتوان گفت اساس و پایه تعلیمات قرآن بر پایه آگاهانیدن مسلمانان از خشم خدا میباشد. بعبارت دیگر بجای اینکه قرآن پیروان دین را به پیروی از اعمال ستوده رهنمون شود، پیوسته آنها را از خشم و غضب خدا می ترساند. مذهب در واقع باید ارزشهای معنوی انسان را تکامل بخشد و برای او آرامش بوجود آورد. ولی در اسلام وظیفه انسان نابود کردن خود برای خداست. خداوند در آیه ۵ سوره مائده بطور صریح میگوید: ... *فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَا* ... یعنی «... از آنها نترسید، بلکه از من بترسید...». بعلاوه در قرآن نیروی مادیت برتر از معنویت قلمداد شده است. زیرا گروندگان به دین اسلام به بهشت معنوی پاداش و کافران به دوزخ مادی مجازات میشوند. «آمریت» در این باره مینویسد: «خدای محمد را معمولاً باید در زلزله، باد و آتش جستجو کرد». ^۱ اما در

1- Quoted by: James Freeman Clarke, *Ten Great Religions*, vol. II, p. 68.

هر حال در اسلام برای اینکه انسان مشمول لطف خدا و آمرزش بوسیله او قرار بگیرد باید بر نفس خود تسلط کامل داشته و با اعمال و رفتار نیکو و مخصوصاً نماز و صدقه، استعداد بخشوده شدن بوسیله خدا را در خود ایجاد کند.

یکی دیگر از هدفهای محمد از ذکر داستانسرایی در قرآن که وقایع آنها را عموماً از نوشته‌جات و سایر کتب دینی اقتباس کرده و بطور دست و پا شکسته در قرآن شرح داده، آن بوده است که به مردم نشان دهد، دارای اطلاعات و معلومات مافوق عادی و آسمانی است. معیناً مردم مکه پیوسته از او خواهان معجزه بودند. محمد نیز با اعتماد بنفوس عجیبی به مردم اظهار می‌داشت که معجزه او قرآن است. در جهت اثبات این ادعا، زمانی وی گفت که اگر جن و انس جمع شوند نمیتوانند کتابی مانند قرآن بیاورند (آیه ۸۸ سوره اسری). زمان دیگری اظهار داشت که اگر کسی بتواند یک سوره (آیه ۲۳ سوره بقره) و در موقعیت دیگری اظهار کرد که اگر کسی قادر است ده سوره مانند سوره های قرآن را بیاورد (آیه ۱۳ سوره هود). مفهوم مخالف ادعای او در این باره آن بود که چون کسی نمیتواند یک و یا ده آیه مانند آیه های قرآن بیاورد، لذا تدوین آیات قرآنی از قدرت ذهنی بشر خارج بوده و بوسیله خداوند خلق و دیکته شده است و مردم باید آنرا بعنوان معجزه نبوت او قبول کنند.

محمد در سال اول مهاجرتش به مدینه چندین مورد از روشهای معمول عبادات مذهبی یهودیها را برای اسلام قبول کرد و آنها را معمول داشت. برای مثال، برای پیروان اسلام مقرر کرد روز عاشورا و یا دهم اولین ماه سال را روزه بگیرند، وسط روز نماز بگذارند و در هنگام نماز بطرف قبله مسجدالاقصی در اورشلیم رو کنند. اما هنگامی که محمد مخالفت یهودیها را با خود مشاهده کرد و متوجه شد که آنها بهیچوجه حاضر به قبول نبوت او نیستند و بعلاوه بتدریج مخالفت آنها با محمد و بعثت وی به استهزا کردن او تبدیل میشود، یهودیها را متهم کرد که به متون کتاب آسمانی خود آگاهی لازم ندارند و آنها را نادیده گرفته اند. سپس بمنظور اینکه محمد به دین اسلام و کلیه فرایض مذهبی آن استقلال کامل ببخشد، قبله را از اورشلیم بطرف کعبه برگردانید و مقرر کرد که مسلمانان از آن پس بجای اورشلیم

بطرف کعبه نماز بگزارند.

با این اقدام روش عبادت مسلمانان از یهودیها جدا شد و اعراب نیز از عمل وی استقبال کردند، زیرا خانه کعبه در نزد اعراب احترام خاصی داشت و علاوه بر اینکه مرکز بت های اعراب بود، خانه ابراهیم و اسماعیل نیز که اعراب خود را از نسل آنها میدانند، نیز بشمار میرفت.

بعداً نیز محمد روزه دهم ماه محرم را (که شبیه دهم «تشرین» یکی از ماههای سالنامه عبریها بود و آنرا از یهودیها اقتباس کرده بود) تغییر داد و آنرا تبدیل به روزه ده روز اول ماه محرم در سال کرد و سپس تمام سی روز ماه رمضان را به روزه اختصاص داد.^۱

دانشمندان محقق عقیده دارند که محمد روزه ماه رمضان را از روزه «لنت»^۲ مسیحی ها و روزه ماه «الول» یهودیها که اختصاص به توبه و استغفار دارد، اقتباس کرده است. در دین یهود، روزه ماه «الول» بمناسبت چهل روزی که موسی در کوه سینا عبادت و سپس تورات را برای قوم اسرائیل نازل کرد، برگزار میشود. محمد با توجه به مراسم روزه داری در ادیان یهود و مسیح، میخواست ترتیبی برای مسلمانان ایجاد کند که مدتی را در سال به روزه و عبادت و استغفار مشغول باشند و حاصل این رقابت مذهبی، روزه ماه رمضان برای مسلمانان بود.

احکام راجع به نکاح، طلاق، تعیین حدود محارم در ازدواج، تعدد زوجات، قوانین مربوط به حیض و عده و زنا و محرمات و غیره، غالباً یا از شرایع یهود اقتباس شده و یا از رسوم معمول زمان جاهلیت بوده است که محمد در آنها تغییرات و تعدیلهائی ایجاد و سپس آنها را بعنوان کلام نازل از طرف خدا به پیروانش ارائه کرده است.

کلیه مناسک حج نیز از قبیل طواف و بوسیدن حجرالاسود (سنگ سیاه خانه

۱- ۲۳ سال، صفحه ۹۴.

۲- در مذهب کاتولیک، فرقه های مسیحی شرقی و بعضی از کلیساهای پروتستان روزه «لنت» به مدت ۴۰ روز از چهارشنبه «آش» تا «ایستر» بمنظور توبه و استغفار برگزار میشود.

کعبه)، توقف کوتاه در عرفات، سعی بین صفا و مروه، رمی جمره و غیره، همه در دوره جاهلیت در بین اعراب مرسوم بوده است. تنها تغییری که محمد در اجرای مراسم مذکور ایجاد کرد این بود که اعراب در دوره قبل از اسلام در هنگام طواف اطراف کعبه بت های موجود در خانه کعبه را صدا میکردند و میگفتند: لیبک یا عزی، لیبک یا منات، لیبک یا لات، ولی محمد بجای صدا کردن بت های مذکور مقرر کرد، مردم بگویند لیبک اللهم لیبک. بدین ترتیب حتی بعد از ظهور اسلام، بعضی از مراسم کهنه ای که دارای خواص بت پرستی بود، از قبیل بوسیدن حجرالاسود با آئینی تازه بعنوان فریضه دینی مسلمانان باقی ماند. امام غزالی که عمرش را وقف تبلیغ و موعظه اصول اسلام کرده و بصورت واعظی سرگردان از شهری به شهر دیگر مسافرت کرده، گفته است: «من هیچگونه دلیل موجهی برای اعمال و مناسک حج نیافته ام، ولی چون امر شده اطاعت میکنم.»^۱ عمر بن الخطاب خلیفه دوم نیز گفته است: «اگر من خود نمیدیدم که حضرت محمد، حجرالاسود را میبوسید، هرگز این سنگ سیاه را نمیبوسیدم.»^۲

محمد هنگامی که مخالفت و استهزاء یهودیها را نسبت به خود و موضوع نبوتش مشاهده کرد، ابتدا با نزول آیه ۱۴۰ سوره بقره به شرح زیر سعی کرد با مسالمت وانمود کند که دین آنها آئین برحق نیست. آیه مذکور در این باره میگوید:

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ
قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْرًا...

مفهوم آیه مذکور آنست که، «یهودیها به تو میگویند اقوام ابراهیم، اسمعیل، اسحاق و یعقوب یا کلیمی بودند و یا مسیحی. به آنها پاسخ بده آیا شما بهتر میدانید یا خدا...»

سپس بتدریج که اختلاف بین محمد و یهودیها بالا گرفت، او به سرزنش و تفسیح و تهدید یهودیها پرداخت و در واقع همان روشی را که نویسندگان مسیحی

۱- ۲۳ سال، صفحه ۱۵۸

۲- مأخذ بالا.

اولیه بر ضد یهودیها بکار برده بودند، در باره آنها اجرا کرد. آنگاه پس از اینکه محمد پایه های قدرتش را در مدینه تقویت کرد، دستور داد از سه قبیله یهودی بنی - قینقاع، بنی النضیر و بنی قریظه که در مدینه بسر میبردند، دو قبیله بنی قینقاع و بنی النضیر از مدینه اخراج و اموالشان بین مسلمانان تقسیم شود و پس از جنگ خندق در صدد قلع و قمع قبیله بنی قریظه برآمد و اگر چه آنها امان خواستند ولی کلیه مردانشان قتل عام، اموالشان مصادره و زنان و فرزندانشان اسیر و بمعرض فروش گذاشته شدند.

«سیوطی» در کتاب اتقان مطلبی نوشته است که ما را بیشتر با ماهیت قرآن و منشاء مطالب آن آگاه و ثابت میکند که قرآن نمیتواند کلام خداوند بوده باشد. مولف نامبرده مینویسد، عمر بن الخطاب در محمد نفوذ قابل توجهی داشت و هر گاه نظری ابراز میکرد، بلافاصله بعد از آن آیهاتی بر اساس عقیده وی نازل میشد، در حالیکه سایر اصحاب محمد دارای چنین نفوذ کلامی نبودند. عمر خودش ادعا کرده است که در سه مورد حجاب، اسیران جنگ بدر و مقام ابراهیم آیات قرآن بر طبق رای و عقیده او نازل شده است.^۱

یکی دیگر از دلایل قاطع تالیف قرآن بوسیله محمد، موضوع عبدالله بن سعد بن ابی سرح است که یکی از کاتبان قرآن بود و هر چه در باره اصلاح احکام قرآن به - محمد پیشنهاد میکرد، وی می پذیرفت. این موضوع عبدالله بن ابی سرح را نسبت به اصالت مطالب قرآن مشکوک کرد و لذا وی از اسلام برگشت.^۲

گروهی نیز معتقدند، سلمان فارسی مطالب قرآن را به محمد تعلیم داده است، محمد خود به این نکته پی برده و در آیه ۱۰۳ سوره نحل گفته است:

وَلَقَدْ نَعَلْنَا لَكَ إِسْمَاعِيلَ بَشَرًا لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمٌ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ۝

«و ما کاملاً آگاهیم میگویند کسی که مطالب این قرآن را به رسول یاد میدهد

۱- ۲۳ سال، صفحه ۲۸۸

۲- برای جزئیات شرح واقعه عبدالله بن سعد بن ابی سرح به صفحه های ۶۱ و ۶۲ همین کتاب مراجعه فرمائید.

بشری است عجمی و رسول خود این قرآن را به زبان عربی فصیح در آورده است.»

کتاب عربستان، گهواره اسلام^۱، معتقد است که اسلام هیچ نوع عقیده و یا فکر و اصل تازه‌ای برای بشریت به ارمغان نیاورده، بلکه اصول ذکر شده در قرآن و اسلام اقتباسی از ادیان و مذاهب موجود در زمان ظهور محمد و آداب و رسوم موجود در عربستان بوده است.

کتاب مذکور برای اثبات این نظر، به شرح زیر به تجزیه و تحلیل اصولی که قرآن و اسلام از سایر مذاهب و آداب و رسوم طوایف مختلف اقتباس کرده، پرداخته است.

۱- اصول زیر از مشرکانی که قبل از ظهور اسلام در مکه و در بین قبایل عرب وجود داشته‌اند اقتباس شده است.

(۱) از ستاره پرستان:

خرافات نجومی، مانند شهابهای ثاقبی که به اجنه خبرچین پرتاب میشود. (آیه ۹ سوره جن).

سوگندهائی که خداوند به ستاره‌ها خورده است. (آیه ۱ سوره نجم و آیات ۷۵ و ۷۶ سوره واقعه).

(۲) از بت پرستان عرب:

طواف خانه کعبه.

1 - Arabia, the Cradle of Islam.

الله (خدای یکتا)، قبل از محمد در اشعار شعرای عرب ذکر شده، حنیف‌ها و غیره به وجود خدای یکتا اعتقاد داشته و الله همچنین نام یکی از بت‌های واقع در خانه کعبه بوده است.

مکه، قبل از اسلام مرکز زیارتی بوده و حجرالاسود نیز بوسیله اعراب مورد پرستش قرار می‌گرفته است.

جزئیات مراسم حج از قبیل کوتاه کردن مو، احرام، پرتاب سنگ به شیطان (رمی جمره)، قربانی کردن گوسفند و سعی بین صفا و مروه، همه قبل از ظهور دین اسلام بین اعراب رواج داشته است. تعدد زوجات، بردگی، طلاق فوری زنان و بسیاری از مقررات اجتماعی اسلام قبل از محمد در عربستان وجود داشته است. تشریفات نظافت، خودداری از خوردن بعضی از مواد غذایی و ختنه نیز قبل از ظهور محمد بین اعراب رواج داشته است.

(۳) از اصول مذهبی بود:

استعمال تسبیح. (به فرهنگ اسلام، *Didictionary of Islam* تالیف Hughes مراجعه فرمائید.

۲- **اصول زیر از دین یهود (تورات و تالمود) اقتباس شده است:**

اول - اصول و افکار:

(۱) کلماتی که عقاید و افکار یهود را معرفی میکنند و عبری هستند

نه عربی، مانند: تابوت (کشتی نوح)، تورات، عدن، جهنم.

خاخام، احبار (معلمان)، فرقان و غیره

- (۲) ایدئولوژی‌ها، مانند وحدت خدا، معاد، هفت بهشت و هفت جهنم، روز قیامت، علائم روز قیامت، یاجوج و ماجوج و غیره.
- (۳) قوانین و مقررات اخلاقی و تشریفاتی، مانند نماز اوقات و چگونگی برگزاری نماز و غیره.
- اقسام مختلف غسل: غسل‌های مربوط به زنان و غیره (با آب یا با خاک).
- (۴) قواعد مربوط به زندگی، مانند مورد استعمال «انشاء اله» (آیات ۲۳ و ۲۴ سوره کهف)، سن بلوغ که کاملاً با تلمود انطباق دارد. دوم - افسانه‌ها و قصص قرآن: آدم، قابیل، نوح، طوفان نوح، اسحاق، اسماعیل، یوسف، ابراهیم، نمرود، فرعون، موسی و داستانهای مربوط به هارون و غیره. شعیب، تالوت، گولیات و مخصوصاً سلیمان (کلیه داستانها و مطالب مذکور از تلمود اقتباس شده است).

۳- اقتباس از دین مسیح

- (۱) زکریا، یحیی و جبرئیل از انجیل اقتباس شده است.
- (۲) احترام به مقامات مذهبی.
- (۳) عیسی مسیح و افکار مصلوب شدن وی.
- (۴) مریم باکره و «حواریون» که یک کلمه حبشی است و معنی «پاکان» را میدهد.
- (۵) عقاید مربوط به تثلیث.
- (۶) داستانهای مسیحی مانند داستان «هفت خوابنده» یا (اصحاب کهف) و اسکندر ذوالقرنین.
- (۷) روزه یکماهه رمضان که تقلیدی از روزه «لنت» مسیحی هاست.
- (۸) دادن صدقه بعنوان یکی از اصول مهم عبادت. *

فصل پنجم

تئوریهای مهم قرآن

تحمیل مذهب به قلب‌ها و روحهای مردم بوسیله
زور یا تهدید، ترور ایجاد خواهد کرد، نه مذهب.
ولتر

ارکان اساسی قرآن و دین اسلام را تئوریهای چندی تشکیل میدهند که پایه
و اساس اصول اسلامی برنهاد آنها استوار شده است و ما در این فصل مهمترین
تئوریهای مذکور را از قبیل تئوری خدا، فرشتگان، روز قیامت (معاد)، جهاد و
سرنوشت و تقدیر مورد بحث قرار میدهیم.

تئوری خدا در قرآن

کلمه «الله» شکل کوتاه شده کلمه «ال اله» است که در زبان عربی معنی
«خدا» میدهد. کلمه «الله» و اعتقاد به وجود خداوند یکتا قبل از ظهور محمد در
عربستان وجود داشته و لذا نمیتوان محمد را موجد عقیده به پرستش ذات یکتای

خداوند دانست. دلیل وجود کلمه «الله» در عربستان قبل از ظهور محمد، اشعار عربی است که بکرات کلمه «الله» در آنها بکار رفته است. بعلاوه میدانیم که نام پدر محمد «عبداله» بوده است. اما البته محمد به عقیده پرستش خدای یکتا قوام بیشتری بخشید و خداوند را خالق کائنات، دانا به کلیه امور، قادر یکتا و سرنوشت ساز برای همه جهانیان معرفی کرد.

بطوریکه میدانیم خانه کعبه که معروف است ابراهیم آنرا ساخته و در فرهنگ اسلامی بعنوان «خانه خدا» و مقدس ترین پرستشگاه مسلمانان جهان بشمار می‌رود، محل بتخانه اعراب بود که بت های آنها از جمله بت های معروف لات، منات، عزری و اله که از همه آنها مهمتر بشمار میرفت، در محل مذکور نگهداری میشدند.

سراسر متون و مطالب قرآن پر از القاب و عناوین خدا و عظمت و ابهت مقام اوست. قرآن برای خداوند ۹۹ عنوان قائل شده است. این گفتار گنجایش ذکر عناوین، القاب و صفاتی را که قرآن برای خداوند قائل شده ندارد. همینقدر میتوان گفت آنهاهمه القاب، صفات و خصایصی که محمد برای خدا در قرآن قائل شده از قبیل: ملک القدوس، عزیز، جبار، متکبر، غفار، قهار، رزاق، فتاح، قابض، خافض، رافع، مقر، مدل، سمیع، بصیر، خبیر، حلیم، عظیم، کریم، حی، قیوم، صمد، قادر، منتقم، رؤف، مالک، هادی و غیره و غیره. همه برای آن بوده است که محمد با توجه به اینکه خود را «رسول الله» و پیامبر خدا معرفی کرده، با ایجاد ترس و وحشت از خوف خدا، مردم را وادار به اطاعت از خود بکند. اما برخلاف هدف مذکور، بطوریکه در مباحث بعدی این کتاب تشریح خواهد شد، اعمال و رفتاری در قرآن به خدا نسبت داده شده که نه تنها در شأن ذات خدای یکتای قادر مطلق نیست، بلکه مقام او را در حد موجودی بد خواه، مکار، فحاش، کوتاه نظر، کینه توز و انتقام جوتنزل میدهد. آیه ۲۵۵ سوره بقره به شرح زیر تا حدودی روشنگر خصایص خداوندی است که محمد در قرآن به مردم معرفی کرده است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ۗ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا ۗ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ ۝

«خداوند وجود یکتائی است که خدائی بجز او وجود ندارد، زنده و پاینده است، نه چرتش میگیرد و نه بخواب میرود. هر چه در آسمانها و زمین وجود دارد متعلق به اوست، کسی جرأت ندارد در پیشگاه او به شفاعت برخیزد، مگر بفرمان خود او. او به کلیه امور مردم و یا حوادثی که در آینده برایشان رخ خواهد داد آگاه است. و مردم قدرت احاطه به علم و دانائی او را ندارند، مگر آنچه را که خداوند خوداراده کند. قلمرو قدرت او آسمانها و زمین است و او از بسط قدرتش به - آسمانها و زمین نخستگی نخواهد یافت و او دانای بزرگ و توانای با عظمت است.»

با توجه به اینکه اصل یکتا پرستی خدا در ادیان یهود و مسیح نیز قبل از ظهور اسلام وجود داشته، لذا میتوان گفت که محمد عقیده مذکور را از یهود اقتباس کرده است. اسلام نیز مانند یهود با این عقیده که رابطه بین افراد بشر و خداوند باید بوسیله افراد مقدس مذهبی انجام بگیرد، مخالف است. در اسلام نیز مانند دین یهود هر فرد مومنی باید روزانه نماز بگذارد. همچنین اسلام نیز مانند یهود ظاهراً به فنا ناپذیری روح اعتقاد دارد. در هر دو دین انسان مسئول اعمال و رفتاری است که در این دنیا انجام می دهد و در هر دو دین یهود و اسلام عقیده به گناه طبیعی و یا بعبارت دیگر (معصیت اولیه)^۱ و دادن کفاره برای رهایی از گناه مردود شناخته شده است.

اگرچه اسلام بر اساس یکتا پرستی ذات خدای یگانه بنیاد گرفته است، اما تئوری خدا در اسلام حالت منفی دارد. زیرا در اسلام، خداوند یک ذات مطلق و بیرحم مکانیکی معرفی شده که خصوصیات او بیشتر دارای جنبه های غیر عاطفی است. در مسیحیت خداوند عظمی و محبت و نیکی تلقی شده و خداوند نسبت به -

۱ - گناه طبیعی یا معصیت اولیه در آیین مسیح گناهی است که از راه ارث از اجداد انسان به او منتقل می شود. ریشه و منبع گناه مذکور نافرمانی آدم از فرمان خدا در بهشت است.

بندگانش دوستی میورزد و بندگان خدا نیز نسبت به او عشق میورزند. اما در قرآن چنین اصلی وجود ندارد. «جیمز فریمن کلارک» میگوید، عقیده به وجود خدا در اسلام، بدترین شکل یکتا پرستی است زیرا: «اسلام خدا را یک قدرت مطلق شقی و دیکتاتور میدانند که وظیفه اش ایجاد مرگ و نابودی برای بندگانش میباشد..... محمد خدا را قدرت مطلق میدانند که بالای انسان قرار گرفته است، موسی خداوند را قدرتی میدانند که بالای انسان قرار گرفته، ولی در عین حال با انسان است و مسیح خدا را قدرتی میدانند که بالای انسان با انسان و در انسان قرار گرفته است.»^۱

بطور خلاصه میتوان گفت که دین اسلام خداوند را موجودی سرنوشته ساز، آنهم قهار، مستبد، کینه توز، انتقام جو و نابود کننده میدانند که میل دارد بندگانش را در خفت و خواری و ذلت ببیند.^۲

فرشتگان

قرآن از مخلوقاتی بنام «فرشتگان»^۳ نام می برد که از آتش آفریده شده، قادر به زندگی، تکلم و استدلال بوده، مانند انسان از بندگان خدا و فرمانبر او می باشند و برای پیامبران خدا پیام می برند. (آیه ۲۶ سوره انبیاء، آیات ۸ و ۷ سوره فجر و آیه ۱ سوره فاطر). آیه اخیر حاکی است که فرشتگان دارای ۲، ۳ و یا ۴ بال و پر

1- *Theol. Studien*, 14 Jahrgang, p. 240.

2- James Freeman Clark, *Ten Great Religions*, vol. II, p. 68.

۳. کلمه عربی «ملک» به معنی «فرشته» و مخصوصاً جمع کلمه مذکور یعنی «ملائکة» از زبان حبشی گرفته شده و قبل از ظهور محمد نیز در عربستان متداول بوده است.

هستند. فرشتگان در درجه پست تری از پیامبران قرار گرفته اند.^۱ از چهار فرشته عالی‌مقام خدا، جبرئیل مامور الهام حقیقت، میکائیل فرشته مخصوص یهودیها، اسرافیل مامور اعلام فرا رسیدن روز قیامت با بوق (صویر اسرافیل) و عزرائیل مامور قبض روح بندگان خداست.

خداوند برای هر انسانی دو فرشته گماشته است که اعمال خوب و بد او را ثبت میکنند. بهمین دلیل محمد به پیروانش توصیه کرد، هر زمانی خواستند آب دهان خود را به خارج پرتاب کنند، آنرا بطرف جلو و راست خود نیندازند، بلکه بطرف چپ خود تف کنند، زیرا فرشته ای که مامور ثبت اعمال زشت انسان است روی شانه چپ او قرار دارد.^۲ نکیر و منکر دو فرشته سیاه هستند که دارای چشمان آبی بوده و از مردگان در قبرها بازجویی میکنند و اگر مردگان به اسلام اقرار نکنند، آنها را شکنجه میدهند.

برخلاف آنچه که ممکن است مذکور و یامونث باشند، فرشتگان تنها دارای یک جنس میباشند و لذا قادر به ازدیاد نسل نیستند. فرشتگان وظایفشان را بطور انفرادی مانند جبرئیل انجام میدهند (آیه ۹۸ سوره بقره و آیات ۱۹ تا ۲۵ سوره تکوین). فرشتگان همچنین وظیفه دارند بر اعمال و رفتار بشر نظارت کنند و آنها را ثبت نمایند (آیات ۱۱ و ۱۲ سوره رعد و آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره انفطار). یکی دیگر از وظایف فرشتگان گرفتن جان افراد بشر در هنگام مرگ آنهاست (آیه ۵۰ سوره انفال و آیات ۲۸ تا ۳۲ سوره نحل). سوابق و مدارکی که فرشتگان از اعمال و رفتار افراد بشر تهیه میکنند، در روز قیامت منشاء رسیدگی به اعمال آنها قرار خواهد گرفت و فرشتگان بسته به چگونگی اعمال و رفتار بشر به نفع و یا برضد او گواهی میدهند (آیه ۲۱۰ سوره بقره، آیه ۷۵ سوره زمر و آیه ۱۷ سوره حاقه). فرشتگان تخت و تاج (عرش) الهی را بردوش دارند و به تسبیح و ستایش خداوند مشغول هستند و برای بندگان خدا آمرزش و مغفرت می طلبند. (آیه ۸ سوره مومن و

۱. آیه ۳۲ سوره بقره.

۲. مشکات المصابیح، کتاب چهارم، فصل هشتم.

آیه ۵ سوره شوری). فرشتگان همچنین نگهبانی درهای دوزخ را بر عهده دارند (آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مدثر و آیه ۱۸ سوره علق).

از فحوای مطالب قرآن چنین بر می آید که مشرکان نیز به فرشتگان عقیده داشته اند، زیرا آیه ۱۴ سوره سجده حاکی است که «مشرکان میگویند اگر خدا میخواست برای آنها فرشته میفرستاد تا آنانرا هدایت کند.» آیه مذکور میتواند این مفهوم را نیز داشته باشد که موجوداتی که بوسیله مشرکان مورد پرستش قرار میگیرند، در واقع فرشتگان هستند. آیه ۵۳ سوره زخرف نیز میگوید «مشرکان میگویند اگر موسی در ادعای خود صادق است، چرا فرشتگان همراه او نیستند.» آیه ۱۹ سوره زخرف، آیه ۲۷ سوره نجم و آیات ۱۴۹ تا ۱۵۳ سوره صافات اشعار میدارند که «مشرکان فرشتگان رادختران خدا نامیده اند.» مدلول آیات مذکور نشان میدهد که قبل از اسلام نیز عقیده خرافی به وجود فرشته بین مردم عربستان وجود داشته است.

ابوعبداله القزوی ابن ماجه، درباره فرشتگان مینویسد: «بدان که فرشتگان موجوداتی هستند که خشم و غضب بر آنها مستولی نمیشود، همیشه به وظایفی که برایشان مقرر شده اشتغال دارند و هیچگاه عملی که بر خلاف فرمان الهی باشد، انجام نخواهند داد. غذای آنها رضایت الهی از کردارشان بوده و آشامیدنی آنان، تفکرشان درباره عظمت وجود الهی است. تعداد فرشتگان بی شمار است و در تمام آسمانها نقطه ای را نمیتوان یافت که فرشته ای در آنجا مشغول عبادت خداوند نباشد.»^۱

اسلام معتقد است، محمد رسول خداست و خداوند بوسیله فرشته جبرئیل دستورات خود را به وی ابلاغ کرد. جبرئیل در قرآن، همطراز با میکائیل در انجیل

۱. نقل از

Von F. Westenfeld, *Das Leben Muhammeds nach Muhammed, Ibn Ishaq*, bearbeitet von 'Abd el-Malik Ibn Hisham, edited by Von F. Wustenfeld (Gottingen: 1859), vol. I, p. 12.

ذکر شده است. دانشمندانی که درباره قرآن و اسلام تحقیق کرده اند عقیده دارند، محمد هنگامی که تصمیم گرفت حساب خود را از یهودیها جدا کند و آنها را نابود سازد، نام جبرئیل را بجای میکائیل برای فرشته ای که ادعا میکرد بین او و خدا رابط است انتخاب کرد.^۱

«کش» معتقد است، دلیل اینکه محمد، نام جبرئیل را برای فرشته ای که وانمود میکرد، بین او و الله رابط است برگزید، آن بود که جبرئیل در زندگی ابراهیم و موسی نقش بزرگی ایفاء کرده است. جبرئیل در کتب مقدس یهود، بعنوان فرشته ای معرفی شده که نگهبانی جان ابراهیم و موسی را بر عهده داشته و پیوسته مقام وی برتر از میکائیل ذکر شده است. بنا بر این محمد از این جهت نام جبرئیل را بعنوان فرشته رابط بین خود و خدا انتخاب کرد که جبرئیل با ابراهیم «پدر دین اسلام» و موسی که از اشرف پیامبران قبل از محمد بشمار رفته، نزدیک بوده است.^۲

بسیاری از آیات قرآن اختصاص به بحث درباره «شیطان»^۳ و یا «ابلیس» یافته است. برطبق گفته قرآن، شیطان فرشته ای است که بمناسبت تکبر و خودخواهی و عدم فرمانبرداری از دستور الهی درباره سجده کردن به آدم پس از اینکه خداوند او را خلق کرد، از مقام خود خلع شده است (آیه ۳۴ و ۳۶ سوره بقره، آیات

1- Abraham I. Katsh, *Judaism and the Koran* (New York: A.S. Barnes and Company, Inc., 1902). p. XXII.

2- *Ibid.*

۳. درباره منشأ کلمه «شیطان» و اینکه آیا این کلمه عربی و یا غیر عربی است، بحث زیاد بعمل آمده و نتیجه ای تا کنون حاصل نشده است. اما مسلم است که کلمه مذکور در عربستان قبل از ظهور اسلام منداول بوده، ولی در آن زمان مفهوم مار و یا موجودی مانند جن داشته است. حتی اگر کلمه «شیطان» عربی باشد، وجه مفرد آن محتملاً از طریق کلمه Shaytan که یک لغت حبشی است و همچنین کلمه Satan که یک لغت عبری است، وارد زبان عربی شده است.

۱۱ بعد سوره اعراف و غیره). پس از اینکه شیطان از اطاعت فرمان الهی درباره سجده کردن به آدم ابوالبشر مخلوق جدید خدا سرپیچی کرد، خداوند به او اجازه داد، افراد بشر را وسوسه کند و اعمال و کردار زشت را در نظر آنها نیکو جلوه دهد (آیات ۶۱ تا ۶۶ سوره اسری، آیه ۱۶۸ سوره بقره، آیات ۴۸ تا ۵۰ سوره انفال و آیه ۶۳ سوره نحل). شیطان در قلوب افراد مردم رخنه میکند و آنها را به ارتکاب اعمال ناشایست وامیدارد (آیات ۷ تا ۲۰ سوره اعراف، آیات ۱۱۵ بعد سوره طه و آیات ۴ تا ۶ سوره ناس). شیطان حتی قادر است در فرامین الهی که برای پیامبران نازل می شود اختلال کند و آنها را خدشه دار سازد (آیه ۵۲ سوره حج)

افراد انسان نباید از وسوسه های شیطان پیروی کنند، زیرا هدف او گمراه کردن افراد انسان است (آیه ۲۹ سوره فرقان)، و سرانجام شیطان مردم را به ضلالت و تیره روزی می اندازد (آیه ۲۲ سوره ابراهیم).

بر طبق حدیثی که بخاری شرح داده است: «روزی شیطان نزد محمد آمد و گفت: (آیا امکان دارد که من از گناهی که درباره عدم اطاعت فرمان الهی در سجده کردن به آدم مرتکب شده ام توبه کنم؟) محمد جواب داد: (آری، برو به آرامگاه آدم سجده کن و خاک گورش را ببوس، شاید خداوند ترا عفو کند). شیطان با خوشحالی برای پیدا کردن گور آدم، محمد را ترک کرد. در راه عمرین-الخطاب، خلیفه دوم اسلام را ملاقات کرد. عمر از وی سؤال کرد: (کجا میروی و چه برنامه ای در پیش داری؟) شیطان ماجرای ملاقات خود را با محمد برای عمر توضیح داد. عمر گفت: (خدا هیچگاه ترا عفو نخواهد کرد، زیرا در زمان حیات آدم، از فرمان خدا در سجده کردن به آدم سرپیچی کردی و اکنون که پیغمبر خدا به تو گفته است خاک گورش را ببوسی، در صد توبه برآمده ای، شرم بر تو موجود بیچاره باد!)»^۱

۱- نقل از

Tor Andrae, *Muhammed: The Man and his Faith* (London: 1936), p. 182;
Encyclopedia Judaica, vol. 1, p. 783.

پس از جنگ بدن محمد ادعا کرد که در جنگ مذکور فرشتگان به کمک سربازان اسلام آمدند و بهمین دلیل بود که با وجود برتری قابل ملاحظه نیروهای دشمن، مسلمانان پیروز شدند. آیات ۱۲۳ و ۱۲۴ سوره آل عمران حاکی است که خداوند در جنگ بدر سه هزار فرشته بیاری مسلمانان فرستاد. آیه ۱۲۵ همان سوره اشعار میدارد که اگر مسلمانان در جهاد صبر و مقاومت پیشه کنند، خداوند برای یاری مسلمانان و پیروزی آنها پنج هزار فرشته با پرچمی که نشان مخصوص سپاه اسلام را دارد بیاری آنها خواهد فرستاد. و در آیه ۹ سوره انفال خداوند به مسلمانان قول میدهد که سپاه منظمی از یک هزار فرشته به مدد آنها بفرستد. متن آیات مذکور و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶ سوره آل عمران:

۱۲۳- وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّبِعُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ ۱۲۴- إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُبَدِّلَ رَبُّكُمْ بِخَلْقَةِ آيَةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ ۝ ۱۲۵- بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُبَدِّلْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آيَةٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ۝

«و خداوند در حقیقت شما را در جنگ بدر یاری کرد، در موقعی که شما نیروی ضعیف و کوچکی بودید، پس راه تقوی پیش گیرید و شکر خدای بجا آرید، بخاطر بیایور که توبه مومنین گفتی: (آیا خداوند سه هزار فرشته برای یاری شما نفرستاد؟) بلی اگر شما در جنگ صبر پیشه کنید و پرهیزکار باشید موقعی که کافران با شتاب بر شما بتازند، خدای تو پنج هزار فرشته را با پرچمی که نشان مخصوص سپاه اسلام دارد برای پیروزی به یاری شما خواهد فرستاد.»
آیه ۹ سوره انفال:

إِذْ تَسْتَفِيضُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْآيَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ ۝

«بیاید آور هنگامی را که از پروردگارت استغاثه یاری کردی و بخدا پاسخ داد: (سپاه منظمی از یک هزار فرشته به یاری تو خواهم فرستاد.)»

در حالیکه خداوند این چنین با صراحت و حتی با ذکر تعداد شماره در قرآن قول میدهد که سپاههای منظم فرشتگان را به یاری محمد بفرستد تا در جنگ او را یاری دهند تا بر دشمنانش پیروز شود، معلوم نیست چرا در جنگ احد خداوند به

قول خود وفا نکرد و ناظر شکست مصیبت بار محمد و خواری و ذلت مسلمانان شد.

بطوریکه میدانیم در جنگ احد، حمزه عموی محمد بدست سر باز سیاهی بنام «وحشی» مقتول گردید و «هند» همسر ابوسفیان جگر حمزه را از سینه خارج کرد و قسمتی از آنرا بلعید و بهمین علت به «هند جگر خوار» معروف شد. همچنین گوشها و بینی حمزه و گوش و بینی گروهی از مسلمانان را که بدنشان در میدان جنگ افتاده بود برید و از آنها گردن بندی ساخت و در سینه خود آویخت. در جنگ مذکور اگر بخاطر فداکاری چند نفر از طرفداران محمد (عمر بن- الخطاب، علی بن ابیطالب، انس و ابودجانه) نبود، محمد به یقین مقتول شده بود. «ابودجانه» خود را سپر محمد کرد و از شدت تیرهائی که به بدنش اصابت کرده- زمین افتاد و جان سپرد. انس نیز آنقدر تیر به بدنش وارد شد که پیکرش را سوراخ سوراخ کرد، بطوریکه تنها خواهرش توانست جسد او را بشناسد. علی در جنگ احد هشتاد زخم و عمر ۲۱ زخم برداشت. محمد خود نیز با سنگی که «عبدالله بن- قمنه» با سنگ پران بطرفش پرتاب کرد، دندانش را از دست داد و سر پاپاخون آلود شد و در گودالی افتاد.

آنوقت معلوم نیست، چرا در برابر کلیه مصائب مذکور، الله محمد که بکرات در قرآن قول داده است که او و لشگریانش را در جنگ، با اعزام افواج منظم فرشتگان یاری و نصرت دهد، در تمام مراحل مصیبت بار مذکور سکوت کرد تا لشگریان اسلام قلع و قمع و در خون بستغرق شدند و پیغمبرش نیز خون آلود در گودالی سقوط کرد. آنگاه الله بعد از کلیه مصائب مذکور، بدون اینکه دلیل و یا جهتی برای عهد شکنی اش در برابر محمد و پیروان او در جنگ احد ارائه دهد، به نزول آیه ۱۶۶ سوره آل عمران به شرح زیر پرداخت:

وَكَايِنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قُتِلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝

«پیغمبرانی وجود داشته اند که با قشونی قوی تر از قشون خود جنگیدند و شکست خوردند و بدون اینکه از شکست دچار یأس شوند استقامت کردند و به پیروزی

رسیند و خداوند کسانی را که استقامت کنند، دوست دارد.»

روز قیامت

«روز قیامت» بعد از نام «خدا» از هرتئوری دیگری بیشتر در قرآن مورد بحث و تذکار قرار گرفته است. قرآن در ۲۵۰ مورد به روز قیامت اشاره کرده، پیوسته مردم را از وحشت روز مذکور و آتش دوزخ مورد تهدید قرار میدهد و بکرات به صراحت به پیغمبر دستور میدهد، مردم را از روز قیامت بترساند.^۱

قرآن حاکی است که روز قیامت بطور ناگهانی فرا میرسد.^۲ آیه ۵۳ سوره یس (یاسین) میگوید صدای روز قیامت یک صدای صیحه خواهد بود که پس از انعکاس صدای مذکور روز قیامت آغاز میشود. آیه ۳۳ سوره عبس، منادی روز قیامت را صدای غرش رعد معرفی میکند. آیه ۱۳ سوره حاقه، آیه ۸ سوره مدثر و آیه ۱۸ سوره نباء حاکی است که روز قیامت با دمیدن صور اسرافیل ایجاد میشود. آیه ۶۸ سوره زمر اشعار میدارد که در هنگام روز قیامت ابتدا صور اسرافیل دمیده میشود و با بلند شدن صدای آن کلیه آنهایی که در زمین و آسمانها بسر میبرند، مدهوش مرگ میشوند و سپس صیحه دیگری در صور اسرافیل دمیده میشود که با انعکاس صدای آن ناگهان همه مردم زنده و وارد زمین محشر میشوند.

قرآن در ذکر خصوصیات روز قیامت به شرح مطالبی می پردازد که نه تنها با هیچیک از اصول علم هیئت، بلکه با هیچ منطقی انطباق عقلانی ندارد. از جمله قرآن در شرح روز قیامت میگوید، در هنگام وقوع قیامت کوههای سخت

۱. آیه ۷ سوره شوری؛ آیه ۳ سوره دخان؛ آیه ۲ سوره یونس؛ آیه ۴۴ سوره ابراهیم.

۲. آیه ۳۱ سوره انعام؛ آیه ۱۸۷ سوره اعراف؛ آیه ۵۵ سوره حج؛ آیه ۶۶ سوره زخرف؛ آیه ۱۸ سوره

متلاشی^۱ و مانند ذرات گرد هوا پراکنده^۲ و پستی و بلندیهای زمین هموار و یکی میشوند.^۳ ماه تابان تاریک^۴ فاصله بین ماه و خورشید برداشته شده و ماه و خورشید یکی میشوند.^۵

همچنین در روز قیامت آسمان شکافته میشود،^۶ ستارگان فرو میریزند،^۷ آب دریاها روان و همه دریاها یکی میشوند^۸ و کلیه مردم از قبرها برمیخیزند^۹ و به حساب جن و انس در برابر دادگاه الهی رسیدگی خواهد شد.^{۱۰} سپس خداوند در حالیکه در میان انبوه فرشتگان قرار دارد به محشر میآید. در این روز فرشتگان همه به ترتیب درجه در صفوف منظم قرار گرفته و به ستایش خدای باری تعالی اشتغال دارند.^{۱۱}

تراژدی روز محشر به کیفیتی که در قرآن ذکر شده، در بسیاری موارد شباهت زیادی با متون تورات و انجیل دارد، ولی البته تا حدودی روح فرهنگ عرب در آن دمیده شده است. برای مثال، آیه ۴ سوره تکویر بیان میدارد که در روز قیامت مردم شترهای ده ماهه آبستن خود را (که نزد اعراب ارزش بسیار داشته است) رها میکنند.

۱- آیه ۵ سوره واقعه.

۲- آیه ۶ سوره واقعه.

۳- آیه ۱ سوره انشاق.

۴- آیه ۸ سوره قیامت.

۵- آیه ۹ سوره قیامت.

۶- آیه ۱ سوره انشاق؛ آیه ۱ سوره انفطار.

۷- آیه ۲ سوره انفطار.

۸- آیه ۳ سوره انفطار.

۹- آیه ۴ سوره انفطار.

۱۰- آیه ۳۱ سوره رحمن.

۱۱- آیه ۳۸ سوره نباء؛ آیه ۲۲ سوره فجر؛ آیه ۷۵ سوره زمر.

اگرچه مطابق احکام قرآن انسان در روز قیامت مجدداً زنده می شود، ولی در واقع نمی توان روح را در اسلام فناپذیر تلقی کرد، زیرا بر طبق متون قرآن وجود انسان بسته به اراده الهی است. هنگامی که خدا بخواهد جان انسان را می گیرد و هر زمانی که اراده کند مجدداً به او حیات می بخشد. هنگامی که مشرکین مکه با تمسخر به محمد می گفتند نسلهای پیشین که قبلاً در گذشته اند اکنون تبدیل به خاک شده و هیچ عاملی قادر نیست به آنها حیات مجدد بدهد، محمد می گفت، خداوند قادر است به افراد مذکور جان دوباره عطا کند، ولی آنها گذشت زمان را بیاد نخواهند آورد.^۱

در روز قیامت پس از پایان قضاوت خدا، افراد مردم بر طبق کیفیت اعمالی که در دنیا انجام داده اند، به دو دسته تقسیم میشوند: خوبکاران که نامه اعمالشان بدست راستشان داده خواهد شد و به بهشت روانه میشوند و بدکاران که کارنامه اعمالشان بدست چپشان داده میشود و وارد جهنم میگردند.^۲ ساکنان جهنم از بهشتیان درخواست میکنند از آبهای گوارای بهشت به آنها بدهند، اما بهشتیان به آنها پاسخ میدهند که خداوند آبهای گوارای بهشت را برای جهنمیان ممنوع کرده است.^۳

نکته جالب در شرح روز قیامت، زمان وقوع آنست. درباره وقوع زمان روز قیامت قرآن به شرح زیر میباید به پاسخهای متضاد کرده است:

قرآن در چهار مورد به صراحت به محمد میگوید از تو سؤال میکنند، روز قیامت چه زمانی بوقوع می پیوندد؟ به آنها پاسخ بده، علم آن نزد خدای من است و بغیر از او هیچکسی تاریخ وقوع روز قیامت را نمیداند.^۴

۱- Richard Bell, *Introduction to the Quran* (Edinburgh: University Press, 1970), p. 159

۲- آیات ۷ تا ۱۲ سوره انشراق؛ آیات ۱۹ تا ۳۲ سوره حافه.

۳- آیه ۵۰ سوره اعراف.

۴- آیه ۱۸۷ سوره اعراف؛ آیه ۶۳ سوره احزاب؛ آیه ۴۷ سوره سجده؛ آیه ۸۵ سوره زحرف.

در شش مورد قرآن میگوید، روز قیامت بسیار نزدیک شده است.^۱
 در یک مورد قرآن حاکی است، روز قیامت ممکن است بسیار نزدیک باشد.^۲
 در دو مورد خدا به محمد دستور میدهد، درباره روز قیامت بگوید: «نمیدانم
 روز قیامت دور است یا نزدیک!»^۳

در حالیکه روز قیامت در قرآن و در ذهنیت محمد، مهیب ترین حربه برای نرم کردن نیروی مخالفان اسلام و ترغیب آنها در پیروی از مقررات اسلامی اندیشیده شده است، ممهذاً تضادها و تعارضات بارز و بدون مفهوم در آیه هائی که در این باره بحث میکنند، اثر این حربه را خنثی و منتفی میسازند. هنگامی که حتی یک مسلمان متعبد در مفاهیم متون آیات مذکور تعمق میکند و متوجه میشود علاوه بر تشویرهای غیر منطقی شکافته شدن آسمان، گرد شدن کوهها، روان شدن آب دریاها و غیره، خداوند درباره زمان وقوع روز قیامت، دارای تشتت عقیده بوده و مطالب متضادی در این باره اظهار داشته است، به یقین هر نوع ایمانی به مطالب قرآن از او سلب میشود.

و اما درباره آن قسمت از آیه ۹ سوره واقعه که میگوید در روز قیامت فاصله بین ماه و خورشید برداشته میشود و ماه و خورشید یکی میشوند، ذکر چند نکته لازم بنظر میرسد:

ماه نزدیک ترین سیاره به زمین است که حد متوسط فاصله آن از زمین ۳۸۴۴۰۰ کیلومتر (۲۳۸۹۱۰۰ میل) میباشد. ماه و زمین هر دو در هر ۲۷۳۳ روز یکبار به دور نقطه ای که از مرکز زمین ۲۹۰۰ میل فاصله دارد هر سال یکبار به دور خورشید میگردند. قطر ماه ۳۴۸۰ کیلومتر (۲۱۶۰ میل) و یا کمی بیش از یک چهارم قطر زمین است. ماه نیز مانند سایر سیاره ها نور خود را از خورشید

۱- آیه ۱ سوره انبیاء؛ آیه ۵۶ سوره نجم؛ آیه ۱ سوره قمر؛ آیه ۳۱ سوره رحمن؛ آیه ۱ سوره نحل؛ آیه ۴۰ سوره نباء.

۲- آیه ۱۷ سوره شوری.

۳- آیه ۱۰۹ سوره انبیاء؛ آیه ۲۵ سوره مزمل.

میگیرد، بطوریکه ما تنها آن قسمت از ماه را که از خورشید نور میگیرد میتوانیم به بینیم.^۱

خورشید، مرکز منظومه شمسی و یک ستاره نورانی است که از گاز بسیار گرم تشکیل شده، قطر آن ۱۳۹۳۰۰۰ کیلومتر (۸۶۰۰۰۰ میل) و یا ۱۰۹ مرتبه بیش از قطر زمین است. توده خورشید ۳۳۳۰۰۰ مرتبه بیش از توده زمین و غلظت نسبی آن ۱۰۴ مرتبه بیش از غلظت آب است. حد متوسط فاصله خورشید از زمین در حدود ۱۴۹۵۹۱۰۰۰ کیلومتر (۹۲۹۰۰۰۰ میل) میباشد. دانشمندان علوم نجومی معتقدند که خورشید یک ستاره عادی و با ثبات است که در ظرف ۲ تا ۴ بیلیون سال گذشته تغییری نکرده و در ظرف ۲ تا ۴ بیلیون سال آینده نیز دچار تحولی نخواهد شد.

زمین کلیه نیروهای خود را از خورشید میگیرد، بطوریکه اگر خورشید نبود، زندگی در روی کره زمین نمیتوانست وجود داشته باشد. دانشمندان علوم نجومی ثابت کرده اند که اگر خورشید اندکی گرم تر و یا کمی کمتر به زمین بتابد، زندگی روی زمین نابود خواهد شد.

با توجه به نکات مذکور و در نظر گرفتن این واقعیت که بین کره ماه و ستاره خورشید در حدود ۱۵۰۰۰۰۰ کیلومتر فاصله دارد، به یقین میتوان گفت که عقیده به برداشته شدن فاصله بین خورشید و ماه و یکی شدن این دو با آنهمه تفاوتها و تضادهای طبیعی که در عناصر متشکله آنها وجود دارد، در واقع یک غلو غیر علمی و تفریحی است که امروز هیچ ذهنیتی و لوساده ترین مغزها پذیرای آن نمیتواند باشد. بنابراین تحقیقات مسلم علمی دانشمندان علوم نجومی، مدت ۴ بیلیون سال است که خورشید به وظائف عادی خود مشغول است و هیچ نوع مدرکی در دست نیست نشان دهد که تا کنون هیچ اتفاق غیر عادی و غیر منطقی در نظم

۱. نخیلات مفسران اسلامی تا آنجا پرواز مبالغه آمیز داشته است که طبری در تفسیر معروفش نوشته است، در یک شب ۱۴، محمد با اشاره انگشت ماه را به دو نیم کرد که نیمی از آن به غرب و نیمی به شرق رفت. ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمائی، ۷ جلد، جلد هفتم، (تهران: دانشگاه تهران)، صفحه ۱۷۸۲

منظومه شمسی بوقوع پیوسته و یا در آینده احتمال چنین رویدادی برود، پس چگونه میتوان حتی تخیل کرد که در روز قیامت ستاره خورشید و ماه یکی میشوند!

نکته جالب توجه دیگر در بحث روز قیامت در قرآن، موضوع آیه ۲ سوره انفطار است که میگوید در روز قیامت «ستارگان فرو میریزند.» نگاه کوتاهی به کیفیت وجودی ستارگان در منظومه شمسی، غیر معقولانه بودن این بحث را آشکار میسازد. ستارگان از دو گاز هیدروژن (۷۵ درصد) و هلیوم (۲۵ درصد) بوجود آمده- اند. ستارگان در شب و روز میدرخشند، ولی ما درخشش آنها را تنها در مواقعی که هوا تاریک و آسمان صاف است می بینیم. در روز نور خورشید آسمان را روشن میکند و مانع دیدن نور ستارگان دیگر میشود. سیاره ها از خورشید و ستاره های دیگر نور میگیرند. علت درخشش ستارگان، فعل و انفعالات حرارتی اتمی است که در درون آنها وجود دارد. در منظومه شمسی در حدود ۲۰۰ بیلیون بیلیون (۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰) ستاره وجود دارد. از مجموع ستارگان مذکور تنها تعداد ۶۰۰ ستاره را میتوان با چشم غیر مسلح دید. حتی با دوربین- های قوی نمیتوان بیش از ۱۰۰,۰۰۰ ستاره را رؤیت کرد. ستاره ها از لحاظ حجم، نور و حرارت با یکدیگر تفاوت دارند. خورشید از لحاظ مذکور، یک ستاره متوسط بشمار می آید. علت اینکه خورشید درخشان ترین ستاره بنظر میرسد آنست که نزدیک ترین ستاره به زمین است. قطر بزرگترین ستاره ها یک بیلیون میل (۱۶ بیلیون کیلومتر) و در حدود ۱۰۰۰ مرتبه بیشتر از خورشید و حجم آنها بیش از فاصله بین زمین و خورشید است.

نزدیک ترین ستاره به خورشید بیش از ۲۵ میلیون میلیون سال (۴۰ بیلیون کیلو متر) از خورشید فاصله دارد. ستاره ها آنقدر از کره زمین دور هستند که تنها به- شکل نقطه های درخشان مشاهده میشوند. معمولا در حدود ۲۵ تا ۴۰ سال نوری (سرعت نور ۱۸۶,۰۰۰ میل در ثانیه) طول میکشد تا نور نزدیک ترین ستاره به زمین که ستاره Alpha Centuri نامیده میشود، به کره زمین برسد. ستاره ای که با چشم غیر مسلح دیده میشود ممکن است فاصله اش به اندازه ای به کره زمین دور باشد که نورش در ۵۰۰ سال نوری به زمین برسد. حرارت ستاره ها از ۳۰۰ تا

۳۵۰۰۰ درجه سانتی گراد (۴۵۰۰ تا ۶۳۰۰۰ درجه فارنهایت) میباشد.

این بود شرح مجملی درباره کیفیت وجودی ستارگان. آنوقت منطق قرآن اینهمه محاسبات شگفت انگیز نجومی را درباره ستارگان نادیده گرفته و بسادگی پیش بینی کرده است که در روز قیامت ۲۰۰ بیلیون بیلیون ستاره که تنها یکی از آنها حجمش از فاصله بین کره زمین و خورشید بیشتر است، به زمین فرو میریزند. همچنین در آیه ۵ سوره الملک، قرآن میگوید:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ۝

«و ما آسمان دنیا را به چراغهای رخشان زیب و زیور دادیم و آنها را بمنزله تیر هائی قرار دادیم تا شیاطین را برانند و آماده کردیم برای آنها عذاب آتش را.»

اگر مطالب هزل آمیز مذکور را در واقع کلام مستقیم خداوند تبارک و تعالی که مصون از هر نوع خطا و اشتباهی است بشمار آوریم، باید فرض کنیم که خداوند لا اقل درباره کیفیت نجومی ستارگان با بندگان عربش سر شوخی داشته است. اما اگر موضوع مذکور را مولود کیفیت ذهنی اعراب بدوی و بدون فرهنگ ۱۴۰۰ سال پیش صحرای عربستان فرض کنیم، در اینصورت بزودی از ورطه شگفتی آزاد خواهیم شد.

از طرف دیگر، با توجه به اینکه قرآن در بیشتر مواردی که راجع به زمان وقوع روز قیامت سخن میگوید، بصراحت اشعار میدارد که روز قیامت بسیار نزدیک شده است، بطور طبیعی این پرسش را بوجود میآورد که آیا این زمان نزدیک را در چه مقیاسی باید جستجو کرد. آیا مقیاس نزدیکی زمان وقوع روز قیامت برای خداوند عمر خود محمد بوده است و یا یکی از اختلاف او؟ آیا این نزدیکی زمان در مقیاس خداوند باری تعالی یکسال، ده سال، یکصدسال و یا چند قرن است؟

اکنون مدت ۱۴۰۰ سال از نزول آیات مذکور قرآن که روز قیامت را پیش بینی کرده اند، میگذرد و هنوز از وقوع روز قیامت خبری نشده است. آیا خداوند تبارک و تعالی انتظار ظهور نیچه، اسپینوزا، گوته، هگل، فوئر باخ و برتراند راسل را داشت تا با عقاید و افکار ضد مذهبی خود، ایمان بشریت را از میانی الهی

منحرف کنند و یا اینکه خداوند قادر نبود ظهور کارل مارکس پیامبر ماتریالیست را که اکنون ۱/۳ جمعیت بشر را زیر چتر ایدئولوژی خدا ناشناسی جای داده است، پیش بینی کند و روز حساب را زود تر بمرحله اجرا درآورد.

تقدیر و سرنوشت

به یقین میتوان گفت، هیچ دینی در دنیا از لحاظ اصالت «تقدیر و سرنوشت» یارای برابری با دین اسلام را ندارد. زیربنای معتقدات اسلامی را اصل «قضا و قدر» تشکیل میدهد. اصل «سرنوشت» در اسلام حاکی است که هیچ چیزی در این دنیا بدون اراده خداوند بوجود نیامده و وجود خارجی نیز نمیتواند داشته باشد. خداوند از پیش سرنوشت بندگانش را تعیین کرده و آنرا در لوح تقدیرشان نوشته است. در اسلام یک فرد مسلمان نه تنها به اصل «اراده آزاد» معتقد نیست، بلکه آنرا کفر محض میداند. بر طبق اصول اسلام اگر انسان در دنیا نیکی کند، بعلت آنستکه خداوند از پیش این تقدیر را برایش مقرر داشته و اگر نیز مرتکب زشتکاری شود، به آن سبب است که خداوند، برای وی چنین سرنوشتی مقرر نموده است. بطوریکه گفته شد، در هیچیک از مسالک و مذاهب دنیا، عقیده به تقدیر و سرنوشت و یا «فاتالیسم» مانند دین اسلام حالت اطلاق ندارد. یونانیها و از جمله «هومر» برای «سرنوشت» دو بعد قائل بودند. بعضی اوقات قدرت «سرنوشت» را حتی مافوق «زنوس» (خدای خدایان) و گاهی اوقات آنرا پائین تر از قدرت «زنوس» میدانستند. اما یونانیها، هیچگاه انسان را بعلت فلسفه سرنوشت، از گناه مبری نمیکردند.^۱ ولی در اسلام خداوند در بالای «سرنوشت» قرار دارد و در واقع

۱- به مقاله «هومر» در باره سرنوشت در ماخذ زیر مراجعه فرمائید:

اراده او اصل سرنوشت را بوجود می آورد. محمد سرنوشت فرد بشر و مشیت خداوند را در طراز یکدیگر قرار داده و نه تنها انسان را از دخالت حتی جزئی در سرنوشت خود محروم کرده، بلکه اراده خداوند را مخالف خواست فرد انسان قرار داده است. توجیه سرنوشت انسان و مشیت الهی به شرح مذکور، بطور طبیعی به اراده خداوند جنبه انتی نومی نیستیم. میدهد و مشیت الهی را از مناسبات اخلاقی تهی میسازد، «فاتالیسم» را مسئول اعمال و رفتار انسان قلمداد میکند و خداوند را خالق شرارت ها و کجرفتاریهای افراد انسان بشمار می آورد. آیات مشروحه زیر مبین اصل مطلق «فاتالیسم» و یا اصالت «سرنوشت» در اسلام هستند.

آیه ۱۴۵ سوره آل عمران:

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَنْوِتَ إِلَّا يُؤْتِنَا اللَّهُ كَيْبًا قَوْمًا جَلًّا ...

«هیچکس جز به فرمان خدا نخواهد مرد و این موضوع نوشته شده است...»

آیه ۱۷ سوره انفال:

قُلْ تَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِكِنَّ اللَّهَ يَكْتُمُ لَهُ مَا رَمَيْتُمْ إِذْ رَمَيْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ رَؤُوفًا رَحِيمًا ...

«نه شما بلکه خدا کافران را کشت و چون توتیرا فکندی نه تو بلکه خدا این

کار را کرد.....»

آیه ۵۱ سوره توبه:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا آلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا ...

«بگوهر گز آنچه خدا خواسته است به ما نخواهد رسید...»

آیه ۴ سوره ابراهیم:

... فَيُخِضِلُ اللَّهُ مِنْ يَشَاءُ وَيَجْعَلُ مِنْ يَشَاءُ ...

«... خداوند هر که را بخواهد گمراه و هر که را اراده کند هدایت خواهد

کرد.....» این آیه بکرات در سراسر قرآن تکرار شده است.

آیه ۹۶ سوره صافات:

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ○

«و خداوند شما و آنچه را که شما میسازید، خود آفریده است.»

و مهمتر از همه آیه ۳۰ سوره دهر است که میگوید:

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يُفَاءَ اللَّهُ لَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝

«شما نمی خواهید چیزی جز آنچه خدا بخواهد.»

«البرکوی» آیه مذکور را به این شرح تفسیر کرده است: «باید به یقین گفت که خوب و بد را خداوند از پیش مقدر کرده است. هر عملی که از انسان سر میزند، اعم از اینکه خوب باشد یا بد، از پیش در لوح قضا و قدر ثبت شده است. اگر انسان مرتکب عمل خوب شود، خداوند قبلاً آنرا مقدر کرده و اگر انسانی مرتکب عمل ناشایست شود نیز بعلمت آنست که خداوند قبلاً حکم آنرا مقرر کرده، ولی البته باید دانست که خداوند از انجام عمل زشت راضی نیست. بنا بر این آنچه که ما در باره اینکه چرا خداوند برای انسان ارتکاب عمل زشت مقدر میکند، میتوانیم بگوئیم آنست که ارتکاب عمل زشت بوسیله انسان، دارای هدفهای خاصی است که تنها عقل خداوند قادر به درک آنست و ما نمیتوانیم فلسفه آنرا بفهمیم.»^۱

در اسلام احادیث بسیاری وجود دارد که نشان میدهد، فرد مسلمان معتقد است، بدون اراده و میل خداوند انجام هیچ عملی امکان ندارد. مشکلات - المصایح در قسمت مربوط به «قدر» میگوید:

«خداوند آدم را خلق کرد و سپس پشت او را با دست راستش لمس کرد و در نتیجه یک خانواده از آدم بوجود آمد. پس از آن خداوند به آدم گفت، من این خانواده را برای بهشت خلق کردم و اعمال و رفتار افراد خانواده مذکور مانند آنهاست خواهد بود که بهشت برایشان مقدر شده است. آنگاه خداوند مجدداً پشت آدم را لمس کرد و خانواده دیگری از او بوجود آمد و خداوند به آدم گفت، من این خانواده را برای جهنم خلق کردم و اعمال و افعال این خانواده مانند آنهاست که جهنم برایشان مقرر شده خواهد بود.»

1- Samuel M. Zwemer, *The Moslem Doctrine of God* (New York: 1905), p. 95.

مردی از پیغمبر درباره توجیه ماهیت اعمال و رفتار انسان پرسش کرد. پیغمبر پاسخ داد: «هنگامی که خداوند بنده اش را برای بهشت خلق میکند، تمام اعمال و رفتارش تا هنگام مرگ و موقعی که وارد بهشت میشود، درخور اعمال افرادی که بهشت برایشان مقدر شده خواهد بود، و هنگامی که خداوند کسی را برای آتش خلق میکند، تا موقعی که انسان مذکور بمیرد و وارد جهنم شود، کلیه اعمال و افعالش مانند افرادی خواهد بود که جهنم برایشان مقرر شده است.»^۱

مشکات المصابیح در جای دیگر مینویسد:

«زمانی آدم و موسی در پیشگاه خداوند با یکدیگر به شرح زیر بحث میکردند. موسی به آدم گفت، (توانسانی هستی که خداوند ترا با دستش خلق کرد و از روحش در تو دمید و فرشتگان به پرستش تو پرداختند و خدا ترا در بهشت جای داد و سپس تو با گناهی که مرتکب شدی، سبب سقوط خود و افراد بشر به کره زمین شدی.) آدم پاسخ داد، (و تو موسی، آدمی هستی که خدا ترا به رسالت مبعوث و کتابی برایت نازل کرد و الواحی را که همه چیز روی آنها ثبت شده است برای تو فرستاد. اکنون به من بگو، چند سال قبل از خلقت من، خداوند تورات را نوشت؟) موسی، پاسخ داد (چهل سال.) آدم گفت (و آیا در آن نوشته شده بود که من بر خلاف دستور خدا عمل خواهم کرد؟) موسی پاسخ داد، (آری.) آدم گفت، (پس چرا تو مرا برای انجام عملی که خداوند چهل سال قبل از خلقت من مقرر کرده است، سرزنش میکنی؟)»^۲

حدیث دیگری حاکی است که روزی محمد، بایکدست یک مشت و با دست دیگر مشت دیگری خاک برداشت و آنها را به اطراف پراکنده کرد و گفت: «خداوند نیز اینچنین بندگانش را از دستهایش رها میکند و گروهی از آنها را به بهشت و گروهی دیگر را به جهنم خواهد فرستاد.»^۳

۱- مشکات المصابیح، چاپ دہلی، صفحہ ۲۱

۲- ماخذ بالا.

۳- ماخذ بالا.

حدیث دیگری میگوید: «این افراد برای بهشت و آن افراد برای آتش جهنم خلق شده و رفتن دسته اول به بهشت و گروه دوم به جهنم برای ما تفاوتی ندارد.»^۱

حدیثی از قول عایشه روایت شده که «روزی پیغمبر برای شرکت در مراسم تدفین طفلی دعوت شده بود. عایشه نقل میکند، من به پیغمبر گفتم، (یا رسول اله، به یقین این طفل یکی از پرندهگان بهشتی خواهد بود، زیرا فرد معصومی بوده که با این سن و سال امکان ارتکاب گناه نداشته است.) پیغمبر جواب داد، (نه عایشه، اینطور نیست، زیرا خداوند بهشت و جهنم را هنگامی که افراد انسان در صلب پدرانشان بوده و هنوز متولد نشده اند، برای آنها مقدر میکند و بدین ترتیب یک فرد انسان در صلب پدرش، بهشتی و یا جهنمی میشود.)»^۲

برای اثبات مطلق بودن عقیده «سرنوشت و تقدیر» در اسلام شاید هیچ مطلبی گویا تر از آیات ۲۳ و ۲۴ سوره کهف نیست. آیات مذکور حاکی است:

۲۳- وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ اِنِّي فَاعِلٌ ذٰلِكَ عَدَاوَةٌ ۙ ۲۴- اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ ...

«هرگز مگر من این کار را فردا خواهم کرد مگر آنکه بگویی اگر خدا بخواهد...»

عبارت «انشاء اله» (اگر خدا بخواهد) که بزرگترین مظهر سرنوشت پرستی در اسلام است، آنچنان با فرهنگ اسلامی آمیخته شده که کمتر مسلمانی ممکن است، در صحبت های روزمره (ش عبارت «انشاء اله» را ذکر نکند. ذکر عبارت «انشاء اله» در صحبت های روزمره حتی بین افراد تحصیل کرده مسلمان نیز رواج دارد و اگر شخصی از انجام موضوعی سخن بگوید و عبارت «انشاء اله» را ذکر نکند، طرف مخاطب به وی گوشزد میکند که بگوید «انشاء اله» (اگر خدا بخواهد).

یکی دیگر از دلائل مطلق بودن اصل «سرنوشت» در اسلام تفسیر آیه ۱۱ سوره

۱. قیاس الانبیاء، چاپ ایران، صفحه ۲۱

2- Zwemer, *The Moslem Doctrine of God*, p. 97.

سجده و حدیثی است که در این باره در دقایق الاخبار و شمس الانوار ذکر شده است. شرح موضوع که در تلمود^۱ نیز آمده بدینقرار است که روزی سلیمان پیغمبر در حالیکه دو نفر از کاتبانش در معیتش بودند، فرشته قبض روح را مشاهده کرد که با ناراحتی به اطراف خود می نگرد. سلیمان فهمید که فرشته قبض روح برای گرفتن جان دو نفر کاتب او در آن محل آمده است. لذا سلیمان با قدرت سحر آمیز خود، دو نفر کاتبش را فوراً به سرزمین «لوز» که بر طبق افسانه مذکور، هیچکس در آن نخواهد مرد منتقل کرد. روز بعد سلیمان مجدداً فرشته مرگ را در حالیکه خوشحال و خندان بنظر میرسید مشاهده کرد. فرشته مذکور، برای سلیمان توضیح داد که خداوند ویرا مامور کرده بود جان دو نفر کاتب مذکور را در سرزمین «لوز» بگیرد و لذا او از وجود کاتبان مذکور در نزد سلیمان و اینکه چگونه او قادر خواهد بود، جان افراد مذکور را در سرزمین دوردست «لوز» بگیرد به حیرت افتاده بود، اما دستور سلیمان در انتقال افراد مذکور به سرزمین «لوز» موضوع را حل کرد و وی توفیق یافت، دستور خدا را در محل مورد نظر به اجرا بگذارد.^۲

تئوری جهنم در اسلام یکی از فرآورده های فلسفی سرنوشت پرستی در دین مذکور میباشد. کلمه «جهنم» ۳۰ مرتبه و کلمه «آتش» بمراتب بیش از آن در قرآن ذکر شده و حاکی از آنست که در اسلام رحم و شفقت و محبت مفهومی ندارد و اصول دین اسلام دارای طبیعت شقاوت، بیرحمی، و سنگدلی میباشد.^۳ بر طبق محتویات قرآن و احادیث مربوط، جهنم باید پر از کفاری که خداوند خلق کرده است، بشود. (آیات ۱۰ و ۱۴ سوره نساء، آیه ۶۸ سوره توبه، آیه ۱۳ سوره سجده و آیه ۱۵ سوره علق.) هیچیک از مذاهب دنیا، جهنمی و حشتناکتر و سبعانه تر و شکنجه بارتر از اسلام برای بدکاران پیش بینی نکرده اند.^۴ در آیه ۳۱ سوره

1- Talmudic Tractate, *Sukkah*, 53 a.

۲- به تفسیر آیه ۱۱ سوره سجده و دقایق الاخبار و شمس الانوار مراجعه فرمائید.

۳- به فصل دهم کتاب زیر مراجعه فرمائید:

4- Stanley Lane-pool, *Studies in a Mosque*, p. 311-26.

ق خداوند، جهنم را مخاطب قرار داده و میگوید:

... هَلْ أَمْتَلَاكَ وَتَكْفُرُ هَلْ مِنْ قَبْلِهِا ○

«... آیا امروز مملو از وجود کافران شدی؟ (جهنم پاسخ میدهد) آیا دوزخیان بیش از این نیز میتوانند باشند.»

در جهنم غیر از آتش و حرارت چیز دیگری وجود ندارد و دوزخیان فقط آب کشیف و آمیخته با آتش برای آشامیدن در اختیار خواهند داشت. آیات ۱۹ و ۲۰ سوره حج میگوید، برای کافران لباسی از آتش باندازه قامت آنها بریده اند و بر سر آنان آب سوزان جهنم ریزند تا پوست بدنشان و آنچه درون آنهاست به آن آب سوزان گداخته شود.

افراد ساکن جهنم برای رهایی از عذاب شکنجه بار جهنم پیوسته تقاضای مرگ میکنند، ولی پاسخ میشوند که تا ابد باید در عذاب بسوزند. (آیه ۳۹ سوره بقره، آیه ۱۹۷ سوره آل عمران، آیه ۳۳۰ سوره ابراهیم، آیه ۷۴ تا ۷۸ سوره زخرف و آیه ۱ تا ۷ سوره غاشبه).

عقیده به «فاتالیسم» در اسلام، قدرت ابتکار و خلاقیت مغزی را از مسلمانان سلب کرده و امر توسعه و پیشرفت را در جوامع اسلامی منتفی ساخته است. فرد مسلمان اعتقاد دارد که خداوند سر نوشت هر انسانی را قبل از تولد طرح ریزی کرده و کوشش های او بدون اراده الهی به نتیجه ای نخواهد انجامید. بمقیده مسلمانان، یک فرشته، یک جنایتکار، یک پشه همه در هر واحدی از زمان حیاتشان، دستور خداوند را بموقع اجرا میگذارند و حاصل اعمال آنها قبلاً بوسیله خداوند سر نوشت ریزی شده است. هر موجودی بهر نحوی که خدا مقدر کرده زندگی میکند و هر عملی نیز که انجام میدهد، از پیش بوسیله مشیت خداوندی تصویب و در لوح تقدیر ثبت شده است. بنا بمراتب بالا میتوان گفت که سر نوشت پرستی در اسلام ذهنیت مسلمانان را محجر کرده و جوامع اسلامی را از توسعه و پیشرفت باز داشته است.

طبری مینویسد: «پیغمبر اسلام چنین گفت که از نحو بیاموزید به آنقدر که سخن درست گوئید و هر چه بر خوانید راست بر خوانید و از نسب پدران و مادران بدانید بدانقدر که خویشاوندان را بدانید و شمار روزها بدانید، اینقدر بسنده باشد

بیشتر نه پس اگر بدین علم ها بیشتر از این آموختن فایده بودی اندر اسلام پیغمبر علیه السلام نهی نکردی.»^۱
 بنظر میرسد که گفته «کنون سل» یکی از دانشمندان معروف اسلام شناس بتواند یک نتیجه منطقی برای پایان این فصل بشمار رود. نامبرده در این باره مینویسد:

«اصل سیاه سرنوشت پرستی باعث شده است که فرد مسلمان کلیه مظاهر حیات را در چارچوب نوشته های قرآن می بیند و در نتیجه جوامع اسلامی در قهقرای زوال و عقب افتادگی باقی مانده اند.»^۲

جهاد

جهاد یا جنگ مقدس یکی از ابتکارات مهم محمد در ترغیب پیروانش به- نابود کردن دشمنان اسلام بوده است. در قرآن در موارد متعدد، مسلمانان مکلف به- جهاد شده و احکام جهاد در سوره بقره از آیه ۱۹۰ بعد بین احکام و مقررات روزه و حج ذکر شده است، آیه ۱۵۴ سوره بقره و آیات ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره آل عمران میگوید، فکر نکنید آنهایی که در راه خدا شهید شدند مرده اند، بلکه دارای عمر جاودانی بوده و نزد خداوند متعم و از فضل و رحمت او در شادمانی بسر خواهند برد.

پیروان اسلام دنیا را به دو منطقه تقسیم بندی میکنند. «دارالاسلام» و «دارالحرب». دارالاسلام آن قسمت هائی از دنیا است که به تصرف اسلام درآمده و ساکنان آن زیر چتر اسلام بسر میبرند و دارالحرب آن قسمت از دنیا است که هنوز به تصرف اسلام در نیامده است. پیروان اسلام معتقدند بین این دو قسمت از دنیا

۱- ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمائی، ۷ جلد، جلد اول، چاپ دانشگاه تهران، صفحه

(آن قسمتی که زیر سلطه اسلام است و قسمت دیگری که ساکنانش به اسلام نگرویده اند) صلح و آشتی نمیتواند برقرار شود مگر اینکه مسلمانان کلیه دنیا را زیر نفوذ اسلام در آورند.

رهبران اسلام ممکن است به بعضی جهات مقتضی با آن قسمت از دنیا که به تصرف مسلمانان در نیامده، در صلح موقتی بسر برند، ولی وظیفه آنان اینست که قسمت های غیر مسلمان دنیا را فتح و در صورت امکان ساکنانش را به قبول اسلام وادار کنند. بطور طبیعی مسلمانان در هیچ شرایطی آن قسمت هایی از دنیا را که در اختیار دارند، به غیر مسلمانان واگذار نخواهند کرد. مسلمانان تعریف و مفهوم دارالاسلام را تا آنجا بسط داده که معتقدند دارالاسلام بهر منطقه ای که حداقل یک قاعده اسلامی در آنجا موصول باشد، اطلاق خواهد شد.^۱

بر طبق قاعده جهاد، هر مسلمانی موظف است در برابر غیرمسلمان وارد جهاد شود و هر کسی که در راه خدا جهاد کند و بکشد یا کشته شود، بر طبق آیات پیش گفته شده ۱۵۴ سوره بقره، ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره آل عمران شهید تلقی می شود و جایز در آن دنیا در بهشت خواهد بود و از نعم الهی در بهشت مستفیض خواهد شد.

باتشوری جهاد محمد موفق شد، دشمنانش را بیرحمانه سرکوب کند و پس از مرگش نیز جانشینانش با اجرای قاعده مذکور قلمرو اسلام را به آنسوی مرزهای عربستان بسط دادند، بطوریکه در سال ۷۵۰ میلادی حوزه اقتدار اسلام از مرزهای چین تا سلسله جبال پیره در اسپانیا بسط پیدا کرده بود. ❀

1- G. Von Grunbaum. *Medieval Islam* (Chicago: 1946), p. 9.

پروژه‌های اعراب بیت‌سال پس از زنگ محمد



فصل ششم

سوره‌های مکی و سوره‌های مدنی قرآن

هر چه کشوری بیشتر مذهبی باشد، جنابت در آن زیادتر است.

نابلتون به گورگاد

۲۱ دسامبر ۱۸۱۷

قرآن دارای ۱۱۴ سوره است که ۸۸ سوره آن در دهه سالی که محمد در مکه اقامت داشته (از بعثت تا هجرت)، تدوین شده و بنام سوره‌های مکی معروف می‌باشد. ۲۶ سوره دیگر آن در مدینه و در مدت ۱۳ سالی که محمد پس از هجرت از مکه در مدینه سکونت گزیده است وضع شده و بنام سوره‌های مدنی معروف شده است.

هرگاه سوره‌های مکی و مدنی قرآن مورد یک نگاه تحقیقی و تطبیقی قرار بگیرند، تفاوت بارزی در کیفیت هدفهای تدوین آنها مستفاد خواهد شد. سوره‌هایی که در ده سال از بعثت تا هجرت محمد در مکه تدوین شده، دارای زیربنای خالص روحانی است و در آیات سوره‌های مذکور همه جا سخن از ارشاد مردم و دعوت آنها به نیکی و اجتناب از زشتی‌ها و پلیدی‌ها و تنزیه اخلاق همگانی می‌رود. در سوره‌های مکی، مؤلف احکام و متون قرآن، مردی زاهد، وارسته و انسان دوست است که مسیح و اریاحس

بشر دوستی و نوع خواهی قابل احترامی مردم رابه خداشناسی و پرهیزکاری دعوت میکند، ظلم و بیدادگری و تعیش رانکوهش وانسان دوستی و حمایت از بینویان راتشویق وستایش میکند. اما سوره های مدنی زیر بنا و مفهومی متفاوت دارند. تدوین کننده سوره های مدنی بانسان مسیح منش سوره های مکی کاملاً تفاوت دارد، پیوسته دم از قتل و کشتار مخالفان دین میزند و برای نابود کردن بیرحمانه آنها کمر همت بسته است.

محمد در ابتدای ظهور در برابر از هدفش معنی بر کسب قدرت و حکومت بر اعراب بسیار محتاط بود، ولی بتدریج و مخصوصاً موقعی که وارد مدینه شد و قدرتش بالا گرفت، بطور صریح از هر وسیله ای برای استحکام قدرتش استفاده کرد. در سوره های مکی محمد پیامبری محتاط وانسان دوست است که پیوسته به پیروانش درس خداشناسی، نوع دوستی و سازش بامناقین و گمراهان رامیدهد، ولی در سوره های مدنی وی بصورت رهبری سختگیر و غیر قابل انعطاف تجلی و بایبرحمی قصد نابود کردن مخالفانش را دارد. در سوره های مکی، محمد بیشتر برای مردم داستان سرانی میکند، ولی در سوره های مدنی برای آنها قانون و مقررات زندگی وضع میکند و برای مقررات مذکور ضمانت های اجرایی شدید و طاقت فرسایی قائل میشود. در سوره های مکی محمد پیوسته مردم رابه اطاعت از «خدا» موعظه میکند، ولی در سوره های مدنی، مردم را به اطاعت از «خدا و رسول» هدایت مینماید.

گولدز یهر مینویسد در سوره های مکی قرآن معمولاً احکام و شرایعی وضع نشده و مردم فقط به خداشناسی، زهد و تقوی و نیکوکاری و اجتناب از بدکاری موعظه میشوند، ولی در مدینه محمد در صد ساختن یک حکومت مقتدر اسلامی بر میاید و لذا برای حصول این هدف به قانونگذاری و وضع قوانین و مقررات، تنظیم روابط افراد مردم با یکدیگر و همچنین روابط افراد مردم در برابر جامعه بر میاید. در مکه محمد تنها پنج اصل برای پیروان اسلام وضع کرد: اول- توحید و اقرار به نبوت محمد، دوم- نماز، سوم- زکات ولی به نحو اختیاری، چهارم- روزه آنها به زوش یهود در روز دهم محرم، پنجم- حج. اما سایر احکام و شرایع اسلامی در ده سالی که محمد در مدینه سکونت اختیار کرده وضع شده است. ^۱ بعبارت دیگر محمد در مکه نقش «نتی» و در مدینه وظیفه «رسول» را ایفاء

1- Goldzoheir, *Muhammedanische Studien*, vols. 1-2 (Halle: 1899).

میکرده است.^۱

در سوره های مکی محمد انسان آزاده ای است که قصد دارد از مقام یک انسان روحانی، در رستگاری رابروی مردم بگشاید، ولی در سوره های مدنی، محمد سلطانی جنگجو، مبارز و قدرت طلب میشود که میخواهد بنیان سلطنت مذهبی و صیعی را روی پایه های مذهب استوار کند و برای نیل به این هدف ماکیاولی وار هر وسیله ای را برای رسیدن به مقصود مشروع تلقی میکند. به همین دلیل است که با استفاده از قدرت فراستش دکترین «جهاد» را اختراع و مقرر میدارد که مخالفان اسلام را باید بیرحمانه از دم شمشیر گذرانید.^۲

محمد مکی، پیامبری ناصح، خیر خواه، مسالمت طلب و آزاده

سوره های انعام، الزمر، یونس، هود، حجر، نحل و طه را می توان نمونه هایی از سوره های مکی دانست که محمد در بعضی آیات آنها در نقش زاهد خداشناس و بشر دوست ظاهر می شود و برای ارشاد افراد بشر به رستگاری موعظه می کند. آیات زیر نمودار هدف مذکور می باشند:

آیه ۱۳۵ سوره انعام:

قُلْ يٰقَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّیْ عَابِدٌ لِّمَنْ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُوْنُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ
اِنَّهُ لَا يُقَدِّرُ الظَّالِمُوْنَ ۝

«بگو ای گروه نادان هر چه در توانایی دارید در عمل بکاربرید، من نیز نیک عمل میکنم آنگاه شما آنگاه خواهید شد چه کسی عاقبت خوب دارد و ستمکاران را رستگاری نیست.»

۱- دانشمندان اروپایی فرضیه های «نبوت» و «رسالت» را یکی میدانند، ولی دانشمندان اسلامی بین آنها قائل به تمیز شده و معتقدند «نبی» کسی است که اطلاع و بشارت میدهد، اما رسول یا فرستاده شخصی است که قوانین و مقررات و احکام خداوند را به مردم ابلاغ میکند.

۲- آیه ۶۱ سوره احزاب.

آیه ۱۵۹ سوره انعام:

إِنَّ الَّذِينَ قَفَرُوا ذَرِبْنَاهُمْ كَذَرِبُوا شَيْعًا لَنْتَ مِنْهُمْ فِي قَتْلِ وَإِنَّمَا آمُرُهُمْ بِاللَّهِ ...
 «در حقیقت آنهایی که در معتقدات دینی فرقه فرقه شدند، چشم از آنها ببوش که چنین کسانی بکارتونیایند. ازدست آنها غمگین مباش که مجازات آنها با خداست...»

آیه ۴۱ سوره الزمر:

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ لَعَلَّ هُمْ يَهْتَدُونَ فَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِبُوا يَدَهُمْ كَمَا
 يُضِلُّ عَلَيْهَا وَإِنَّمَا تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

«ما این کتاب را به حق برای هدایت مردم بر تونازل کردیم. پس هر کس که هدایت یافت به سود خود اوست، و هر که گمراه شد به زیان خود به گمراهی افتاده است و تو وکیل آنها نیستی.»

آیه ۴۷ سوره یونس:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رُسُلٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضَىٰ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَأَهُمْ لَّا يَظْلُمُونَ ○
 «و برای هر امتی رسولی است که هر گاه رسول آنها آمد و حجت تمام شد، بعدل بین آنها قضاوت خواهد کرد و بر هیچکس ستم نخواهد شد.»

آیه ۷۲ سوره یونس:

إِن تَوَلَّيْتُمْ لَسَاءَ لَكُمْ مِمَّا أُنزِلَ عَلَيْكُمْ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ سَاءَ لَكُمْ مِمَّا أُنزِلَ عَلَيْكُمْ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ سَاءَ لَكُمْ مِمَّا أُنزِلَ عَلَيْكُمْ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ سَاءَ لَكُمْ مِمَّا أُنزِلَ عَلَيْكُمْ
 ○ السُّلَيْمِينِ

«پس هر گاه از حق روی گردانده و نصیحت مرا نپذیرفتید من از شما اجری نمیخواهم بلکه پاداش رسالت من را خدا میدهد و من خود از جانب خدا مامورم که از اهل اسلام و تسلیم حکم او باشم.»

آیه ۲ سوره هود:

أَلَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ○
 «بجز خدای یکتا هیچکس را نپرستید و من حقا رسول او هستم که برای اندرز و بشارت خلق آمده ام.»

آیه ۱۲۱ سوره هود:

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ ○
 «به آنانکه ایمان نمی آورند بگو که شما هر چه میتوانید بزشتکاری و معصیت خدا

بپرد از ید ما هم بکار طاعت مشغول خواهیم بود.»

آیه ۹۴ سوره حجر:

قَا ضَدَّعْ بِمَا تُوْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ ۝

«پس با صدای بلند آنچه را که از خدایه تو امر شده است آشکار کن و به آزار مشرکین توجه ننما.»

آیه ۹۶ سوره مومنون:

اِدْفَعْ بِالَّذِي هِيَ اَحْسَنُ التَّنْفِيْهِ فَمَنْ اَعْلَمَ بِمَا يَصِفُوْنَ ۝

«تو آزار و بدیهای امت را به آنچه نیکوتر است دفع کن، ما جزای گفتار آنها را بهتر میدانیم.»

آیه ۸۲ سوره نحل:

وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِيْنُ ۝

«پس اگر باز روی از خدا بگردانند، بر تو تبلیغ رسالت و اتمام حاجتی بیش نیست.»

آیات ۱۲۵ و ۱۲۶ سوره نحل:

اُدْعُ اِلَى سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّذِي هِيَ اَحْسَنُ ...

وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُمْ خَيْرٌ لِّلْمُصِيْبِيْنَ ۝

«خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو براه خدا دعوت کن... و اگر کسی به شما مسلمانان ستمی رسانید شما باید بقدر آن در مقابل انتقام بکشید و اگر صبوری کنید، البته برای صابران اجری بهتر خواهد بود.»

آیه ۱۳۰ سوره طه:

فَاَصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ ...

«پس تو ای رسول بر آنچه (امت جاهل) میگویند صبر و تحمل پیشه کن...»

بطوریکه از فحوای صریح آیات مذکور برمی آید، محمد مکی پیامبری است واعظ، خیرخواه، انسان دوست و خدامش که با پند و اندرز مردم را برای تابعیت از آئین نوظهورش ترغیب و بتدریج راه را برای کسب قدرت هموار میکند.

محمد مدنی، یک سلطان مذهبی قدرت طلب، ستمگر و انتقامجو

هنگامی که محمد به مدینه هجرت نمود و شایب بود قدرت را پیرامون خود احساس کرد، شخصیتش کاملاً تغییر یافت. او در مدینه دیگر برای مردم موعظه نمیکرد، بلکه به پیروانش دستور قهری میداد، بر طبق احکام خدا منافقان را بزنجیر بکشد و خون آنها را بپیرجمانه بریزند. آیات سوره های مدنی ز بر مبین این واقعیت بوده و بوضوح شارح تفاوت های متون، اهداف و روش های سوره های مکی و مدنی است.

آیه ۱۹۱ سوره بقره:

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَشَرِّ مَوَاطِنَ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْ آلَ قُرَيْشٍ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ ..

«هر کجا مشرکین را یافتید آنها را بکشید و از شهرهایشان آواره شان سازید چنانکه آنان شمارا از وطن آواره کردند. کارهای فتنه انگیز آنها بدتر از کشتار است...»

آیه ۷۱ سوره نساء:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اخذُوا حُرُوسًا لَكُمْ فَانْفِرُوا ثَبَاتًا أَوْ انْفِرُوا جَمِيعًا

«ای اهل ایمان سلاح جنگ بگیرید و آنگاه دسته دسته و یا همه با هم برای جهاد اقدام کنید.»

آیه ۸۹ سوره نساء:

... فَلَا تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَجِدْهُمْ
وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ...

«... منافقین را تا در راه خدا گام برندارند، دوست نگیرید و اگر مخالفت کردند آنها را هر کجا یافتید به قتل برسانید...»

آیه ۶۱ سوره احزاب :

تَلْعُورِينَ إِنَّمَا يَفْعَلُوا لِحُدُودِهِمْ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ ۝

«مردم پلید را هر کجا یافتید، آنانرا گرفته و جدا آنها را بکشید.»

آیه ۵ سوره توبه :

وَ إِذَا اسْتَلَخْتُمُ الْأَرْضَ الْحَرَّةَ فَإِذَا لَكُمْ مِنَ النَّاسِ الَّذِينَ عَاهَدُوا أَنْ تُجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ تُحَارِبُوا فِيهَا لَعَنَ اللَّهُ مَن يُجَاهِدْ فِيهَا وَ لَعَنَ اللَّهُ مَن يُجَاهِدْ فِيهَا وَ لَعَنَ اللَّهُ مَن يُجَاهِدْ فِيهَا وَ لَعَنَ اللَّهُ مَن يُجَاهِدْ فِيهَا ...

«پس از آنکه ماههای حرام بسر رسید آنگاه مشرکین را هر کجا یافتید بقتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید...»

نکته جالب توجه در متن آیه مذکور (آیه ۵ سوره توبه) تضاد آشکار آن با آیه ۲۱۷ سوره بقره میباشد. شرح این تضاد در ابتدا نیاز به توضیح مقدمه ای دارد.

بر حسب سنت دوران جاهلیت اعراب جنگ و خونریزی را در چهار ماه ذیقعده، ذیحجه، محرم و رجب حرام دانسته چهار ماه مذکور را بنام «ماههای حرام» مینامیدند. درباره حرام بودن جنگ و جهاد در چهار ماه مذکور، بطوریکه دیدیم آیه ۵ سوره توبه بطور صریح حاکی است که در ماههای حرام باید از قتل و خونریزی خودداری شود. اما حمله به یکی از کاروانهای قریش به سرپرستی عمرو بن حفص که از شام به مکه میرفت برخلاف نص صریح آیه ۵ سوره توبه در اول ماه رجب که یکی از ماههای چهارگانه حرام است صورت گرفت. بدین شرح که در سال دوم هجرت، به محمد خیر رسید کاروانی از قریش با مال و امتعه فراوان از شام به مکه میرود. محمد یکی از پیروان خود بنام عبدالله بن جحش را مأمور حمله و هجوم به کاروان مذکور کرد. مهاجمان در محلی بنام نخله در نزدیکی مکه کمین کردند و موقعی که کاروان به آنجا نزدیک شد، به آن حمله کرده، سالار قافله را مقتول، اموال قافله را تصاحب کردند و به مدینه نزد محمد بردند.

علاوه بر اینکه حمله به کاروان مذکور برخلاف سنت اعراب در ماههای حرام انجام گرفت، یکی دیگر از اصول سنتی اعراب که در این واقعه بوسیله مأموران محمد نادیده گرفته شد، کشتن کاروان سالار قافله بود. زیرا بر طبق رسوم سنتی اعراب در موقع غزوه نمیبایستی خون ریخت و قتل نفس برای چپاول اموال قبیله ای که مورد تاراج

قرار می‌گرفت، جایز نبود، اما برخلاف موازین سنتی اعراب، ماموران محمد نه تنها در ماههای حرام به کاروان مذکور حمله کردند، بلکه گار وانسالار آنرا نیز مقتول نمودند.^۱ پس از انتشار خبر وحشت‌انگیز مذکور که برخلاف سنت قدیمی اعراب و همچنین مغایر با مفهوم صریح آیه ۵ سوره توبه انجام گرفته بود، بزرگان طایفه قریش محمد را از انجام این عمل سخت بیاد انتقاد گرفتند و از جمله اظهار داشتند، محمد کسی که عنوان رهبری و هدایت بشریت را بخود بسته است، حتی به سنن قدیمی قومی خود نیز پای‌بند نیست و در ماههای حرام دستور قتل و غارت و چپاول داده است. با شنیدن این موضوع محمد سخت نگران شد و در صدد رفع و رجوع اتهام مذکور برآمد و لذا بلافاصله آیه ۲۱۷ سوره بقره را که بکلی با آیه ۵ سوره توبه مغایرت دارد به شرح زیر نازل کرد.

آیه ۲۱۷ سوره بقره:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ
بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ ...

«از تو راجع به جنگ در ماه حرام سؤال میکنند، بگو گناهی است بزرگ، ولی گناه بزرگتر از آن نزد خدا بازداشتن مردم از راه خدا و کفر به خدا و پایمال کردن حرمت حرم خدا و منع مسلمانان از زیارت کعبه است...»

با توجه به اینکه چهار نفر مسئولیت کاروان مذکور را بر عهده داشتند، بعد از قتل کاروانسالار و نفر آنها اسیر و یکی از آنها فرار کرد و موضوع واقعه را به اهالی قریش اطلاع داد. سپس نمایندگان برای پس گرفتن شتران و کالاهای کاروان مورد دستبرد و همچنین اسرای آن از مکه وارد مدینه شدند. محمد شتران و کالاهای مورد نظر را پس نداد و هر یک از دو اسیر را در مقابل یک هزار و ششصد درهم آزاد کرد.

سایر آیاتی که شارح روحیه قدرت طلبانه و تجاوزگرانه محمد در مدینه میباشند

به شرح زیر است:

آیه ۲۹ سوره توبه:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ...

۱- کونستان و برزیل گیورگیو، محمد پیغمبری که از تو باید شناخت، ترجمه ذبیح اله منصور (تهران):

انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۳)، صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱

«بکشید کسانی را که به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و رسول او حرام کرده اند، حرام تلقی نمیکنند...»

آیه ۷۳ سوره توبه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ جَاهِدُوا الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ...

«ای پیغمبر با کافران و منافقین جهاد و مبارزه کن و بر آنها بسیار سخت بگیر...»

در آیه ۲۴ سوره نساء، محمد برای انگیزش پیروانش به جنگ با مخالفین، به یک نکته روانی جالبی متوسل میشود که شاید بتوان گفت در تشویق و تهییج اعراب به جنگ با دشمن از هر عامل روانی دیگری موثرتر بوده و آن اینست که ازدواج با زن شوهردار را در جنگ با کفار برای پیروانش حلال اعلام میکند. آیه ۲۴ سوره نساء در این باره میگوید:

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ...

«نکاح زنان محصنه (شوهردار) برای شما حرام شد، مگر زنانی که در جنگهای با کفار متصرف و مالک شده اید...»

زن در زندگی عرب بادیه، همیشه اهمیت بسیار داشته و بعد از لذت از غذا و آشامیدنی و یا بعبارت دیگر بعد از لذت از مسیری و رفع عطش، بزرگترین لذت عرب بادیه این بوده است که زنی زیبا در اختیار داشته باشد. زن برای بعضی از اعراب بادیه حتی از آب و شتر گرانبها تر بود، زیرا بعضی از آنها چون زندگی خود را پیوسته در بیابان میگذرانیند، نمیتوانستند ازدواج کنند. بعضی از آنها نیز پس از آمدن به شهر بضاعت ازدواج نداشتند. در عربستان بعضی از مردهای بادیه در تمام عمر بغیر از مادر خود، زن دیگری را نمیدیدند و حتی نمیتوانستند فرض کنند که زنان دیگر چه تفاوتی با مادر آنها دارند. بهمین علت است که محمد پیوسته پیروانش را با تصاحب زن به جنگجویی ترغیب میکرده است.^۱

سوره دهر دارای سی آیه است که مفهوم آیات ۵، ۱۱، ۱۷ و ۱۹ آن بطور خلاصه آنست که خداوند به مسلمانان و از جمله به اعراب بادیه که محمد میخواست آنها را با مسلمانان متحد کند، میگفت که شما در بهشت لباسهای حریر خواهید پوشید، بر تختهای عزت تکیه خواهید زد و از جامهای سیمین و کوزههای بلورین شرابی که

چون کافور دارای طعم زنجبیل است خواهید نوشید، پسران ز بیا که تا ابد نوجوان خواهند ماند به شما خدمت خواهند کرد و زنهای ز بیا که همیشه دوشیزه خواهند بود باشما بسر خواهند برد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر شراب دارای طبیعت مضر بوده و بمناسبت طبع مضر آن خداوند آشامیدن آنرا در قرآن منع کرده است و انسان زمینی نباید وجود خود را با این ماده آلوده کند، پس چگونه است که انسان بهشتی که طبیعتاً باید موجودی برتر از انسان زمینی باشد، مجاز میشود، از جامهای سیمین و کوزه های بلورین شراب بنوشد و پسران همیشه جوان ز بیا و زنهای پیوسته با کوه در اختیار داشته باشد. و پاسخ این راز بناچار در عقل و کیاست محمد در ترغیب پیروانش به اطاعت از او امرش خلاصه میشود. مصداق بارز و آشکار تغییر شخصیت و روش محمد را پس از هجرت از مکه به مدینه و تصمیم قاطع او را در قلع و قمع مخالفان با شدت و حدت هر چه بیشتر میتوان در آیه ۴ سوره محمد دید.

آیه ۴ سوره محمد:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْمَنَّتُمْهُمْ فَثُدَّ وَالْوَتَاغِ فَأَمَّا مَنَّا
بَعْدُ وَرَأْفَادًا...

«بنابر این موقعی که با کافران رو برو میشوید، آنها را گردن بزنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار دشمن راز پا در آورید، پس از آن اسیران جنگ را محکم ببند کشید تا بعد آنها را آزاد گردانید و یا از آنان فدیه بگیریید...»

متن آیه مذکور و مخصوصاً ذکر کلمه «فدیه» حاکی از نیروی ساقه روانی دیگری برای تحریک اعراب به جنگ و کشتار مخالفین است که محمد به فراست وزیر کی آنرا تشخیص داده و در متن آیه گنجانده است.

تجزیه و تحلیل این عامل روانی نیاز به شرح مقدمه ای دارد. هنگامی که محمد و یارانش به مدینه مهاجرت کردند، دست آنها خالی بود و حتی قادر به تأمین معیشت روزانه خود نبودند. محمد خودش کار و پیشه ای نداشت و معیشتش را یاران و پیروانش تأمین میکردند و از لحاظ مالی در مضیقه بود. از طرف دیگر محمد میخواست قدرت خود را در مدینه استحکام بخشد و برای خویش یک ار یک حکومت مذهبی بوجود آورد.

بد بپی است که حصول این هدف بدون داشتن پول امکان پذیر نبود. بنابراین محمد میبایستی تدبیری می اندیشید که وضع مالی او دستگاه حکومت مذهبی اش را رونق بخشد. هدف واقعی محمد ابتدا رسیدن به قدرت و حکومت بر اعراب بود و این کار مستلزم داشتن بنیة مالی میبود. محمد برای پیدا کردن راه حلی جهت معمای مضیقہ مالی خود و پیروانش و کسب مال و منال لازم جهت حصول هدفهایی که در سر داشت به روشهای سنتی اعراب متوسل شد. این روشها عبارت بود از حمله، غارت و چپاول که جنگیدن و به غنیمت بردن اموال شکست خوردگان و اسیران و گرفتن «فدیة» وجه عالی و مرحله پیشرفته و نسبتاً منطقی آن میتوانست محسوب شود.

بطوریکه در یکی از فصول پیشین ذکر کردیم بر طبق رسوم سنتی عرب، هنگامی که در محلی رذ پایسی کشف میشد، افراد کاشف، رذ پای مذکور را تعقیب میکردند تا بلکه بتوانند با حمله به صاحب رذ پای و غارت و اموال او به منبع تازه ای از وسایل زندگی دست یابند. محمد برای کسب قدرت مالی راهی آسان تر و عملی تر از این راه نمیتوانست بیابد. حمله به یکی از کاروانهای قریش به سر پرستی عمر و بن خضری در یکی از ماههای حرام که قبلاً در صفحه ۱۸۷ شرح داده شد، یکی از مصداق بارز این استراتژی برای کسب قدرت مالی محمد بود. اعراب حمله و هجوم ناگهانی به کاروانها و یاقبیلہ دیگر و تصاحب اموال و زنان آنها را «غزوه» مینامیدند. واکنون محمد بانرویی که در مدینه گرد آورده بود، میتوانست بوسیله وجه پیشرفته غزوه یعنی جنگ رسمی با دشمنان، اموال و زنان آنها را تصاحب کند. محمد برای اجرای این هدف تئوری «جهاد» را برای پیروانش نازل کرد.

در علوم سیاسی، «تئوری» و «عمل» از عوامل لایتجزای یک اقدام کلی بشمار میروند. بهمین دلیل معروف است که میگویند «عمل بدون تئوری کور و تئوری بدون عمل مرده است.» ولی محمد نیازی به کار برد این قاعده نداشت. این اصل در باره قدرت-طلبانی بکار میروند که از راههای سیاسی در صدد کسب قدرت برمی آیند، اما محمد خود را در لباس نبوت فرو برده و از زبان خدا با پیروانش حرف میزد و دستورات الهی و با عبارت دیگر احکام مذهبی و الهی که او نازل میکرد، میبایستی بدون تعقل و تفکر اجرا شود. دستور خدا تعقل ناپذیر است و نه در آن زمان بلکه امروز نیز پس از ۱۴۰۰ سال

باید فوراً بمرحله اجرا درآید و هر کسی با آن مخالفت کند باید بلافاصله خون از رگهایش خارج گردد. تئوری «جهاد» یعنی جنگ رسمی با دشمنان و در نتیجه گرفتن «فدیه» و «جزیه» از آنان در واقع نتیجه مستقیم جهاد میبود. آیه ۲۱۶ سوره بقره بشرح زیر روشنگر این واقعیت است:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝

«حکم جهاد برای شما مقرر گردید و حال آنکه بر شما ناگوار و مکروه است، لیکن چه بسا چیزی را مکروه میدانید و آن برای شما خوب باشد و چه بسا چیزی را خوب بدانید و آن به صلاح شما نباشد و خداوند به امور داناست و شما نمیدانید.»

و بعداً نیز در تائید حکم جهاد آیه ۷۴ سوره نساء میگوید:

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۝

«پس در راه خدا با آنهایی که زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند، جهاد کنید و هر کسی در جهاد در راه خدا کشته شد و یا غلبه کرد، بزودی بوی اجری عظیم خواهیم داد.»

پاسکال میگوید: «عدالت بدون وجود نیروی اجرایی بسی مفهوم و نیروی اجرایی بدون عدالت ظلم خواهد بود.» اما این قاعده در علوم سیاسی بکار میروند، نه معتقدات مذهبی. در امور سیاسی هراسانی حق دارد از دولتی که اداره امور جامعه را بر عهده دارد انتقاد کند، اما در امور مذهبی و بویژه در اسلام، بر طبق آیاتی که در پیش ذکر کردیم، انتقاد از مذهب مخالفت با خدا تلقی شده و مجازات مرگ دارد.

بهر حال محمد با فراست و کیاست خاص خود، بمنظور تأمین بنیه مالی پروان و سپاهیان اسلام و قوام بخشیدن به بنیان حکومت اسلامی خود، به ایجاد ثنوریهای خمس، زکات، جهاد، غنائم، جزیه^۱ و فدیه^۲ اقدام کرد.

۱- خراج زمین و یا مالیاتی که در قدیم مسلمانان از کفار و اهل ذمه (یهود و نصاری که در کشورهای اسلامی زندگی میکردند) میگرفتند.

۲- مالی که کسی برای خرید جان خود و آزاد کردن خود میدهد.

آیه ۴۱ سوره انفال برای صدور حکم خمس نازل شده و حاکی است که هر مسلمانی باید یک پنجم از عایدی خود را به خدا، پیغمبر، منسوبین پیغمبر، یتیمان، بینوایان و درماندگان در سفر اختصاص دهد. آیه ۶ سوره انفال نیز هر چیزی را که بدون رنج مردم حاصل میشود، مطلقاً به پیغمبر اختصاص داده است و آیه ۶ سوره حشر نیز غنائم جنگی را بطور اخص و انحصاری به پیغمبر و آیه ۷ سوره حشر غنائم حاصله از اموال کافران را به پیغمبر، خویشاوندان او، یتیمان، فقرا و رهگذران اختصاص میدهد.

آیه ۴۱ سوره انفال:

وَاحْلُمُوا كَمَا عَمِلْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ وَاللَّيْلُ الْقُرَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالسَّكِينِ وَأُولِي الْأَرْزَالِ إِنَّكُمْ أُمَّتٌ أُمَّتٌ بِاللَّهِ وَمَا أَوْلَىٰ أُولَىٰ الْقُرْآنِ
يَوْمَ الْقِيَامِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

«و بدانید از آنچه که به غنیمت بشمارسد، یک پنجم آن مخصوص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و درماندگان در سفر میباشد، اگر شما به خدا و آنچه که ما در روز آزمایش، روزی که دونیر و در برابر یکدیگر قرار گرفتند، برای بنده خود نازل کردیم ایمان دارید و خدا بر هر چیز تواناست.»

آیه ۱ سوره انفال:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ...

«در باره حکم انفال از تو سؤال میکنند، بگو که انفال مخصوص خدا و رسول است...»
آیه ۶ و ۷ سوره حشر نیز دارای احکامی مانند آیات فوق است بدین شرح که اولی غنائم جنگی را اختصاصاً به محمد و دومی به محمد و خویشان او و یتیمان، فقرا و درماندگان در سفر اختصاص میدهد.

مفهوم کلمه خدا و رسول در آیه مذکور و تفسیر اینکه چگونه یک مسلمان میتواند به خدا خمس بدهد یک تعبیر زیادتر نمیتواند داشته باشد و آن اینست که محمد خود را با خدا یکی میدانند و خدا را قبل از نام خود ذکر میکنند تا به مسلمانان و انمود کند که انفاق مالی به محمد و خویشانش در واقع کمک مالی به خداست.

محمد پرداخت زکات را برای مسلمانان آنقدر الزام آورده است که آنرا در قرآن هم طراز با نماز ذکر کرده است. در قرآن در ۳۲ مورد سخن از زکات رفته که ۲۷ مورد آن

همطراز با نماز ذکر شده است. آیه ۱۲ سوره مائده در باره زکات میگوید:

... وَقَالَ اللَّهُ لَنْ مَسْكُوكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ...

«... و خداوند گفت من باشما هستم هر گاه نماز بخوانید و زکات بدهید و به فرستادگان من ایمان آورید و به آنها احترام بگذارید و آنها را یاری کنید و به خدا قرض نیکو دهید، در این صورت گناهان شما بیا مرزم و شمارا در بهشتی که از پر درختانش نهرجاری است داخل کنم...»

نکته قابل ذکر در این بحث آنست که در مذهب تسنن، فقهای مذهب مذکور خمس را مردود دانسته و تنها زکات را بر رسمیت شناخته و وصول آنرا نیز وظیفه حکومت‌های وقت دانسته اند. ولی در مذهب تشیع وصول خمس و زکات بوسیله دولت تحریم و جزه و ظایف روحانیون محسوب و در عمل یکی از منابع درآمد طبقه روحانیون قلمداد شده است. خمس و زکات در مذهب تشیع پیوسته وسیله اخاذی و کلاشی آخوندهای شیعه بوده است. روح‌الخمینی در کتاب رساله توضیح المسائل «خدا، رسول، منسوبین رسول، یتیمان و در سفر درماندگان» مذکور در آیه ۱۱ سوره انفال رابه «سیدهای فقیر، سیدهای یتیم و سیدهای در سفر درمانده و مجتهد جامع شرایط» تعبیر کرده است^۱ که کاملاً با مدلول آیه ۱۱ سوره انفال در باره خمس مغایرت دارد.

مسلمانان برای هر اسیر جنگی که در اختیار داشتند، مبلغ چهار هزار درهم^۲ پول مطالبه میکردند و در صورت پرداخت مبلغ مذکور اسیر جنگی را آزاد مینمودند. برای اینکه بدانیم قدرت مالی چهار هزار درهم در آن زمان چقدر بوده، بهتر است آنرا با بهای چند

۱- مسئله شماره ۱۸۳۴ کتاب رساله توضیح المسائل خمینی در باره خمس مینویسد: «خمس را باید دو قسمت کرد: یک قسمت آن سهم سادات است. بنا بر احتیاط واجب باید با اذن مجتهد جامع شرایط به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع شرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه میدهد، برسانند...»

۲- گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۲۴۸

حیوان و کالا بشرح زیر مقایسه کنیم.

بهای یک شتر در آن دوره در مکه چهارصد درهم بود و یک گوسفند در مکه چهل درهم و یک بز بیست و پنج درهم ارزش داشت. یک نیزه در بازار مکه چهار درهم و یک کجاوه که روی شتر قرار می گرفت، سیزده درهم می ارزید. یک غلام نیزسته به سن و زبانی اش از یکصد و پنجاه درهم تا هشتصد درهم ارزش داشت.^۱

پس از جنگ بدر بزرگان قریش تصمیم گرفتند، از پرداختن فدیة به سپاه محمد برای آزاد کردن اسیرانشان خودداری کنند، زیرا معتقد بودند که این عمل باعث تقویت بنیه مالی مسلمانان خواهد شد. اما چون خانواده هایی که در سپاه محمد اسیر داشتند در بازخرید اعضای خانواده خود اصرار کردند، لذا تصمیم مذکور بلا اجرا ماند^۲ و پرداخت فدیة برای بازخرید اسیران، سطح مالی سپاهیان محمد را به نحو قابل توجهی بالا برد.

تئوری جهاد شاهکار محمد و محصول فراست او در شناخت عوامل روانی اعراب و متحد کردن طوایف متخاصم عرب ز پر پرچم اسلام و گسترش آئین محمد در آنسوی مرزهای عربستان بوده است. محمد با ایجاد و اجرای تئوری جهاد، نه تنها پایه های حکومت خود را مستحکم کرد و وضع مالی دستگاه دینی اسلام و همچنین پیروانش را قوام بخشید، بلکه پس از درگذشت او با همت جانشینانش در حدود سال ۷۵۰ میلادی حوزه اقتدار امپراطوری اسلام از مرزهای چین به سلسله جبال پیرنه در ایتالیا توسعه یافت و اسلام سه امپراطوری با عظمت دنیای قدیم یعنی امپراطوریهای ایران، مصر و سوریه را فتح کرد و سکنه این کشورها مسلمان شدند.

در قرآن در ۳۱ آیه از جهاد سخن گفته شده است که بعضی از آیات مذکور در صفحات پیش ذکر شد. بطور کلی از فحوای آیات قرآن میتوان گفت که جهاد در ۴ مورد بکار میرود:

- ۱- جنگ بر ضد مشرکین و بت پرستان ۲- جنگ بر ضد مرتدین ۳- جنگ بر ضد اهل کتاب و ۴- جنگ برای دفاع از اسلام.

۱- مأخذ بالا.

۲- مأخذ بالا، صفحه ۳۹

جهاد نیز از فرآورده های سوزه های مدنی است و در سوره های مکی ذکر از جهاد و قتال نشده است. محمد تئوری جهاد را با کسب غنائم جنگی و تصرف زنان ملل مغلوب توأم کرد و از اتحاد این دو عامل روانی انگیزه ای برای پیروانش بوجود آورد که از هر عامل دیگری بیشتر می توانست اعراب را به جنگ با دشمنان اسلام ترغیب و تشویق نماید. آیات زیر در باره کسب غنیمت در جهاد نازل شده و نشان می دهد چگونه محمد با وعده کسب غنیمت پیروانش را به جنگ با دشمنان برانگیخته است:

آیه ۲۰ سوره فتح:

وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُوهَا فَعَبَّلَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝

«خدا کسب غنیمت های بسیاری را بشما وعده داده است و برای شماست که در آن شتاب کنید و خدا دست مردم را از سر شما کوتاه کرد تا دلیل اهل ایمان باشد و خدا شما را بر راه راست هدایت میکند.»

نکته جالب اهمیت در بحث غنائم حاصله و چگونگی مالکیت آنها، متن آیه ۱ سوره

انفال بشرح زیر است:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ۗ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ۚ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصِلُوا حَوَاطِ أَيْدِيكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ ۝

«از تو راجع به (انفال) پرسش میکنند، پاسخ بده که انفال مخصوص خدا و رسول است. بنا بر این در برابر خدا پرهیز کار باشید و در این موارد به صلح مسالمت بین خودتان اقدام کنید و خدا و رسول را اطاعت کنید، اگر اهل ایمان هستید.»

بر طبق شرح قرآن مهدی الهی قمشه ای در صفحه ۲۲۹، «انفال» عبارت است از غنائمی که بدون جنگ از دشمنان بدست می آید، زمینهای خراب و بی مالک، معادن، بیشه ها، فراز کوهها، کف رودخانه ها، میراث باقیمانده از افرادی که وارث ندارند و بطور خلاصه هر چیزی که بدون رنج حاصل شود.

به این ترتیب خداوند عالم بر طبق متن آیه ۱ سوره انفال، کلیه اموال مذکور را ملک خود و پیغمبرش دانسته است. بدیهی است که چون خداوند قابل رؤیت نیست، لاجرم رسول او از جانب وی ممتلک اموالش خواهد شد.

باززول آیه های مذکور محمد پیر وانش را به جهاد و در نتیجه آن دست یافتن به غنیمت و تصاحب املاک مردم و تصرف زنان و بردگان آنها تشویق کرد. اعراب نیز چون اولاً قبل از ظهور محمد از معتقدات مذهبی عاری بودند و ثانیاً معتقدات دینی برایشان نسبت به کسب مال و منال و دسترسی به زنان زیبار و وسفید پوست آنسوی شبه جزیره عربستان، عامل درجه دوم اهمیت محسوب میشد، دعوت محمد را پذیرا شدند و با کمال بیرحمی به جهاد با مخالفان و قتل و کشتار آنها و چپاول و غارت اموالشان مشغول شدند.

با تمسید برنامه ها و اقدامات مذکور، بندر بیح بیت المال دستگاه مذهبی محمد رونق قابل توجهی یافت و پیر وانش را به ثروت و مکننت رسانید. سهمی که سر بازان اسلام از غنائیم جنگی بدست میآوردند به انضمام حقوقی که در ایام صلح از بیت المال میگرفتند، آنها را در زمره توانگران قرارداد. برای مثال سوارانی که در لشکر کشتی شمال افریقا به رهبری عبدالله بن سعد بن ابی السرح شرکت کرده بودند، هر یک سه هزار مثقال طلا و سر بازان پیاده هر یک هزار مثقال طلا دریافت می کردند.^۱

در علوم سیاسی گفته ای وجود دارد که حاکی است: «قدرت موجب فساد خواهد شد.» نگاه عمیقی به تاریخ تحولات اسلام نشان میدهد که حتی شخصیت الهی محمد نتوانست از تأثیر این گفته برکنار بماند. محمد زاهد انساندوستی که در مکه پیوسته با نرمی و آرامش مردم را بسوی خداشناسی، درستکاری و رستگاری میخواند، در مدینه تبدیل به سیاستمداری خشن، حاکمی سختگیر، قانونگزاری دوراندیش و جنگجوی بی بدون انعطاف شد که قصد داشت بنیان یک حکومت مقتدر مذهبی را پایه ریزی کند، ولی البته وظایف دینی اش را در موعظه بعنوان یک مربی اخلاقی فراموش نکرد.

باید اذعان داشت که محمد از نظر مالی تا پایان عمر منزله و درخور یک انسان قابل ستایش باقی ماند و کمتر در صدد استفاده شخصی برآمد. درست است که برای تقویت بنیه مالی دستگاه خود دستور کاروان زنی و غارت و چپاول اموال و تصرف زنان دشمنان را میداد، ولی خود در نهایت قناعت زندگی میکرد و از این لحاظ صحابه او نیز به وی تأسی میجستند. اما از نظر توجه به زن میتوان گفت که گفته «قدرت موجب فساد خواهد شد»

بخوبی در باره زندگی خصوصی محمد و تغییر شخصیت او صادق بوده است. ز یرا محمد، انسان زاهد و پارسامشی که بیش از مدت بیست سال با خدیجه زنی که هیچده سال از او متسن تر بود، زندگی زناشویی کرده بود، بطور ناگهانی به زنان روی آورد.

محمد پس از رسیدن به قدرت با بیست زن ازدواج کرد. این زنان بغیر از زنان برده ای بودند که بععلت داشتن شوهر کافر و یا مشرک در حرمرای محمد زندگی میکردند و مسلمانان تصرف چنین زنانی را بر خود حلال میدانستند.

زنانی را که محمد در حرمرای خود داشت، میتوان به سه طبقه بشرح زیر تقسیم کرد:
۱- زنان عقدی که ازدواج با آنها مستلزم رعایت تشریفات عادی از قبیل حضور گواه و رضایت ولی زن و خود او بود.

۲- زنان برده که دارای شوهر یا کافریا مشرک و یا اصولاً بدون شوهر بودند و بسبب مذکور مسلمانان آنها را بر خود حلال فرض می کردند.

۳- زنانی که خود را بدون شرط به پیغمبر می بخشیدند و بدون تشریفات زنان عقدی میتوانستند به هم خوابگی رسول درآیند.^۱

مدلول صریح آیه ۵۰ سوره احزاب این حق را استثناءً به محمد داده و سایر مسلمانان را از داشتن چنین حقی محروم کرده است.^۲

با وجود اینکه محمد انسانی بصیر و اندیشمند بود، ولی اشتباهات او در باره نزول چنین آیه هایی برای مسایلی که معمولاً بحث آنها نباید از اطاق خواب انسان بخارج نشر کند، آنها را از طرف خداوند، جای نهایت شگفت است. این شگفتی زمانی به حد کمال، توجه انسان را جلب میکند که محمد حتی در باره نوبت هم خوابگی با زنان خویش نیز از طرف خدا آیه نازل میکند.^۳

با توجه به اینکه محمد خود را بشری مانند سایر افراد بشر^۴ فرض نمیکرده و اساس

۱- مأخذ بالا، صفحات ۱۱۲-۱۰۹

۲- به صفحه های ۲۰۳ به بعد همین کتاب مراجعه فرمایند.

۳- به صفحه شماره ۲۰۸ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۴- آیه ۱۳ سوره حجرات، به صفحه شماره ۲۰۵ همین کتاب مراجعه فرمایند.

و پایه دین اسلام را بر شالودهٔ برابری^۱ و برادری^۲ بنیان نهاده و بر طبق احکام صریح قرآن و اسلام، کلیه افراد بشر را از نظر حقوق مساوی دانسته است، حقوق و مزایایی را که وی استثناً برای خود در بارهٔ زن و زنانش قائل شده، نه تنها اعتبار یک پیامبر آسمانی، بلکه حتی یک انسان با انصاف و معقول عادی را نیز از او سلب می‌کند.

حاصل بحث آنست که سوره های مکی و سوره های مدنی قرآن معرف دو پیغمبر هستند، یکی پیغمبر مکی یعنی انسانی آزاده، پارسا، بشردوست، آرام، باگذشت، فداکار، اصلاح طلب و موعظه گر که قصد دارد زندگیش را وقف خدمت افراد به بشر و هدایت آنها بر راه صواب و درستگاری کند. دوم پیغمبر مدنی و یا انسان قدرت طلبی که پایه های قدرتش مستحکم شده و بصورت سیاستمداری سختگیر، سرداری مبارز، رهبری غیر قابل گذشت و حاکمی غیر قابل انعطاف درآمده و لاجرم از سطح عالی و معنوی یک مرشد دینی به ژرفای فکری یک حاکم مادی و فرصت طلب تنزل پیدا کرده است. *

۱- به ماده پانزدهم قانون اساسی مدینه و صفحه شماره ۲۰۵ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۲- قرآن، آیه ۱۰ سوره حجرات.

فصل هفتم

تضادهای قرآن

تضاد با قدرت لایتناهی ایزد یگانه‌بیت دارد.

توماس آکیناس

اگرچه حکمت قرآن بر پایه هدایت و ارشاد مردم بنیاد ریزی شده و کوشش دارد زندگی اخلاقی و معنوی منزهی را به افراد مردم تعلیم دهد، معیذا قسمت چشمگیری از مطالب قرآن بطور یکه با ارائه آیات مربوط خواهیم دید مشحون از تضادها، تعارضات، تجلی احساسات و هیجانات سرکش انسانی، تهدیدات، تطمیعات، نویدهای موهوم، ترغیب به جنگ و آدمکشی و تصاحب اموال و زنان دیگران میباشد. بعضی از آیات قرآن به — بحث در باره روابط خصوصی محمد با دیگران و مخصوصاً با زنان متعدّدش اختصاص داده شده و برخی از آنها نیز در چگونگی تماس مردم با محمد وعظ میکنند. آیات و مطالبی که در سراسر قرآن بکار رفته سعی میکنند محمد را یک موجود مافوق بشر و امتثنایی نشان دهد و مردم را با اجبار مذهبی و ادار به فرمانبرداری از او بکنند، ولی بطور یکه خواهیم دید، بعضی از مطالب قرآن در چنان سطح ضعیف ذهنی تدوین شده است که وجود چنین فرضی را بکلی منتفی میسازد.

هنگامی که یک خواننده غیرمتعبد و بیطرف قرآن را مطالعه میکند، بطور طبیعی این فکر در او بوجود می آید که اگر واقعاً قرآن کلام خدا بوده و بوسیله جبرئیل بر پیغمبر خدا نازل شده، معمولاً احکام و متون آن باید در سطحی که لازمه شأن لاهوتی خداوند تبارک و تعالی باشد، به ارشاد و هدایت مردم پردازد، اما بطوریکه به تفصیل باذکر آیه های مربوط خواهیم دید، بسیاری از مطالب قرآن پراز تضادها، تناقضات، تجلی کینه ها، عداوت ها، شرح حیلها، ذکر وقایع ناچیز و غیر منطقی بوده و در آنچنان سطح ابتدال - مایه ای تنظیم شده که کمتر خواننده غیرمتعبد و اندیشمندی میتواند آنرا یک کتاب آسمانی و آیت تعلیمات الهی تلقی نماید.

در جهان ادبیات کتبی وجود دارد که قبل از میلاد مسیح برشته تحریر درآمده و هنوز از نقطه نظر تعالیم اخلاقی بکارت خود را حفظ کرده و از آثار ادبی بدیع جهان بشمار میروند. از جمله کتب مذکور میتوان **جمهور افلاطون**، **اخلاق نیکوماخس** ارسطو، **سیاست** ارسطو، **پلوتارک** و غیره را ذکر کرد. تألیفات مذکور با راهنمی محکم و نافذ به خواننده اصول اخلاق و ارزشهای معنوی تعلیم میدهند و افراد بشر را به زندگی اخلاقی و اجتماعی بهتر و بارورتری رهنمون میشوند. بعلاوه اندیشگران بزرگ و نامداری مانند **حمورابی**، **کنفوسیوس**، بودا و زرتشت در تاریخ جهان ظهور کرده و افکار و عقاید نوینی برای هدایت و ارشاد بشر آورده اند که دارای پایه های اصولی و منطقی فنا ناپذیری هستند که هنوز مرجع و الهام دهنده افکار مصلحین و مرشدان راه حقیقت بشمار میروند.

بدیهی است که اگر محمد دارای وسعت ذهنی مشابهی با هر یک از فلاسفه و نویسندگان مذکور میبود و یا با افراد اندیشمند و بصیر مشورت میکرد، میتوانست کتاب دینی بهتر، قابل دفاع تر و کاملتری به بشریت عرضه کند. ولی چون قصد داشت، به قرآن و احکامی که در آن آورده است، جنبه الهی و آسمانی بدهد، در تددوین مطالب قرآن تنها به ذهنیت خود متکی شد و بهمین دلیل است که مطالب و متون قرآن، بطوریکه خواهیم دید، پراز تناقضات و احکام ضد و نقیض است.

در باره محلی که محمد تعلیماتش را فرا گرفته، بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. گروهی از محققان معتقدند که محمد آموزشهای اولیه اش را در مکه تحصیل کرده است. گروه دیگری از محققان اظهار عقیده کرده اند که او قسمتی و یا قسمت اعظم

اطلاعات مذهبی اش را در زمانی که بعنوان کاروانسالار به خارج از عربستان و مخصوصاً سوریه مسافرت میکرده، فرا گرفته است. معیناً چنانکه ملاحظه میشود، در قرآن مطلبی وجود ندارد که محمد نتوانسته باشد آنرا در مکه و یا مدینه آموخته و یا مجبور شده باشد برای تحصیل آن به خارج از عربستان مسافرت کند. البته میتوان به یقین گفت، آموزشهای محمد در خارج از مکه و مدینه و در مسافرتهاى تجارى که به سایر نقاط کرده در بسط اطلاعات او بسیار موثر بوده است. از طرف دیگر بطور یکه گفتیم، چون محمد قصد داشت به پیروانش وانمود کند که او بوسیله جبرئیل با خدا رابطه دارد و کلیه احکام و اعمالی را که برای پیروانش مقرر میکند، کلام نازل شده از طرف خداست، لذا حتی با نزدیکترین صحابه خود مانند ابوبکر و عمر نیز در باره امور مشورت نمیکرد. ابداً هیچی است که اگر او در باره امور و اعمالی که بنام احکام الهی برای اتباعش مقرر میکرد، با افراد ذیصلاحیت و صاحب نظر مشورت مینمود، موفق میشد از بسیاری اشتباهاتی که در تدوین متون و مطالب قرآن مرتکب شد، جلوگیری کند. بزرگترین دلیل اشتباهات محمد، تضادهای چشمگیر بعضی از احکام و متون قرآن است که به آسانی ذهن هر خواننده روشنگری را جلب میکند و ما در این بحث به ذکر نمونه ها و مواردی چند از تضادهای مذکور می پردازیم.

آیا بر طبق فرمان خدا محمد استثناً مجاز شده است، هر یک از زنان عالم را که بخواهد برای خود انتخاب و تصاحب کند؟

متن آیه ۵۰ سوره احزاب به شرح زیر حاکی است که محمد در باره انتخاب زن از سایر مومنان استثناء شده و در انتخاب زنان آزادی کامل دارد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنْ أَحْبَبْتَ نِكَاحَ الْمُؤْمِنَاتِ أُولَئِكَ لَمْ يَكُنَّ عَلَيْكَ إِتِمَامٌ كَمَا كَانَتْ عَلَيْكَ إِتِمَامُ الْمُؤْمِنَاتِ وَأَمَّا الْمُؤْمِنَاتُ فَمَنْ أَمَرَاهُ فَمِنْهُنَّ

إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَنْتَكِبَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا قَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝

«ای پیغمبر ما زنانی را که مهرشان ادا کردی بر توحلال کردیم و کنیزانی را که بغنیمت خدا نصیب تو کرد و ملک تو شد و نیز دختران عمود دختران عمه و دختران خالو و دختران خاله آنها که با تواز وطن خود هجرت کردند و نیز زن مؤمنه ای که خود را بدون شرط و مهر به — تو ببخشید و رسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم مخصوص توست نه مؤمنانی که ما میدانیم درباره زنان و کنیزان ملکی آنها چه مقرر کرده ایم. این زنان که همه را بر توحلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد و خدا را بر بندگان رحمت بسیار است.»

حکم آیه مذکور، اصحاب نزدیک محمد مانند ابو بکر و همچنین زن محبوبش عایشه را بر آشفت و آنها به محمد اعتراض کردند که این چگونه خدایی است که ترا در استقاده بدون قید و شرط از زنان اینچنان آزاد میگذارد تا تو هر زنی را اراده کنی بتوانی در اختیار بگیری. منطق محمد در برابر اعتراضات مذکور به بن بست رسید و لذا خدای محمد حکم آیه ۵۰ سوره احزاب را لغو و آیه ۵۲ سوره مذکور را به شرح زیر نازل کرد:

لَا يَحِلُّ لَكَ الْبَنَاتُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَهْمَمْتُكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ۝

«ای رسول بعد از این دیگر نه هیچ زن بر توحلال است و نه مبدل کردن این زنان به دیگر زن هر چند از حسنش بشگفت آئی و در نظرت بسیار زیبا آید مگر که کنیزی مالک شوی و خدا بر هر چیز مراقب و نگهبان است.»

بطوریکه می بینیم بر طبق مدلول صریح آیه ۵۰ سوره احزاب، خداوند محمد را مجاز کرده است بدون رعایت مقررات ازدواج که برای سایریند گانش وضع کرده، هر زنی را که اراده کرد در اختیار خود در آورد تا در امر نکاح برای پیغمبر حرج و زحمتی بوجود نیاید. سپس بر طبق متن آیه ۵۲ همان سوره، خداوند حکم قبلی خود را لغو و پیغمبرش را از ازدواج جدید و یا تبدیل زوجه هایش به زوجه های جدید منع میکند.

تضاد احکام مذکور و اشتباهات محمد در وضع احکام و مقررات ضد و نقیض

در قرآن، به دلایل زیر شگفت هر انسان اندیشمندی را بشدت برمی انگیزد:

۱- محمد در قرآن انسانی برابر سایر انسانها ذکر شده و تنها تفاوتی که با سایر افراد بشر دارد آنست که از طرف خداوند ما موروحي دستورات او به افراد هم نوعش شده است. آیه ۶ سوره سجده در این باره میگوید:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ الْوَحْيُ وَإِنِّي أَنَا الْبَشَرُ الْأَلَمِيُّ الرَّسُولُ وَاللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرُّسُلَ أَكْبَرُ مِنْكُمْ ۗ

«یا محمد به آنها (مشرکین) بگو که منم مثل شما بشر هستم، با این تفاوت که از طرف خداوند به من وحی میشود به شما بگویم که خدا یکی است پس همه بطور مستقیم براه او بروید و آموزش طلبید و وای بر مشرکین.»

۲- اساس و پایه اسلام بر بنیان برابری و برادری استوار شده است. آیه ۱۳ سوره حجرات در این باره میگوید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ ...

«ای مردم ما همه شما را از یک مذکر و یک مؤنث آفریدیم و شما را به شعبه ها و فرقه های مختلف تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید و گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیز کارترین شماست...»

۳- آیه ۱۰ سوره حجرات نیز در باره برابری و برادری مسلمانان میگوید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ...

«در حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند...»

۴- ماده پانزدهم قانون اساسی مدینه که بوسیله خود محمد تدوین شده است میگوید:

«هر حقی که فقیرترین مؤمن از آن برخوردار میشود مساوی است با حقی که غنی ترین مسلمان از آن برخوردار میگردد.»

۵- آیه ۵۰ سوره قمر حاکی است:

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمْنَا بِالبَصَرِ ۝

«و فرمان ما در عالم یکی است و در سرعت چشم بهمزدن باید انجام پذیرد.»

با وجود آیات و احکام صریح قرآن در باره اینکه اولاً محمد فردی از جامعه انسانی و مانند سایر افراد بشر بوده ثانیاً همه مسلمانان بایکدیگر برادری برابر هستند و بعلاوه فرمان خدا تغییر ناپذیر است، اشتباه محمد در نزول آیات متضاد مذکور و اینکه خود را از سایر مسلمانان در باره استفاده از زن مستثنی کرده و برای خود از جمله این امتیاز را قائل شده است که بتواند هر زنی را که بخواهد بدون رعایت مقرراتی که برای سایر مؤمنان در قرآن ذکر شده تصاحب کند، در خواری حیرت و شگفت است.

یکی از نکات قابل استناد در تضاد احکام قرآن و گفتار و کردار محمد واقع زیر است:

روزی ابولهب عموی محمد مردان قبیله هاشم و از جمله محمد را در منزل خود دعوت کرد. پس از حضور مدعوین، ابولهب، محمد را خطاب قرار داد و از او پرسش کرد با توجه به اینکه او گفته است مشرکین به جهنم خواهند رفت، عقیده او در باره جدش عبدالمطلب چیست. محمد آیه ۱۱۳ سوره توبه به شرح زیر برای مدعوین خواند:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ...
 «پس مبر و آنهایی که ایمان آورده اند نباید برای مشرکین طلب آمرزش کنند، ولو آنکه مشرکین از خویشان آنها باشند...»

پس ابولهب از محمد پرسید در باره برادرش ابوطالب چه میگوید. محمد پاسخ داد، چون ابوطالب نیز در زمان مرگ اسلام نیاورده و از دین اجدادش دست نکشیده بود، از اینرو او نیز آمرزیده نیست.

آنگاه ابولهب نام چند نفر از اجداد خود را که در ضمن از اجداد محمد نیز بشمار میرفتند بر زبان آورد و از محمد پرسش کرد که آیا آنها آمرزیده اند یا نه. محمد مجدداً آیه مذکور را قرائت کرد و اظهار داشت: «حکم خداوند قطعی است و استثناء نمی پذیرد.»

اکنون این بحث مطرح میشود که اگر حکم خدا قطعی بوده و استثناء پذیر نیست، پس چگونه است که خداوند اینهمه در قرآن احکام ضدونقیض صادر کرده و مخصوصاً در باره زندگی خصوصی محمد و استفاده او از زنان قائل به استثناء و صدور احکام متعارض شده است!

نقش خداوند در قرآن بعنوان کارگزار روابط عمومی پیغمبر

خداوند در نقش کارگزار روابط عمومی پیغمبر به زنان محمد درس پیغمبرداری، به مسلمانان درس آداب معاشرت با پیغمبر و زنان او را میدهد، به محمد امتیازات استثنایی برای رفتار و آمیزش با زنانش تفویض و برای نوبت همخوابگی محمد با زنانش فرمان صادر میکند.

در آیات زیر خداوند از یک طرف به پیغمبرش آئین زناشویی و طرز رفتار با زنانش را می آموزد و در این باره بطور استثنائی مزایایی برای او قائل میشود که سایر مسلمانان و مؤمنان باید از آنها محروم بمانند و ازدگرسوبه زنان پیغمبر آداب معاشرت با دیگران و مخصوصاً چگونگی رفتار با پیغمبر درس میدهد و به آنها توصیه میکند که اگر مرتکب گناه شوند در دنیاى اخروی مجازاتشان دو برابر زنان عادی بوده و اگر از پیغمبر اطاعت کنند، پاداششان دو برابر زنان دیگر خواهد بود.

آیات زیر حاکی است که زنان پیغمبر برای رستگاری در دنیاى اخروی باید مطیع و منقاد محمد بوده و خود را وقف خواست های انسانی او کنند. آیات ۲۸ تا ۳۴ سوره احزاب میگوید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ أَرْوَاهُكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَرِزْقَهَا فَتَمَتَّعُوا بِهَا وَأَسْرُوا
 حَتَّىٰ تَمُوتُوا حَيْثُ كُنْتُمْ ۖ وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ
 لِلصَّادِقَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ۖ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّمَا رِزْقُهَا
 مِنَ اللَّهِ عَزِيمٌ ۚ وَمَن يُقَدِّمْتَ مِنَ الْبَعثِ فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَ
 تَعْمَلُ صَالِحًا ۖ لِّذَلِكَ أُجْرُهَا ۚ وَمَنْ يَأْتِهَا مِنْكُمْ فَحَسْبُهَا ۖ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ
 لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ ۚ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ الرِّجْلَ وَالْقَوْلُ قَبْلَهُ ۚ فِي قَلْبِهِ
 مَرَضٌ ۚ فَلَنَقُولَ لَهُ قُدْرَةٌ ۚ وَفَلَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۚ وَاتَّقِينَ الصَّلَاةَ وَالنَّسَاءَ
 وَالزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ...

«ای پیغمبر به زنان خود بگو اگر شما طالب زیب و زبورزندگی دنیا هستید بیائید تا من مهر شما را برداختم و همه را به خوبی و خرسندی بطلاق دهم. و اگر طالب خدا و رسول

و مشتاق زندگی آخرت هستید همانا خدا به نیکوکاران از شما زنان پاداشی عظیم عطا خواهد کرد. ای زنان پیغمبر هر کدام از شما که دانسته کار ناروایی مرتکب شود او را دو برابر دیگران عذاب کنند و این برخدا آسان است. و هر که از شما مطیع فرمان خدا و رسول باشد و نیکو کار شود، پاداشش دو بار عطا کنیم و برای او روزی بسیار نیکو مهیا سازیم. ای زنان پیغمبر شما مانند سایر زنان نیستید. شما باید از خدا بترسید. پس با مردان به نرمی و نازکی صحبت نکنید و نماز پادارید و زکوة مال به فقیران بدهید و خدا و رسول را اطاعت کنید.»

آیات ۵۰ تا ۵۳ سوره احزاب در چنان سطح ناهنجاری تنظیم شده که انسان به شگفتی می افتد که چگونه خداوند عالم با جبروت لاهوتی اش به امور جنسی و زناشویی پیغمبرش پرداخته و برای نوبت همخوابگی محمد با زنانش قاعده وضع میکند. آیات شماره ۵۰ و ۵۲ سوره احزاب قبلا در صفحات ۲۰۳ و ۲۰۴ این کتاب شرح داده شده و مدلول آیه ۵۱ سوره مذکور به شرح زیر است:

تَوْبَىٰ مَن نَّكَأَ مِنْهُمْ وَ تَوْبَىٰ إِلَيْكَ مَن نَّكَأَ وَمَن ابْتَهَتَ مَكْنَ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْلَمَهُنَّ وَلَا يُحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ ...

«توای رسول در همبستر شدن با زنهای خود لازم نیست نوبت را مراعات کنی. هر یک از زنانست را میل داری نوبتش را عقب بینداز و هر یک از آنها را از خود راندی باز میتوانی او را نزد خود بخوانی. این موضوع باعث شادمانی دل و روشنی دیده آنها خواهد شد و هرگز هیچیک از آنها نباید از آنچه که تو میل میکنی ناراضی و محزون باشند، بلکه همه باید به آنچه که تو به آنها عطا میکنی، خشنود باشند...»

یکی از مواردی که شأن قرآن کتاب آسمانی خاتم انبیاء را از شمار کلام الهی خارج میکند، موضوع داستان مار به قبطیه یکی از زنان محمد است. شرح موضوع بدینقرار است که روزی حفصه دختر عمر و یکی از زنان محمد با اجازه او به خانه پدرش رفت. محمد در غیاب حفصه، یکی دیگر از زنانش را که مار به قبطیه نام داشت و سیاه پوست بود او را از مصر بعنوان هدیه برای محمد فرستاده بودند، به اطاق حفصه برد و با او همبستر شد. حفصه بعلت خاصسی زودتر از موعد مقرر بخانه مراجعت کرد و متوجه گردید که محمد با مار به

همبستر شده است. لذا فریاد برآورد که چرانوبت اورا به کنیز سیاهی داده و بدینوسیله سبب هتک آبروی او نزد سایر زنانش شده است. محمد برای راضی کردن حفصه اظهار داشت مار به رابر خود حرام میکند و در ضمن از حفصه خواست که این راز را نزد خود محفوظ نگاهدارد و در این باره با کسی سخن نگوید. حفصه فوراً موضوع را به عایشه اطلاع داد و عایشه نیز در این باره با محمد صحبت کرد. محمد برای عایشه سوگند خورد که مار به رابر خود حرام خواهد کرد.^۱ سپس خداوند در تعقیب واقعه مذکور، آیه اول سوره تحریم را به شرح زیر بر محمد نازل کرد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ بِنِسْبَةِ مَرْضَاتِ أَوْلِيَاتِكَ. وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

«ای پیغمبر برای چه آنرا که خدا برای تو حلال کرد، برای خشتود کردن زنانت بر خود حرام کردی و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

«دیدرو»^۲ نوشته است، محمد بیشتر از هر فرد بشر که تا کنون در این دنیا زیسته است، به زنان علاقه مند بود و همچنین بیشتر از هر فرد دیگر بشر با برهان و منطق آشکار دشمنی میورزید.^۳

حاصل این بحث آنست که بر طبق آیات مذکور سوره احزاب، حقوق محمد در باره زنان از سایر مؤمنان وسیع تر است و وی بعنوان پیامبر خدا بر طبق آیات قرآن و فرمان خدا مجاز شده است از مزایای زیر بطور استثنایی استفاده کند:

- ۱- بیش از چهار زن عقدی میتواند داشته باشد. (آیه ۵۰ سوره احزاب)
- ۲- محمد میتواند با خواشانشان نزدیکی که با وی مهاجرت کردند، ازدواج کند. (آیه ۵۰ سوره احزاب)

۱- شرح داستان مار به قبطیه را کلمه قرآنها و از جمله قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، مهدی الهمی قمشه ای، به خط سید حسین میرخانی (تهران: نشر به اخگر، ۱۳۳۷)، در صفحه ۷۴۱ ذکر کرده اند.
 ۲- Denis Diderot (۱۷۸۱-۱۷۱۳)، فیلسوف، دانشمند و مترجم، در آثاره المعارف نویسنده، تئوریسین و نویسنده شهیر فرانسوی است که بوسیله نشر عقاید و کتب نوشته های خود، برای وقوع انقلاب کبیر فرانس، محیط مناسب و باروری ایجاد و نقش مهمی را در انقلاب مذکور ایفاء کرده است.

3- Tor Andrae, *Muhammed, the Man and his Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1953), p. 175.

- ۳- میتواند هر زن مؤمنه ای که خود را بدون مهر به او عرضه کند بعنوان همسر بپذیرد. (آیه ۵۰ سوره احزاب)
- ۴- از رعایت عدالت و شناختن حق تساوی برای زنان خود معاف است. (آیه ۵۱ سوره احزاب)
- ۵- نوبت همخوابگی با زنانش را به رهنجوی که صلاح بداند میتواند تنظیم و یا مقدم و موخر سازد. (آیه ۵۱ سوره احزاب)
- ۶- در زنجاری نسبت به سایر مومنان برتری خواهد داشت. (آیه ۶ سوره احزاب)
- ۷- پس از مرگ وی، کسی حق ازدواج با زنانش را ندارد. (آیه ۵۳ سوره احزاب)
- ۸- زنان وی حق تقاضای نفقه بیشتر ندارند. (آیه ۵۱ سوره احزاب)
- ۹- زنان محمد نباید بر مردم ظاهر شوند و از پشت پرده باید با مردم صحبت کنند. (آیه ۵۳ سوره احزاب)
- ۱۰- از زینت های متداول دوران جاهلیت باید خودداری کنند. (آیه ۳۳ سوره احزاب)
- ۱۱- از نوبتی که محمد برای همبستر شدن با آنها قائل میشود، باید راضی باشند. (آیه ۵۱ سوره احزاب)
- ۱۲- زنان پیغمبر در صورت ارتکاب اعمال ناشایست دو برابر زنان عادی مجازات و در صورت اقدام به عمل شایسته دو برابر پاداش داده میشوند. (آیه ۳۰ سوره احزاب)
- در آیات زیر خداوند عالم که یکی از ۹۹ لقبش ملک القدوس میباشد، در نقش کارگزار روابط عمومی و نشریاتی محمد در قرآن ظاهر میشود و به مسلمانان درس چگونگی سخن گفتن و معاشرت کردن با پیغمبر و همچنین با همسران او میدهد.

آیات ۱ تا ۵ سوره حجرات درباره موضوع نوح حاکی است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْلِبُوا بُيُوتَ يَدَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ○
... لَا تَرْفَعُوا أَصْوَابَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا كَهْفُؤُا لَهُ بِالْقَوْلِ كَهْفُ يُغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ أَنْ يَخْتَبِطَ

أَعْمَالَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ○ إِنَّ الَّذِينَ يَعْطُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ ○ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ○

«ای کسانی که ایمان آورده اید برخدا و رسول تقدم مجوئید و از خدا بترسید که خداوند شنوا و داناست... صدایشان را از صدای پیغمبر بلندتر نکنید و با او بلند صحبت نکنید، همچنانکه با یکدیگر بلند صحبت میکنید تا اعمال نیکتان باطل نشود و شما آنرا نفهمید. کسانی که در حضور پیغمبر آرام صحبت میکنند، خدا در واقع قلوبشان را برای تقوا آزموده است و آمرزش و پاداش عظیم نصیب آنها کرده است. آنهایی که ترا از پشت خانه ات بصدای بلند میخوانند، اغلب افراد بی شعور و بی عقل هستند. و اگر آنها صبر میکردند تا خودت از خانه خارج شوی برایشان بهتر بود و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

آیه ۶۲ سوره نور:

إِنَّا السُّؤْمُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمَوْعِدٍ مُّبِينٍ ○ يَسْتَأْذِنُ بَعْضُ النَّاسِ بَعْضًا لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِكُمْ فَأَذَنَ لِمَن شَاءَ مِنْهُمْ وَنَهَى مَنِ اسْتَشْفَعُ لَهُمْ ○ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَرِيمٌ ○

«مؤمنان حقیقی آنهایی هستند که به خدا و رسولش ایمان کامل دارند و هرگاه در کاری که حضورشان نزد رسول لازم باشد با او جمع شوند، تا اجازه نگیرند از محضر رسول بیرون نمیروند و ای پیغمبر آنانکه از تو اجازه میگیرند در واقع اهل ایمان به خدا و رسول هستند، پس چون از تو اجازه خواهند که بعضی مشاغل و امور خود را انجام دهند، به هر کس که میل داری اجازه بده و برای آنها از خدا طلب آمرزش کن که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.»

آیه ۶۳ سوره نور:

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ...

«هنگامی که میخواهید پیغمبر را صدا بزنید، او را مانند موقعی که یکدیگر را بین خودتان میخوانید، صدا نزنید...»

در آیه ۵۳ سوره احزاب، خداوند تشریفات چگونگی ورود به منزل پیغمبر،

غذا خوردن سر سفره پیغمبر، آداب صحبت کردن با زنان پیغمبر را به مردم می آموزد و ازدواج با زنان پیغمبر را پس از مرگ او قدغن میکند.

متن آیه ۵۳ سوره احزاب به شرح زیر است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ لِنَفْسِكُمْ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ لَكُمْ عَذَابًا مُلِيمًا
وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَأَدْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَبِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَأْذِنُ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَأْذِنُ مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ۝

«ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر او اجازه دهد و بر سفره طعامش دعوت کند، در آن حال نیز نباید زودتر از وقت آمده و به ظروف غذا چشم انتظار گشائید بلکه موقعی که دعوت شده اید بیایید و موقعی که غذا تناول کردید زود پی کار خود بروید نه اینکه آنجا برای سرگرمی و صحبت باقی بمانید که این کار پیغمبر را آزار میدهد و او از شرم به شما چیزی نمیگوید ولی خدا از اظهار واقعیت به شما شرم ندارد. و هرگاه از زنان رسول متاعی میطلبید از پس پرده طلب کنید که حجاب برای پاکیزه نگه داشتن دل‌های شما و آنها بهتر است و هرگز رسول خدا را نیاز زار بدو پس از وفات او هیچگاه با همسرانش ازدواج نکنید که این کار گناهی بزرگ است.»

اگرچه محمد از مردان نامدار تاریخ بشمار میرود، ولی لا اقل مدلول آیاتی را که در این فصل تشریح شد، میتوان دلیل ضعف بعضی از خصوصیات روانی او دانست. محمد با تمام نیروی شگرف ذهنی و قدرت فسانده‌ای که در رهبری مردم شبه جزیره عربستان و بسیج آنها برای جهانگیری تحت لوای دین داشته، معهذ بنظر میرسد که توانایی ذاتی برای کنترل منش و رفتار پیروانش را نداشته است. به همین دلیل است که بجای اینکه با کار برد روشهای مؤثر، منش و اخلاقیات فردی و اجتماعی پیروانش را در جهت حصول اهداف سیاسی اش قالب ریزی کند، پیوسته در کالبد خدایی که در ذهنش ساخته است فرو میرود، از قول او به پیروان خود پندواندرزمیدهد

و کوشش میکند با قدرت لایتناهی خدایی که خود را پیغمبر او معرفی کرده، در مردم نفوذ و آنها را وادار به اطاعت از خواسته‌هایش بکند. از اینرو مست که می بینیم در تدوین بعضی از احکام و مطالب قرآن، شأن خدا (الله) را در خدیک انسان بی - اراده و از لحاظ فکری سست بنیاد پائین آورده است. بدین ترتیب خدایی که باید دانا به اسرار آشکار و نهان عالم خلقت بوده و در سطح الوهیت و جبروتی اش به ارشاد و هدایت بنندگان ضعیفش پردازد، در نقش یک عامل بی اراده تشریفاتی در قرآن ظاهر میشود و در باره زندگی خصوصی و فردی محمد از قبیل چگونگی ورود به خانه محمد، سخن گفتن و معاشرت کردن با او، غذا خوردن در خانه پیغمبر، آداب رفتار با زنهای محمد و نوبت همخوابگی محمد با زنانش بحث میکند.

از طرف دیگر محمد در تمام مطالب قرآن کوشش کرده است، آیات و مطالب قرآن را بعنوان کلام خدا در سطحی وضع کند که مافوق ذهنیت بشر بوده و دلیل و حجت پیامبری او و یا عبارت دیگر بعنوان معجزه پیامبری اش به پیروان اسلام قابل ارائه باشد^۱، اما با اشتباهاتی که در تدوین بیشتر مطالب قرآن و مخصوصاً آیاتی که در این فصل ذکر شد، بکار برده است، نه تنها خود را از شمار بزرگ فکران بشری خارج میکند، بلکه نقاط ضعف روانی خود را نیز آشکار میسازد. زیرا هنگامی که در قسمت آخر آیه ۵۳ سوره احزاب از قول خدا به مردم دستور میدهد (بعد از وفات پیغمبر با زنانش ازدواج نکنند)، در واقع خود را آنچنان خودخواه، حسود و بنده احساساتش معرفی میکند که نه تنها در زمان حیات، بلکه پس از مرگ نیز نمیتواند فکر کند که زنهایش به عقد ازدواج مردان دیگر در آیند. عبارت دیگر محمد نه تنها در زمان حیات گروهی از زنان را در حریم سرایش مقید و آنها را آلت هوسهای

۱- در قرآن آیات زیادی وجود دارد که آنرا معجزه نبوت محمد میدانند. اما شگفت آنجاست که حتی آیات مذکور نیز دارای تضاد و تناقض های چشمگیر میباشد. از جمله آیه ۲۳ سوره بقره میگوید: «اگر شما درباره قرآنی که ما بر بنده خود محمد فرستادیم شک دارید، یک سوره مانند آن بیاورید.» آیه ۱۳ سوره هود میگوید: «... اگر راست میگوئید با کمک همه فصیحای عرب بدون وحی خدا ده سوره مانند آن بیاورید.» و آیه ۸۸ سوره اسری میگوید: «اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند، هرگز به این کار موفق نخواهند شد.»

نفسانی اش قرار میدهد، بلکه آنقدر خودخواه، حسود و ضعیف النفس است که حتی پس از مرگش نیز حاضر نیست، زنانش از یک زندگی نسبی آزاد انسانی برخوردار باشند.

آیا محمد برای کلیه نسل بشره پیامبری برگزیده شده و یا برای ملت عرب؟

قرآن در باره یکی از مهمترین اصول و مبانی دین اسلام که عبارت از موضوع رسالت محمد به پیغمبری است، دارای تعارضاتی بارز و آشکار است. متون آیه ۱۵۸ سوره اعراف، آیه ۴۷ سوره یونس، آیه ۴ سوره ابراهیم، آیه ۷ سوره شوری و آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سوره شعرا، شارح این تناقض آشکار است.

با توجه به اینکه متن آیه ۱۵۸ سوره اعراف در صفحه ۸۴ و سایر آیات مذکور به ترتیب در صفحات ۳۱، ۱۱۵، ۱۸۴ همین کتاب شرح داده شد، از ذکر مجدد آنها خودداری و مفاهیم تطبیقی آنها را به شرح زیر یاد آور میشویم.

آیه ۱۵۸ سوره اعراف حاکی است که محمد برای کلیه نسل بشره پیامبری مبعوث شده و بنا بر این همه ملل دنیا باید به او ایمان بیاورند و دین او را قبول کنند. اما آیه ۴۷ سوره یونس اشعار میدارد که برای هرامتی، رسول خاصی فرستاده خواهد شد تا بین آنها به عدالت حکم کند. در آیه ۴ سوره ابراهیم خداوند میگوید، ما هیچ رسولی را برای قومی نفرستادیم مگر اینکه احکام الهی را به زبان همان قوم برایشان بیان کند. آیه ۷ سوره شوری مشعر بر اینست که خداوند همچنین قرآن فصیح عربی را به محمد وحی کرده تا او مردم مکه و نواحی اطراف آنرا هدایت کند و آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سوره شعرا بطور صریح بیان میدارند که خداوند قرآن را بوسیله جبرئیل بر محمد نازل کرده، تا وی مردم را به زبان عربی فصیح هدایت کند.

از تحلیل تطبیقی متون آیات مذکور دو تضاد چشمگیر جلب توجه میکند: یکی اینکه معلوم نیست محمد پیامبر همه ملل دنیا است و یا تنها ملت عرب. زیرا آیه ۱۵۸ سوره اعراف محمد را پیامبر همه نسل بشر میداند و سایر آیات مذکور، وی را پیامبری میداند که

خداوند فقط برای ملت عربی زبان عرب به رسالت مبعوث کرده است تا آنان را به زبان عربی هدایت و ارشاد کند. نتیجه قطعی دیگری که از تحلیل تطبیقی متون آیات مذکور گرفته میشود آنست که اگر خواننده قرآن به مفهوم آیه ۴۷ سوره یونس، آیه ۴ سوره ابراهیم، آیه ۷ سوره شوری و آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سوره شعرا اتکاء کند و مفهوم آیه ۱۵۸ سوره اعراف را نادیده بگیرد، بناچار به این نتیجه میرسد که دین اسلام، دین ملت عرب و آنهم اعرابی است که به زبان عربی صحبت میکنند و بر طبق فرمان خداوند، سایر ملل غیر عرب را هیچ تکلیفی در قبول دین اسلام نیست.

آیا محمد پیامبر خدا یک فرد حقوق بگیر و مادی و یا یک انسان معنوی بوده که بدون اجر و مزد و صرفاً بخاطر ابلاغ احکام الهی به انجام وظایف رسالت مبادرت کرده است؟

در این باره در قرآن آیات متضاد وجود دارد. در بعضی آیات خداوند صراحتاً به پیامبر دستور میدهد از مردم صدقه بپذیرد، ولی در بعضی آیات دیگر، خداوند به محمد توصیه میکند، به مردم بگوید او مزد رسالت نمیخواهد و تنها قصد دارد مردم را بباد خدا بیندازد. آیات زیر حاکی از این تضاد بارز است:

در آیه ۹۰ سوره انعام به شرح زیر خداوند به محمد دستور میدهد، به مردم بگوید او از آنها مزد و پاداشی توقع ندارد و برای این که مردم را بباد خدا متذکر سازد، برایگان به انجام وظایف رسالت می پردازد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَايَتِهِمْ اسْتَدْبَرَهُ، قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا
ذِكْرًا لِّلْعَالَمِينَ ۝

«آنها (پیامبران) کسانی بودند که خداوند خود آنها را هدایت نمود، تو نیز از راه آنها پیروی و به مردم بگو من مزد رسالت از شما نمیخواهم، بجز آنکه هدقم آنست که اهل عالم بباد خدا متذکر شوند.»

آیه ۴۷ سوره سبأ نیز به شرح زیر مفهومی مانند آیه مذکور دارد و خداوند ضمن آن به محمد دستور میدهد، به مردم بگوید از آنها مزد و پاداشی توقع ندارد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ...

«بگو آنچه من از شما مزد رسالت خواستم، آنهم برای شما باشد اجرو پاداش من فقط بر خداست...»

در آیه ۸۶ سوره ص نیز خداوند به شرح زبیره محمد دستور میدهد به امشش بگوید از آنها مزد رسالت نمیخواهد.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ○

«بگو من مزد رسالت از شما نمیخواهم و من بدون برهان مقام وحی و رسالت بر خود نمی بندم.»^۱

اما علیرغم آیات مذکور در فوق، خداوند در آیات زیر نظرش را تغییر داده و بصراحت به محمد دستور میدهد از مردم صدقه قبول کند. به علاوه بطوریکه در فصل پیش دیدیم خداوند با صدور آیات متعدد خمس، غنائم جنگی و انفال (کلیه اموالی که بدون رنج مردم حاصل میشود) همه را به محمد اختصاص میدهد.^۲

در آیه ۱۰۳ سوره توبه خداوند به شرح زبیره محمد دستور میدهد از مردم صدقه قبول کند.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ○

«ای رسول تو از آنها صدقات را دریافت دار تا بدان صدقات نفوس آنها را پاک گردانی و آنها را به دعای خیر یاد کن که دعای تو در حق آنان موجب تسلی خاطر آنها شود و خدا داناست.»

۱- علاوه بر آیات مذکور، آیه ۱۰۴ سوره یوسف، آیه ۲۱ سوره یسین و آیات ۱۰۹ و ۱۲۷ سوره شعرا نیز حاکی است که محمد برای هدایت مردم به رسالت مبعوث شده و از آنها توقع مزد و پاداش ندارد.

۲- به صفحه‌های شماره ۱۹۳ تا ۱۹۷ و صفحه ۲۶۵ به بند همین کتاب مراجعه فرمائید.

و در آیه ۱۲ سوره مجادله، خداوند به مسلمانان دستور میدهد، اگر با پیغمبر قصد مذاکره دارند، قبل از شروع مذاکره با محمد باید صدقه بدهند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَلَّجْتُمُ الرِّسَالَ فَبَيْنَ يَدَيْكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَظْهَرُ قَلَنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

«ای کسانی که ایمان آورده اید، زمانی که قصد مذاکره با پیغمبر دارید باید قبلاً صدقه بدهید که این صدقه برای شما بهتر است، اما اگر چیزی برای صدقه دادن نیابید، پس خداوند آمرزنده و مهربان است.»

آیا مسلمانان بدون صدقه دادن حق مذاکره با پیغمبر را ندارند؟

در آیه ۱۲ سوره مجادله محمد برای اینکه پیروانش را وادار به رعایت اہت و جبروت مقام نبوتش کند و از طرف دیگر به بنیان مالی اش حیات مطمئنی ببخشد، مقرر میسازد که اگر مردم با او قصد مذاکره دارند باید قبلاً صدقه بدهند، ولی بزودی بر اثر ابراز نارضایی مردم به سست فکری اش در باره وضع آیه مذکور پی برده و آنرا بر طبق مدلول آیه ۱۳ همان سوره لغو میکند.

آیه ۱۲ سوره مجادله در بحث بالا شرح داده شد و متن آیه ۱۳ سوره مجادله به شرح زیر است:

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَالُوا بَيْنَ يَدَيْكُمْ صَدَقَاتٌ قَدْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ...

«آیا از این که پیش از مذاکره با رسول خدا صدقه بدهید ترسیدید، پس حال که این کار را نکردید خدا هم شمارا بخشد...»

علت بدر و هلال ماه بر طبق حکم صریح قرآن تعیین عبادات حج است

یکی از نکات حیرت انگیز قرآن که بیشتر شبیه یک هزل علمی است، متن آیه ۱۸۹ سوره بقره بشرح زیر میباشد:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ لَوْلَا قُلْنَا إِنَّ مَوَاقِبَكَ لِلنَّاسِ وَالْحَجُّ ...

«ای پیغمبر از تو سوال میکنند سبب بدر و هلال ماه چیست، بگو سبب آن تعیین اوقات عبادات حج است...»

تعبیر مذکور از بدر و هلال ماه شبیه آنست که ما سبب ریزش باران را به تشنگی ماهیهای دریا ارتباط دهیم. علت تمام درخشیدن و یانیمه درخشیدن هلال ماه دارای تعبیر علمی مشخصی به شرح زیر است:

نوری که ما در ماه می بینیم، نوری است که از خورشید در آن منعکس میشود و لذا ما تنها آن قسمت از ماه را که نور خورشید در آن انعکاس می یابد، می بینیم. هنگامی که قسمتی از ماه بطرف خورشید و قسمتی از آن بطرف زمین باشد، آن قسمت از ماه که بطرف خورشید است، بعلت انعکاس نور خورشید روشن و آن قسمت از آن که بطرف کره زمین است، تاریک است و لذا ما آنرا نمی بینیم. موقمی که یک چهارم مدار ماه از موقعیت مذکور چرخش میکند، نیمی از آن از کره زمین دیده میشود و زمانی که نیمی از مدار ماه چرخش میکند، تمام کره ماه از روی زمین دیده میشود که به آن ماه کامل میگویند. طبیعتاً هنگامی که از روی کره زمین ماه بطور کامل دیده میشود، کره زمین در ماه غیر مرئی خواهد بود و زمانی که نیمی از کره ماه در روی زمین دیده میشود، در روی کره ماه نیز نیمی از کره زمین مرئی خواهد بود.

این است شرح چگونگی رؤیت کره ماه از روی زمین در وضعیت های مختلف، ولی متن آیه ۱۸۹ سوره بقره که کیفیت رؤیت ماه را معلول اوقات عبادات حج دانسته، یکباره ایمان هر انسان حتی ساده لوحی را نسبت به مبانی قرآن زایل میسازد.

نکته جالب توجه دیگر در این بحث آنست که علت بدر و هلال ماه و تغییر شکل آن

بهمان نحو که در قرآن ذکر شده، بهمان ترتیب نیز در «تالمود یروشالمی» و در «میدراش» که از متون کتب مقدس عبریها میباشد، تشریح شده است. چنانکه یکی از متون «تالمود یروشالمی» میگوید، تغییر ماه حاکی از فرارسیدن روزهای تعطیلی^۱ و عبادات حج بوده و در «میدراش» نیز متنی وجود دارد که علت تغییر ماه را فرارسیدن زمان عبادات حج و جشنهای مذهبی^۲ میدانند. به این ترتیب معلوم میشود که حتی فلسفه غیر منطقی و مضحک بدر و هلال ماه و تغییر شکل آنرا نیز محمد از متون کتب مقدس عبریها اقتباس کرده است.

آیا عالم دارای چند مشرق و مغرب است؟

یکی دیگر از تضادهای چشمگیر قرآن شرح مغرب و مشرق عالم است. قرآن در بسیاری از موارد در باره مشرق و مغرب بحث میکند، ولی بعضی اوقات مشرق و مغرب عالم را بصورت مفرد، برخی مواقع بصورت تثنیه و پاره ای موارد نیز بصورت جمع بکار برده و هیچ نوع شرح و توضیحی نیز برای روشن کردن این موضوع بکار نمیبرد. آیا بعقیده قرآن عالم دارای یک شرق و غرب، دو شرق و دو غرب و یا شرق ها و غربیهای متعددی است؟ علما و فقهای اسلام در برابر این پرسش پاسخی ندارند و موضوع را به سکوت برگزار کرده اند. از جمله آیاتی که شارح این تعارض کیفی هستند، میتوان آیه ۲۵۸ سوره بقره، آیه ۴۰ سوره معارج، آیه ۹ سوره مؤثر، آیه ۱۷ سوره الرحمن و آیه ۵ سوره صافات را مثال زد:

آیه ۲۵۸ سوره بقره میگوید:

قُلْ إِيْرَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ يُأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الشَّرْقِ فَأْتِيْ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ

«ابراهیم گفت خداوند خورشید را از مشرق^۳ برآورد، تو اگر میتوانی آنرا از مغرب درآور.»

1- Katsh, *Judaism and the Koran*, p. 133.

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

۴ - کتاب المرجان فی احکام الجن، تألیف محمد بن عبدالله الشلی در باره طلوع و غروب خورشید نوشته است: «خورشید مابین دو شاخ شیطان طلوع و غروب می کند.»

آیه ۴۰ سوره معارج :

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَّا الْقَدِيرُونَ ۝

«پس قسم به خدای مشرق و مغرب که ما قادریم.»

آیه ۹ سوره مزمل :

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ۝

«خدای مشرق و مغرب که خدایی جز او وجود ندارد، پس او را برای خود وکیل و نگهبان انتخاب کن.»

آیه ۱۷ سوره الرحمن :

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۝

«پروردگاردومشرق و پروردگاردومغرب.»

آیه ۵ سوره صافات :

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ۝

«خدای آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست و خدای شرق ها.»

بطوریکه ملاحظه می شود آیه ۲۵۸ سوره بقره، آیه ۴۰ سوره معارج و آیه ۹ سوره مزمل برای عالم یک مشرق و یک مغرب برمی شمارند، آیه ۱۷ سوره الرحمن برای عالم دومشرق و دومغرب قائل شده و آیه ۵ سوره صافات برای عالم مشرق های متعدد قائل شده است و علمای مذهبی برای این تعارضات پاسخی ندارند.

نکته جالب دیگری که ذکر آن در این بحث لازم بنظر میرسد آنست که قرآن در سوره کهف در هنگام شرح داستان ذوالقرنین در آیه ۸۶ اشعار میدارد، ذوالقرنین به محلی رسید که خورشید در آنجا در چشمه آب تیره ای غروب میکند^۱ و در آیه ۹۰ همان سوره

۱- مهدی الی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۳۹۳

میگوید، ذوالقرنین در ضمن مسافرتش به محل طلوع خورشید رسید. با توجه به اینکه ستاره خورشید (بطوریکه در مطالب فصل پنجم شرح دادیم) بطور متوسط ۹۳,۰۰۰,۰۰۰ میل (۱۴۹,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر) با زمین فاصله دارد، معلوم میشود که منظومه شمسی با آنهمه عظمت لایتناهی اش آنقدر در نظر مؤلف قرآن ساده آمده که وی تصور کرده است، انسان میتواند محل طلوع و غروب خورشید را طی و لمس کند!

بر طبق منطق جغرافیایی قرآن، خداوند عالم کوهها را چون میخ بر زمین کوبیده است.

یکی از مطالب مذکور در قرآن که ز یادتر جنبه یک شوخی بیچگانه به آیات و احکام قرآن میدهد، موضوع هفت آیه اول سوره نباء میباشد.
 بطوریکه میدانیم کلمه «نباء» که عنوان سوره مذکور انتخاب شده است، معنی «اخبار بزرگ» میدهد. آیه اول این سوره چنین آغاز میشود:
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، یعنی «در باره موضوعی که بسیار اهمیت دارد، مردم پرسش میکنند.»

و سپس آیات سوره مذکور به شرح زیر ادامه می یابد:

عَنِ النَّبِإِ الْعَظِيمِ ۝

«در باره خبر بسیار بزرگی مردم پرسش میکنند.»

الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۝

«در باره موضوعی که آنها با یکدیگر اختلاف دارند.»

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝

«بدرستی که آنها بزودی خواهند دانست.»

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝

«البته بدرستی که آنها بزودی خواهند دانست.»

أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْنًا ۝

«آیا ما زمین را بستری نیاافر بدیم؟»

وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا ۱

«و کوهها را مانند میخ در آن فرو نکرديم؟»^۱

بطوریکه ملاحظه میشود، قرآن ابتدا برای ابلاغ خیر بسیار مهمی، در آیه مقدمه چینی میکند و پس از ذکر آیات مقدماتی مذکور، سرانجام بقول خودش به کشف رازی بس شگفت انگیزی پردازد و میگوید خداوند زمین را بعنوان بستری خلق کرده و کوهها را همچون میخ در آن کوبیده است. صرف نظر از منطق بیچگانه قرآن در باره پیدایش کوهها که به شرح زیره توضیح آن خواهیم پرداخت، قرآن این موضوع را خواسته است بعنوان یک کشف بسیار بزرگ به اطلاع بشر برساند. بهمین دلیل، قرآن در چند آیه اول چنانکه شرح داده شد، بکرات از «خبر مهم و بزرگ»، «خبری که مردم نمیدانند و بزودی خواهند دانست»، صحبت میکند و سرانجام، این خبر و یا کشف خارق العاده، با شرح «کوهها مانند میخها به زمین کوبیده شده اند»، توضیح داده میشود.

البته قرآن مهدی الهی قمشه‌ای، به پیروی از منطقی که در فصل هشتم همین کتاب شرح داده خواهد شد، برای اینک که به آیه مذکور توجیه منطقی بدهد، «وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا» را چنین تفسیر کرده است: «و کوهها را عماد و نگهبان آن ساختیم.»^۲

ولایتی که هدف محمد از ذکر آیه مذکور این بوده باشد که «کوهها برای نگهبانی زمین و بعنوان ستونهای آن قرار داده شده اند»، از منطق نامعقول آیه مذکور چیزی کاسته نخواهد شد. برای توجیه موضوع بی مناسبت نیست، به کیفیت جغرافیایی کره زمین و کوهها به شرح زیر نظر کوتاهی بینماییم.

کره زمین از لحاظ فاصله با خورشید، سومین سیاره محسوب میشود و بطور متوسط ۹۳,۰۰۰,۰۰۰ میل مربع (۱۴۹,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع) با خورشید فاصله دارد. زمین در هر ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه یک دور به گرد خورشید و در هر ۲۴ ساعت یکبار به دور خود گردش میکند. گردش زمین به دور خورشید حرکت انتقالی و به دور خود حرکت وضعی نامیده میشود. زمین شکل کره‌ای داشته و در حدود ۷۹۱۰ میل

۱- مأخذ بالا، صفحه ۱۳۳

۲- مأخذ بالا.

(۱۲۷۴۰ کیلومتر) قطر دارد. سطح زمین ۱۹۷ میلیون مربع (۵۱۰ میلیون کیلومتر مربع) است که ۲۹ درصد یعنی در حدود ۵۹,۰۰۰,۰۰۰ میل مربع (۱۵۳,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع) آنرا خشکی و بقیه اش را آب فرا گرفته است. عمق آن قسمت از سطح زمین که آنرا آب فرا گرفته و در حدود دو سوم مجموع مساحت آنست، ۳ میل (۵ کیلومتر) میباشد. زمین ۴,۵ بیلیون سال عمر دارد.

بررسیهایی که درباره خاصیت مغناطیسی زمین بعمل آمده، نشان میدهد که در حدود یک بیلیون سال پیش، قطب مغناطیسی شمال نزدیک موقعیت جغرافیایی فعلی (هاوایی) بوده است. چون قطب های مغناطیسی زمین تابع تحولات و تغییرات ارضی هستند، میتوان گفت که کره زمین پوسته در حال تحول و حرکت و تغییر بوده است. با توجه به اینکه قاره های فعلی کره زمین در حدود ۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ سال گذشته بوجود آمده اند، میتوان گفت که در جریان این تحول، در حدود ۱۰ درصد از آب دریا های کم عمق کاسته شده و دریا های مذکور خشک شده اند. از طرف دیگر چون اقیانوس آرام از زمان تشکیل قاره ها، وسیع تر و عمیق تر شده است، میتوان گفت که آب سایر دریا ها به آن منتقل گردیده اند.

این بود شرح مجملی از کیفیت جغرافیایی کره زمین و تغییرات و تحولات و حرکات ادواری آن. اکنون باید ببینیم کوهها چگونه ایجاد میشوند؟ کوه باید لا اقل ۲۰۰۰ فوت (۶۱۰ متر) از سطح زمین بالا تر باشد تا بتواند کوه نامیده شود. کوهها یک پنجم سطح زمین را تشکیل میدهند. بعضی از قاره ها مانند آسیا دارای کوههای بسیار و بعضی قاره ها مانند افریقا و استرالیا تنها دارای چند کوه میباشند. بعضی کوهها از آبهای اقیانوسها قرار دارند که برخی از آنها از سطح آب بالا تر آمده و تشکیل جزایر را میدهند، مانند جزایر وست ایندیزین جنوب شرقی امریکای شمالی و شمال امریکای جنوبی.

کوهها معمولاً بر اثر حرکت های افقی و عمودی پوسته زمین بوجود می آیند. این حرکات بسیار تدریجی، ولی در مقیاس بزرگی انجام میگیرد و به سه طریق باعث ایجاد کوهها میشوند: (۱) بلند شدن پوسته زمین به علت چین خوردن، جابجاشدن و یا انحنای پیدا کردن آن (۲) تغییرات فرسایشی زمین (۳) آتش فشانشها و انفجارات زمین.

یکی از اشکال عادی بلند شدن پوسته زمین، تراکم و فشار افقی پوسته آنست که منتج

به تغییر شکل و کوتاه شدن زمین اطراف نقطه فشار و باعث چین خوردگی زمین میشود. کوههای آلپ درارو پایکی از نمونه کوههای مذکور است.

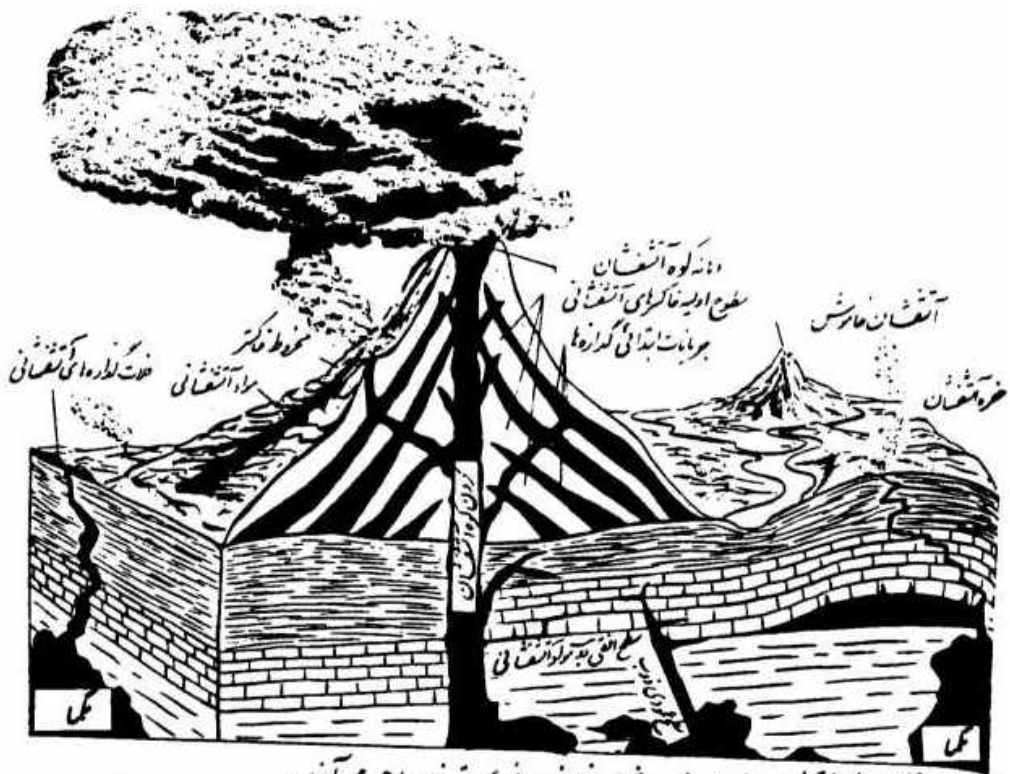
بعضی اوقات کوهها بر اثر جابجا شدن پوسته زمین بطور عمودی و تمایل قسمت بلند شده زمین به یکی از اطراف بوجود میآیند. در این حالت آن قسمت از سطح زمین که جابجا و بلند میشود به تشکیل کوه و آن قسمت که از زمین همسطح خالی میشود، تشکیل دره را میدهد.

برخی اوقات نیز پوسته زمین بعلمت فشار و تراکم از دو طرف بسمت بالا بلند میشود و تشکیل کوه را میدهد. گاهی اوقات نیز ایجاد کوهها نتیجه فرسایش تدریجی سطح زمین است. در این حالت قسمت هایی از زمین که سخت تر است در برابر نیروهای فرسایشی مقاومت میکنند و بدون تغییر در ارتفاع خود باقی میمانند و تشکیل کوه را میدهند.

کوههای آتشفشان، آن گروه از کوههایی هستند که بعلمت ذوب صخره ها و مواد درونی زمین و نیروهایی که ذوب صخره ها و مواد مذکور ایجاد میکنند، بوجود می آیند. صخره ها و مواد ذوب شده مذکور در اصطلاح «مگما magma» نامیده میشوند. در بعضی از نقاط زمین حرارت به اندازه ای است که صخره ها و سایر مواد را ذوب میکند. سپس گازهایی که بر اثر «مگما» بوجود می آیند با خود «مگما» ترکیب میشود و تشکیل گدازه میدهد. «مگما» بیشترین ۵۰ تا ۱۰۰ میل (۸۰ تا ۱۶۰ کیلومتر) در سطح زمین بوجود می آید. بعضی اوقات نیز «مگما» در عمق ۱۵ تا ۳۰ میلی (۲۴ تا ۲۸ کیلومتری) عمق زمین بوجود می آید.

چون «مگما» که معمولاً آمیخته و سرشار از گاز است، از صخره های سخت اطراف زمین سبک تر است، لذا بتدریج بطرف پوسته زمین بلند میشود و در نتیجه شکاف های اطراف صخره ها را ذوب میکند. هنگامی که «مگما» بطرف بالا پیش میرود، محیطی در حدود ۲ میل (۳ کیلومتر) بوجود می آورد که «مخزن مگما» نامیده میشود و گدازه های آتشفشانی بصورت قله های مخروطی از آن متصاعد میشود.

این بود شرح کوتاهی از چگونگی جغرافیایی کره زمین و حرکات آن و همچنین مکانیسم بوجود آمدن کوهها. اما قرآن کلیه فعل و انفعالات مذکور از قبیل کیفیت



گوهرهای آتشفشانی در نتیجه فوران مخزه های زوب شده داخل زمین از پرسته زمین بوجود می آیند.
 مخزه های زوب شده داخل زمین که گمانا، در گذاره نمانده میشوند، فلانی از خاکستر و مواد آتشفشانی بوجود می آورند. گمانا، ممکن است در
 زیر زمین بطور عمودی و یا افقی بطرف پرسته زمین انفجار و فوران پیدا کند.

جغرافیایی کره زمین، حرکات وضعی و انتقالی زمین، چین خوردگیهای ادواری و تحولات و تغییرات پوسته آنرا در ایجاد کوهها نادیده گرفته و با منطق هزل و شوخی آمیزی اظهار داشته است «کوهها را خداوند مانند میخ به زمین کوبیده است.»

باتوجه به اینکه خداوند در آیه ۵ سوره طوره «طاق بلند» قسم میخورد و قرآن الهی قهقهه ای، «طاق بلند» را به «آسمان» تفسیر کرده و همچنین با در نظر گرفتن مدلول آیه ۶ سوره نباء که حاکی است خداوند میگوید: «ما زمین را بستری آفریدیم»، میتوان گفت که اصولاً محمد فکر کرده است، زمین یک دشت وسیع، بیحرکت و جامد است و آسمان طاق بدون ستونی است که بر بالای زمین افراشته شده و به این ترتیب کوهها نیز میخهایی هستند که خداوند به زمین کوبیده است.

بمقول «سروییر»^۱، قرآن مغز مسلمان را محجّر و غیر قابل نفوذ کرده و آنرا بر روی افکار و عقاید خارج از قرآن و مقررات اسلام می بندد. بهمین علت است که اسلام برخلاف سایر ادیان از بدو پیدایش از نفوذهای خارجی محفوظ مانده و در ضمن مسلمانان نیز قدمی به جلو نرفته اند.

اصولاً مسلمان زمانی حاضر است، به عقیده ای گوش فرادهد، که قرآن و احادیث مختلف لا اقل اشاره ای به آن کرده باشند و چون احکام قرآن و احادیث گوناگون، قرآن را ختم علوم زمینی و آسمانی دانسته و به مسلمانان آموزش میدهند که دنیای ایده آل را باید در چارچوب مقررات قرآن جستجو کرد، لذا مسلمانان برای همیشه در قهرضلالت و جهالت باقی میمانند.

اگرچه کمتر از نیم قرن پس از رحلت محمد، از اسپانیا تا هندوستان به تصرف خلفای اسلامی درآمد و اعراب وارث علم و تمدن امپراطوری بیزانثین و ایران شدند، معبداً مغزهای آنها را چنان دوگم ها و اصول جزمی قرآن منجمد و محجّر کرده بودند که نه تنها تمدن پیشرفته امپراطور بهای مذکور در تحرک آنها بسوی پیشرفت اثری نبخشید، خود نیز در همان سطوح عقب افتاده مغزی باقی ماندند و انحطاط فکری خود را حفظ کردند.

1- Andre Servier, *Islam and the Psychology of Muslaman*, trans. A. S. Moss-Blundell (New York: Charles Scribner's Sons, 1924), p. 73.

بهترین دلیل و شاهد این موضوع، وضعی است که خمینی پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران در این کشور بوجود آورد و این کشور را سالها به عقب راند.

آیا خدای محمد، موجودی مکار، حیله گر و انتقام جو و یا بخشنده و مهربان و آمرزنده است؟

بعضی از مطالب و تضادهای قرآن، شأن خدایی را که باید دانا و توانای مطلق، آگاه به کلیه اسرار عالم و محیط به کلیه خوب و بد عالم بوده و نسبت به بند گانش بخشنده، مهربان و آمرزنده باشد تا حدیک مدیر مذذب و محیل، یک دشمن و یا منتقم کینه جو، یک فرد گمراه کننده و یک کار گزار فرصت طلب پائین می آورد. این تضادها را مخصوصاً در موقعی که خدا از مکر و حیله خود بابت گانش سخن میگوید و یا به ذکر قواعد اعمال جنسی و همخوابگی پیغمبرش می پردازد و یا در باب چگونگی آداب رفتار مسلمانان با پیغمبرش توصیه میکند و همچنین در موقعی که آیه ای را در باره موضوع خاصی نازل و بلافاصله آنرا در آیه بعد نسخ میکند، میتوان یافت. آیات زیر حاکی از این تعارضات شگفت انگیز میباشد.

در آیات زیر خدا خود را مکار و حیله گر، آنهم در یک مکاری قوی و متین و در آیه دیگر از بهترین مکارها و انتقام جو معرفی میکند.

آیه ۱۸۳ سوره اعراف و آیه ۴۵ سوره قلم:

وَأْمِنَ لَهُم إِنْ كَانُوا مِنِّي ۝

(و روزی چند به آنها مهلت دهیم، همانا که مکر ما بسیار شدید خواهد بود.)

آیه ۳۰ سوره انفال:

وَأَذِّنْ لِكُلِّ بَنِي آدَمَ أَن يَنْصُرُوا بَيْنَهُمْ ۚ وَبُخْرٍ جَوْلًا ۚ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۚ

۱- «گولدنر پهر» نوشته است، قرآن از لحاظ توضیح زندگی محمد منحصر بفرد است، زیرا هیچیک از کتب و نوشته های دینی مانند قرآن متعرض زندگی خصوصی پیامبران مربوط، آنهم به صراحت قرآن نشده اند.

وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ ۝

«وهنگامی که کافرین به تو مکر میکردند که ترا در بند نگهدارند و یا ترا بکشند و یا از شهر بیرونت کنند و آنها برای (اجرای نقشه خود) مکر میکردند و خدا هم مکر میکند و خدا بهترین مکارهاست.»

آیه ۵۴ سوره آل عمران:

وَمَكْرُؤًا وَّمَكَرَ اللَّهُ ۝ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ ۝

«و مکر کردند و خدا هم با آنها مکر کرد و خدا بهترین مکاران است.»

آیه ۱۴۲ سوره نساء:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ ۖ ...

«همانا منافقین با خدا مکر و حيله میکنند و خدا نیز به آنها مکر میکند...»

آیه ۳۴ سوره صافات:

إِنَّا كُنَّا لِكَذِبِكُمْ بِالشُّجْرِمِينَ ۝

«ما چنین از بدکاران انتقام میکشیم.»

آیه ۳۷ سوره زمر:

... أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ۝

«... آیا خداوند مقتدر و غالب و منتقم نیست؟ (مفهوم آیه آنست که چرا خدا هم مقتدر هم

غالب و هم انتقامجوست.)»

آیا خداوند موجودی گمراه کننده است!

در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که خداوند را یک ذات مکانیکی، غیر قابل انعطاف و گمراه کننده نشان میدهد و علاوه با وصفی که از مشیت های الهی میکند، نه تنها بطور غیر مستقیم صفت عادل را از ذات الهی سلب میکند، بلکه نشور بهای علمی «جرم شناسی»، «جزاشناسی»، «اصلاح مجرمین»، «بازسازی شخصیت نیهکاران» و غیره را نیز تکلی دگرگون میسازد. ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخس میگوید، نفس انسان نفسی بالقوه است که استعداد

پذیرش هر نوع تربیتی را بالقوه دارد و چون استعداد پذیرش هر نوع تربیتی را دارد، بنابراین استعداد پذیرش اضداد تربیت های گوناگون را نیز دارد. اما مطالب قرآن کلیه تئوریه های مذکور را نمی سازد. از طرف دیگر آیات مذکور در قرآن این طرز فکر را برای انسان بوجود می آورد که کیفیت ذهنی انسان در اعمال و رفتار و یارستگاری او مطلقاً نقشی ندارد، بلکه انسان مانند یکی از ادوات نمایش خیمه - شب بازی است که همانطور که ادوات مذکور بنا به اراده نمایشگر خیمه شب بازی حرکت میکنند، انسان نیز از خود اراده و اختیاری ندارد و هر عملی که اعم از خوب یا بد مرتکب میشود، یا از ارتکاب آن خودداری میکند، اراده و اختیار آن در دست خداست. بعبارت دیگر، انسان چه دارای طبع نیک و چه دارای طبع بد باشد، سرنوشتش چه بخوهد و چه نخواهد بنا به مشیت الهی تنظیم میشود و اگر خدا بخوهد او را رفیع و اگر اراده کند، وی را ذلیل و زبون میسازد. بدین ترتیب اعمال و کردار خوب و بد انسان همه در یک طبقه واحد و غیر قابل تمایز قرار میگیرند. انسان دیگر برای رستگاری شدن نیازی به پیروی از محسنات و یا پرهیز از مذکرات ندارد و باید منتظر بماند تا ببیند، قرعه الهی چگونه بنام او اصابت میکند. بعبارت دیگر، علمی بنام علم اخلاق نمیتواند در دنیا وجود داشته باشد و سرنوشت نهایی انسان در دربار الهی قرعه کشی میشود.

بدیهی است که آیات مذکور، ناقض تئوریه های بهشت و دوزخ نیز خواهند بود، زیرا اگر انسان در اعمال و رفتاری که مرتکب میشود از خود اراده و اختیاری نداشته باشد، معلوم نیست چرا باید به آتش دوزخ سوخته شود. آیات زیر گویای واقعیت مورد بحث میباشند:

آیه ۱۴۳ سوره نساء:

...وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلاَ يَهْدِ لَهُ سَبِيلاً ۝

«... و هر کسی را خدا گمراه کند، دیگر هیچکس وی را هدایت نتواند کرد.»

آیه ۳۳ سوره رعد و آیات ۲۳ و ۳۶ سوره زمر:

... وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ ۝

«... و خدا هر کسی را گمراه کند، پس هرگز او را بر راه راست نخواهی یافت.»

آیه ۸ سوره فاطر:

...قَوْلَ اللَّهِ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...

«... پس بدرستی که خدا هر کسی را بخواهد گمراه میکند و هر کسی را بخواهد هدایت میکند...»

آیه ۱۸۶ سوره اعراف:

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ○

«هر کسی را خداوند گمراه کند، هیچکس راهنمای او نباشد و خدا چنین شخصی را در حیرت و ضلالت سرگردان خواهد کرد.»

آیه ۳۱ سوره مدثر حاکی است:

...كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...

«... این چنین خداوند هر که را خواهد به ضلالت و هر کسی را اراده کند بر راه راست هدایت خواهد کرد...»

آیه ۳۱ سوره رعد میگوید:

...أَلَمْ يَأْتِئِسِ الَّذِينَ آمَنُوا لَنْ لَوْ يَشَاءَ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ سَبِيلًا...

«... آیا آنهایی که ایمان آورده اند، نمیدانند که اگر خداوند بخواهد همه افراد بشر را به راه راست هدایت میکند...»

آیه ۴ سوره شعرا:

إِنْ شَاءَ نُنزِلُكَ عَلَيْهِمْ حُرُوقًا مِنْ السَّمَاءِ فَتَذَلَّتْ أَبْعَادُهُمْ يَخِرُّونَ ○

«اگر ما بخواهیم قهری از آسمان بر ایشان نازل میکنیم که به جبر گردن ز پیران ایمان فرود آورند.»

آیه ۴۳ سوره عنکبوت بامتنی عجیب اشعار میدارد:

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِقَوْمٍ أَلْفَعُوا ○ وَكَانَ يُعَقِّبُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ○

«وما اینهمه مثلها می آوریم تا حقایق برای مردم روشن شود ولیکن بجز مردم دانشمند کسی آنها را تعقل و فهم نخواهد کرد.»

حدیث شماره ۵ مجموعه الحدیثی که یگانه مجموعه احادیث قدسی است که به-

چاپ رسیده حاکی است: «خداوند گفت: من خداوند عالم هستم و خوبی و بدی را از

پیش برای مردم مقرر کرده ام؛ بنابراین وای بر حال کسی که دستهایش را بابدی آلوده کردم و برکت و رحمت بر کسی که من برای او انجام عمل نیک مقرر کرده ام.»

بطوریکه ملاحظه میشود، متونی مانند آیات واحادیث مذکور، بطور طبیعی از شأن و جبروت خداوند قادر متعالی که قرآن او را «علی کل شیئی قدیر» خطاب میکند، کاسته خواهد کرد. زیرا آیا میتوان گفت که خداوند تبارک و تعالی واقعاً آنقدر نا عادل است که بالقوه توانایی هدایت بندگانش را دارد، ولی بطور تعمد بین بندگانش قائل به تبعیض و تفاوت شده، بعضی از آنها را هدایت و از ارشاد برخی دیگر خودداری میکند تا آنها را به آتش دوزخ بسوزاند!

علاوه بر نکته فلسفی مذکور، از لحاظ روانشناسی، متن آیاتی مانند آیه ۳۱ سوره رعد دارای بعضی آثار منفی نیز هست که ممکن است افرادی را که دارای تمایلات بد کرداری هستند، در ادامه کردار ناپسند ثابت تر کند. زیرا در جایی که آیه مذکور آنها را که ایمان آورده اند، مورد خطاب قرار داده و میگوید: «آیا آنها را که ایمان آورده اند، نمیدانند...» به افراد نکوکار این واقعیت را تلقین میکند که آنها مورد توجه پروردگار خود هستند و بهمین دلیل به راه راست هدایت شده اند، ولی برعکس آنها را که نادرستی پیشه کرده اند، با قرائت آیه مذکور، با خود فکر خواهند کرد که دلیل بد کرداری آنها، مشیت الهی و اراده خداوند بوده و چون خدامیل ندارد آنها را مانند دیگران هدایت کند و خواسته است آنها در زمره گمراهان و بد کرداران باقی بمانند، لذا هیچ عاملی قادر به اصلاح آنها و هدایتشان به راه راست نخواهد بود و از این رو در بد کرداری خود با عزم راسخ باقی خواهند ماند.

و انگهی آیا خداوند تبارک و تعالی آنقدر غیر منطقی است که بر طبق مدلول آیه ۴۳ سوره عنکبوت، به نحوی برای بندگانش مثل میزند که فقط افراد دانشمند قادر به فهم و تعقل آن باشند و بدینوسیله سبب خواهد شد آن گروه از بندگانش که دارای فهم عادی بوده و ذهنیتشان از حد متوسط فراتر نرفته است، بعلت عدم فهم احکام الهی به آتش دوزخ بسوزند و یا اینکه خداوند اصولاً قادر نیست احکام و فرامین خود را در سطحی نازل کند که برای همگان، یعنی آن گروه از بندگانش نیز که ذهنشان از سطح متوسط فراتر نرفته است، قابل فهم و تعقل باشد. آیا واقعاً فرض مشخصات مذکور برای خداوند تبارک

و تعالی که قادر مطلق میباشد، منطقی است و اگر اینطور نیست، پس دلایل و جهات نارماتیهای آشکار قرآن چیست؟

انسان به میل و اراده خدا کافر و بی ایمان میشود، نه به میل و رضای خود!

در قرآن در پنجاه مورد خداوند بطور صریح میگوید دلیل اینکه بعضی از ساکنان کوره زمین ایمان نمی آورند، خواست و اراده خود اوست. عبارت دیگر گروهی از افراد بشر باید به آتش ابدی جهنم سوزانیده شوند، زیرا مشیت و اراده الهی بر آن تعلق گرفته است که افراد مذکور ایمان نیاورند. تعبیر فلسفی آیاتی که در زیر شرح داده میشود آنست که نکوکاری و باید کاری ارتباطی به ذات بشر، عوامل انسانی، فرهنگ و عوامل محیطی ندارند و اگر خدا نخواهد، انسان ایمان نمی آورد و محکوم به عذاب ابدی است. آنهایی که ایمان می آورند، به آن دلیل است که خدا خواسته است، آنها ایمان بیاورند و ایمان و یابی ایمانی تنها از خواست و اراده الهی سرچشمه میگیرد. آیات زیر نمونه آیات بسیاری است که در این باره در قرآن ذکر شده است.

آیه ۲۵ سوره انعام:

وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَعْمِرُ الْبَيْتَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا مِنْ آيَاتِنَا يَسْتَوْجِبُهَا...
 ...

«بعضی از آنان (کافران) به سخن تو گوش فرادهند ولی بر دلهاشان پرده نهاده ایم که آنرا نفهمند و گوش آنها از شنیدن همه آیات الهی سنگین است و لذا به آنان ایمان نمی آورند...»

آیه ۵۷ سوره کهف:

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ○

«و بردلهايشان پرده نهاده ایم، تا آیات ما را نفهمند و گوشه‌هایشان را سنگین ساختیم و اگر آنها را به هدایت بخوانی دیگر ایداً هدایت نخواهند شد.»

آیه ۹۶ سوره یونس :

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَيْهِمْ كَلِمَاتٌ مُّزِينَةٌ ۝

«آنها ای که نامزد قهر خدا هستند، ایمان نمی آورند.»

آیه ۱۰۷ سوره انعام :

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا ۚ وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۚ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ۝

«و اگر خدا میخواست آنها را از شرک باز میداشت و ما ترا نگهبان آنان نکردیم و تو وکیل آنها نخواهی بود.»

آیه ۷ سوره بقره :

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ۚ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝

«خداوند بر دل‌های (کافران) مهر و بر گوشها و چشم‌هایشان پرده نهاده و آنها را عذاب است سخت.»

آیه ۹۹ سوره یونس :

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كَلِمَةً تَجْمَعُنَا ۚ أَنْتَ تَكْفُرُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا ۝
مُؤْمِنِينَ ۝

«و اگر خدای تو میخواست کلیه مردم روی زمین ایمان می آوردند، تو چگونه میتوانی همه را به جبر واکراه با ایمان گردانی.»

آیه ۱۰۰ سوره یونس :

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝

«و هیچیک از نفوس بشر را تا خدا نخواهد ایمان نیاورد و خدا کفر را برای مردم بیخرد که عقل را بکار نیندند مقرر میدارد.»

آیه ۲۳ سوره جاثیه :

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ۚ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ

عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ ۗ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝

«آیا می نگری آنرا که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه ساخته و مهربر گوش و دلش نهاده و بر چشم او پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا چه کسی هدایت خواهد کرد، آیا متذکر این معنی نمیشوید؟»

در شرح داستان یوسف میخوانیم پس از اینکه عز یز مصر یوسف را بعنوان غلام خریداری کرد، او را به خانه برد. همسر عز یز مصر شیفته ز بیایی یوسف شد و به انحاء مختلف کوشش کرد برای ارضاء هوس نفسانی اش با یوسف همبستر شود، اما یوسف با ایمانی راسخ او را از خود دور کرد و رفتن به زندان و یا تحمل هر عقوبت دیگری را بر تسلیم شدن به هوای نفس خود برتری داد. آیه ۲۴ سوره یوسف در این باره میگوید:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهَا وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّا مِنْ رَبِّهَا نُورًا ۝ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الشُّؤْمَ وَالْفِتْنَةَ ۚ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ۝

«آن زن از فرط میل با آنکه از یوسف جواب رد و امتناع شنید باز در وصل او اصرار و کوشش ورزید و اگر لطف خدا و برهان او شامل حال یوسف نشده بود، او به میل طبیعی تسلیم میشد، ولی ما میل او را از قصد بد و عمل زشت منصرف کردیم و همانا وی از بندگان معصوم و پاکیزه است.»

متن آیه مذکور نشان میدهد که در واقع امتناع یوسف از تسلیم شدن به تقاضای نفسانی زن عز یز مصر، ناشی از اراده و خواست خداوند بوده است، نه ارزشهای اخلاقی و معنوی خود یوسف.

آیه ۱۷ سوره انفال دارای متنی است که منطبق قرآن را در پیروی از اصل «فاتالیسم»^۱ و اینکه انسان در اراده افکار و اعمالش مطلقاً از خود دارای اراده ای نیست و به اصطلاح یک ماشین گوستی است که اراده خداوند او را به هر طرف که میل کند میکشاند، بوضوح نشان میدهد. آیه مذکور حاکی است:

فَلَوْ تَفَشَّلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللّٰهَ فُتِنَهُمْ ۗ وَمَا رَمَيْتَ اِلَّا رَمِيْتٌ ۗ وَلَكِنَّ اللّٰهَ رَفِيْعٌ ۙ ...

۱- به صفحه ۱۷۰ بیحد همین کتاب مراجعه فرمایند.

«و موقعی که (مقصود پیغمبر است) کافران را کشتی خیال کردی کافران بدست تو کشته شدند، درحالیکه خداوند آنها را کشت نه تو و موقعی که توبه طرف آنها تیراندازی کردی، نه تو بلکه خدا این کار را کرد...»

مدلول آیه مذکور تا آنجا اراده خداوند را در اعمال افراد مردم نافذ میدانند که حاکی است حتی بعضی از اعمال و رفتار افراد مردم نیز بوسیله خدا انجام میگیرد، نه انسان. بعبارت دیگر بر طبق مدلول صریح آیه مذکور، نه تنها افکار خداوند هادی اعمال و منش انسان است، بلکه حتی حداقل در انجام بعضی از اعمال انسانی، دست خداوند در آستین افراد بشر حرکت میکند. زیرا حتی تیری که لشگریان اسلام به کافران انداخته اند، کار خدا بوده است. اگر واقعاً اینطور است، آیا این عادلانه است که خداوند بر طبق متون آیات مذکور در بالا بعضی از افراد مردم را با اراده عامد و قاطع کافر خلق کند و بعد بعلمت نیاوردن ایمان، آنها را با دست خود بکشد و تا ابد آنها را به آتش دوزخ بسوزاند!

نتیجه ای که از بحث مذکور حاصل میشود آنست که افراد بشر فاقد اراده آزاد بوده و آلات و ادوات بی اراده ای هستند که به میل پروردگار مرتکب اعمال خوب و یا کردار زشت و ناپسند میشوند. بعبارت دیگری اصطلاح روانشناسان گناه یک پدیده «برون ذاتی»^۱ است، نه یک عامل «درون ذاتی»^۲. انسانی ممکن است مرتکب عمل نیک شود، زیرا خدایش این میل را در او ایجاد کرده و انسان دیگری ممکن است مرتکب عمل زشت و گناه شود، زیرا میل ارتکاب به گناه بوسیله خدا در او وجود آمده است. بدین ترتیب زندان و مجازات و اعدام و غیره در این دنیا و بهشت و دوزخ دردنیای اخروی، همه سرگرمی های خداوند بوده و افراد بشر در برابر اراده و مشیت الهی، آلات بیروح و بی فکر و اراده ای هستند که کلیه حرکات مغزی، ارادی، غیر ارادی،

1- Exogenous

2- Endogenous

فکری، روحی و بدنی آنها بوسیله خداوند تنظیم و اجرا میشود. در اینصورت آیا «الله» و یا خدایی که محمد در مغز نخیل کرده و خود را پیامبر او میداند، میتواند واجد صفت «عادل» باشد؟

خداوند قادر متعال به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده، به کشتی‌ها، به ابرها، به بادهای، به کوه‌سینا، به زمین، به- آسمان، به طاق بلند، به ستاره‌ها، به قلم، به نفس ملامت‌کننده بشر، به شب تار، به روز، به ماه، به انجیر و زیتون و غیره قسم می‌خورد.

در فرهنگ عمومی ملت‌ها و مخصوصاً ملل در حال پیشرفت، معمول است هنگامی که فردی خود را در برابر ادعا، گفتار و یا کردارش ضعیف می‌بیند به سوگند متوسل میشود تا باینوسیله خلأ ضعف و زبونی اش را در باره مطلب مورد بحث پر کند و طرف خود را به قبول عقیده، پندار و یا گفتار و کردارش قانع سازد. بهمین دلیل معمولاً شخصی که به خوردن سوگند متوسل میشود، دارای منطق بیمایه و موقع اجتماعی ضعیف و بیان مشکوکی بوده و از شأن اجتماعی عادی برخوردار نیست. بدین لحاظ کمتر ممکن است یک معلم، پزشک و یا هرانسانی که دارای موقع اجتماعی قابل توجیسی باشد، برای ارائه مطلب خود سوگند بخورد. ولی بکرات می‌بینیم افرادی که دارای شأن اجتماعی نازل و یا فعالیت‌های مشکوکی هستند، مانند سوداگران، افراد قمار باز، دروغگو، مجرم، اطفال و غیره آنهم در موارد نادره سوگند متوسل پیدا میکنند.

از طرف دیگر، آنهایی نیز که وادار به سوگند خوردن میشوند، معمولاً به مقدمات و عواملی که برای هر دو طرف دارای ارزشهای معنوی مقدس بوده و لا اقل از سطوح ارزشهای انسانی آنها بالا تر است، سوگند می‌خورند. اما در قرآن خداوند قادر متعال که «علی کل شیئی قدير» بوده و نودونه لقب به او اختصاص داده شده، در بیش از ۶۰ مورد سوگند می‌خورد. بعلاوه، بعضی از موارد سوگندهای خدا آنچنان نامعقول است که شگفت

انسان را برمی انگیزد. معمولاً بنظر میرسد خداوندی که دارای قدرت لایتناهی بوده و کلام و فرمانش باید بعنوان برهان آخر بدون تعقل و بی چون و چرا بوسیله بند گانش بمورد اجرا گذاشته شود، برای صدور فرامینش نیازی به سوگند خوردن نداشته باشد، اما خداوند در قرآن در موارد متعدد سوگند میخورد و بویژه بعضی از موارد سوگندهای او آنچنان نامعقول انتخاب شده است که شأن او را خدشه دار میکند و انسان را غرق حیرت میسازد.

بعضی از سوگندهای خداوند در قرآن و موارد آنها به شرح زیر است که برای خودداری از اطالهٔ مطلب از ذکر آیات و سوره های مربوط خودداری و تنها به ذکر خلاصه مطلب و عنوان سوره و شماره آیه مربوط مبادرت میشود.

قسم به آنهایی که صف آرای کرده اند. قسم به منع کنندگان و تلاوت کنندگان که خدای شما یکی است. (آیات ۱ تا ۵ سوره صافات).

قسم به بادهای عالم، قسم به ابرها که بار سنگین باران را با مر خدا بردوش میگیرند. قسم به کشتی ها که روی آب روان میشوند، قسم به فرشتگان، قسم به آسمان که کشته و نابود خواهد شد، آنکه به قرآن دروغ ببندد. (آیات ۱ تا ۱۱ سوره ذاریات).

قسم به کوه سینا، قسم به قرآن امسطور، قسم به بیت المعمور (کعبه)، قسم به طاق بلند، قسم به دریای فروزان آتش که البته عذاب خدا بر کافران واقع خواهد شد و هیچکس دافع آن نخواهد بود. (آیات ۱ تا ۹ سوره طور).

قسم به ستاره که (محمد) در ضلالت و گمراهی نبوده، هرگز به هوای نفس سخن نمیگوید، سخن او غیر از وحی خدا چیزی نیست و جبرئیل به او علم آموخته است. (آیات ۱ تا ۶ سوره نجم).

قسم به نون و قسم به قلم که تو (محمد) به لطف پروردگارت عقل کامل و نعمت نبوت یافتی و هرگز دیوانه نیستی. (آیات ۱ و ۲ سوره قلم).

قسم به روز قیامت و قسم به نفس پر حسرت و ملامت انسان که ما او را به روز حشر دگر بار زنده میکنیم. (آیات ۱ و ۲ سوره قیامت).

قسم به صبحگاه، قسم به دو شب اول ذیحجه، قسم به جفت، قسم به فرد و قسم به شب

۱- خداوند در چند مورد متعدد در قرآن به خود قرآن قسم خورده است.

۲- قرآن الہی قمشہ ای، «طاق بلند» را به «آسمان» تفسیر کرده است. سہدی الہی قمشہ ای،

قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۶۹۳

تار که خداوند قوم نمود را نابود و فرعونیان را بدر یا هلاک کرد. (آیات ۶ تا ۱۱ سوره فجر).
قسم به شهر (مکه) و قسم به پدر (آدمیان) که مانع انسان را به حقیقت در رنج
و مشقت آفریدیم. (آیات ۱ تا ۵ سوره بلد)

با توجه به اینکه خداوند آدم ابوالبشر را بعثت نافرمانی مجازات و او را از بهشت
اخراج کرد، معلوم نیست چرا در قرآن به حق او سوگند یاد میکند.

قسم به شب تار، قسم به روز و قسم به مخلوقات عالم که همه جفت نرو ماده آفریده
شده اند، هر کس به قرآن ایمان بیاورد، زندگی را بر او آسان و هر کس خود را از خدایی نیاز
بداند، او را عذاب و هلاک میکنیم. (آیات ۱ تا ۱۲ سوره الليل).

قسم به روز روشن و یا هنگام ظهر آن و قسم به شب تار که خدای توهیچگاه ترا
(منظور محمد است) ترک نگفته و بر تو خشم نگرفته است. (آیات ۱ تا ۴ سوره الفصحی).
قسم به انجیر و زیتون، قسم به کوه سینا و قسم به مکه که ما انسان را به نکوترین وجه
ممکن بیافریدیم. (آیات ۱ تا ۵ سوره التین).

قسم به اسپانی که نفسشان به شماره افتاد که انسان نسبت به پروردگارش تا سپاس
است. (آیات ۱ تا ۷ سوره عادیات).

بدیهی است، هنگامی که انسان مطالب و سوگندهای مذکور را به خداوند منتسب
و فرض میکند که خدای قادر متعال به ذکر چنین مطالب غیر معقولی مبادرت و برای احراز
هدفهای مبتذل مذکور به چنین مواردی سوگند خورده است، دروادی حیرت سرگردان
میسازد، اما بسحض اینکه ذهن انسان از خدا به محمد و یا پیغمبر الله منعطف میشود
و مطالب مذکور را مخلوق ذهن محمد می بیند، بزودی حل مشکل در ذهنش گشوده
میشود.

آیا خداوند دعای پیغمبرش را در باره بدکاران قبول و یا رد میکند؟

قرآن در باره اینکه آیا خداوند دعای پیغمبر را در باره طلب آمرزش برای افراد مشرک
و بدکار قبول و یا آنرا رد میکند، احکام ضد و نقیض صادر کرده است. این تناقض گوئی
در مدلول آیات ۶۲ و ۶۳ سوره نور و آیات ۱۰۳ و ۱۱۳ سوره توبه، به صراحت مشاهده
میشود.

مدلول آیه ۱۱۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۰۶، متن آیات ۶۲ و ۶۳ سوره نور و ترجمه فارسی آنها در صفحه ۲۱۱ و آیه ۱۰۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۱۶ نقل شده است.

چنانکه ملاحظه میشود، در آیه ۶۲ سوره نور خداوند به صیغه امر به پیغمبر دستور میدهد، برای بندگان ناصالح طلب آمرزش کند تا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان، دعای پیغمبرش را اجابت کند و بندگان خاطلی اش را مورد عفو و آمرزش قرار دهد. در آیه ۶۳ همان سوره، خداوند مطلب مذکور را مبنی بر استجاب دعای پیغمبر و آمرزش افراد ناصالح تأیید میکند و اظهار میدارد، دعای پیغمبر با دعای مردم عادی تفاوت دارد. بعبارت دیگر خداوند دعای پیغمبرش را مقبول و افراد دعا شده را مورد بخشش و آمرزش قرار میدهد. در آیه ۱۰۳ سوره توبه، خداوند به پیغمبر دستور میدهد از اموال مردم صدقه بگیرد و برایشان دعا کند، اما در آیه ۱۱۳ سوره توبه گویی خدای دیگری ظاهر و به صدور حکم میپردازد. زیرا علیرغم احکام صادره در آیات ۶۲ و ۶۳ سوره نور و آیه ۱۰۳ سوره توبه، در آیه ۱۱۳ سوره توبه خداوند به صراحت دستور میدهد، پیغمبر و آنهایی که ایمان آورده اند، حتی برای مشرکینی که جزء خویشاوندان آنها باشند، حق طلب آمرزش ندارند. بدین ترتیب، معلوم نیست چگونه باید تضاد احکام قرآن را در باره اینکه دعای پیغمبر برای آمرزش بنده خاطلی در دربار الهی قابلیت پذیرش دارد یا نه، حل کرد؟

صرف نظر از تضادی که در باره دعای طلب آمرزش در آیه های مذکور وجود دارد، اصولاً مفهوم آیه ۱۱۳ سوره توبه به نیز خود به شرح زیر دارای طبیعت متضادی بوده و مفهوم ابتدای آیه با قسمت آخر آن تناسب منطقی ندارد. بدین شرح که در ابتدای آیه مذکور، خداوند به پیغمبر و افراد عادی اشاره و دعای طلب آمرزش را برای بندگان ناصالح، از آنها سلب میکند و سپس در قسمت دوم آیه مقرر میدارد، «بعد از آنکه آنها را اهل دوزخ شناختند.»

در اینجا دو نکته قابل بحث بوجود می آید. یکی اینکه اگر بنده ای از بندگان خدا عمل زشتی انجام نداده باشد که بمناسبت آن مستحق ورود به دوزخ باشد، اصولاً نیازی به دعای پیغمبر و سایر مؤمنان برای طلب آمرزش ندارد و لذا منطبق آیه مذکور در اصل غیر معقولانه بنظر میرسد، دوم اینکه از مفهوم آیه مذکور چنین مستفاد میشود که خداوند به پیغمبر و به بعضی از بندگانش نیز اجازه داده است، در باره دوزخی بودن و یا بهشتی

بودن سایر افراد همسوی خود شناسایی و روی اعمال آنها قضاوت و برایشان سرنوشت آخرت بسازند. بعبارت دیگر، خدای بار تعالی بجای اینکه حساب بندگانش را در دربار عدل مطلق الهی اش حسابرسی کند، آنرا به بندگانش محول کرده و بدین ترتیب حساب سرنوشت بهشت و دوزخ به دست بندگان خدا افتاده است. بنده ای میتواند بنده دیگر را تکوکار دانسته و برای او طلب آمرزش کند و برعکس بنده دیگری را ناصالح تلقی کند و با خودداری از طلب آمرزش برای او دوزخی اش سازد. بدین ترتیب معلوم نیست، بنده خدا چگونه میتواند از عدل الهی بهره برگیرد!

آیا خداوند توبه بندگانش را قبول و آنها را مورد عفو و آمرزش قرار میدهد یا نه؟

در باره اینکه خداوند بندگانش را مورد عفو و آمرزش قرار میدهد و یا توبه آنها را رد میکند، قرآن آیات و احکام متضاد دارد. آیه ۱۸ سوره نساء حاکی است کسی که تمام عمر مشغول ارتکاب معاصی و اعمال زشت بوده، اگر در لحظات واپسین حیات توبه کند، توبه اش در دربار الهی پذیرفته نخواهد شد، ولی آیه ۲۵ سوره اسری و آیه ۱۰۴ سوره توبه به صراحت و بطور مطلق اشعار میدارد، خداوند توبه بندگانش را می پذیرد و صدقه آنها را قبول میکند.

متن آیه ۱۸ سوره نساء چنین است:

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشَّرَّاءَ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ اللَّهَ ۚ وَلَا الَّذِينَ يُمُؤْتُونَ وَهُمْ كَفَّارًا ۚ أُولَٰئِكَ أَتَتْهُمُ أَلْهُمًا ۖ أَلِيمًا ۝

«وقبول نخواهد شد توبه آنهایی که در تمام عمر مشغول ارتکاب اعمال زشت بوده و در لحظه مرگ در صدد توبه برمی آیند. همچنین قبول نخواهد شد توبه آنهایی که در حال کفریه و رطبه نیستی رهسپار میشوند و ما بر این گروه عذابی سخت مهیا کرده ایم.»

آیه ۲۵ سوره اسری حاکی از قبول مطلق توبه بندگان بوده و اشعار میدارد:

رَبُّكُمْ أَغْلَمُ بِمَا فِي قُلُوبِكُمْ ۚ إِنَّ كَلِمَاتٍ صَالِحَةٍ لَّاتِيهَا عَفْوٌ ۝

«خداوند توبه آنچه در دلهاى شماست از خود شما داناتر است. اگر اندیشه خوب داريد پس بدرستی که خداوند هر که را توبه کند خواهد بخشید.»

مدلول آیه ۱۰۴ سوره توبه نیز مشعر بر قبول توبه بوده و میگوید:

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتُ وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الشَّوَّابُ
الزَّحِيمُ ۝

«آیا بندگان نمی‌دانند که خداوند توبه آنها را قبول و صدقه های آنها را مورد پذیرش قرار خواهد داد و بدترستی که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.»

آیه ۳۱ سوره آل عمران نیز به شرح زیر حاکی از آنست که خداوند بندگانش را مورد عفو و آمرزش قرار میدهد:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

«بگو اگر خدا را دوست میدارید مرا پیروی کنید که خداوند شمارا دوست دارد و گناهان شمارا می بخشد و او آمرزنده و مهربان است.»

حدیثی نیز از قول انس بن مالک وجود دارد که بوسیله الترمذی نقل شده است.

بر طبق حدیث مذکور، انس بن مالک میگوید من شنیدم پیغمبر خدا گفت:

خداوند گفته است: ای پسر آدم، تا زمانی که تو نام مرا میبری و از من تقاضای بخشش میکنی، من از تمام گناهانت درمیگذرم. ای پسر آدم، اگر گناهان توبه ابرهای آسمان برسد و از من تقاضای آمرزش کنی، ترا میبخشم. ای پسر آدم، اگر تو با گناهانی تقریباً باندازه زمین نزد من آئی و برای من شر یک قائل نباشی، من بهمان اندازه ای که تو مرتکب گناه شده ای، ترا عفو میکنم.^۱

حال باید دید آیا تکلیف مسلمانی که در صدد توبه از اعمالش برمی آید چیست؟ آیا چنین فردی باید به متن آیه ۱۸ سوره نساء که میگوید خدا در موقع مرگ توبه بندگان را که در تمام عمر مشغول ارتکاب اعمال ناشایست بوده اند، نمی پذیرد متکی شود و یا به مدلول آیه ۲۵ سوره اسری و آیه ۱۰۴ سوره توبه که به خداوند لقب «توآب» و یا «بسیار توبه پذیرنده» داده و خداوند را در هر حال بسیار توبه پذیر و آمرزنده میداند و یا به حدیث انس بن مالک؟

۱- الامام یحیی بن شرف الدین التتوی، الاربعین النوریه فی الاحادیث الصحیحہ النبویہ (سوریه،

دمشق: ۱۹۷۶)، صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷

شاید پاسخ را بتوان در قسمت آخر آیه ۱۰۴ سوره توبه یافت که بعد از ذکر «توبه پذیر بودن خدا» بلافاصله اضافه میکند «و صدقه های آنها را نیز می پذیرد.» ولی آیا این منطقی است که خداوند را مادی پرست دانسته و بگوئیم خداوند تنها در برابر وصول صدقه و مادیات بندگانش را می بخشد. وانگهی با توجه به اینکه خداوند را هیچکس، حتی خود پیامبر نمیتواند ملاقات کند، پس چه کسی بجای خداوند صدقه قبول میکند. پاسخ این پرسش هنگامی حیرت شنونده را در اوج برمی انگیزد که آیه ۱۰۳ سوره توبه که بلافاصله قبل از آیه ۱۰۴ قرار دارد، از قول خداوند به محمد پیغمبر دستور میدهد، صدقه های مردم را قبول کند. متن آیه ۱۰۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۱۶ شرح داده شده است.

خداوند به دشمنان محمد نفرین و لعن و دشنام میفرستد.

در آیات زیر خدای محمد در نقش یک فتاح جلوه گریه ابی لهب دشمن محمد نفرین و به عیال او ناسزا میگوید.

آیات ۱، ۲، ۴ سوره لهب به شرح زیر است:

ثُمَّ لَئِن يَدَّبَّ إِلَيْكُم لَهَبٌ وَتَبٌ ۚ مَا أَخْلَىٰ عَنْهُ مَالُهُ ۚ وَمَا كَسَبَ ۚ وَإِذَا مَرَأَتُكَ
حَتَّىٰ أَتَىٰكَ الْكَلْبُ ۚ

«بر بنده باد دشمنان ابی لهب و مرگ باد بر او. مال و ثروتش بکارش نیاید و او را از مرگ نرهاند و عیالش حمال چوب است.»

یک انسان عاقل و حتی متعبد نمیتواند باور کند، خداوند تبارک و تعالی به بنده بیعقل و نافعهمش الفاظ و دشنامهای ناشایست ادا کند تا اینکه آیات مذکور را در قرآن با چشم ببیند و آنوقت از عقل و درایت محمد در تنظیم آیات مذکور غرق در شگفتی شود.

بطوریکه در یکی از مباحث قبلی گفتیم، دلیل اینکه محمد در وضع و تدوین آیه های قرآن مرتکب اینهمه اشتباه شده، آنست که وی وانمود میکرده است که احکام قرآن بوسیله جبرئیل از طرف خدا به وی الهام میشود و لذا برای اینکه الوهیت احکام قرآن را حفظ و آنها را بعنوان کلام نازل از طرف خدا به پیروانش ابلاغ کند، لذا با هیچکس در باره احکام قرآن مشورت نمیکرده و از اینرو مرتکب آنهمه اشتباهات فراوان و ضد و نقیص گونیهای آشکار شده است. بدیسی است که اگر محمد در باره متون و احکام

قرآن با صاحبان رای و بصیرت مشورت بعمل می آورد، از بسیاری از اشتباهات بارزی که در قرآن مرتکب شده جلوگیری میشد و وی اینهمه مطالب ضد و نقیض در قرآن وارد نمیکرد و بعلاوه مجبور نبود، در بسیاری از موارد احکام آیات قبلی را با احکام بعدی لغو کند. سرانجام محمد به این عیب خود واقف میشود و گناه کلیه اشتباهاتش را به گردن خدای دانا به اسرار نهان و آشکار می اندازد و آیه شماره ۱۰۶ سوره بقره و آیه شماره ۱۰۱ سوره نحل را به شرح زیر نازل میکند.

آیه شماره ۱۰۶ سوره بقره:

مَا تَسْمَعُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنزِلُهَا نَأْتِي بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا ۗ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«ما امری یا آیه ای را نسخ نمیکنیم و یا حکم آنرا متروک نمیسازیم، مگر اینکه بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم. آیا مردم نمیدانند که خدا بر هر چیزی قادر است.»

آیه شماره ۱۰۱ سوره نحل:

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مِّمَّا كَانَتْ آيَةً وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ ...

«و ما هر گاه آیه ای را از راه مصلحت نسخ کنیم، بجای آن آیه دیگری می آوریم و خدا بهتر میداند چه چیز نازل کند...»

تنها نقدی که در باره اشتباهات و مبتلا تی که در قرآن ذکر شده، میتوان کرد آنست که (الله) یعنی خدایی که محمد برای کسب قدرت در کالبدش حلول کرده و خود را رسول او معرفی میکند، یک خدای ساختگی است که تنها در ذهن خود او وجود دارد. زیرا عقل سلیم نمیتواند تصور کند، خداوند ملک القدوس که دانایی و توانایی اش بر کلیه موجودات جاندار و اشیاء بیجان عالم احاطه دارد، مرتکب چنین اشتباهات ابتدال مایه ای که بروز آنها حتی از ذهنیت یک انسان عادی بعید است، بشود.

آیا قابل تصور است که خداوند تبارک و تعالی در یک آیه (آیه ۵۰ سوره احزاب) پیغمبر را مجاز کند که نسبت به کلیه زنان عالم آزادی مطلق داشته و هر کس را بخواهد بتواند بدون رعایت اصولی که برای سایر مؤمنان مقرر کرده، تصرف کند، ولی در آیه دیگر (آیه ۵۲ همان سوره) حکم خود را لغو و چنین امتیازی را از محمد بازستاند. اگر واقعاً خداوند عالم «علی کل شیئی قدیر» است، و حرف و نظر و فرمان او یکی است، چرا

از ابتدا امر بهتر را صادر نمیکنند تا بعداً مجبور به اصلاح و یا تغییر و نسخ آن نگردد.^۱ در برابر کلیه ابهامات مذکور، تنها یک راه حل و یک پاسخ وجود دارد و آن اینست که (الله) یعنی خدایی که محمد از طرف او به پیامبری مبعوث شده است با خداوندی که بر کلیه امور نهان و آشکار این عالم دانا و تواناست، تفاوت دارد. و گرنه هنگام صدور فرمان، بیوسته حرف آخر خود را میزد و مانند یک انسان متلون المزاج که ثبات اراده و احاطه لازم به امور را ندارد، اینهمه ضد و نقیض گویی نمیکرد.

آیا شیطان از نوع اجنه است و یا از طبقه فرشتگان آسمانی؟

تعداد زیادی از آیه های قرآن از موجودات خیالی و اشباح نامرئی بعنوان جن^۲ و فرشته^۳ سخن میگویند و حتی سوره ۷۲ قرآن تحت عنوان سوره جن تماماً به بحث در باره جن اختصاص داده شده است. اگر چه وجود اشباح نامرئی و خیالی مذکور را با هیچ علم و منطقی نمیتوان توجیه کرد و تا کنون نیز عقل سلیم انسان هیچ نشانه ای از موجودات خیالی مذکور کشف نکرده است، مع هذا قرآن در باره کیفیت وجود شیطان به تناقض— گویی های آشکار مبادرت کرده است. بدین شرح که یکی از آیات قرآن (آیه ۵۰ سوره کهف) از شیطان بعنوان یکی از اجنه نام میبرد و بعضی آیات دیگر قرآن (از جمله آیه ۳۴ سوره بقره و آیه ۱۱ سوره اعراف)، شیطان را فرشته عاصی و فرمان نافر داری میداند که خداوند او را از آسمان طرد و برای آزارش به زمین فرستاده است. آیات مشروحه زیر حاکی از این تضاد هستند.

آیه ۵۰ سوره کهف:

وَإِذْ ثَلَاثًا لِلْمَلَائِكَةِ اجْتِمَاعُ وَإِذْ دُمُوعُ فَجَعَلُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ. ...

«وای رسول بیاد آور زمانی را که به فرشتگان فرمان دادیم بر آدم سجده کنند و کلیه آنها

۱- ۲۳ سال صفحه ۲۵۴

۲- به مطالب فصل دهم همین کتاب مراجعه فرمائید.

۳- به صفحات ۱۵۶ تا ۱۶۳ همین کتاب مراجعه فرمائید.

سربه سجده فرود آوردند بجز شیطان که از جنس جن بود و بدینجهت از فرمان خدایش سر پیچید...»

آیه ۳۴ سوره بقره:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ○
«وای رسول بیاد آور زمانی را که به فرشتگان فرمان دادیم بر آدم سجده کنند و کلیه آنها سربه سجده فرود آوردند بجز شیطان که خودداری و تکبر ورزید و از فرقه کافران گردید.»

آیه ۱۱ سوره اعراف:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ○

«و همانا شما آدمیان را بیافریدیم آنگاه که بدینصورت کامل آراستیم فرشتگان را به — سجده آدم مامور کردیم، همه سجده کردند بجز شیطان که از جمله سجده کنندگان نبود.»

بطوریکه ملاحظه میشود، آیه ۵۰ سوره کهف، شیطان را بطور صریح از نوع اجنه برمی شمارد، ولی آیه ۳۴ سوره بقره و آیه ۱۱ سوره اعراف، شیطان را یکی از فرشتگان آسمانی قلمداد کرده اند.

در آیات مذکور در بالا بجز تضادی که شرح داده شد، دو نکته جالب دیگر نیز وجود دارد: یکی اینکه ۱۱ کلمه ابتدای آیه ۳۴ سوره بقره بدون تغییر در ۱۱ کلمه ابتدای آیه ۵۰ سوره کهف عیناً تکرار شده، ولی بعد از ۱۱ کلمه مزبور، آیه ۳۴ سوره بقره، شیطان را از نوع جن و آیه ۵۰ سوره کهف بعد از تکرار ۱۱ کلمه مورد نظر، شیطان را فرشته آسمانی دانسته است. نکته دوم آنست که قرآن مهدی الهی قمشه ای^۱ که گویا به این تضاد توجه نداشته است، بعد از ذکر ترجمه فارسی آیه ۱۱ سوره اعراف، به آخر آن تفسیر «یعنی در حقیقت از نوع فرشتگان نبود» را اضافه کرده و بر تضاد مذکور افزوده است.

۱- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۱۹۷

آیا شیطان مجاز شده است کلیه بندگان خدا را گمراه سازد و ببندگان صالح او را؟

مثال دیگر برای نشان دادن تضادهای قرآن داستان گفتگوی خدا و شیطان است. شیطان در آیه ۱۶ سوره اعراف به خدا میگوید:

قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۝
«شیطان گفت، چون تو مرا گمراه کردی، من نیز بندگان را از راه راست گمراه
میکم.»

و اما آیات ۳۹ و ۴۰ سوره حجر میگویند:

قَالَ رَبِّ بِمَا آغْوَيْتَنِي لَأُذَيِّقَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۝
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۝

«شیطان گفت، خدایا چنانکه مرا گمراه کردی من نیز (اشتباه) را در نظر همه بندگان در زمین خوب جلوه میدهم و همه آنها را گمراه میکنم. بجز از بندگان صالح و پاک تو.»^۱

بطوریکه می بینیم، آیه ۱۶ سوره اعراف جنبه عام دارد و شیطان در هنگام گفتگو با خدا مجاز شده است، در روح کلیه بندگان خدا رخنه و آنها را از راه راست خارج کند. بمبارت دیگر خداوند در برابر شیطان یعنی فرشته عاصی و بدکار خود سکوت کرده، و کلیه بندگانش را قربانی و سوسه های پلید شیطان کرده و اجازه داده است شیطان در روح بندگانش حلول و آنها را به پلیدی و بدکاری وادار کند و بدینوسیله درد و زخ را بر وی کلیه بندگانش مفتوح کرده است.

اما در آیه ۴۰ سوره حجر، قریباً بیان شیطان جنبه خاص پیدا میکنند و تنها آنها را هستند که از بندگان صالح و خالص خدا بشمار نمیروند.

۱- در آیه ۶۲ سوره اسری نیز شیطان میگوید: «ای خدا اگر اجل مرا تا قیامت به تأخیر افکنی بجز عده قلبی همه اولاد آدم را سهار کرده و به وادی هلاکت میکشانم.» در این آیه نیز منظور از عده قلبی همان «بندگان صالح» خداوند است.

آیا قبول اسلام اختیاری و یا اجباری است؟

در سوره بقره دو آیه کاملاً متضاد وجود دارد. در آیه ۲۵۶، محمد میگوید ایمان به اسلام اجباری نیست و هر کس میل دارد میتواند اسلام را قبول کند، ولی در آیه ۱۹۳ همان سوره برای آنهایی که حاضر به قبول اسلام نیستند دستور کشتار صادر میکند.

آیه ۲۵۶ سوره بقره:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝

«اجباری در دین نیست، در واقع راه راست از گمراهی تشخیص داده شده. هر کسی از راه کفر برگردد و به خدای روی آورد به تکیه گاهی محکم و استوار رسیده است که هرگز گسیخته نخواهد شد و خداوند شنوای داناست.»

آیه ۱۹۳ سوره بقره در جهت تضاد آیه مذکور میگوید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ فَأَنِ اسْتَهْوَأُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَنِ الظَّالِمِينَ ۝

«و آنها را بکشید تا فتنه و فساد از روی زمین برداشته شود و همه به آئین خدای روی آورند و اگر از فتنه و جنگ دست کشیدند کاری با آنها نداشته باشید. دشمنی و کشتار باید نسبت به ستمگران باشد.»

و آیه ۸۵ سوره آل عمران بصراحت می گوید:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ ۝

«و هر کسی غیر از اسلام دینی قبول کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از جمله زیانکاران خواهد بود.»

آیا بنی اسرائیل بهترین مردم روی زمین هستند و یا مسلمانان؟

در سوره آل عمران متنی وجود دارد که با متن آیه ۱۶ سوره جاثیه مغایر بوده و حاکی

از تضاد مسلم دو آیه میباشد. آیه ۱۶ سوره جاثیه میگوید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ وَقَطَّلْنَاهُمْ

«و ما به بنی اسرائیل کتاب و حکومت و نبوت عطا کردیم و خورا کهای لذیذ و حلال نصیب آنها کردیم و آنان را بر همه اهل دنیا برتری دادیم.»

بطور یکه می بینیم خداوند در آیه مذکور، بنی اسرائیل را به بهترین وجه ممکن مورد عنایت و ستایش قرار داده است، ولی عقیده خدا در آیات ۱۱۰ الی ۱۱۳ سوره آل عمران کاملاً تغییر میکند، مسلمانان را بهترین ملت روی زمین خوانده و بنی اسرائیل را مورد انتقاد و شماتت قرار میدهد. آیات ۱۱۰ الی ۱۱۳ سوره آل عمران و ترجمه فارسی آنها به— شرح زیر است:

۱۱۰- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْسُرُونَ بِالْمُكْرِفِينَ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ النُّكْرِ وَ تُوْمِنُونَ بِآلِهَتِكُمْ وَ تُوْمِنُونَ لِكُلِّ أَهْلِ الْكِتَابِ لِكُلِّ مَا آتَوْهُم مِّنْهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَلَكُمُ الْيَهُودُ ۝
 ۱۱۱- لَنْ يَضُرَّوْكُمْ إِلَّا أَذًى وَ إِن يَفْقَهُوْكُمْ يُؤَلِّمُكُمُ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ۝
 ۱۱۲- ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّالَّةُ آيَةً مَا تَقْوُوا إِلَّا عَجِلَ قَرْنِ اللَّهِ وَ حَبِلَ قَرْنِ النَّاسِ وَ هَاؤُمُ يُغَضِبُ قَرْنِ اللَّهِ وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الرُّسُلَ مَا يَغْنَرُ حَقِّي ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ ۝

(۱۱۰). «شما (مسلمانان) بهترین مردم روی زمین هستید که برای بشریت قیام کرده اید، برای اینکه مردم را به نکوکاری و ادا و ازیاد کاری بازدارید و به خدا ایمان بیاورید. اگر اهل کتاب همه ایمان می آوردند، بر آنان چیزی بهتر از آن نبود. بین آنها مؤمنانی وجود دارند ولی بیشتر آنها فاسق و بدکارند (۱۱۱). هرگز (یهودیان) به شما آسیب نخواهند رسانید. مگر آنکه از نکوهش و یاوه سرایی شمارا اندکی بیاززند و اگر به— جنگ با شما بیایند از کار زار خواهند گریخت و از این پس هیچوقت منصور نخواهند بود (۱۱۲). آنها به هر کجا متوسل شوند، محکوم به ذلت و خواری هستند مگر به دین خدا و عهد مسلمانان در آیند و آنان پیوسته اسیر بدبختی و ذلت هستند، زیرا به آیات خدا کافر شده و پیامبران حق را به ناحق کشتند که این نافرمانی و ستمگری کار همیشه گی آنها میباشد.»

با توجه به اینکه سوره جاثیه در مکه و سوره آل عمران در مدینه تهیه شده، بدیهی است که محمد در مکه با مسالمت قصد جلب یهودیان را به آئین نوینش داشته و لذا به شرح مذکور از آنها بخوبی یاد میکند، ولی پس از اینکه در مدینه به قدرت میرسد و متوجه میشود که یهودیان بهیچوجه قصد پیروی از دین او را ندارند، به شرح آیات مذکور تصمیم میگیرد بهر وسیله ای که شده است کار آنها را یکسر کند.

آیا خداوند در وحی مطالب آسمانی به پیامبرانش هر تکب تبعیض میشود یا دچار اشتباه؟

بنیاد مذهبی احکام و متون قرآن بر پایه تورات قالب ریزی شده و بنظر میرسد که محمد بامتون و نوشتجات مذهبی مسیحیت به اندازه متون تورات آشنایی نداشته است. آشنایی محمد با متون نوشتجات مذهبی مسیحیت از چند روایت و افسانه که از راه گوش آنها را شنیده و دانسته است، تجاوز نمیکنند. برخلاف احکام و متون تورات و عبارت «بنی اسرائیل» که بکرات در قسمت های مختلف قرآن ذکر شده است، در قرآن تنها سه مورد وجود دارد که بوضوح نشان میدهد که از انجیل اقتباس شده است. مورد اول آیه ۴۰ سوره اعراف است که میگوید:

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا نُفْتِحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ السَّمَاءَ
حَتَّى يَلْبِغَ الْجَمَلُ فِي سَعَةِ الْخِيَامِ ...

«همانا آنانکه آیات خود را تکذیب کنند و از کبر و نخوت سر بر آن فرود نیاورند درهای آسمان بر روی آنها باز نشود و به بهشت نروند مگر اینکه شتر از چشمه سوزن عبور کند...»
مدلول آیه مذکور عیناً شارح مطلبی است که در آیه ۲۴ فصل ۱۹ «انجیل متی» آمده است. بشرح زیر:

«و مجدداً من برایتان میگویم که عبور یک شتر از چشمه سوزن آسان تر از ورود یک مرد ثروتمند به بهشت خداست.»

موضوع دوم آیات شماره ۱۱ و ۱۲ سوره حدید است که هر کسی را که جزیی آشنایی با متن انجیل داشته باشد، بلافاصله بیاد مطلب ده باکره که در فصل ۲۵ آیات شماره ۱ تا ۱۳ «انجیل متی» ذکر شده، می اندازد.

آیات شماره ۱ تا ۱۳ «انجیل متی» دستگاہ آسمان را تشبیه به ده دختر باکره میکند که مشعلهای خود را برداشته و به استقبال داماد خارج شدند. پنج نفر از آنها دانا و پنج نفرشان نادان بودند. دختران دانا در مشعلهای خود روغن ریخته و دختران نادان از این

کار غفلت و با مشعلهای بدون روغن به استقبال داماد درفته بودند. چون داماد در آمدن تأخیر کرد، دختران را خواب در ر بود. در نیمه های شب ناگهان ندابلند شد که داماد در راه است و فریباً وارد میشود. کلیه دختران برای استقبال داماد از خواب بیدار شدند و به روشن کردن مشعلهایشان پرداختند. چون دختران نادان متوجه شدند که روغن مشعلهایشان تمام شده است، از دختران دانا تقاضای روغن کردند. دختران دانا بیش از مصرف خود روغن نداشتند و از این رو تقاضای دختران نادان را رد کردند. دختران نادان برای خرید روغن محل را ترک کردند. در این موقع داماد سر رسید و درها بسته شد. هنگامی که دختران نادان پس از خیزیدن روغن مراجعت کردند، درها را بسته دیدند. لذا از خدا خواستند که درها را باز کند، اما خداوند پاسخ داد آنها را نمی شناسد و آنها باید بیدار و مراقب باشند تا در فرصت دیگری پسر مردی بسوی آنها آید.

آیات ۱۲ تا ۱۳ سوره حدید مفهوم آیات ۱ تا ۱۳ «انجیل متی» را اقتباس و میگوید روزی خواهی دید که مردان و زنان مؤمن مشعلهایی با دستهای راستشان حمل میکنند که جلوی آنها را نورانی و آنان را به راه رستگاری (بهشتی) که درز پر آن نهرها جاری است) راهنمایی میکند. کافران زن و مرد به مؤمنان میگویند، کمی صبر کنید تا ما هم بشما برسیم و از نور مشعلهای شما استفاده کنیم. مؤمنان به آنها پاسخ میدهند، به دنیا باز گردید و مانند ما برای خودتان مشعل تهیه کنید. در این حیص و بیص، حصاری بین مؤمنان و کافران بوجود خواهد آمد که دارای دروازه ای خواهد بود. داخل آن دروازه مؤمنان قرار خواهند گرفت و رحمت الهی شامل حالشان خواهد شد. خارج از آن دروازه کافران قرار خواهند داشت که محکوم به مجازات و عذاب الهی خواهند بود.

موضوع داستان ده با کره در زمان محمد در عربستان شهرت بسیار داشت و حتی افراد غیر مسیحی نیز از آن آگاهی داشتند. ^۱مطلب سوم متون آیات ۱ تا ۱۵ سوره مریم در باره تولد یحیی (John The Baptist) میباشد که در آیه های ۵ تا ۲۷ و ۵۷ تا ۶۶ فصل اول «انجیل لوقا» در عهد عتیق شرح داده شده است. خلاصه موضوع داستان بدین قرار است که زکریا، عابد سالخورده ای که نزدیک به یکصد سال عمر داشته، دارای همسر

1-Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 58.

نازایی بوده و در معبد اورشلیم به خدمت مشغول بوده، از خدا استغاثه میکند، فرزندی به او عطا کند که جانشین وی باشد. دعای زکریا یا مستجاب میشود و خدا به او قول میدهد، فرزندی به وی عطا کند که باید «جان» و یا بقول محمد «یحیی» نامگذاری شود. زکریا یا تقاضا میکند، خدا نشانه ای برای استجاب دعایش مقرر دارد. خدا مقرر میدارد که زکریا مدت سه روز و سه شب با کسی تکلم نکند. زکریا از معبد خارج می شود و دستور خدا را اجرا می کند و مدت سه روز با کسی حرف نمی زند و سرانجام خدا به وعده خود ایفاء میکند و همسرش آبتن می شود.

بررسی داستان زکریا مطابق آنچه که در قرآن آمده است، نشان میدهد که محمد خودش متن این واقعه را مطالعه نکرده است، زیرا در حالیکه در انجیل فرزندی زکریا، «جان» نامیده شده است، محمد در قرآن در آیات مربوط در سوره های آل عمران، مریم، انبیاء و تحریم او را «یحیی» نامیده است. علت اشتباه محمد در این باره آنست که وی نام فرزند زکریا را از ناقل واقعه اشتباهی شنیده است.

با توجه به اینکه محمد داستان مریم و عیسی را در آیات ۱۶ الی ۳۴ سوره مریم بکلی خلاف آنچه که در فصل های اول و دوم «انجیل لوقا» آمده است، ذکر میکند معلوم میشود که ناقل داستان زکریا و یحیی، هدفش تنها شرح مطالب فصل اول «انجیل لوقا» در باره داستان زکریا و یحیی بوده و کیفیت تولد عیسی را بر طبق آنچه که در انجیل آمده است برای محمد شرح نداده و از اینرو محمد آنچه را که در باره چگونگی تولد عیسی شرح داده، کاملاً تخیلی و مصنوع تصورات شخصی اش بوده است. بزرگترین اشتباهی که محمد در آیه ۲۸ سوره مریم در باره داستان تولد عیسی مرتکب شده آنست که مریم را خواهر هارون دانسته است، در صورتیکه انجیل مطلقاً ذکر کرده و مریم و هارون بایکدیگر نسبت خواهر و برادری نداشته اند. آیه ۲۸ سوره مریم بدینقرار است:

يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْوًا مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ۝

«ای خواهر هارون ترا نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار (پس چگونه تو دختر بکر بیچه دار شدی.)»

بدیهی است که محمد برای آموختن متون و مطالب کتب مقدس دینی عطشی فراوان

داشته است، ولی فرصت فراگیری کامل متون انجیل را کسب نکرده و لذا بطور یکه دیدیم، تنها در سه مورد بالا به نقل مطالب انجیل پرداخته و در مورد سوم نیز آنقدر نسبت به داستان تولد عیسی جهل داشته که جزئیات آنرا با تخیل شخصی بیان کرده که کاملاً با متون انجیل تفاوت دارد.^۱

یکی دیگر از اشتباهات محمد در نقل داستانهای تورات، موضوع نوح و کشتی نجات اومیب باشد. موضوع کشتی نجات نوح در فصول ششم تا دهم سفر تکوین تشریح و در آیات ۲، ۳ و ۴ فصل هفتم بوضوح ذکر شده است: «خداوند به نوح دستور داد از همه بهائیم پاک هفت نر و ماده و از بهائیم ناپاک دو نر و ماده و از پرندگان آسمان نیز هفت نر و ماده با خود بردارد و به کشتی ببرد تا نسلی در روی زمین باقی بماند.»

ولی در آیه ۴۰ سوره هود و آیه ۲۷ سوره مؤمنون اولاً تعداد موجوداتی را که نوح باید با خود به کشتی ببرد، بطور کلی ۲ جفت نر و ماده ذکر کرده و ثانیاً اشعار داشته است که خدا به نوح دستور داده است چون حکم هلاک یکی از پسرانش مسجل شده، لذا باید از بردن او به کشتی خودداری کند، در حالیکه در تورات مطلقاً به این موضوع اشاره ای نشده است. آیه ۴۰ سوره هود:

... قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ

«... به نوح خطاب کردیم که تو با خود از هر جفتی دو فرد (نر و ماده) با جمع زن و فرزندان جز او که هلاکش مسجل شده است، همه را در کشتی ببر...»

آیه ۲۷ سوره مؤمنون:

... فَأَنصَلِكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ...

«... با خود از هر زوجی دو فرد (نر و ماده) به کشتی ببر بغیر از او که وعده هلاکش مسجل شده است...»

هنگامی که درباره تضادهای احکام قرآن با فقها و علمای مسلمانان بحث میشود،

۱- برای اطلاع از عقاید محمد درباره مسیحیت به کتاب زیر مراجعه فرمائید:

Richard Bell, *The Origins of Islam in its Christian Environment* (London: 1926).

یگانه پاسخی که آنها ممکن است درباره تضادهای مذکور ارائه دهند آنست که خداوند عالم بر حسب مقتضیات زمان و مصلحت بند گانش در ادوار مختلف زمان حکم صادر میکند. بدین شرح که شاید در زمانی اراده خداوند ایجاب کرده است که بر طبق متن آیه ۱۰۹ سوره بقره و یا آیه ۴۸ سوره احزاب به پیغمبر حکم کند که «با کافران مدارا و آنها را عفو کند.» ولی در زمانهای دیگر مطابق آیات ۸۹ و ۹۱ سوره نساء و آیه ۶۱ سوره احزاب، خدا مصلحت دانسته است به پیغمبر و اتباعش حکم کند: «هر کجا افراد کافر را یافتید، آنها را بایی رحمی به قتل برسانید.»

آیه ۱۰۹ سوره بقره میگوید:

وَكَيْفَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ فَتَارًا حَسَدًا مِمَّنْ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ قَوْمٌ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا ...

«بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شده است، بسبب حسدی که نسبت به شما دارند میخواهند شما را از ایمان به کفر برگردانند، پس اگر از آنها به شما مسلمانان ستمی رسید، آنها را عفو کنید.»

آیه ۴۸ سوره احزاب حاکی است:

وَأَلِّمُوا الْكُفْرَانَ وَالْمُنَافِقِينَ وَعِدْمَ أَدْعَاهُمْ وَكَوْضُلَ عَلَى اللَّهِ وَكَلَى اللَّهُ وَكَيْفَ لَا

«(ای رسول) از کافرین و منافقین اطاعت مکن و از جوړ و آزارشان در گذر و کار خود به خدا واگذار که او وکیل و کارساز امور خواهد بود.»

و اما در آیات ۸۹ و ۹۱ سوره نساء و آیه ۶۱ سوره احزاب حکم خدا در باره کافران و منافقین بکلی تغییر و به شرح زیر صادر میشود:

متن آیه ۸۹ سوره نساء چنین است:

وَيَذَرُوا لَكَ الْكُفْرَانَ كَمَا كَفَرُوا لَتَكُونَنَّ سَوَاءً فَلَا تَحْسَبَنَّ أَوْلِيَاءَهُمْ حَتَّىٰ يَهْجُرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَجِدْهُمْ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ حَيْثُ وَجَدْتَهُمْ وَلَا تَحْسَبَنَّ أَوْلِيَاءَهُمْ
وَأُولِيَاءَ لَا تُصِلُهُمْ

«منافقان و کافران آرزو کنند که شما مسلمانان هم بمانند آنها کافر شوید تا همه در کفر مساوی باشید. پس تا آنها در راه خدا هجرت نکنند، آنان را بدوستی انتخاب نکنید و اگر مخالفت کردند، هر کجا آنها را یافتید گرفته و به قتل برسانید و از آنها یار و دوستی انتخاب نکنید.»

آیه ۹۱ سوره نساء:

... وَيَلْقَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَعَذِّبُهُمْ وَعَسَوْتُمْ حِينَ فَقَدْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا مُّبِينًا ۝

«... و اگر (کافرین و منافقین) از مخالفت با شما دست نکشیدند و تسلیم شما نشدند، آنها را هر کجا یافتید، به قتل برسانید، ما شما را بر جان و مال این گروه تسلطی کامل بخشیدیم.»

آیه ۶۱ سوره احزاب:

سَلٰوٰتٍ مِّنْ لَّدُنَّا يَكْفُرُونَ ۝ إِنَّمَا تَقْوٰةُ الْإِسْلٰمِ وَأَلْتَمٰتُ الْوَعْدِ ۝

«(کافران و منافقین) پلید و بدکار هستند و هر کجا یافت شوند، آنها را با بیرحمی به قتل برسانید.»

بطوریکه گفته شد، فقها و علمای مسلمانان آیات قرآن را کلام مطلق خدا میدانند و هر نوع تعقل و یا اندیشه گری را در باره کلمات قرآن و مخصوصاً تضادهای آنها کفر و گناه می‌شمارند، ولی همین افراد با عمق تعبدی که نسبت به متون و احکام قرآن دارند، در پاسخ یک پرسش ساکت و بدون جواب میمانند. آن پرسش اینست که اگر خدای باری تعالی به فرض محال در ادوار مختلف زمانی مصلحت دیده است، احکام متفاوت و متضاد بر حسب صلاح حدید خود برای بندگانش مقرر دارد، چگونه است که خداوند در باره بیان رویدادهای گذشته نیز مانند داستان زکریا و یحیی بطوریکه قبلاً گفته شد و یا نوح و غیره برای دو پیامبر دو شرح مختلف و متضاد ذکر کرده است! آیا این منطقی است فکر کنیم که ذهن خدا در موقع بیان یک حادثه بکسان برای یک پیامبر قوی تر از زمان شرح همان حادثه برای پیامبر دیگر بوده است. و چون برای پاسخ این نکته، بطور یقین و منطقی پاسخ مثبت وجود نخواهد داشت، به این نتیجه میرسیم که محمد بطور لازم و کافی متون و احکام کتب مقدس را مطالعه نکرده بوده است تا بتواند آنها را بطور اصیل در قرآن نقل کند.

آیا در قرآن محمد خدا یا خدا محمد است؟

بدون اینکه قصد ورود در یک بحث تحلیلی و فلسفی در باره وجود خدا داشته باشیم، بنظر میرسد خدایی که هگل از یکطرف و فوئر باخ و اسپینوزا از طرف دیگر در نوشتجات فلسفی خود از او سخن گفته اند، شباهت تامی با (الله) محمد داشته باشد. هگل معتقد است وجود خدا لازمه وجود انسان است، اگر انسان نباشد، خدایی هم وجود نخواهد داشت. خداوند در انسان اشراق میکند و با وجود او عجبین میشود. انسان با اعتقاد به خدا ذات او را در وجود خود ادغام می کند و سپس از یگانگی ذات خود با خدا خویشتر را توانا می یابد. فوئر باخ و اسپینوزا عقیده هگل را در باره خدا وارونه کرده و اعتقاد دارند، خداوند مخلوق تصور انسان است. انسان در قالب خدای فرضی خود فرو می رود و سپس بدینوسیله خود را کامل و قوی احساس میکند. برای اینکه خدا توانا جلوه کند، انسان باید در ژرفای ذلت و بدبختی سقوط کند تا خدا را توانا ببیند. اگر چه عقاید هگل از یک طرف و فوئر باخ و اسپینوزا از طرف دیگر در فلسفه چگونگی ایجاد خدا در ذهن تفاوت دارد ولی هر سه آنها در این عقیده اتفاق رای دارند که چه بر طبق عقیده هگل انسان خدا را در خود وارد کند و چه بر طبق عقیده فوئر باخ و اسپینوزا انسان در کالبد خدا فرورود، هدف این کاتالیزم یکی است و آن اینست که انسان خود را توانا و مقتدر ببیند.

هنگامی که ذهنیت محمد را در خلق آیات و احکام قرآن بازشکافی میکنیم به این نتیجه میرسیم که محمد برای تشفی احساسات خود بزرگ نمایی و قدرت طلبی اش خدای فرضی هر سه فیلسوف شهیر قرن نوزدهم یعنی هگل، فوئر باخ و اسپینوزا را ۱۲ قرن پیش از ظهور آنها برای ایجاد قرآن بکار گرفته است. زیرا از یک طرف محمد بعضی اوقات در کالبد الله فرضی اش فرو میرود و از زبان خدا، مخصوصاً صدها بار در قرآن به بندگان خدا توصیه میکند از خدا و پیغمبرش اطاعت کنند. بدین ترتیب با تصور به-اینکه بغیر از او انسان دیگری قادر نیست از زبان خدا دستور زندگی مقرر کند، از اینرو خود را توانای مطلق می بیند. دلیل اینکه محمد در قرآن آنقدر مردم را به ترس و وحشت از خدا برمی انگیزد آنست که وجود خود را با خدا عجبین کرده و احساس میکند که نتیجه رعب و وحشت مردم از ابتهت خدا، در واقع تسلیم آنها به قدرت سلطه خود اوست.

در برخی مواقع نیز محمد خدا را در کالبد خود مستحیل میکند و بنام خدا و از طرف او برای پیروانش حکم صادر میکند. اما حاصل غایی هر دو روش یکی است. محمد انسانی قدرت طلب و برتری جوست و میدانند با تومثل به وسایل عادی امکان کسب قدرت و ریاست و سلطنت برایش وجود ندارد، بنابراین یا در الله فرضی اش فرو میرود و یا الله فرضی را در خود مستحیل میسازد و در نتیجه این کاتا لیسیم خود را در اوج توانایی احساس، برای افراد هموعش حکم صادر میکند و بر آنها حکومت ور یا مست مینماید.

در مواقعی که محمد در کالبد خدا فرو میرود، زبان محمد در دهان خدا به حرکت در می آید، خدا بابت گناش حرف میزند و مستقیماً به آنها توصیه میکند از خدا و رسول او فرمانبرداری کنند. در موارد دیگری که محمد خدا را در خود مستحیل میسازد، از زبان خود ولی به نمایندگی از طرف خدا برای پیروانش موعظه میکند. بهمین علت است که می بینیم اغلب اوقات در قرآن وجود خدا و محمد بایکدیگر مخلوط شده اند. در قرآن آیات و احکامی وجود دارد که خداوند مستقیماً بابت گناش حرف میزند و برای آنها دستور زندگی صادر میکند و خصوصیات اخلاقی و روانی انسان ضعیف و متلون المزاج در سخنان خدا جلوه گراست. به عبارت دیگر خداوند در هنگام وضع احکام مر بوط، ابراز رضایت میکند، خشم میگیرد، آرام میشود، نفرت، کینه و حتی مکر و حیله از خود نشان میدهد، نفرین میکند، دشنام میدهد، تهدید، تحییب و تطمیع میکند، متاثر میشود و بازتاب تأثرات روحی و اخلاقی اش را بطور صریح در احکام و آیات قرآن متجلی میسازد. در حالیکه در واقع کلیه بازتابهای مذکور را میتوان فعل و انفعالات اخلاقی و روانی خود محمد بشمار آورد. همچنین در قرآن آیاتی وجود دارد که محمد خدا را در خود مستحیل و خود شخصاً برای بندگان خدا وعظ میکند. مانند آیات سوره حمد که میگوید:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ۝ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ مٰلِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ ۝ اِنَّكَ نَعْبُدُكَ وَرَاٰیكَ
سْتَعِیْنُ ۝ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ ۝

«ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است. بخشنده و مهربان است. مالک روز قیامت است. خداوند انرا می پرستیم و از تو یاری میجوئیم. ما را بر راه راست هدایت

نما...»

در قرآن موارد فراوانی وجود دارد که بعضی اوقات فاعل جمله اول شخص مفرد و در سایر موارد سوم شخص مفرد است. برای مثال، در سوره نجم از آیه ۱ تا ۱۹ خدا به بندگانش پند میدهد و سپس رشته سخن را به محمد داده و او به ایراد موعظه می پردازد. همچنین در آیه ۴۰ سوره اسری محمد میگوید:

أَقْضَيْكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا ...

«آیا خداوند برتری داده است که شما فرزندان پسر داشته باشید و برای خود از فرشتگان جنس اناث اختیار کرده است...»

بدیهی است که اگر آیه مذکور از طرف خدا صادر میشد، باید خداوند بگوید آیا من امتیاز داشتن اولاد ذکور را به شما دادم و خود اناث را برگزیدم؟ بطور یقین در نظر خداوند پسر و دختر تفاوتی نباید داشته باشند و این طرز فکر سخیف، مخصوص اعراب بوده که فرزندان اناث خود را می کشتند و بوجود فرزندان ذکور فخر میورزیدند.

تضادهای قرآن چه از نظر کیفی و چه از لحاظ کمی و تطبیقی با متون سایر کتب مقدس و چه از نظر تنزیل شأن خدایی که محمد برای خود در ذهن ساخته است، آنقدر زیاد است که خود میتواند موضوع کتاب جامع و جداگانه ای بشود و ما در این فصل به — اختصار به شرح بعضی از آنها پرداختیم. در این باره باز هم در سایر فصول این کتاب سخن خواهیم گفت. ❀

فصل هشتم

ترجمه ها و تفسیرهای قرآن

بیک مرد عادی پیوسته از مذهب سخن میراند، ولی در عمل او ذره ای مذهب دیده
نمیشود، در حالیکه بیک انسان عاقل کمتر از مذهب حرف میزند، اما تمام اعمال
و رفتارش مذهبی است.

راما کرشنا

ترجمه ها و تفسیرهایی را که تا کنون در باره قرآن به زبان فارسی بعمل آمده، میتوان
دلیل بارزی بر تضادها و گفتارهای غیر معقولانه و غیر منطقی قرآن دانست. دلیل این امر
آنست که مترجمان و مفسران قرآن هنگامی که به بعضی از متون و احکام قرآن برخورد
کرده اند که فاقد فلسفه منطقی و معقولانه بوده، یا ترجمه واقعی آنها را تحریف کرده
و یا در تفاسیری که در حاشیه قرآن آورده اند، کلمات و متون اصیل عربی را در
ترجمه و تفسیر نادیده گرفته و برای آنها ترجمه ها و تفاسیر ذهن پذیر و
ظاهرالصلاحي خلق کرده اند که با مفاهیم اصیل عربی متون قرآن بهیچوجه
انطاقی ندارد. موارد مذکور، موضوع بحث این فصل را تشکیل میدهد.

اما قبل از اینکه به شرح نکات مذکور بپردازیم، ذکر این نکته لازم است که
مسلمانان متعبد و مخصوصاً آخوندهای ایرانی معتقدند که زبان قرآن و دین اسلام زبان

عربی است و بهمین سبب مسلمانان مجاز نیستند، قرآن و یادعاهای مذهبی را به زبان دیگری بخوانند، زیرا قرآن کلام خدا بوده و ترجمه و تفسیر آن بسایر زبانها از نظر مذهبی مصححت نیست.

در برابر مطلب مذکور باید از این افراد پرسش کرد، آیا قرائت قرآن و یا برگزاری نماز و دعاهاى مذهبی بچه منظوری انجام میگیرد؟

اگر هدف خداوند از انجام فرایض مذهبی آنست که پیروان دین هنگام عبادت معنی و مفهوم کلامی را که بر زبان میرانند درک نکنند و یا فلسفه عملی را که بدنشان انجام میدهد تشخیص ندهند، و تنها باید مانند یک ماشین بیروح به ذکر یا راه ای اوراد نامفهوم بعنوان دعا و نماز پردازند، در اینصورت باید منطق آخوندهای ایرانی را قبول کرد. ولی اگر هدف خداوند تبارک و تعالی از الزام مسلمانان به قرائت قرآن و انجام فرایض مذهبی، ترغیب آنها به درستکاری و اجتناب از بد کرداری، تنزیه اخلاقی و تقویت ارزشهای معنوی آنها باشد، در اینصورت باید قبول کنیم که افراد مردم برای درک فلسفه ها و مفاهیم فرایض مذهبی خود باید به زبانی که برایشان قابل درک و فهم باشد، فرایض مذهبی خود را انجام دهند. از طرف دیگر میدانیم انسان موقمی که به قرائت اندیشه ها، پدیده ها و فلسفه های مختلف می پردازد، هدفش تنویر ذهنی و تعقل و آگاهی از آنهاست، ولی اگر قرار باشد که انسان مدتی از اوقات شبانه روز خود را بعنوان نماز و دعا صرف خواندن اورادی کند که مفهوم آنها را نمی فهمد، بدیهی است که این عمل در آگاهی های ذهنی و تقویت ارزشهای معنوی او مطلقاً بدون اثر بوده و بغیر از اتلاف وقت، برایش متضمن هیچ اثری نخواهد بود.

آیا محمد برای همه ملل به پیامبری مبعوث شده و یا فقط برای ملت عرب؟

گذشته از مطالب مذکور، در قرآن آیاتی وجود دارد که با استناد به آنها اصولاً میتوان گفت که اسلام فقط برای ملت عرب نازل شده و ملل غیر عرب بر طبق بعضی از متون خود قرآن، اجباری به پیروی از آن ندارند. آیات مذکور عبارتند از آیه

۴۷ سوره یونس و آیه ۴ سوره ابراهیم، آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶. سوره شعرا و آیه ۷ سوره شوری. آیه ۴۷ سوره یونس در این باره میگوید:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضَىٰ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝

«و برای هر امتی رسولی است، پس هر گاه رسول آنها آمد بین آنها به عدالت حکم خواهد کرد و به کسی ستمی نمیشود.»

آیه ۴ سوره ابراهیم به شرح زیر حاکی است که خداوند پیامبر هر قومی را از میان همان قوم انتخاب میکند:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ...

«و ما هیچ رسولی میان قومی نفرستادیم، مگر احکام الهی را بزبان همان قوم برایشان بیان کند...»

و آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سوره شعرا اشعار میدارند:

۱۹۲- وَرَأَاهُ كَنَزِيلٍ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ ۱۹۳- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۝ ۱۹۴- عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ۝ ۱۹۵- بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ۝

«و این قرآن در واقع از جانب خدا بوسیله جبرئیل روح الامین نازل شده و آنرا بر قلب تو فرود آورده تا بحکمت و اندرزهای آن مردم را آگاه ساخته و آنها را به زبان عربی فصیح هدایت کنی.»

در آیه ۷ سوره شوری خداوند به صراحت به محمد میگوید ما چنین قرآن فصیح عربی را بتو وحی کردیم تا مردم مادرشهرها (مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت بترسانی. متن آیه مذکور به شرح زیر است:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْآخِرِ
الَّذِينَ هُمْ فِيهِ مُبِينُونَ ...

«و ما چنین قرآن فصیح عربی را بتو وحی کردیم تا مردم «مادرشهرها» (مکه) و کسانی را که در اطراف آن بسر میبرند از روز قیامت که در آن تردیدی وجود ندارد بترسانی...»

با توجه باینکه عموم قرآنهاى مختلف «مادرشهرها» را «شهر مکه» تفسیر کرده اند، از آیه مذکور چنین مستفاد می شود که ولو اینکه محمد واقعا از طرف

۱- قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، مهدی الی قمشه‌ای، صفحه ۶۸۱؛

Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Quran* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1934), p. 1306, n. 4334.

خداوند به پیامبری مبعوث شده باشد، خداوند او را برای هدایت مردم مکه و شهرهای اطراف آن به رسالت مبعوث کرده است تا وی به زبان عربی آنها را هدایت و ارشاد کند. در اینصورت میتوان گفت که بر طبق مدلول آیه مذکور، لزوم دین اسلام برای ایرانیان فارسی زبان فاقد صیغه شرعی و با فلسفه منطقی است.

هر یک از آیات مذکور به تنهایی میتواند دال بر این واقعیت باشد که بر طبق صراحت کلام خدا در آیات مذکور خداوند پیامبر هر قومی را از بین اتباع همان قوم برمی انگیزد و احکام و فرامین الهی باید به زبان همان قوم به اتیاعش ابلاغ شود و با توجه به اینکه خداوند بصراحت بر طبق آیه ۱۹۵ سوره شعرا به پیغمبر حکم کرده که مردم را باید به زبان عربی هدایت کند. بنابراین رسالت او نیز باید محدود به قوم عرب بوده و پیامبر خدا برای قوم ایرانی باید از بین خود ایرانیان مبعوث و ظهور کند و به زبان فارسی که زبان ایرانیان است، مردم این سرزمین را به معنویات ارشاد کند و چون محمد از میان قوم عرب ظهور کرده و به فرمان خدا باید مردم را به زبان عربی هدایت کند، لذا نمیتواند برای ایرانیان نیز پیامبر بشمارد.

اما صرف نظر از واقعیت مذکور، حداقل مفهومی که از آیات مذکور میتوان گرفت آنست که حتی خدا و رسول هم بر طبق آیات مذکور تصدیق کرده اند که دعا و نماز باید به زبان فارسی که انسان قادر به فهم و درک آن باشد انجام بگیرد و برگزاری فرایض مذهبی به زبان خارجی و نامفهوم عملی عبث و غیر منطقی میباشد. در رهگذر توضیحات و استدلالات مذکور، یک محقق بیطرف ممکن است اظهار عقیده کند که دلیل اصرار آخوندهای ایرانی در قرائت قرآن و انجام فرایض مذهبی ایرانیان به زبان عربی آنست که نامبردگان خود به نقاط ضعف فلسفی قرآن و تعارضات و تضادهای بیشمار آن آگاه بوده و بمنظور اینکه دستگاه سوداگری دینی خود را در رونق نگهدارند، لذا قرائت قرآن و انجام فرایض دینی ایرانیان را به زبان غیر عربی برای آنها ممنوع می شمارند.

بهر حال، ترجمه ها و تفاسیر بعضی از گفتارها و متون و احکام قرآن را که تا کنون به زبان فارسی بعمل آمده و در واقع مترجمان و مفسران مربوط کوشش کرده اند، با ترجمه ها و تفاسیر غیر مرتبط، نارسایی ها، تعارضات و فلسفه های غیر منطقی و نامعقوله مطالب

قرآن را پوشیده نگه دارند و با آنها را خنثی سازند، به شرح زیر میتوان نقد کرد^۱:

آیا خداوند آدم را با یک دست خلق کرده و با باد دست و پا با علم و قدرت و مهارتش؟

آیه ۷۵ سوره ص برای خداوند دست قائل شده و حاکی است که خداوند دارای دست است و آدم را باد دست و باد دستهای خود خلق کرده است. متن آیه مذکور و ترجمه فارسی آن به شرح زیر است:

قَالَ يَا آدَمُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي ...

«خداوند به شیطان فرمود ای ابلیس ترا چه مانع شد که به موجودی که من با دست خود آفریدم سجده کنی ...»

چنانکه ملاحظه میشود، در متن آیه مذکور کلمه «ید» و یا «دست» بعنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده وجود خدا بکار رفته است. بطوریکه میدانیم کلمه «ید» در زبان عربی بغیر از «دست» معنی و مفهوم دیگری ندارد، اما مترجمین و مفسران قرآن که هنگام ترجمه آیه مذکور، اختصاص یک و باد دست را برای خدا بر خلاف عقل و منطق تشخیص داده و عبارت دیگر در موقع ترجمه اصل آیه مذکور در مانده اند، از ترجمه اصیل متن آیه طفره رفته و لذا بعضی از آنها برای خدا «دست» و بعضی دیگر «دودست» قائل

۱- از بین کلیه ترجمه ها و تفسیرهایی که تا کنون از قرآن به زبان فارسی بعمل آمده، نویسنده این کتاب یکی از معتبرترین آنها را که تحت عنوان قرآن مجید با انتخاب التفسیر فارسی، مهدی الهی قمشه ای به سرمایه نصرت اله شیخ العراقین بیات، به خط سید حسین میرخانی و بدون ذکر نام ناشر در سال ۱۳۲۷ خورشیدی، چاپ و منتشر شده است، برای این بحث انتخاب کردم. دلیل انتخاب قرآن مذکور آنست که بعضی از ترجمه ها و تفاسیری که تا کنون از قرآن به زبان فارسی بعمل آمده، مانند قرآن کریم و فرقان عظیم با ترجمه فارسی و کشف آیات از انتشارات جاویدان، تهران، فاقد ذکر نام مترجم و یا مفسر است و لذا اگر قرآن مذکور و یا یکی از قرآنها مانند آن برای این بحث انتخاب میشد، ممکن بود این فرض را بوجود آورد که چون قرآن مورد نظر، دارای نام مترجم و یا مفسر نیست، نسخه غیر معتبری است که نمیتوان به متون آن متکی شد. بنابراین نویسنده این کتاب، قرآن مهدی الهی قمشه ای را که کلیه مراجع روحانی در ایران آنرا از معتبرترین ترجمه ها و تفاسیر قرآن به زبان فارسی میدانند، برای مطالب این فصل انتخاب کرده است.

شده و «دست» و یا «دستهای» خدا را به شرح زیر با مفاهیم مختلف تفسیر کرده اند. قرآن مهدی الهی قمشه ای^۱، کلمه «ید» را که در اصل معنی یک دست می‌دهد به «دو دست» ترجمه کرده و بعد از ترجمه کلمه «ید» به «دو دست» تفسیر (علم و قدرت) را در پرانتز به آن افزوده و بدین ترتیب یکی از دستهای خدا را «علم» او و دست دیگرش را «قدرت» وی تفسیر کرده است تا بدینوسیله غیر منطقی بودن متن قرآن را در این باره تعدیل کند.

قرآن ابوالقاسم پاینده^۲ کلمه «ید» را بطور کلی «به دست قدرت» خدا تفسیر کرده است.

قرآن کریم و فرقان عظیم^۳، چاپ انتشارات جاویدان، کلمه «ید» را به «دو دست قدرت» خدا ترجمه و تفسیر کرده است.

قرآن یوسف علی^۴، در ترجمه انگلیسی آیه مورد نظر، به سادگی برای «ید» ترجمه «دو دست» بکار برده و درز یرنویس ۴۲۲۹ صفحه ۱۲۳۲ «دستهای خدا» را به «قدرت خدا و مهارت خلاقه» او تفسیر کرده است.

حال آیا واقعا خدا یک دست و یا دو دست دارد و آیا آدم را با یک دست و یا دو دست خلق کرده است؟ و یا اینکه اصولاً کلمه «ید» در قرآن مفهومی بغیر از آنچه که مادر فرهنگ های لغت خوانده ایم دارد؟ اینها پرسشهایی است که حتی دانش مبالغه-کننده مترجمین و مفسرین قرآن برای آنها پاسخی ندارند و یک مسلمان مومن باید چشم بسته مفاهیم غیر منطقی مذکور را بدون مزه کردن بعنوان کلام خالص الهی هضم کند، تا در ایمانش خللی بوجود نیاید.

۱- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۶۰۷

۲- قرآن ابوالقاسم پاینده (تهران: ۱۳۳۶)، صفحه ۲۷۲

۳- قرآن کریم و فرقان عظیم (تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۳۷)، صفحه ۳۳۷

4- Yusuf Ali, *The Holy Quran*, p. 1232.

خمس، غنائم جنگی و کلیه اموالی که بدون دسترنج مردم حاصل میشود، باید به مالکیت محمد اختصاص داده شود!

آیه ۱ سوره انفال میگوید:

يَتَكَلَّفُونَكَ مِنَ الْأَنْفَالِ قُلُوبَ الْأَنْفَالِ يَلْفُ لَوْ وَالتَّسْوِيلِ ...

«در باره حکم انفال از تو سؤال میکنند، بگو که انفال مخصوص خدا و رسول است (که رسول و جانشینانش بهر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند)»^۱

بطوریکه ملاحظه میشود، مترجم پس از اینکه ترجمه اصیل آیه مذکور را ذکر کرده، سپس به این فکر افتاده است که آیه مذکور فاقد نهاد منطقی است و خواننده پس از خواندن این آیه بطور طبیعی با خود فکر میکند، درحالی که قرآن، محمد را فردی از افراد بشر تلقی کرده که تفاوتش با سایر افراد مردم تنها مأموریت وحی احکام و فرامین الهی^۲ است و با توجه به اینکه اساس و پایه اسلام بر برابری و برادری استوار شده است، به چه دلیلی انفال (یعنی غنائمی که بدون جنگ از دشمنان بدست مسلمانان می افتد و زمینهای خراب بدون مالک، معادن، بیشه ها، فراز کوهها، کف رودخانه ها و میراث افرادی که وارث ندارند و آنچه که بدون رنج مردم حاصل میشود) باید به مالکیت محمد درآید. لذا مترجم بمنظور اینکه مفهوم غیر عقلایی آیه مورد نظر را که کلیه اموال مذکور را به مالکیت محمد اختصاص داده است تعدیل کند، پس از ذکر کلمه خدا و رسول پراوتزی باز کرده و اضافه میکند (که رسول و جانشینانش بهر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند). درحالی که میدانیم در ساختمان کلمات و عبارات آیه مورد نظر مطلقاً چنین مفهومی دیده نمیشود و هیچ کلمه ای نیز در آیه مذکور وجود ندارد که دال بر چنین تفسیری باشد.

نکته جالب توجه آنجاست که آیه ۴۱ سوره انفال و آیات ۶ و ۷ سوره حشر نیز عیناً دارای احکامی شبیه به آیه ۱ سوره انفال می باشند، ولی مترجم تفسیر آیه ۱ سوره انفال را (که رسول و جانشینانش بهر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند)، به آنها نیز زوده است.

۱- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۲۲۹

۲- آیه ۶ سوره سجده.

آیه ۴۱ سوره انفال حاکی است:

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالسَّكِينِ وَأُولِي السَّبِيلِ ۖ ...

«و بدانید از آنچه که به غنیمت بشما میرسد، یک پنجم آن مخصوص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و درماندگان در سفر می باشد...»
آیه ۶ سوره حشر میگوید:

وَمَا آتَاكُمُ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُ فَمَا آوَجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَبِيلٍ وَلَا رِكَابٍ ۖ وَكَرِهَ اللَّهُ يَسِيطَ
نُصْلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

«و آنچه که خداوند از اموال آنها (یهودیان بنی نضیر) به غنیمت به شما داد، متعلق به رسول است که شما سپاهیان اسلام بر آن اسب و استری نداشتید، ولیکن خدا رسولانش را به هر کسی که بخواهد، مسلط گرداند و خدا بر هر چیز تواناست.»
و آیه ۷ سوره حشر میگوید:

مَا آتَاكُمُ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ ۗ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّذِينَ آمَنُوا
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا
عَنْهُ فَأَتَّكُمُ ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝

«و آنچه که خدا از اموال کافران قریه ها به رسول خدا غنیمت داد، متعلق به خدا و رسول و خویشاوندان رسول، یتیمان، فقرا و درماندگان در سفر است. این حکم برای آنست که غنائم، ثروت توانگران راز یاد نکند و شما آنچه رسول دستور دهد بگیریید و هر چه نمی کند و گذارید و از خدا بترسید که مجازات خدا بسیار شدید است.»

در حالیکه مترجم، در ترجمه آیه ۱ سوره انفال به شرحی که گذشت، جمله (که رسول و جانشینانش به هر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند) را بعنوان تفسیر بعد از عبارت «خدا و رسول» اضافه کرده، ولی آیه ۴۱ سوره انفال و دو آیه ۶ و ۷ سوره حشر را عیناً و بدون تفسیر مذکور به فارسی ترجمه کرده است و لذا به نظر یکه متون آیات مذکور دلالت میکنند، قرآن حکم میکند که غنائم حاصله از یهودیان بنی نضیر و کافران بر طبق آیه ۶ سوره حشر منحصر آبه رسول و مطابق مدلول آیه ۷ سوره حشر به رسول و گروهی دیگر اختصاص داده شود.

اکنون این پرسش پیش می آید که درحالی که هر سه آیه مذکور دارای یک مفهوم واحد هستند، چرا مترجم به آیه ۱ سوره انفال تفسیر (که رسول و جانشینانش به هر کس و هر قدر صلاح بدانند بیخشدند) را اضافه کرده، ولی در ترجمه آیات ۶ و ۷ سوره حشر در این باره سکوت اختیار کرده است؟ شاید پاسخ پرسش مذکور این باشد که با توجه به اینکه انفال هشتمین سوره قرآن و حشر پنجاه و نهمین سوره قرآن است، یا مترجم هنگام ترجمه آیات ۶ و ۷ سوره حشر فراموش کرده است که قبلاً تفسیر مذکور را به مفهوم آیه ۱ سوره انفال اضافه کرده و یا اینکه صراحت مفاهیم دو آیه ۶ و ۷ سوره حشر را آنچنان قوی یافته که صلاح را در ترجمه بدون تفسیر و تحریر یافته دیده است.

روش خداوند در گمراه کردن بندگانش چیست؟

آیه ۱۴۳ سوره نساء حاکی است:

مَنْ يَدَّبْ بِئِنَّ بَيْنَ ذَلِكَ إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۝

«دودل و مرددباشند، نه بسوی مومنان یکدل میروند و نه بجانب کافران و هر که را خدا گمراه کند، پس هرگز او را به راه راست نخواهی یافت.»

مترجم هنگامی که با متن آیه مذکور برخورد کرده، با خود اندیشیده است که چگونه خداوند تبارک و تعالی، حاضر میشود بندگان ضعیفش را گمراه کند و آنها چنان گمراهی که هرگز به راه راست هدایت نشوند. لذا مترجم بمنظور تعدیل مفهوم غیر منطقی آیه مذکور، پس از عبارت «و هر که را خدا گمراه کند» پرانتزی باز کرده و افزوده است (یعنی با نمودن راه هدایت باز به اختیار راه ضلالت پرید و خدا او را بخود واگذارد تا گمراه شود).^۱ بطوریکه می بینیم در متن آیه مذکور مطلقاً کلمه ای که دال بر مفهوم عبارت داخل پرانتز باشد وجود ندارد و مترجم جمله مذکور را بمنظور تعدیل غیر منطقی مفهوم آیه به آن افزوده است.

آیه ۲۳ سوره جاثیه اشعار میدهد:

۱- مهدی الی قشهای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۱۳۵

أَلَمْ يَأْتِ مِنَ اللَّهِ هُدًى وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَكَلًا تَذَكَّرُونَ ۝

«ای رسول آیا مبینی کسی که هوای نفسش را خدای خود فرار داده و خدا او را دانسته گمراه ساخته و مهر بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا دیگر که هدایتش خواهد کرد.»

مترجم آیه مذکور هنگامی که می بیند، صراحت آیه قرآن حاکی است که «خدا بطور دانسته بنده اش را گمراه میکند،» شاید از استناد صفت گمراه کننده آنهم بدین صراحت به شگفتی افتاده و بمنظور اصلاح مدلول غیر منطقی آیه مذکور پس از جمله «خدا او را دانسته گمراه ساخته،» پرائتزی باز و عبارت (پس از اتمام حجت) ا را در آن ذکر کرده است. حال آنکه بطور بیکه ملاحظه میشود، آیه مذکور مطلقاً فاقد کلمه و یا کلماتی که چنین مفهوم و یا تفسیری را افاده کند، میباشد.

آیا دودر یابی که یکی دارای آب شیرین و دیگری دارای آب شور است، میتوانند با یکدیگر مخلوط شوند، ولی هر یک طعم و مزه خود را حفظ کنند؟

در قرآن سه آیه وجود دارد که هر سه یک مفهوم را افاده میکنند. یکی آیه ۵۳ سوره فرقان و دیگری آیات ۱۹ و ۲۰ سوره رحمن میباشد. آیه ۵۳ سوره فرقان میگوید:

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ ذَاكَ لَرَاتٌ وَهَذَا صِلَةٌ أجاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا ۝

«و او خدایی است که دودر یا را بهم آمیخت که یکی آب گوارا و شیرین و دیگری آب شور و تلخ بود و بین آنها وسیله ای قرار داد که از یکدیگر جدا بمانند.»

آیات ۱۹ و ۲۰ سوره رحمن نیز اشعار میدارند:

۱۹- مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۝ ۲۰- بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ۝

«اوست که دودر یا را بهم آمیخت و میان آن دودر یا برزخ و فاصله ای قرارداد که با یکدیگر مخلوط نشوند.»

ما اکنون در عصری بسر میبریم که بشر ضمن سایر پیشرفتهای حیرت انگیز علمی، یکی پس از دیگری سیارات آسمانی را کشف و از نقت مواد غذایی تهیه میکند، ولی تاکنون هیچ نوع تشریح علمی برای آمیختن دو مایع با یکدیگر در عین حال جدا نگهداشتن آنها از یکدیگر حتی در تخمیل نیز نیامده است. قرآن عبدالله یوسف علی^۱ که از معروفترین قرآنهاست که با دو متن عربی و انگلیسی چاپ شده است، تفسیر آیه ۵۳ سوره فرقان را به ترجمه و تفسیر آیه ۶۰ سوره کهف و پاورقیهای مربوط به آن زیر شماره های ۲۴۰۴ و ۲۴۰۵ رجوع میدهد.

تفسیر مذکور آمیختن دودر یا را به وصل شدن دو بازوی دریای سرخ، یعنی خلیج عقبه و خلیج سوئز و ریختن آنها به دریای سرخ مربوط میداند. اما قرآن مذکور به این سؤال پاسخ نمیدهد که ولو آنکه فرض کنیم دو خلیج عقبه و سوئز، یکی دارای آب شیرین و دیگری دارای آب شور و تلخ باشد، چگونه ممکن است آب این دو خلیج در هنگام ورود به دریای سرخ با یکدیگر مخلوط شوند، معیناً قسمتی از آب دریای سرخ شیرین و قسمت دیگری از آن دارای آب شور و تلخ باشد. قرآن مذکور همچنین از قول بیضاوی گفته است که ممکن است هدف از آمیختن دودر یا با یکدیگر، آمیزش علم و اطلاع موسی و خضر با یکدیگر باشد.

بهر حال، در حالیکه کلیه دانشمندان قرآن شناس جهان از مفهوم آیات مذکور در باره «آمیختن دودر یا با یکدیگر و در عین حال جدا ماندن آبهای آنها از یکدیگر» در شگفت مانده و قادر به تفسیر آنها نشده اند، ولی قرآن الهی قمشه ای با وسعت لایتناهی اندیشه و تخیلش، این غامض علمی، فلسفی و دینی را به آسانی حل کرده و گفته است، منظور از آمیختن دودر یا با یکدیگر (دودر یا علم و حلم علی و فاطمه یا دریای آب شور و گوارا) می باشد. عین ترجمه و تفسیر آیه مذکور که در صفحه

1- Yusuf Ali, *The Holy Quran*, p. 393.

۷۰۵ قرآن الهی قمشه‌ای ذکر شده به شرح زیر است:

اوست که دودر یا (ای علم و حلم علی وفاطمه یا در یای آب شور و گوارا) را بهم آمیخت (تامختلط شدند) و میان آن دودر یا برزخ و فاصله ایست که تجاوز به حدود یکدیگر نکنند.^۱

آیا دستهای ابولهب بعنوان مجازات او قبلاً قطع شده و یا بر اثر نفرین خدا در آینده قطع خواهد شد؟

آیه ۱ سوره لهب اشعار میدارد:

تَبَّتْ يَدَا أُنَى لَهْمٍ وَتَبَّتْ

«ابولهب نابود باد و دستش که سنگ می افکند، قطع گردید.»

آیه مذکور یکی از آیه های قرآن است که با خصوصیات ذات پروردگار مبانیت کامل دارد. در آیه مذکور خداوند بعینه مانند یک انسان ضعیف و احساساتی، خشمگین میشود و خود را در برابر یک بنده بیقدر مانند ابولهب قرار میدهد و به وی نفرین میکند و میگوید «دست قطع شود که به پیغمبر سنگ افکندی.»

اما مترجم قرآن مورد نظر، بمنظور خنثی کردن این خاصیت ناممقول از کلام خداوند، زمانهای فعل را تغییر داده و بجای اینکه فعل آیه مذکور را بطور اصیل و در صیغه آینده ترجمه کند و بگوید: «ابولهب نابود باد و دستش که سنگ می افکند بریده باد،» برای فعل آیه زمان گذشته بکار برده و آنرا ترجمه کرده است: «ابولهب نابود باد و دستش که سنگ می افکند قطع گردید.»^۲

بدیهی است که با این ترجمه خواننده فکر خواهد کرد که دودست ابولهب قبلاً بعنوان مجازات قطع گردیده است، نه اینکه مفهوم آیه، دال بر نفرینی است که تحقق آن در آینده آرزو شده است.

در بیروت (پایتخت لبنان) قرآنی زیر عنوان قرآن الکریم بوسیله انتشارات دارالکتاب الوبنانی به چاپ رسیده است. در این قرآن مترجم به کلی خود را از مفهوم غیر منطقی آیه ۱ سوره لهب آزاد کرده و آن را به این شرح ترجمه و تفسیر کرده است: «قدرت ابولهب نابود خواهد شد و خودش نیز هلاک خواهد گردید.»

۱- مهدی الهی قمشه‌ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۷۰۵

۲- ماخذ بالا، صفحه ۸۰۸

آیا «آسمان» و «باران» دارای یک معنی هستند و خداوند هر موقع اراده کند، آسمان را روی زمین رها خواهد کرد؟

بعضی از آیات قرآن دارای آنچنان مفاهیم نامعقولی هستند که مترجمان و مفسران آن ناچار شده اند، بمنظور فرار از این بست های غیر منطقی قرآن، تفسیرهایی که مطلقاً با اصل کلمه ارتباطی ندارد، برای آیات مذکور قائل شوند. از جمله آیات مذکور آیه ۶۵ سوره حج شرح زیر است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفَلَاقَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَكَرِيمٌ ۝

«آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین وجود دارد در اختیار تو قرار داده است و کشتی ها به فرمان او در دریا سیر میکنند. و خدا نگه میدارد آسمان را که روی زمین نیفتد، مگر هنگامی که فرمان این عمل را صادر کند و بدرستی که خداوند مهربان و بخشنده است.»

مترجمان و مفسرانی که قرآن را بزبان فارسی ترجمه و تفسیر کرده اند در برابر مفهوم غیر عقلایی آیه مذکور تسلیم شده و «سما» را با مفهوم اصلی آن یعنی «آسمان» به فارسی ترجمه کرده و به صراحت اشعار داشته اند، خداوند آسمان را بالای زمین نگهداشته و هر زمانی که فرمان صادر کند، آسمان روی زمین خواهد افتاد. اما یوسف علی در ترجمه و تفسیر قرآن معروف خود به زبان انگلیسی، چاره تعدیل مفهوم غیر عقلایی آیه مذکور را در تحریف معنی «سما» جستجو کرده و با تهور ادبی قابل توجهی بعد از کلمه sky که در زبان انگلیسی معنی «آسمان» می دهد، کلمه «باران» را در پرانتز اضافه کرده و در زیر نویس شماره ۲۸۴۷ به مفاهیم کلمه «سما» معنی «باران» را نیز افزوده و نوشته است، مقصود خداوند از ذکر کلمه «سما» در آیه مورد نظر «باران» بوده است.

باید گفت اولاً کلمه «سما» در زبان عربی، مفهوم «باران» ندارد، ثانیاً با توجه به اینکه قرآن در آیه ۲۲ سوره بقره هنگام صحبت از «باران» گفته است «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» «فرود آورد از آسمان آب را»، در آیه ۱۶ سوره طارق اشعار داشته است «وَالسَّمَاءَ ذَاتِ

الرَّجُوعِ» «وآسمان فرور یزنده باران» ودر آیه ۲۵ سوره عبس بیان داشته است «إِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» «که ما آب باران را فرور یختیم»، معلوم نیست چرا خداوند در آیه مورد نظر (۶۵ سوره حج)، باید چنین استعاره عجیبی را بکار برد.

از بررسی آیه مذکور واقعیت دیگری نیز مستفاد خواهد شد و آن اینست که خدای محمد بیش از آنچه که به فکر بشر بتواند برسد، نسبت به بند گانش مهربان و بخشنده بوده است. زیرا بطوریکه میدانیم خداوند در سراسر قرآن بکرات به شرح مصائب و بلاهایی که بر بندگان خطا کارش نازل کرده می پردازد و از جمله در آیه ۷۸ سوره اعراف میگوید، بر آنهایی که نسبت به صالح پیغمبر نافرمانی کردند، زلزله ایجاد و آنها را هلاک کردیم. در آیه ۸۴ همان سوره میگوید، چون قوم لوط پیغمبر خود را از شهر بیرون کردند بر آنها بارانی از سنگ ریزه فرو باریدیم. در آیه ۱۳۳ همان سوره میگوید، بر آنهایی که معجزه های موسی را سحر تلقی کردند، طوفان و ملخ و شپشک و وزغ و خون فرستادیم. در آیه ۷۷ سوره انبیاء میگوید قوم بد کار نوح را که از اطاعت از پیامبر خود سر باز زدند به طوفان غرق کردیم. در آیه ۴۰ سوره عنکبوت میگوید، هر طایفه ای را به کیفر گناهشان مجازات کردیم، بعضی را بر سرشان سنگ فرو باریدیم، برخی را به صیحه عذاب آسمان، گروهی را بوسیله زلزله و جرمی دیگر را با غرق در دریا به هلاکت رسانیدیم. اما با توجه به کلیه مصائب و بلاهایی که الله محمد معترف است بر سر بندگانش فرود آورده و آنها را به هلاکت کشانیده است، «جای بسی شکر و سپاس است که او بیلیون ها سال آسمان را بالای زمین نگهداشته و تا کنون آن را برای مجازات بندگانش روی سر آنها رها نکرده است.»

چگونه خداوند به بندگانش مکر میکند!

آیه ۹۹ سوره اعراف بطور صریح به ذات یکتای خداوند «مکر» نسبت داده و دوبار کلمات «مکر الله» را بکار برده است. مفهوم آیه مذکور و ترجمه فارسی آن به شرح زیر است:

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۝

«آیا پس ایمن شدند از مکر خدا پس ایمان نمی‌شوند از مکر خدا جز گروه زیانکاران.»
 بطوریکه ملاحظه می‌شود، آیه مذکور به صراحت به خداوند نسبت «مکر» داده
 و اشعار داشته است که خداوند «مکر» بکار می‌برد. و اما آیا کلمه «مکر» چه مفهومی
 دارد؟ کلمه «مکر» یک کلمه خالص عربی است که بغیر از حیل و نیرنگ هیچ مفهوم
 دیگری ندارد و کلیه فرهنگ‌های لغت برای کلمه «مکر» ترجمه فریب و نیرنگ قائل
 شده‌اند. از جمله فرهنگ عمید^۱، برای کلمه «مکر» سه مفهوم فریب، حیل و خدعه را
 بکار برده است. قاموس الفارسیه^۲، کلمه «مکر» را به معانی حیل، خداع، خدعه
 و مکر ترجمه کرده و فرهنگ جدید عربی انگلیسی^۳، برای کلمه «مکر» مفاهیم
 deceive, beguile, delude, by guile, craft را قائل شده است.
 اما مترجمین و مفسرین قرآن برای اینکه قرآن را از اتهام بکار بردن کلمه «مکر» و یا
 حیل و خدعه و فریب برای خداوند برکنار دارند، به فکر چاره‌جویی و تحریف مفهوم کلمه
 «مکر» افتاده و هر یک از آنها برای لغت مذکور تفسیر خاصی قائل شده‌اند. برای مثال
 قرآن مهدی الهی قمشه‌ای^۴، «مکر خدا» را به «آزمایش و مجازات خدا» تفسیر کرده و
 بعد از بکار بردن کلمات «مکر خدا» در پرانتز اضافه کرده است، (یعنی آزمایش
 و مجازات خدا).

قرآن ابوالقاسم پاینده^۵ برای کلمه «مکر» مفهوم «تدبیر» بکار برده است، و قرآن
 یوسف علی^۶ که قرآن را به انگلیسی ترجمه و تفسیر کرده است، برای کلمه «مکر» مفهوم
 Plan به معنی «نقشه» که البته دارای مفهوم «توطئه» نیز می‌باشد، بکار برده

۱- حسن عمید، فرهنگ عمید (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳)، صفحه ۱۱۲۷

۲- دکتر عبدالعظیم محمدحسین، قاموس الفارسیه (لبنان: دارالکتاب البانیه، ۱۴۰۲-۱۹۸۲)،

صفحه ۶۷۹

۳- یاس انطوان الیاس، Modern Dictionary Arabic-English (قاهره: مطبوعات جدید

الیاس، ۱۹۶۲)، صفحه ۶۱۵

۴- مهدی الهی قمشه‌ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۲۱۱

۵- قرآن ابوالقاسم پاینده، صفحه ۹۸

6- Yusuf Ali, The Holy Quran, p. 370.

است. اما قرآن کریم و فرقان عظیم^۱ که در واقع قرآن را بطور تحت اللفظی و کلمه به کلمه بدون توجه به بلاغت کلام ترجمه کرده است، بطور صریح کلمه «مکر» را به مفهوم خود کلمه یعنی «فریب و نیرنگ» بکار برده است.

حال آیا کدامیک از مفاهیم بکار برده شده بوسیله مترجمان و مفسران مذکور برای «مکر» درست است؟ آیا کلمه «مکر» مفهوم «خدعه، حيله، و فریب» دارد یا «آزمایش و مجازات خدا»، یا «تدبیر» و یا «توطئه»؟

واقعیت آنست که خود مترجمان و مفسران مذکور بهتر از هر کس دیگری از واقعیت مفهوم کلمه «مکر» با اطلاع بوده اند، ولی انتساب کلمه «مکر» به خداوندی که قرآن ۹۹ لقب برای او قائل شده، آنچنان برایشان شاق و غیر عملی بوده که ناچار شده اند، بجای استناد خصیصه شنیع «مکر» برای خداوند، به خود بر چسب نادانی بزنند.

هدف خداوند از خلق زنان این بوده است که مردان با آنها مقاربت کنند و از آنها تمتع بگیرند.

در قرآن آیاتی وجود دارد که راجع به همسران مردان سخن میگوید. مهمترین این آیات عبارتند از آیه ۷۲ سوره نحل، آیه ۱۶۷ سوره شعرا، آیه ۲۲۳ سوره بقره و آیه ۳۴ سوره نساء. متن این آیات و ترجمه آنها بزبان فارسی به شرح زیر است.

آیه ۷۲ سوره نحل:

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنَ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا فِيهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مِّنَ بَيْنِكُمْ حُجُوبًا لِّتَعْلَمُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ وَأَلْفَاظٌ مِّنْ بَيْنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْغَبُونَ ...

«و خدا از جنس خودتان برای شما جفت آفرید و از آن جفت ها پسران و دختران و دامادان و نوادگان بر شما خلق فرمود و از نعمت های پاکیزه لذیذ به شمار و زی داد...»
و آیه ۱۶۷ سوره شعرا کی است:

۱- قرآن کریم و فرقان عظیم، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۳۷)، صفحه ۹۸

وَكَذُنْ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَلِ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ۝

«ورها مکنید آنهایی را که خداوند برای شما خلق کرده است که همسران شما باشند، آری شما مردمی متعدی هستید.»

مترجم قرآن مورد نظر، به هر یک از ترجمه دو آیه مذکور تفسیری درباره زنان اضافه کرده است که شان و مقام زن را در اجتماع در حد موجودی که تنها برای آسایش و تمتع مردان آفریده شده، کاهش میدهد. این دو تفسیر را بطور کلی میتوان نماینده طرز فکر روحانیون و آخوند‌های ایرانی و همچنین نظر اسلام نسبت به زنان دانست. بدین شرح که مترجم در ترجمه آیه ۷۲ سوره نحل پس از ذکر جمله «و خدا از جنس خودتان برای شما جفت آفرید»، پرانتزی باز کرده و اضافه میکند (یعنی زنان را برای آسایش و آرامش مردان آفرید).^۱ و در ترجمه آیه ۱۶۷ سوره شعر پس از ذکر عبارت «ورها مکنید زنان را که خدا همسر شما» پرانتزی باز و این تفسیر را اضافه کرده است: (و برای تمتع و مقاربت آفریده).^۲

این دو تفسیر در باره زنان بوضوح نشان میدهد که در اسلام نه تنها موضوع تساوی زن و مرد یک رویای خیالی و بدون مفهوم است، بلکه اسلام به زنان بعنوان آلت تمتع مردان نگاه میکند و معتقد است که خدا از زنان را برای تمتع مردان آفریده است.

آیا شیعه گری در زمان حیات محمد بوجود آمده و یا بعد از آن؟

مطلب عجیب دیگری که مترجم قرآن مورد نظر وارد متون قرآن کرده، موضوع شیعه و شیعه گری و ذکر نام علی، امام زمان و شیعیان در ترجمه و تفسیر قرآن میباشد. بطوریکه میدانیم شیعه و شیعه گری پس از مرگ محمد و در نتیجه جنگ صفین بوجود آمد و تازمانی که محمد در قید حیات بود، هنوز اسلام به مذاهب گوناگون تقسیم نشده و سخنی از شیعه و شیعه گری در کار نبود و محمد نیز خود مطلقاً سخنی درباره

۱- مهدی الی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۳۵۷

۲- مأخذ بالا، صفحه ۴۹۳

شیعه و شیعه گری بر زبان نیاورده است، ولی در آیات مشروحه زیر بطور یکه می بینیم، مترجم علی، امام زمان و شیعیان را در لابلای متون قرآن جای داده است.

آیه ۸۹ سوره انعام میگوید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ اتَّخَذْتُمُ الْكُتُبَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ۚ وَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ۝

«آنها (پیامبران) کسانی بودند که مابه آنها کتاب و فرمان و نبوت عطا کردیم. پس اگر مردم به آنها ایمان نیاوردند، ما قومی را که هرگز کافر نشوند برای آنها خواهیم گماشت. «مترجم پس از ذکر عبارت «ما قومی را که هرگز کافر نشوند»، پرانتزی باز کرده و جمله (و همیشه از دل و جان مانند علی و شیعیان او ایمان دارند) ^۱ را بعنوان تفسیریه مفهوم آیه مذکور افزوده است، در حالیکه در زمان نزول قرآن و بطور یکه گفته شد تا وقوع جنگ صفین، شیعه و شیعه گری وجود تخیلی هم نداشته است.

آیا «روز قیامت» و «زمان ظهور حضرت قائم» یکی است و در روز قیامت دنیایی بر عدل و رفاه بوجود خواهد آمد؟

در حالیکه «روز قیامت» و «زمان ظهور حضرت قائم» بر طبق احکام قرآن واحادیث مذهبی از یکدیگر جدا و هر یک فلسفه خاصی دارند، ولی مترجم قرآن مورد نظر بر طبق آیات زیر آنها را یکی دانسته است.

آیه ۹۸ سوره کهف حاکی است:

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ۝

«(ذوالقرنین) گفت که این لطف و رحمت خدای من است و آنگاه که وعده خدا فرارسد، آن سدرا متلاشی و پاره پاره گرداند و البته وعده خدا به تحقق خواهد پیوست.»

مترجم پس از ذکر عبارت «وعدده خدا فرارسد،» اضافه کرده است (که روز قیامت یا روز ظهور حضرت قائم است).^۱ نکته جالب در این موضوع آنست که بطوریکه در بحث «روز قیامت»^۲ شرح دادیم، خداوند در قرآن در ۳ مورد میگوید، علم قیامت نزد خداست و بغیر از او هیچکس آنرا نمیداند؛ درشش مورد میگوید، روز قیامت بسیار نزدیک شده است؛ در یک مورد میگوید، روز قیامت ممکن است بسیار نزدیک باشد و در دو مورد خدا به محمد دستور میدهد بگوید، نمیداندر روز قیامت دور است و یا نزدیک.

این بود حکم خدا و رسول در باره روز قیامت و زمان وقوع آن در قرآن، ولی مترجم آیه ۹۸ سوره کهف، روی همه حرفهای خدا و رسول در باره روز قیامت خط بطلان کشیده و بطوریکه دیدیم، باجرات گفته است: «روز قیامت روز ظهور حضرت قائم»^۳ خواهد بود.

مترجم، این تفسیر شخصی را که تناقض تام با آنهمه آیات قرآن در باره وقوع روز قیامت دارد، مجدداً در آیه ۲۱ سوره سجده و آیه ۹۶ سوره انبیاء به شرح زیر تکرار و روز قیامت را روز قیام حجت عصر ذکر کرده است.

آیه ۲۱ سوره سجده:

وَلَنُكَلِّمُنَّكُمْ فِي الْكَلْبِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ ○

«و ما کافرانرا عذاب نزدیک تر بجشائیم بغیر از آن عذاب بزرگتر و شدیدتر (قیامت یا قیام حجت عصر) تا مگر بسوی خدا باز گردند.»

آیه ۹۶ سوره انبیاء:

حَتَّىٰ إِذَا فُجِّتِ الْأُجُوجُ وَأُجُوجٌ مُّجُوجٌ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ○

«تا روزی که راه یاجوج و مأجوج باز شود و آنان از هر جانب پست و بلندی شتابان آیند (که روز قیامت یا قیام ولی عصر مقصود است).»^۴

صرف نظر از آنچه که در بالا در تعارض مفهوم «روز قیامت» و «روز ظهور حضرت

۱- مأخذ بالا، صفحه ۳۹۵

۲- به صفحه های شماره ۱۶۵ و ۱۶۶ همین کتاب مراجعه فرمائید.

۳- مهدی الیوم قمشاهی، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۳۹۵

۴- مأخذ بالا، صفحه ۲۳۱

قائم» شرح داده شد، یکی دانستن ایندوروز، تناقض دیگری را بوجود می آورد که بکلی فلسفه مذهبی هر دو روز را بیغیر از آنچه که احکام قرآن و احادیث مذهبی تا کنون در باره ایندوروز گفته اند، معرفی میکند. بدین شرح که بطور یکه آیات قرآن حاکی است، روز قیامت، روز آخر عمر جهان است که در این روز خداوند بحساب بندگانش رسیدگی میکند، نیکوکاران را به بهشت و بدکاران را بدوزخ میفرستد و از آن پس دیگر دنیایی وجود نخواهد داشت. اما بر طبق احادیث شیعه، حضرت قائم زمانی ظهور میکند که دنیا از فساد، ظلم و بیدادگری و معاصی کبیره بندگان خدا اشباع شده و حضرت قائم با ظهور خود به فساد و بیدادگری خاتمه داده و حکومتی شبیه به مدینه فاضله ای که تا کنون تنها در گفتار فلاسفه به آن اشاره شده، بوجود خواهد آورد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. بعبارت دیگر ظهور حضرت قائم نقطه عطفی در تار یخ دنیا خواهد بود که دنیای ظلم و فساد را تبدیل به جهانی پر از عدل و آرامش خواهد کرد. در اینصورت یکی دانستن «روز قیامت» و «روز ظهور حضرت قائم» آنطور که مفسر آیات مذکور تصور کرده است، نه تنها خلاف عقل و منطق خواهد بود، بلکه با احکام قرآن و اصول و احادیث مذهبی نیز مغایرت خواهد داشت. بنابراین معلوم نیست تکلیف یک مسلمان مؤمن در هنگام قرائت قرآن و برخورد با آیات مذکور چه خواهد بود!

خدا به آنهایی که به امام زمان ایمان بیاورند، خلافت میدهد!

سوره نور دارای آیه ای است که هم متن آن جالب و قابل تأمل میباشد و هم تفسیری که مترجم از آن بعمل آورده، شایان بررسی است، بدین شرح که آیه ۵۵ سوره نور میگوید:

وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ ...

«خداوند به آن گروه از شما بندگان که ایمان بیاورند و اعمال نیکو انجام دهند، وعده داده است که به آنها در زمین خلافت دهد، همانطور که امت های صالح پیامبران قبل از آنها را چنین قدرتی عطا کرد و علاوه بر خلافت، دین آنانرا که دین مورد پسند او میباشد بر سایر

ادیان برتری خواهد داد و از آن پس خوف آنها را برایشان به ایمنی تبدیل خواهد کرد...»
 آیه مذکور را باید یکی از ظرافت های فکری محمد در جلب مردم به اسلام
 و فرمانبرداری از خود دانست. محمد با نزول آیه مذکور به مردم از قول خدا وعده و وعید
 میدهد که اگر به اسلام ایمان بیاورند و از او فرمانبرداری کنند، خداوند در روی زمین به
 آنها خلافت عطا میکند، دین آنها را بر سایر ادیان برتری خواهد داد و به آنها ایمنی خواهد
 بخشید.

و اما مترجم آیه مذکور، اصالت کلام خدا و پیغمبر، زمان خاصی را که دعوی نبوت
 در آن زمان انجام گرفته و شان نزول آیات قرآن، همه را بدست فراموشی سپرده و با تفسیری
 که برای آیه مذکور قائل شده، مستقیماً از زمان وحی آیات قرآن به پیغمبر به قرنهای بعد
 میان برزده و مدلول آیه مذکور را به ظهور امام زمان و عصر حجت مربوط کرده است.

بدین ترتیب که مترجم پس از ذکر عبارت «خدا به آن گروه از بندگان»، عبارت (به-
 خدا و حجت عصر)^۱ افزوده و سپس ترجمه آیه را ادامه داده و میگوید «ایمان آوردنیکوکار
 گردد وعده فرموده که» و دوباره پرانتزی باز و داخل پرانتز عبارت (در ظهور امام زمان)^۲ را
 اضافه میکند. بنا بر این ترجمه و تفسیر آیه مذکور به شکل زیر درآمده است:
 «خدا به آن گروه از شما بندگان که (به خدا و حجت عصر) ایمان آوردنیکوکار گردد
 وعده فرموده (در ظهور امام زمان) در زمین خلافت دهد...»^۳

بطوریکه ملاحظه میشود، نه تنها در آیه مذکور، بلکه در سراسر قرآن مطلقاً از امام
 زمان، ذکری نشده است، ولی مترجم آیه مورد نظر، حجت عصر را با خدا در یک سطح
 قرار داده و وعده و وعیدهای خدا و پاداش خدا به نیکوکاران، همه را در ایمان به حجت عصر
 و زمان ظهور او ارتباط داده است.

۱- مأخذ بالا، صفحه ۶۷

۲- مأخذ بالا.

۳- مأخذ بالا.

آیا امت آخر زمان همان مسلمانان صدری (مسلمانان صدر اسلام) هستند؟

ترجمه و تفسیر آیه ۱۵ سوره مزمل در جهت وارد کردن پدیده شیعه و شیعه گری در قرآن نیز درخور توجه است. آیه مذکور میگوید:

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ رَسُولًا ۝

« ما بشما (امت آخر زمان) رسولی فرستادیم که شاهد اعمال شماست. چنانکه بر فرعون هم رسول فرستادیم.»^۱

بطوریکه ملاحظه میشود، مترجم آیه مذکور بعد از کلمات «ما بشما» عبارت (امت آخر زمان) را اضافه کرده و لذا آیه مذکور این مفهوم را پیدا کرده است که خداوند محمدا را برای هدایت امت آخر زمان به پیامبری مبعوث کرده است.

ترجمه و تفسیر آیه ۱۵ سوره مزمل به نحو مذکور، چندین پرسش به شرح زیر بوجود می آورد:

آیا مردم شبه جزیره عربستان در (۱۴۰۰) سال پیش، یعنی در زمان ظهور محمد، امت آخر زمان بوده اند؟ و یا اینکه عمر دنیا هنوز وارد دوره آخر زمان نشده است؟ و بالاخره آیا از ۱۴۰۰ سال گذشته باینطرف را باید دوره آخر زمان محسوب داشت؟ اگر مردم شبه جزیره عربستان را در ۱۴۰۰ سال پیش، یعنی در زمان ظهور محمد، بتوان (امت آخر زمان) نامید، در اینصورت چرا قیامت هنوز بوقوع نییوسته است؟ و اگر عمر دنیا هنوز وارد دوره آخر زمان نشده، پس چرا محمد لا اقل ۱۴۰۰ سال زودتر ظهور کرده است؟ و بالاخره اگر برای دو پرسش نخست نتوان پاسخ منطقی یافت، پس لاجرم باید دوره آخر زمان را از ۱۴۰۰ سال گذشته بیعقد دانست. در اینصورت با توجه باینکه از حدود یکصد سال پیش، سیستمهای مارکسیسم، ایتیشیسم، نیپیلیسم، هیدونیسم و غیره، گروههای زیادی از مردم دنیا را زیر چتر خداشناسی که بدتر

از بیدینی است قرار داده، معلوم نیست، چرا «الله» یعنی خدای قهار، جبار و مکار محمد، برای ارشاد بشر چاره‌ای نمی‌اندیشد و لا اقل روز قیامت را تسریع نمی‌کند!

مسلمانان در بهشت خدا را ملاقات میکنند و شراب مینوشند!

آیه ۵ سوره دهر نیز از لحاظ موضوع مورد بحث این فصل شایسته بررسی است. آیه مذکور میگوید:

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَشَرِبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَتْ مِرَاجِعُهَا كَأْفُورًا ۝

« و نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که دارای ترکیب کافور است. »
 مترجم قرآن مورد نظر، آیه مذکور را به شرح زیر ترجمه و تفسیر کرده است:

« و نیکوکاران عالم (که حضرت علی و فاطمه و حسن و شعیبا نشان باجماع خاصه و اخبار عامه مقصودند) در بهشت از شرابی نوشند که طبعش (در لطف و رنگ و بوی) کافور است (برخی گفتند شراب یقین بشهود جمال الهی است). »^۱

در آیه مذکور چند نکته قابل بحث وجود دارد، یکی اینکه در حالی که دنیا در عصر حاضر دارای ۴٫۸ بلیون نفر جمعیت است که از جمعیت مذکور ۸۵۰ میلیون نفر آن مسلمان و کمتر از ۱۰۰ میلیون نفر آن شیعه است، آیا نیکوکاران دنیا تنها شیعیان علی هستند؟ نکته دوم آنست که بطوریکه در یکی از مباحث این کتاب گفته شد^۲، اگر نوشیدن شراب برای انسان زمینی مضر باشد، معلوم نیست چرا انسان بهشتی باید زندگی معنوی اش را در بهشت با شراب آلوده کند. بالاخره نکته جالب تر و در عین حال شگفت انگیزتر از دو نکته نخست، اینست که مترجم شراب را «بشهود جمال الهی» تفسیر کرده است. عبارت دیگر، بنا به عقیده مترجم، هدف آیه مذکور نوشیدن شراب در بهشت نیست، بلکه مقصود آن زیارت جمال خداوند در بهشت است.

۱- مأخذ بالا، صفحه ۷۶۹

۲- به صفحه شماره ۱۱۰ همین کتاب مراجعه فرمائید.

۳- فرهنگ عمید، «شهود» را «دیدن چیزی» ترجمه کرده است. فرهنگ عمید، تألیف حسن

عمید (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳)، صفحه ۷۸۹

این نکته ظریف، لاجرم این واقعیت را افاده میکند که درحالیکه خود محمد و سایر انبیاء قبل از او موفق به زیارت جمال خدا نشده اند و حتی محمد در شب معراج، صدای خدا را بوسیله جبرئیل شنید و آنچه که از آثار وجود خدا احساس کرد، صدای قلم خدا بود، اما انسان بهشتی که به یقین شیعه مرتضی علی است، خداوند را در بهشت ملاقات و دیدار خواهد کرد.

«گیور گیو» در شرح شب معراج مینویسد:

«در شب معراج پیغمبر به حدی به خداوند نزدیک شد که صدای قلم خداوند را می شنید، وی فهمید که خدا مشغول نگاهداری حساب افراد میباشد، ولی با اینکه صدای قلم خداوند را می شنید، و پرا امیدید، زیرا هیچکس نمیتواند خداوند را ببیند و پیغمبر باشد. وقتی پیغمبر اسلام میخواست به آسمان برود دید در آسمان اول یا آسمان ماه عده ای از فرشتگان که نگهبان بودند هویت اشخاص را واری میگردند تا بدانند چه کسانی عازم آسمان هستند.»^۱

هنگامی که محمد به آسمان هفتم رسید با ابراهیم ملاقات کرد و متوجه شد که ابراهیم شباهت خاصی با خودش دارد. در آنجا محمد با خداوند به مذاکره پرداخت و خداوند به او دستور داد که پیروانش باید در شبانه روز پنجاه رکعت نماز بگذارند. محمد در هنگام مراجعت در آسمان ششم با موسی درباره فرمان خداوند مشورت بعمل آورد و در نتیجه نزد خداوند استغاثه کرد که خداوند موافقت کند، پیروانش بجای پنجاه رکعت در شبانه روز فقط هفده رکعت نماز بگذارند که این موضوع مورد موافقت خدا قرار گرفت.^۲

عقیده مفسر مذکور اگرچه با مفهوم آیه ارتباط لغوی و منطقی ندارد، اما عقیده به - ملاقات افراد بشر با خدا در قرآن تازگی ندارد و بوسیله محمد به مسلمانان وعده و بشارت داده شده است. چنانکه قسمت آخر آیه ۲۲۳ سوره بقره میگوید:

... وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوَةٌ وَالْقَوْلَ اللَّهُ وَبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ ○

۱- گیور گیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۱۴۱

۲- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، (قاہرہ، الشب)، جلد سوم، صفحه ۳۰؛ ابن هشام،

زندگی محمد، تنظیم از بلاغ، ۱۸۸۷، ۲ جلد، جلد اول، صفحه ۲۶۸

«... و از خدا بترسید و بدانید که با خدا ملاقات خواهید کرد و اهل ایمان را بشارت بده.»
 بهر حال، در حالیکه حتی پیغمبر خدا در آسمان هفتم بطور مستقیم موفق به شنیدن
 صدای خدا نشد، مترجم قرآن مورد نظر، معتقد است شیعه مرتضی علی در بهشت به -
 ملاقات خدای نادیده توفیق خواهد یافت. اگر چه قبول این ادعا حتی برای یک مسلمان
 منعبد کار ذهنی آسانی نیست، مع هذا بنظر میرسد که مترجم مذکور، در تفسیر آیه مورد نظر،
 هنر ادبی و صنعت روانشناسی قابل توجهی بکار برده است، زیرا در هر حال برای یک
 بنده مؤمن و خوش باور مسلمان آسان تر است فکر کند که در بهشت با خدا ملاقات میکند
 تا اینکه در عقیده پر پیچ و خم نوشیدن شراب الکلی در بهشت سرگردان و شگفت زده باقی
 بماند. *

فصل نهم

زن در قرآن و اسلام

هنگامی که دینی با بیعدالتی توأم و وظیفه و عطف مردم را برعهده میگیرد، از خدا ناشناسی بدتر خواهد بود.
هنری جورج

به تحقیق میتوان گفت که هیچ آئین مذهبی و مسلک فکری تاکنون مقام زن را در خانواده و اجتماع باندازه اسلام پائین نیاورده است. محمد ادعا داشت که اسلام برای کلیه ملل روی زمین و برای تمام اعصار و قرون و همه کشورها و تمدنهای گوناگون بوجود آمده است، معیناً آنقدر در احکام و متون قرآن به زن با نظر خفت نگرست که حتی در اجتماعات ماقبل از تمدن نیز نظیر آنرا کمتر میتوان یافت.

معروف است میگویند، زن در فرهنگ عرب قبل از اسلام فاقد هر نوع ارزش انسانی و اجتماعی بود و حتی اعراب تولد نوزادان اناث را یک واقعه نحس خانوادگی تلقی و آنرا ازنده بگور میگرداند، ولی اسلام این رسم را از بین برد و به-

زن شأن انسانی و اجتماعی تازه‌ای بخشید. اما اسلام شناسان معروف جهان و از جمله بعضی از نویسندگان عرب مسلمان، عکس این موضوع را ثابت کرده و معتقدند که زن در فرهنگ عرب قبل از اسلام، مقامی بمراتب برتر از آنچه که اسلام برای زنان به ارمغان آورد، داشته است. از جمله «مارتین هارتمن»^۱ از شرق-شناسان بزرگ و عبدالله عقیفی در «مرآت العربیه»^۲ گفته‌اند که اسلام ارزش و حقوق انسانی زنان را مخدوش و آنانرا بصورت آلات تملک مردان در آورد.

بدیهی است که زنان در بین اعراب چادر نشین، مقامی پست تر از مردان داشتند، ولی رو بهمرفته حقوق و آزادیهای آنها بمراتب زیادتر از مقرراتی بود که محمد بعنوان کلام خدا از آسمان برایشان نازل کرد. درست است که قبل از ظهور اسلام، رسم وحشیانه و ظالمانه زنده بگور کردن اطفال اثاث وجود داشت، ولی این عادت غیر انسانی در بین کلیه اقوام عرب معمول نبود و تنها گروهی از اقوام عرب از رسم مذکور پیروی میکردند.

قبل از ظهور اسلام استعمال چادر بین زنان اعراب بسیار نادر بود و حتی در زمانی که اعراب از آئین بت پرستی استفاده میکردند، زنان عرب از حقوق انسانی برخوردار بودند. در کتب عربی میخوانیم که بغیر از «زنوبیا» ملکه «پالمیرا»^۳ در دومورد تاریخی دیگر نیز زنان عرب بر طوایف خود حکمرانی میکردند.^۴ «فریتاک» در کتاب خود تحت عنوان ضرب المثل های عربی، فهرستی از زنانی که در عربستان قبل از اسلام به شغل قضاوت اشتغال داشته‌اند، ذکر کرده

1- Martin Hartmann, *The Moslem World*, vol. 1V. pp. 258-65.

۲- عبدالله عقیفی، مرآت العربیه، (قاہرہ: ۱۹۲۱).

۳- «پالمیرا» یکی از شهرهای قدیمی سوریه که در شمال بیابان سوریه و در شمال شرقی دمشق واقع شده است.

4- Samuel M. Zwemer, *Across the World of Islam* (New York: Fleming H. Revell Co., No date), p. 94.

است.^۱ در حالیکه اسلام، زنان را شایسته مقام قضاوت نمیداند، دکتر خزائلی در این جهت نوشته است: «بیشتر فقها ذکر بودن را شرط قضا دانسته اند و قضای شرعی را برای زنان تجویز نکرده اند، زیرا در همه احادیثی که مبین شروط قضاست، لفظ (رجل) مندرج است.»^۲

سکه ها و نوشته های شهر «نیات»^۳ و عربستان جنوبی نشان میدهد که زنان قبل از ظهور اسلام دارای شأن اجتماعی مستقل و مشخصی بودند، در خانواده احترام زیاد داشتند، از مالکیت شخصی برخوردار بودند و بطور انفرادی و مستقل به مشاغل مختلف اشتغال میورزیدند. خدیجه همسر اول محمد و وضع اجتماعی او را میتوان یکی از نمونه های زنان عرب قبل از اسلام ذکر کرد. بعلاوه اشعاری که شعرای عرب قبل از اسلام سروده اند، همه حاکی از مقام مهمی است که زن در خانواده و در اجتماع حائز بوده است. در عصر قبل از ظهور اسلام در عربستان، پدران هیچگاه دخترانشان را برخلاف میل آنها به ازدواج با دیگران وادار نمیکردند و رضایت دختر در قبول شوهر آینده شرط قطعی برای ازدواج بود. اما اسلام این حق را از زنان سلب و حتی اختیار ازدواج آنها را به افراد خانواده شان تفویض کرد. کلیه قرآنها از جمله قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، الهی قمشه ای^۴ در تفسیر آیه ۳۶ سوره احزاب در باره شأن نزول آیه مذکور نوشته اند، پیغمبر قصد داشت، زینب بنت جحش، دختر عمه اش را به عقد ازدواج زید، پسر خوانده و غلام آزاد کرده اش درآورد. زینب و برادرش عبدالله هر دو با این ازدواج مخالف بودند. زینب میگفت او از اشراف قریش است و با غلامی آزاد شده ازدواج نخواهد کرد. محمد آیه ۳۶ سوره احزاب را به شرح زیر نازل و بر اساس آن زینب را وادار

۱- Ibid.

۲- خزائلی، احکام قرآن، صفحه ۶۵۹.

۳- «نیات» یک شاهزاده نشین قدیمی عربی در مشرق و جنوب شرقی فلسطین بوده که از سال ۳۱۲ قبل از میلاد تا ۱۰۶ بعد از میلاد با سیستم مذکور اداره میشده و سپس به تصرف امپراطوری روم درآمده است.

۴- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی (تهران: ۱۳۲۷)، صفحه ۵۶۱

به ازدواج با زید کرد:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ
أَمْوَالِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ صُلْبًا لَهَيْبَاتِهِ

«هیچ مرد و زن مومنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست و هرکس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته به گمراهی سختی افتاده است.»
البته عقیده محمد در نادیده گرفتن خصوصیات تژادی و برابر فرض کردن افراد انسان قابل تمجید است. درست است که او بر طبق سایر احادیث «اصل و نسب»^۱ را یکی از شرایط ازدواج خوب میدانند، اما بهر حال نکته آنجاست که محمد در انجام ازدواج مذکور، عدم رضایت زینب را درباره زناشویی با زید نادیده گرفت و زینب را برخلاف میلش وادار کرد با زید ازدواج کند، اما سرانجام ازدواج مذکور که بنا به گفته قرآن به حکم خدا و رسول انجام گرفته بود، با شکست مواجه شد و زید سر انجام زینب را طلاق داد. پس از مطلقه شدن زینب، محمد با وی ازدواج کرد و او را به زنان حرمسرایش اضافه نمود.

در باره ازدواج مذکور تفسیر جلالین^۲ و همچنین زمخشری^۳ در تفسیر آیه ۳۷ سوره احزاب معتقدند که محمد پس از ازدواج زینب و زید، عاشق زینب شد و بدین لحاظ زید فکر کرد که از آن پس صلاح نیست زنی را که پیامبر خدا به او چشم عشق دوخته است در اختیار خود داشته باشد. زمخشری در باره این داستان عشقی مینویسد، پس از انجام ازدواج زینب و زید، محمد چشمش به زینب افتاد و آن چنان از وی خوشش آمد که بی اختیار گفت: «سبحان اله مقلب القلوب.»
زینب این موضوع را با زید در میان گذاشت و زید که بفراس است دریافت، عشق زینب در روح محمد خانه گرفته است، نزد محمد رفت و گفت میل دارد زینب را طلاق گوید. داستان عشقی مذکور را تفسیرهای مختلف به انحاء گوناگون ولی

۱. به صفحه ۳۰۳ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۲. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، تفسیر جلالین، ۸ جلد (قاهره: ۱۹۲۶ میلادی).

۳. زمخشری، الکشاف الحقیقه التنزیل (قاهره: ۱۹۶۶).

شبهه بیکیدیگر و با تفسیرات مختصر نقل کرده اند. آنچه که مسلم است پس از انجام طلاق، محمد خود زید را مأمور میکند به زینب بگوید، قصد ازدواج با او را دارد، زیرا این تقدیر الهی بوده و خداوند این امر را مقرر کرده است. زینب لاجرم با این امر موافقت میکند و به عقد ازدواج محمد درمی آید.

نکته جالب درباره این داستان عشقی محمد، نزول آیه ۳۷ سوره احزاب به-

شرح زیر است:

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَالَّذِي اللَّهُ
وَخُفِيَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَخُفِيَ النَّاسُ وَاللَّهُ أَحْسَنُ الْخَائِضِينَ قُلْنَا قَطِىْ زَيْدٌ
وَبِنَا وَظَرًا زَوْجُكَهَا لَكِن لَّا يَكُونُ عَلَ الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا
مِنْهُنَّ وَظَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۝

«و تو بیا آنکس که خدایش به او نعمت داد نیکی کرده و گفתי زنت را نگهدار و از خدا بترس. و آنچه در دل پنهان داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و سزاوار تر بود از خدا بترسی. پس ما هم چون زید از آن زن کام دل گرفت، او را به نکاح تو در آوریم تا بعد از این مومنان در نکاح زنان پسر خوانده خود که با تشریفات شرعی از شوهرانشان طلاق میگیرند، اشکالی نداشته باشند و فرمان خدا باید انجام پذیرد.»

مدلول آیه ۳۷ سوره احزاب دارای دو نکته قابل توجه است: یکی اینکه خداوند به پیغمبرش میگوید، موقعی که زینب در عقد ازدواج زید بود، تو عشق او را در دل داشتی، ولی چون از سرزنش مردم درباره ازدواج با زن پسر خوانده ات وحشت داشتی و لذا عشق او را در سینه نگهداشتی و فاش نکردی، ما اکنون آنرا علنی میکنیم تا تو بتوانی زینب را به عقد ازدواج خود در آوری. بدین ترتیب محمد تا آنجا شأن خدایش را پائین می آورد که او را کارگزار و حلال هیجانان عشقی و نفسانی اش قرار میدهد. نکته دوم آنست که خداوند پیغمبرش را مجاز میکند با زن پسر خوانده اش ازدواج کند تا بعد از آن مومنان در نکاح زنان پسر خوانده خود منع شرعی نداشته باشند. اکنون درباره نکته مذکور این پرسش پیش می آید که آیا خداوند قادر متعال که کلیه کائنات هستی در اختیار او هستند،

نمیتوانست مانند سایر احکام قرآن بوسیله جبرئیل به محمد ابلاغ کند، از این پس ازدواج با همسر پسر خوانده جایز و مشروع است و میبایستی حتماً رابطه زناشویی بین دو بنده اش را قطع کند و زنی را که محمد عاشق او شده بود، به همسری او درآورد تا آنگاه فرمان خود را درباره مجاز بودن ازدواج با زن پسر خوانده ابلاغ کند!

پروفسور «و یلکن» در کتاب خود وضع زنان را قبل از ظهور اسلام در عربستان بطور جامع تشریح و اشعار داشته است که دختران در قبول شوهر آینده خود اختیار کامل داشتند و برای مثال، خدیجه را ذکر کرده است که شخصاً محمد را برای زناشویی انتخاب و به وی پیشنهاد ازدواج کرد.^۱ حتی زنان اسیر در عربستان قبل از اسلام، از مبادله شدن بعنوان کنیز مصون بودند.

در عربستان قبل از اسلام، تعدد زوجات و تعدد ازواج هر دو مرسوم بود، حق طلاق به زنان و مردان هر دو تعلق داشت و ازدواج موقتی (متعه) نیز متداول بود. برطبق مقتضیات زمان، چادر نشینان عرب میتوانند، سرعت بایکدیگر ازدواج و باآسانی آنرا قطع کنند. اما البته ازدواج متعه بین یهودیان و مسیحیان یمن و نجران مرسوم نبود.^۲

در عربستان قبل از اسلام، دو نوع ازدواج بین مردم رایج بود: یکی ازدواج متعه که به یک زن و مرد اجازه میداد با تماس شخصی با یکدیگر بدون لزوم حضور شهود، عقد ازدواج ببندند. در ازدواج مذکور، زن استقلال خود را حفظ میکرد و نه لازم بود خانه اش را ترک کند و نه اینکه زیر چتر قدرت شوهر درآید، حتی فرزندان که از ازدواج مذکور بوجود می آمدند، به زن تعلق داشتند. ازدواج متعه که بکرات در اشعار عربی ذکر آن رفته است، برای زن هیچ نوع حقارت و یا کسر شأنی ایجاد نمیکرد. در نوع دوم ازدواج که نکاح نامیده میشد، زن بوسیله شوهر

۱- G.A. Wilken, *Het Matriarchaat bij de oude Arabieren* (Hague: 1884).

۲- گفته شده است که وضع زن در اسلام عیناً مانند وضع زن در دین یهود است. اما این موضوع واقعیت ندارد. به مأخذ زیر مراجعه فرمائید:

P. Nyland, *The Moslem World*, vol. VI, p. 291ff.

خریداری و یا بزور تصاحب میگردید و در اختیار او قرار می‌گرفت. در ازدواج مذکور وجه خریداری زن به خویشاوندان او پرداخت میشد. «رو برتسون اسمیت» وضع زنان را در عربستان قبل از اسلام به شرح زیر ذکر میکند:

«اگرچه محمد در قرآن آیه هائی درباره احترام به حقوق زنان نازل کرده، ولی شگفت آنجاست که وضع خانوادگی و اجتماعی زن در اسلام و بر طبق مقررات قرآن، بمراتب پست تر از شأن او در زمان قبل از ظهور اسلام بوده است. اسناد و شواهد زیادی وجود دارد که نشان میدهد در عربستان قبل از اسلام، زنان آزادانه حق حرکت از نقطه ای به نقطه دیگر را داشتند و حقوق و آزادیهای آنها بمراتب پیش از زمان بعد از ظهور اسلام بود. اعراب خود معترف هستند که زنان عرب قبل از ظهور اسلام بمراتب از شأن انسانی بیشتری برخوردار بودند و قوانین و مقرراتی که محمد برای زنان نازل کرد، در واقع آنها را در زندگی خانوادگی تابع و برده مردها کرد.»^۱

تفاوت اصلی بین مقررات ازدواج قبل از اسلام و بعد از ظهور اسلام، حالت موقتی ازدواج نیست، بلکه فرق اساسی بین دو زمان مذکور آنست که قبل از ظهور اسلام زن و شوهر هر دو حق طلاق داشتند، ولی اسلام این حق را تنها برای مردان بر رسمیت شناخت. در نتیجه اگرچه اسلام در قرآن به بعضی از حقوق زنان اشاره کرده، ولی در واقع زنان را برای همیشه در زندگی خانوادگی منقاد مردان قلمداد کرده است.

دکتر «پرون» در کتاب خود نوشته است مقایسه وضع زنان عرب قبل از ظهور اسلام و بعد از ظهور اسلام، بدون تردید این واقعیت را به اثبات میرساند که هیچ زنی وجود نداشته است که زندگی قبل از ظهور اسلام را به زندگی بعد از ظهور

1- Robertson Smith, *Kinship and Marriage in Early Arabia*, p. 67 and pp. 100-104; *Fakhr-al-Razi*, vol., 249, and *Tabari*, XXII, p. 32.

دین مذکور برتری نداده باشد.^۱
منصور فهمی که خود یک مسلمان بوده، نوشته است:

«اگرچه از لحاظ تئوری زنان عرب قبل از ظهور اسلام در حقارت میزیستند، ولی در واقع زنان عصر مذکور از لحاظ گفتار کردار و اندیشه از استقلال کامل برخوردار بودند. شواهد تاریخی بسیاری وجود دارد که ثابت میکند زن عرب در عربستان قبل از اسلام، از فعالیت ها و احترامات اجتماعی قابل توجهی برخوردار بوده است: زن عرب قبل از ظهور اسلام در جنگ شرکت میکرد، به تجارت و داد و ستد اشتغال میورزید، از آزادی مذهبی فردی برخوردار بود، مجبور به پیروی از معتقدات فکری شوهرش نبود، و اگر کسی نقش زن قبل از ظهور اسلام و بعد از آنرا با یکدیگر مقایسه کند، به این نتیجه میرسد که نقش زن عرب قبل از اسلام، بیچونجه با نقش اسف بار او در حرمرای عثمانی ها قابل مقایسه نبود. زن عرب قبل از اسلام در محیط خانواده زندگی مرفهی داشت و برای خودش زندگی میکرد. اما اسلام با قوانین و مقرراتی که برای زنان وضع کرد، آنان را از فعالیت های اجتماعی محروم کرد و سبب خانه نشینی آنها شد.»^۲

هنگامی که آیات قرآن و احکام و مقرراتی که قرآن در باره زنان صادر کرده و تبعیضات فاحشی که در کلیه شئون انسانی و اجتماعی برای آنها قائل شده با دقت بررسی میشود، لاجرم این نتیجه اسفناک بدست می آید که یا خداوند مانند پیامبرش از جنس مذکر بوده و یا اینکه هدف او از آفرینش زن بغیر از فلسفه او درباره خلقت مرد بوده است. قرآن بر طبق آیات مشروح زیر، شهادت و ارث و یا بعبارت دیگر پاره ای حقوق مدنی زن را نصف حقوق مرد دانسته، اختیارات جزائی

مأخذ زیر و مأخذ قبلی هر دو بوسیله عبدالله عینی ذکر شده است.

1- Femme Perron, *Arabes avant et depuis l'Islamisme*, 2 vols., (Paris: 1858); vol., I, p. 309 ff., vol. II, p. 302 ff.

2- *La Condition de la Femme dans la Tradition et l'Evolution de l'Islamisme* (Paris: 1913), pp. 6-7.

زنرا به مرد واگذار کرده و بطور کلی زن را نسبت به مرد موجودی پست تلقی کرده که در زندگی باید مانند یک متاع بیروح وجود خود را وقف راحتی مرد و ارضاء امیال نفسانی و دنیوی او کند.

قرآن در حالیکه بین حقوق زن و مرد تفاوت بسیار قائل شده است، اما زن و مرد را بطور یکسان مستحق پاداشها و عقوبت های الهی میداند و البته در بعضی موارد نیز، رعایت حقوق زنها را به مردان توصیه میکند، ولی حقوق مذکور را در چارچوب شرعی خاصی که حاکی از تابعیت فطری و طبیعی زنها نسبت به مردها است، بیان میکند. برای اینکه طرز تفکر اسلامی و برداشت احکام و متون قرآن نسبت به زنها روشن شود، در زیر به شرح آیاتی که در قرآن درباره زنان سخن گفته است، می پردازیم تا زمینه فکری بهتری برای توضیح مطالب بعدی بدست آید.

آیه ۱۱ سوره شوری فلسفه خلقت مرد را از زن جدا کرده و میگوید خداوند زن را برای این آفریده است که برای مردها نقش جفت را بازی کند و برای حیوانات ذکور نیز حیوانات اناث آفریده است که جفت آنها باشند و بچه تولید کنند. بدین ترتیب معلوم میشود که فلسفه آفرینش زن با مرد تفاوت دارد و فلسفه آفرینش زن آن بوده است که برای مرد نقش جفت را بازی کند و برایش بچه تولید نماید. شرح آیه ۱۱ سوره شوری و ترجمه فارسی آن از قرار زیر است:

فَاِطْرُقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ نَحْمَلُ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِمِنْ الْاَنْعَامِ اَزْوَاجًا
يَذُرُّكُمْ فِيْهَا لَيْسَ كَمِثْلِهِنَّ شَيْءٌ ۗ وَهُوَ التَّمِيْمَةُ الْهَوْمِيَّةُ ۝

«خدا آفریننده زمین و آسمانها برای شما از نوع خودتان و برای چهارپایان نیز جفت هائی خلق کرد تا بدینوسیله نوع شما زیاد شود. خداوند را هیچ مثل ومانندی نیست و او به همه چیز شنوا و بیناست.»

آیه ۲۲۸ سوره بقره بطور صریح مردان را برتر از زنان میشمارد و میگوید:

... وَ لَکُمْ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِمْ بِالسُّعْرُوْفِ وَ لِلْجَمَالِ عَلَیْهِمْ دَرَجَةٌ ۗ وَ اللّٰهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ ۝
«... و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانکه شوهران را بر زنان، لیکن مردان را بر زنان برتری خواهد بود و خدا بر همه چیز توانا و بهمه امور داناست.»

آیه ۵۹ سوره احزاب به شرح زیر مقرر می‌دارد که زنان باید خود را با چادر بپوشانند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ لَدُونِكَ وَبَيْنَكَ وَبَيْنَهُنَّ مَا كَانَتْ لَدُونَهُنَّ مِنْ جَلْبَابٍ يُبْدِينَ عَنِّيهِنَّ مِنْ جَلْبَابٍ يُبْدِينَ عَنِّيهِنَّ
ذَلِكَ أَذَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ أَفَلَا يُؤْذَنُ وَكَانَ اللَّهُ عَظِيمًا رَاجِعًا ۝

«ای پیغمبر به زنان و دختران خود و زنان مومنان بگو که خویشان را با چادر بپوشانند. دانستن این موضوع متضمن راحتی و نفع آنهاست و آنها را آزار شدن حفظ خواهد کرد و خدا آمرزنده و مهربان است.»

آیه ۲۸۲ سوره بقره گواهی یک مرد را برابر گواهی دو زن دانسته و می‌گوید:

... وَأَسْتَشْهِدُونَ شَاهِدَيْنِ مِّنْ رِّجَالِكُمْ فَإِنْ لَّمْ يَكُنَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ ...

«... و دو تن از مردان گواه آورید و اگر دو مرد نیاید یک تن مرد و دو تن زن ...»

دکتر خزایی با الهام از حکم آیه مذکور می‌نویسد: «در شهادت دو نفر زن قائم مقام یک مرد هستند، لکن گواهی زنان نسبت به هلال (منظور دیدن هلال ماه است) و طلاق و نسب بهیچوجه پذیرفته نمی‌شود و نسبت به حدود (مجازات شرعی در باره گناهکاران و مجرمین)، گواهی زنان در صورتی مسموع است که با شهادت مرد همراه باشد. راجع به امور مخصوص زنان گواهی زنان هر چند منفرد باشند یعنی شهادت آنها با شهادت مرد همراه نباشد پذیرفته است. در اموال و وصیت با شهادت یک زن ربع مال ثابت می‌گردد. بنا بر این گواهی چهار زن مثبت تمام مال خواهد بود و هرگاه قابله به زنده متولد شدن کودک گواهی دهد با شهادت او ربع میراث ثابت می‌گردد.^۱

آیه ۳ سوره نساء به شرح زیر بطور صریح تعدد زوجات را مشروع می‌کند و به مردان اختیار می‌دهد، چهار زن عقدی در زمان واحد در عقد ازدواج خود داشته باشند. بعلاوه بر طبق مدلول آیه ۳۰ سوره معارج و آیه ۶ سوره مومنون، مرد مسلمان می‌تواند بطور نامحدود دختران و زنان برده در اختیار داشته و با آنها عمل زناشویی انجام دهد. قرآن بر طبق مفهوم دو آیه اخیر، دختران و زنان برده را بعنوان اموال

۱- خزایی، احکام قرآن، صنفه ۶۷۳

بیروح مردان تلقی کرده است. متن سه آیه مذکور و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

آیه ۳ سوره نساء:

فَاَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ اَدْنٰى اَلَّا تَعُولُوْا

«... پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از زنان دو، سه و چهار و اگر هم بیم داشته باشید که با آنها عدالت نورزید، پس تنها یک زن اختیار کنید و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این ترک متمکاری است.»

آیه ۳۰ سوره معارج و آیه ۶ سوره مومنون درباره اختیار نامحدود مرد نسبت به دختران و زنان برده، دارای مفهوم های یکسان بوده و آیه ۶ سوره مومنون در این باره حاکی است:

اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ وَاَتَتْهُمْ عَذٰبٌ مُّؤْتَمِنٌ

«... و یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ نوع ملامتی در مباشرت این زنان برای آنها (مردان) نیست.»

بر طبق مدلول آیات مذکور، محمد تعدد زوجات را که یکی از رسوم و آداب عصر جاهلیت بود برسمیت شناخت ولی تعداد آنها را به ۴ نفر محدود کرد. اما خودش را از شمول قاعده شرعی مذکور که به فرمان خدا در آیه ۳ سوره نساء ذکر شده است، مستثنی و با تعداد بیست زن ازدواج کرد. مورخین تعداد زنان محمد را ۹ نفر ذکر کرده اند، ولی این تعداد فقط زنهای عقدی او هستند. زیرا در حرمسرای محمد بغیر از زنان عقدی او، زنان دیگری نیز وجود داشتند که یا برده بودند و یا خود را به محمد هبه میکردند و این امتیاز بر حسب کلام خدا، مخصوص محمد بود و سایر مومنان اسلام از این حق محروم بودند.^۱

آیه ۱۱ سوره نساء به شرح زیر سهم پسران را از ارث دو برابر دختران تعیین کرده و این تبعیض در آیه های بعدی درباره زنان در کلیه طبقات و چینه های

۱- به صفحات ۲۰۷-۲۰۸ بیحد همین کتاب مراجعه فرمایند.

مختلف خویشاوندان نسبی و سببی ادامه مییابد:

يُؤْتِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِي كَرِهْتُمْ حَقَّ الْوَالِدَاتِ...

«حکم خدا در حق فرزندان شما آنست که پسران دو برابر دختران ارث ببرند...» آیه ۱۵ سوره نساء حکمی بسیار ظالمانه در باره زنان صادر میکند و به مردان حق میدهد، اگر چهار شاهد مسلمان شهادت دادند که زنی عمل ناشایستی انجام داد، او را تا آخر عمر در خانه زندانی کنند. بطوریکه ملاحظه میشود، مدلول این آیه، شاکس، قاضی، صادر کننده حکم قضاوت و اجرا کننده آن همه را در مرد جمع دانسته و به مرد اختیار نامحدود میدهد، هم عمل خوب و بد زنش را با توجه به ذهنیت شخصی اش از یکدیگر تشخیص دهد، هم درباره آن قضاوت و حکم صادر کند و هم آنرا شخصاً بمورد اجرا بگذارد. متن آیه مذکور به شرح زیر است:

وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ بَنَاتِكُمْ فَاسْتَهْدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَخْرُجَ اللَّهُ لِهِنَّ سَبِيلاً ۝

«زنانیکه عمل ناشایست مرتکب شوند، چهار شاهد بر آنها بخواهید، چنانچه شهادت دادند، در اینصورت آنانرا در خانه نگهدارید تا زمان عمرشان پایان برسند یا خدا برایشان راهی پیدا کند.»

آیه ۳۴ سوره نساء به شرح زیر، صراحتاً حق تسلط و ننگهبانی زنان را به مردان واگذار میکند و حکم میکند که اگر بیم نافرمانی زنان میرود باید ابتدا آنها را موعظه کرد، سپس آنها را از همخوابگی محروم کرد و اگر باز هم ادب نشنند آنها را کتک زد.

الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما أنفقوا من أموالهم فالصِّلِحَةُ قَبْدَتُ حِفْظِ اللَّغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاصْرَبُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَا تَجْرُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً ۝

«مردان را بر زنان حق تسلط و ننگهبانی است بعلت اینکه خدا بعضی از شما را برتر از بعضی دیگر مقرر داشته و همچنین بعلت اینکه مردان از مال خود باید به زنان نفقه دهند. پس زنان شایسته و مطیع در غیاب مردان حافظ حقوق شوهران هستند و

آنچه را که خدا به حفظ آن امر فرموده باید عمل کنند و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناک هستید، باید نخست آنها را موعظه کنید، اگر مطیع نشدند از همخوابگی با آنها خودداری کنید و اگر باز هم مطیع نشدند، آنها را بزنید اگر فرمانبردار شدند، دیگر بر آنهاستم روا مدارید که همانا خداوند بزرگوار و عظیم الشان است.»

در شرح احکام و متون قرآن نسبت به زن مفهوم آیه ۲۲۳ سوره بقره به شرح زیر قابل توجه بنظر میرسد. مدلول آیه مذکور شأن زن را تا آنجا ضعیف کرده که بر طبق نظر مفسران و فقهای معتبر اسلامی که فتوای آنها لازم الاتباع تشخیص داده شده است، به مرد اجازه داده است، برای ارضای تمایلات نفسانی زنش را از طریق غیر عادی تصرف کند.

نِسَاءُ كُنَّ حَرْثًا لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ...

«زنان شما کشت زارهای شما هستند، پس بهر نحوی که میل دارید برای کشت در آنها فرود آئید...»

در فقه اسلامی درباره چگونگی فرود آمدن شوهر در کشت زارش اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای از فقهای عقیده دارند که «انی» مذکور در آیه مورد نظر، مفهوم زمانی داشته و بمعبارت دیگر «انی زمانی» بوده و هدفش آنست که شوهر در هر زمانی که اراده کند میتواند با همسرش مقاربت نماید، ولی گروه دیگری از فقها معتقدند که «انی» مذکور در آیه مورد بحث، افاده مکانی داشته و مقصودش آنست که شوهر در هر مکان و هر عضوی از بدن زن که اراده کند، اعم از قبل یا دبر میتواند مقاربت نماید. قرآن کریم و فرقان عظیم، از انتشارات جاویدان، تهران نیز در صفحه ۲۶ آیه مذکور را با کلمات «... پس در کشتزار خود هر جا که خواستید فرود آئید...» ترجمه کرده است. ولی البته عمل مذکور مکروه تلقی شده است.

باید دانست که نظر فقهای آنی که به مکانی بودن «انی» معتقدند، بر آن گروه فقهای که به زمانی بودن «انی» عقیده دارند، اقوی و احوط است، زیرا شیخ نصیر طوسی که از فقه فقهای اسلام بشمار میرود، نیز با عقیده مکانی

بودن «آئی» موافقت کرده است.^۱ حاصل بحث آن است که قرآن تماس جنسی با زن از ناحیه دُئیر را جائز ولی مکروه می‌شمارد.

این بود احکام قرآن نسبت به زن و چگونگی موعظه های قرآن درباره رفتار با زنان. و اما احادیث^۲ اسلام درباره زنان نیز مکمل احکام و متون قرآن در این باره بوده و در نوع خود جالب و قابل بررسی است. البته بطوریکه می‌دانیم، احادیث از نظر اعتبار مذهبی نسبت به احکام و متون قرآن، اهمیت درجه دوم دارند و اگر قرآن

۱- اوصیاء، فقه اسلامی (تهران: ۱۳۳۳).

۲- در اسلام «حدیث» به گفتار و «سنت» به گفتار و اعمال و کردار پیغمبر اطلاق میشود. «حدیث» بر طبق مفهوم آیه ۶ سوره کهف و آیه ۲۳ سوره زمر، مفهوم گفتاری را میدهد که بوسیله زبان و یا الهام به انسان مخابره میشود. «سنت» بر طبق مفهوم آیه ۳۸ سوره انفال، آیه ۱۳ سوره حجر، آیه ۵۵ سوره رحمن و آیه ۴۳ سوره فاطر، به معنی روش و یا قاعده و یا عمل نیکارفته است. «سنت» و یا «حدیث» بعد از احکام قرآن برای افراد مسلمان لازم الاتباع است و عیناً مانند احکام قرآن باید به آن عمل شود. اگر چه «حدیث» و «سنت» بطوریکه گفته شد دو مفهوم جداگانه دارند، ولی در نوشته های اسلام هر دو یک مفهوم دارند و مفهوم گفتار و اعمال و کردار پیغمبر و روند زندگی او را می‌دهند.

«حدیث» و «سنت» به اقسام مختلف تشریح و گروه بندی شده اند. حدیث به دو گروه «حدیث ضمنی» و «حدیث نبوی» تقسیم شده است.

«حدیث قدسی» که «حدیث الهی» نیز نامیده شده است، عبارت از احادیثی است که شامل کلام خدا و نه فقط گفتار محمد باشد. «حدیث نبوی» به گفتار و یا آندسته از افعال که محمد آنها را قبول و تصویب کرده است، اطلاق میشود.

«سنت» نیز به سه گروه تقسیم شده است: سنت القول، سنت الفعل و سنت التقرير.

سنت القول به گفتار پند ها، موعظه ها، احکام و فریضه هائی که محمد صادر کرده اطلاق میشود.

سنت الفعل به اعمال و اقدامات روزانه محمد نسبت داده میشود.

سنت التقرير عبارت از سکوت محمد درباره بعضی از اعمال و رفتار پیروانش میباشد که به رضایت ضمنی او از اعمال مذکور تعبیر میشود.

درباره مورد خاصی سکوت اختیار کرده باشد، حکم مذکور را باید در احادیث جستجو کنیم. بهر حال در ادامه مباحث این فصل درباره مقام و شأن زن در اسلام، اکنون به ذکر احادیث اسلامی می پردازیم.

محمد در خطبه حجة الوداع گفته است:

«و استوصوا بالنساء خیراً فانهن عوان لایملکن لانفسهن شیاً»

«درباره زنان نیکی کنید، چه آنها اسیر مردانند و اختیاری از خود ندارند.»^۱ بر طبق یکی از احادیث معتبر منقول از کتاب «کوله» تحت عنوان محمد و اسلام، محمد گفته است: «هر زمانی که من در عمرم زنی را به عقد ازدواج خود درآورده و یا دختری را از خانواده ام شوهر داده ام، بر طبق دستوری بوده که جبرئیل از طرف خداوند به من ابلاغ کرده است.»^۲

بطوریکه در پیش ذکر شد، محمد پس از رسیدن به قدرت بطور کلی تعداد بیست زن در حرمسرایش نگهداری میکرد. در بین زنان محمد تنها عایشه در زمان ازدواج با او باکره بود و سایر زنانش همه بیوه بودند. عایشه دختر ابوبکر خلیفه اول مسلمانان بود که مدت چهل سال از محمد جوان تر و بیش از همه همسرانش مورد علاقه او بود و محمد بیش از سایر زنانش از او حساب میبرد. هنگامی که محمد در سن ۶۳ سالگی وفات یافت، عایشه فقط ۱۸ سال داشت. بر طبق مآخذ معتبر زیر^۳ عایشه گفته است:

«هنگامی که پیغمبر خدا با من ازدواج کرد، من ۶ سال بیشتر نداشتم و هنوز با دختران خرد سال همسن و سالم بازی میکردم. در بعضی اوقات هنگامی که

۱- جاحظ، البیان والتبیین.

2- S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 487-509.

مؤلف مذکور شرح حال مختصری از کلیه همسران محمد ذکر کرده است.

3- W. Montgomery Watt, *Muhammed at Medina* (Oxford: at the Clarendon Press, 1956), p. 323; Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 101.

Montgomery Watt موضوع مذکور را با ذکر دو حدیث معتبر شرح داده است.

پیغمبر به من نزدیک میشد، دختران همبازی ام که از او خجالت میکشیدند از من دور میشدند. ولی محمد آنها را تعقیب میکرد و برای ادامه بازی آنها را نزد من می-آورد:

«روزی هنگام بازی، عروسکهایم را روی متکائی چیده و پرده ای روی آنها کشیده بودم. اتفاقاً در آن موقع بادی وزید و پرده را از روی اسباب بازیهایم کنارزد. موقعی که پیغمبر اسباب بازیهایم را دید سؤال کرد: (آنها چه هستند؟) پاسخ دادم: (آنها عروسکهای من هستند.) محمد به یکی از اسباب بازیهایم که بشکل اسبی بود که دو بال در طرفین داشت، اشاره کرد و دوباره سؤال کرد: (وآن یکی که من بین آنها می بینم چیست؟) پاسخ دادم: (آن اسب است.) اظهار داشت: (وآن اشکال در طرفین او چه هستند؟) جواب دادم: (آنها بالهای او هستند.) گفت: (آیا اسب بال دارد؟) پاسخ دادم: (آیا نشینده ای که سلیمان اسبهای بالدار در اختیار داشت.) با شنیدن این پاسخ، محمد آنچنان بخنده افتاد که تمام دندانهایش پدیدار شدند.»^۱

و ذیلاً به ذکر احادیث دیگری درباره زن و ازدواج که شارح وضع زن در اسلام است، می پردازیم:

از قول عبدالله بن عمر روایت شده است که محمد پیغمبر خدا گفت: «دنیا برای انسان دارای ارزش زیادی است، ولی ارزنده ترین چیز در دنیا یک زن نیکوست.»^۲

عمامه بن زید روایت میکند که پیغمبر خدا گفت: «من بعد از خود هیچ مصیبتی، فاجعه آورتر از زن برای مرد باقی نگذاشته ام.»^۳

ابو عمامه روایت کرده است که پیغمبر گفت: «برای مسلمان مومن، هیچ موهبتی بعد از ترس از خدا، بالاتر از داشتن یک زن عقیف نیست زیرا موقعی که

۱- ابو عبدالله محمد بن سعد، کتاب طبقات الکبیر، ۷ جلد، (بیروت: دارالبیروت، ۶۰-۱۹۷۵)،.

2- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 101.

۳- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، ۹ جلد (قاہرہ: الشب).

مرد، فرمانی به زن میدهد، زنیش آنرا اطاعت میکند، هنگامی که مرد به همسرش نگاه میکند، خوشنود میشود، و اگر مرد به جان زن سوگند بخورد، قولش را قبول میکند، و اگر مرد به مسافرت برود، زن شرافتمندانه از خود و از مایملک شوهرش نگهداری میکند.^۱

از قول انس بن مالک روایت است که پیغمبر خدا گفت: «هنگامی که بنده خدا ازدواج میکند، نیمی از دین خود را کامل کرده است، البته ترس از خدا نیمی دیگر دین او را تکامل خواهد بخشید.»^۲

عایشه همسر پیغمبر اظهار داشته است، پیغمبر هنگامی که وی فقط ۶ سال داشت با وی ازدواج کرد. و موقعی که وی به سن ۹ سالگی رسید، پیغمبر او را با اسباب بازبهایش به خانه خود برد و در زمانی که پیغمبر در گذشت، وی یک دختر هیجده ساله بود.^۳

عایشه روایت کرده است، هنگامی که پیغمبر خدا قصد مسافرت داشت، بین زنان حرمسرایش قرعه میکشید و هر یک از همسرانش که قرعه به نام وی اصابت میکرد، پیغمبر او را با خود به مسافرت میبرد.^۴

ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر اظهار داشت: «هرکسی که دارای دو همسر باشد و نسبت به آنها با انصاف رفتار نکند، در روز قیامت نیمی از بدنش از او جدا خواهد بود.»^۵

۱- ابوعبداله القزوی ابن ماجه، السنه، (قاهره: عبدالباقی، ۱۹۵۳).

2- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 102.

۳- ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح (قاهره: ۱۳۷۵ - ۱۳۷۴ هجری قمری).

۴- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری؛ ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح.
 ۵- ابوعیسی محمد الترمذی، الجمع، ۳ جلد (قاهره: ۱۹۳۷)؛ سلیمان بن المشعث السیستانی، ابرداود، کتاب السنه، ۲ جلد (قاهره: ۱۲۸۰ هجری)؛ أحمد بن النسانی کتاب السنه، ۸ جلد (قاهره: ۱۳۴۸)؛ ابوعبداله القزوی ابن ماجه، السنه.

ابوهریره همچنین روایت کرده است که پیغمبر خدا گفت: «اگر قرار بود دستوردهم، انسانی به انسان دیگر سجده کند، بطور یقین دستور میدادم که زن به شوهرش سجده کند.»^۱

در اسلام احادیثی وجود دارد که هم طلاق را جایز می‌شمارد و هم آنرا قبیح و ناپسند می‌داند. عبدالله بن مسعود از قول پیغمبر اسلام روایت میکند که وی شوهر اول و شوهر دوم زن، هر دو را لعنت فرستاده است. شوهر اول را برای اینکه سبب شده است همسرش بتواند بطور شرعی به عقد ازدواج شوهر دوم در آید و شوهر دوم را بدین مناسبت که وی باعث مشروع شدن طلاق و جدائی زن با شوهر اولش شده است.^۲ حدیث دیگری از قول پیغمبر نقل شده که عیناً مانند تفسیر نو پسندگان مسیحی از قانون شرع موسی میباشد. حدیث مذکور بدین شرح است: «از کلیه چیزهای مشروع در دنیا، نفرت انگیزتر از همه نزد خدا، طلاق است.»^۳

حدیث زیر مشعر بر عقیده محمد درباره حق نگهداری از فرزند میباشد: «زنی نزد پیغمبر آمد و اظهار داشت: (من با بدنم این بچه را حمل، او را پرورش دادم و بزرگ کردم. اکنون پدرش مرا طلاق داده و ادعای نگهداری او را میکنند.) پیغمبر پاسخ داد: (تازمانی که ازدواج نکرده‌ای، هیچکس بغیر از خودت شایستگی نگهداری از فرزندت را ندارد.)»^۴

احادیث مذکور مظهر بارزی از طرز فکر محمد و احکام و متون قرآن و اسلام درباره زن و ارزش اجتماعی او هستند. احادیث زیر نیز روشنگر دیگری از این واقعیت می‌باشند.

عبدالله بن عمر روایت کرده است که محمد گفت: «دنیا و متعلقات آن حکم یک کالا را دارد و بهترین کالا یک زن عقیف است.» ابوهریره نیز روایت کرده

۱- الترمذی، الجمع.

2- Zwemer. *Across the World of Islam*, p. 103.

3- *Ibid.*

4- Alfred Guillaume. *The Traditions of Islam*, p. 103.

است که پیغمبر اظهار داشت: «یک زن را میتوان بعلت ۴ خاصیتش به همسری اختیار کرد: پول او، اصل و نسب او، زیبایی او و دین او. مرد باید سعی کند یک زن مذهبی بگیرد و گزنی دستپایش را در گل فرو خواهد برد.»^۱

اما آنطور که از احادیث برمی آید، محمد همیشه به زن بصورت یک موهبت کم نظیر نگاه نمی کرده و در بعضی اوقات زن را موجب فساد و مظهر ننگون بختی دانسته است. در این باره اسامه بن زید از قول محمد روایت میکند که وی گفت: «من پس از خودم، هیچ عاملی که بیش از زن مایه نفاق باشد باقی نگذاشته ام.» و ابن عمر از قول محمد روایت کرد که وی گفته است: «زن، خانه و اسب نشانه نحومت هستند.»^۲

پروفسور «گیلوم» مینویسد، حدیثی وجود دارد که از قرآن اقتباس شده و باید بطور رسمی بوسیله علمای اسلام مردود و انکار شود، در غیر اینصورت حدیث مذکور برای همیشه باعث عدم اعتبار دین اسلام خواهد شد. حدیث مذکور حاکی است: «هر زمانی که زنی شوهرش را در این دنیا آزار میدهد، همسری که او بین حوریهای بهشتی دارد اظهار میدارد: (او را آزار منده (خدا مرگت دهد))، زیرا او چند روزی مهمان تو خواهد بود و بزودی ترا ترک میکند و نزد ما خواهد آمد.»^۳

حدیث مذکور مقتبس از آیات زیادی است که در قرآن آمده و به مردان مرده میدهد که در آن دنیا، حوریهای بهشتی در انتظارشان خواهند بود، از جمله آیات مذکور، آیات مشروح در زیر است:

آیه ۵۲ سوره ص:

وَعِنْدَهُمْ قَصِيرَاتُ الْفَلَاحِ أَمْثَلُ ۝

«و در خدمت آنها (بهشتی ها) زنان جوان شوهر دوست و با عفت وجود دارند.»

1- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 103.

2- *Ibid* p. 104.

3- E.E. Calverley, *The Moslem World*, vol. III, p. 61ff.

آیات ۷۰ و ۷۴ سوره الرحمن:

فِيهِنَّ حُورٌ مُّقَدَّاتٌ حَسَنَاتٌ ۖ لَمْ يَطْمِئِنَّ إِلَيْهِنَّ قَلْبُ مُرَدٍّ وَلَا جَانٌ ۝

«در آن بهشت حوریان نیکو جمال بسیار وجود دارند»، «که پیش از شوهران دست هیچکس به آنها نرسیده است.»

آیات ۳۵ تا ۳۸ سوره واقعه:

۳۵- إِنْ أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنثَاءً ۖ ۳۶- فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ۖ ۳۷- حُرُوبًا أَشْرَقًا ۖ

«(در بهشت زنانی هستند) که ما آنها را در (کمال زیبایی) آفریده ایم، و همیشه آنها را باکره قرار داده ایم، و شوهر دوست و جوان همسال (با همسرانشان).»
 صرف نظر از آیات مذکور در بالا، در قرآن آیات بسیار دیگری وجود دارد که همه آنها دارای یک مفهوم بوده و میگویند در بهشتی که عرضش به اندازه پهنای زمین و آسمان است، قصرهای عالی آفریده ایم که نهرهای آب از زیر آنها جاری است و گروندگان به دین اسلام و مطیع خدا و رسول در آنها سکونت خواهند گزید، بر تخت های مرصع نکیه خواهند زد و از نعم فراوان بهشتی استفاده خواهند برد.^۱

بدین ترتیب، در حالیکه آیات مذکور در قرآن به مردان وعده میدهد که در صورت گرویدن به دین اسلام و اطاعت از خدا و رسول، در بهشت حوریان جوان و زیبای باکره در اختیار خواهند داشت، ولی برای زنهایی که مردان مذکور در این دنیا داشته اند، در بهشت محل خاصی پیش بینی نشده است.^۲

۱- آیه ۲۵ سوره بقره؛ آیات ۱۳۶ و ۱۹۵ سوره آل عمران؛ آیات ۱۳ و ۵۷ سوره نساء؛ آیات ۱۲، ۸۵ و ۱۱۹ سوره مائده؛ آیه ۷۲ سوره نوبه؛ آیه ۹ سوره یونس؛ آیه ۲۳ سوره ابراهیم؛ آیه ۲۳ سوره حج؛ آیات ۴۱ تا ۴۹ سوره صافات؛ آیه ۵۶ سوره یاسین؛ آیه ۷۱ سوره زخرف؛ آیات ۵۴ و ۵۵ سوره دخان؛ آیه ۱۵ سوره محمد؛ آیات ۵ و ۱۷ سوره فتح؛ آیه ۱۷ سوره طه؛ آیه ۱۲ سوره حدید؛ آیه ۲۲ سوره مجادله؛ آیه ۱۲ سوره صف؛ آیه ۱۱ سوره طلاق؛ آیه ۹ سوره تغابن و آیه ۸ سوره تحریم.

2- E. E. Calverley, *The Moslem World*, vol. III, p. 61ff.

امام غزالی^۱ از قول محمد حدیثی نقل میکند، مبنی بر اینکه «مسلمان مومن در بهشت با پانصد دختر بهشتی (حوری)، چهارصد دختر باکره و هشت هزار زن بیوه ازدواج خواهد کرد.» امام غزالی در پیرو حدیث مذکور ادامه میدهد: «در بهشت انسان چیزهایی می بیند که با چشم و مغز عادی قابل تصور نیست.»^۲

محمد با دخالت زنان در سیاست بکلی مخالف بوده است. البخاری در این باره میگوید: «موقمی که پیغمبر خدا اطلاع حاصل کرد که ایرانیان سلطنت را به دختر کسری واگذار کرده اند، فریاد بر آورد: «ملتی که امور خود را به زنی واگذار کند هیچگاه توفیقی حاصل نخواهد کرد.»^۳

محمد حتی در زندگی مذهبی و انجام فرائض مذهبی نیز به زنان با نظر حقارت می نگریست. دلیل این امر را میتوان از یکی از احادیث دیگری که از قول وی نقل شده دانست. روایت است که وی در روز عید فطر هنگامی که از کنار گروهی از زنان عبور میکرد گفت: «شما گروه زنان باید صدقه بدهید، زیرا من می بینم که بیشتر شما ساکنان جهنم خواهید بود.» آنها گفتند: «به چه دلیل؟» محمد پاسخ داد: «زیرا شما وظائف خود را در برابر شوهرهایتان انجام نمیدهید و نسبت به آنها قدرتان نیستید.»^۴

علی بن ابیطالب امام اول شیعیان و خلیفه چهارم در دو مورد در نهج البلاغه درباره زنان اظهار عقیده کرده است. در مورد اول در ضمن وصیت به فرزند ارشدش حسن میگوید: «زنهار در هیچ کاری با زنان مشورت مکن، چه رای آنان نادرست و عزم و اراده آنها ضعیف و سست است. با پوشیده داشتن ایشان رخسارشان را از چشم نامحرم دور نگهدار.... چه بهتر اگر بتوانی کاری کنی

۱- ابوحمید محمد الغزالی، احیاء علوم الدین، ۴ جلد، جلد چهارم (قاهره: ۱۳۴۸ هجری)، صفحه ۳۳۷

۲- ما أخذ بالآ، صفحه ۳۳۸

۳- البخاری، صحیح البخاری.

4- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 104.

که آنان جز تو کس دیگری را نشانند... در عزیز داشتن زن افراط مکن.»^۱
 در مورد دوم علی در باره زنان میگوید: «ای مردم بدانید زنان ناقص ایمان، ناقص بخت و ناقص خرد هستند. نقصان ایمان آنان بازنشستگی ایشان از نماز و روزه در روزهای حیضشان میباشد. اما نقصان خردشان گواهی دوزن که معادل گواهی یک مرد است، میباشد. ولی نقصان بختشان در اینست که میراثشان نصف میراث مردان است. بنا بر این بکوشید از زنان پرهیزید و از خوبان آنها بر حذر باشید و اگر شما را بکار یکی فرا بخواند از آنان اطاعت مکنید تا مبادا طمع ورزند و بکارهای زشت و اذارتان کنند.»^۲

ملا محمد باقر مجلسی یکی از علمای معروف شیعه در فصل ششم از باب چهارم کتاب *حلیة المتقین* از قول امام محمد باقر و امام جعفر صادق احادیثی در باره زن بشرح زیر نقل کرده است:

از قول امام محمد باقر منقول است: «حق تعالی برای زنان غیرت جایز نداشته است و از برای مردان غیرت قرار داده است، زیرا برای مردان چهار زن و از متعه و کنیز آنچه خواهد حلال گردانیده است و از برای زن غیر از یک شوهر حلال نکرده است و اگر شوهر دیگر طلب کند یا اراده نماید نزد خدا زنا کار است... زنی آمد خدمت حضرت رسول (ص) و گفت یا رسول اله چیست حق شوهر بر زن فرمود لازم است که اطاعت شوهر بکند و نافرمانی او نکند و از خانه او بی رخصت او تصدق نکند و روزه سنت بی رخصت او ندارد و هر وقت اراده نزدیکی او کند مضایقه نکند اگر چه بر پشت پالان شتر باشد و از خانه او بی رخصت او بدر نرود و اگر بی رخصت بدر برود ملائکه آسمان و زمین و ملائکه غضب و ملائکه رحمت همه او را لعنت کنند تا به خانه برگردد. گفت یا رسول اله حق کی بر من از همه عظیم تراست فرمود که حق شوهر برسید که من بر شوهر آنقدر حق ندارم که او بر من دارد فرمود از صد تا یکی نه. آن زن گفت قسم میخورم به خدائی که ترا به حقیقت

۱- نهج البلاغه، ترجمه محسن فارسی (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱)، صفحات ۳۵۸ و ۳۸۶

۲- واحد بالا، صفحات ۴۵۴ و ۴۵۵

فرستاده است که هرگز شوهر نکتم.»^۱

ملا محمد باقر مجلسی در حدیث دیگری از قول امام جعفر صادق نقل میکند که وی گفت: «حضرت رسول فرمود که عیال های مرد اسیران او بند و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که بیشتر به اسیران خود احسان بکند. و در حدیث معتبر دیگری از قول حضرت رسول آمده است که زنان را در غره و بالاخانه جاندهید و نوشتن به ایشان نیاموزید و سوره یوسف را به ایشان تعلیم ندهید ... و حضرت امیر فرمود مردی که کارهای او را زنی تدبیر کند ملعون است و حضرت رسول چون اراده جنگ داشتند با زنان خود مشورت میکردند و آنچه ایشان میگفتند خلاف آن میکردند و حضرت رسول فرمود هر که اطاعت زن خود کند خدا او را سرنگون در جهنم اندازد... و بدان از جمله حقوق زن بر مرد آنست که هر چهار ماه یکبار با او جماع کند اگر حاضر باشد و عذری نداشته باشد و در کنیز و متعه این واجب نیست.»^۲

مقررات شرع و فقه اسلامی نیز در تحقیر و تنزیل مقام زن دلیل بارز دیگری در معرفی دید اسلامی نسبت به زن میباشد. منصور فهمی مینویسد، با گذشت زمان، مقررات و نوشته های اسلامی تا آنجا که ممکن بوده، حقوق و ارزش زن را پایین آورده اند.^۳ البته رفتار محمد و پیروان معاصر وی و همچنین جانشینانش در باره تحقیر مقام زن گویاتر از قوانین و مقرراتی است که بعد ها در باره حقوق و ارزش زنان وضع شده است. برای مثال زنانی که در جنگها و فتوحات اسلامی بوسیله لشکریان محمد دستگیر میشدند و رفتار تحقیر آمیزی که با آنها بعمل می آمد، بهتر از هر فریضه شرعی و قانونی روشنگر کیفیت فکری محمد و اسلام در رفتار با زنان

۱- محمد باقر مجلسی، حلیة المتقین، (تهران: چاپ طاهری، ۱۳۶۲)، صفحات ۷۲ بعد.

۲- مأخذ بالا.

3- Mansour Fahmi, *La Femme*, pp. 160-61.

است.^۱ معیاد قوانین و مقررات فقهی و مذهبی، کیفیت فکری و رفتاری محمد و پیروانش را در قالب فریضه های شرعی جاودان ساختند.

امام الغزالی که از مشهورترین متصوفین اسلامی بشمار میرود، در فرهنگ جامعی که تحت عنوان *احیاء الدین* که در واقع فرهنگ تفکر مذهبی اسلام بشمار میرود، برشته تحریر در آورده، فصل مخصوصی را به موضوع ازدواج در اسلام اختصاص داده است. غزالی برای فصل مذکور عنوان «اخلاقیات و ازدواج» قائل شده و موضوع مذکور را تحت عنوان فرعی زیر تشریح کرده است: ازدواج یک عمل شایان و مستوده است، پس از آن آیاتی از قرآن و احادیث مربوط نقل و پنج مزیت برای ازدواج قائل شده است: تولید فرزند، لذت از زندگی، تشکیل خانه و خانواده، مزایای اجتماعی، و تربیت مغزی برای اداره خانه.

غزالی سپس بر طبق معیارهای اسلامی خصوصیات یک زن کمال مطلوب را به این شرح ذکر کرده است: «زن باید متدین به مذهب باشد، از خلق نیکو برخوردار باشد، زیبایی داشته باشد، جهیزیه کوچکی دارا باشد، باکره باشد، قابلیت مادر شدن داشته باشد، منسوب به اصل و نسب و خانواده خوب باشد و با شوهر قرابت خانوادگی نزدیک نداشته باشد.» سپس غزالی به تفصیل به شرح جزئیات حقوق زن و مرد پرداخته است. امام الغزالی «ازدواج را برای زن نوعی بردگی تعریف کرده است.»^۲

هنگامی که انسان مطالب فصلی را که غزالی درباره مقررات و شرایط ازدواج شرح داده است میخواند، نمیتواند باور کند که بطوریکه روایت کرده اند محمد گفته باشد: «بهشت زیر پای مادران است.»

1- Amcer Ali, *The Legal Position of Women in Islam*, (London: Hodder and Stroughton: 1912); Ahmed Shukri, *Muhammed Law of Marriage and Divorce*, (New York: Columbia University Press, 1917).

۲- ابوحمید محمد الغزالی، *احیاء الدین*، ۴ جلد (ناهره: ۱۳۴۸ هجری).

النوائی یکی از دانشمندان علوم الهی اسلامی معاصر با الفزالی در کتاب مشهوری که تحت عنوان **منهاج الطالبین** برشته تحریر درآورده و در سراسر دنیای اسلام مورد مراجعه مسلمانان قرار دارد و به زبانهای فرانسه و انگلیسی نیز به چاپ رسیده است در تالیف مذکور درباره ازدواج و طلاق مینویسد:

«به شرط اینکه دختر باکره باشد، پدرش حق دارد بدون توجه به سن او و بدون پرسش درباره رضایت دختر، او را به عقد ازدواج هر کسی که بخواهد در آورد. معیناً بهتر است پدر در هنگام شوهر دادن دختر، نظر او را درباره شوهر آینده اش پرسش کند و اگر دختر باکره نیست، رضایت رسمی او درباره ازدواج با شوهر آینده اش الزام آور است.»^۱

«یک برده بیش از دو زن و یک مرد آزاد بیش از چهار زن در یک زمان نمیتواند داشته باشند. اگر مردی در یک زمان با پنج زن ازدواج کند، عقد ازدواج کلیه آنها باطل و اگر پنج زن را یکی یکی به عقد ازدواج خود در آورد، ازدواج پنجمی باطل خواهد بود. بدین ترتیب خواهر زن پنجم میتواند در آینده به عقد ازدواج مرد مورد نظر در آید، مگر اینکه مرد شخصاً تمایلی به ازدواج با وی نداشته باشد. بعلاوه، اگر مردی یکی از پنج زنی را که با آنها ازدواج کرده است، برای همیشه و بطور قطعی طلاق دهد، میتواند با زن پنجم ازدواج کند. این عمل حتی در موقعی که زن مطلقه هنوز در عقد ازدواج شرعی مرد است، امکان پذیر میباشد، اما اگر مرد قصد ازدواج بعدی با زن پنجم داشته باشد، اقدام مذکور جایز نیست.»^۲

«یک مرد آزاد میتواند زنی را دو مرتبه و یک برده یک مرتبه با حق رجوع طلاق دهد، اما بعد از طلاق سوم و یا دو مرتبه رجوع، مرد دیگر حق ازدواج مجدد با زن را ندارد، مگر زن بعد از طلاق سوم و یا پس از دو مرتبه رجوع مرد بطور شرعی شوهر دیگری اختیار کرده باشد.»

اگر زنی از دین اسلام برگردد و مرتد شود، بلافاصله کلیه حقوق خود را از دست خواهد داد و حتی اگر قبل از انقضای عده مجدداً به اسلام باز گردد، حق مطالبه هیچ حقوقی از شوهر نخواهد داشت، اما اگر مردی از اسلام برگردد، تا

۱- النوائی، منهاج الطالبین، صفحه ۲۸۴

۲- مأخذ بالا، صفحه ۲۹۲

زمانی که زن در حال عده است، حق رجوع به زن و تصاحب مجدد او را خواهد داشت.^۱

«به محض اینکه اولین آثار نافرمانی از زن در برابر شوهر مشاهده شد، شوهرش بدون اینکه فوراً روابط زناشویی خود را با وی قطع کند، باید او را نصیحت نماید. اگر زن نافرمانی خود را در برابر شوهر بطور عملی نشان دهد، ولو آنکه عمل مذکور کاملاً مشهود نباشد، شوهر میتواند آنرا دلیل بر نیت زن در نافرمانی تلقی کرده و بدون اینکه او را بزند، مجدداً نصیحتش کرده و دراطاقی محبوسش نماید.»^۲

«زن میتواند به شوهر اصرار ورزد که سالی دو مرتبه برایش لباس نوبخرد، یعنی در ابتدای زمستان و آغاز تابستان. اگر زن بطور اتفاقی لباسهایش را از دست بدهد، شوهر مجبور به تهیه مجدد لباس برای او نیست!»^۳

بطوریکه ملاحظه میشود، حقوق زنان در اسلام شبیه به وضع زنان در قرون وسطی است، ولی متأسفانه با گذشت زمان و پیشرفت تمدن بشری هیچ نوع اصلاحی در آنها بعمل نیامده و هنوز در همان حالت جمود روزهای اول ظهور اسلام قرار دارد.

در زمانی که هندوستان مستعمره بریتانیا بود و هنوز پاکستان از هندوستان تجزیه نشده بود، قاضی یک دادگاه عالی در مدرس، مقررات طلاق را در شرع اسلام به شرح زیر خلاصه کرده است:

ازدواج بین یک زن و شوهر در شرایط زیر میتواند فسخ شود و حکم طلاق صادر گردد:

۱- بوسیله ابراز تمایل شوهر در طلاق زن و یا شخصی که از طرف شوهر چنین اختیاری به وی تفویض شده است.

۲- هرگاه بنا به تقاضای زن از محکمه شرع، شوهر از همخوابگی با زن خودداری کند.

1- *The Law of Apostasy in Islam*, Chapter II, p. 385.

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

۳- هرگاه شوهر زن را با کسی که از حدود اخلاقیات خارج شده است مقایسه کند که در اینصورت زن از محکمه شرع تقاضای رسیدگی میکند و حکم طلاق صادر میشود.

۴- اگر مرد به زن نسبت زنا دهد و زن آنرا انکار کند و هر دو نسبت بیکدیگر لعنت خدا را حواله دهند، مرد زن را مستحق لعنت خدا بداند بعلت اینکه مرتکب زنا شده است و زن مرد را شایسته لعنت خدا بداند، زیرا به ناحق به وی نسبت زنا داده است که در این صورت محکمه شرع حکم طلاق صادر خواهد کرد.

۵- بعلت نظر خاص زن نسبت به مرد، زن و شوهر هر دو برای اجرای صیغه ابراز موافقت کنند.

۶- یکی از زن و شوهر، دارای یک نقص بدنی شوند.

۷- دادگاه شرع بعلت غیر مشروع بودن ازدواج حکم طلاق صادر کند و یا اینکه کسی که به سن شرعی برای ازدواج نرسیده از ازدواج خودداری و یا کسی که دارای نقص شعوری است، ازدواج را موقوف به سلامت عقل کند.

بطوریکه ملاحظه میشود، در موارد دوم، سوم و ششم مذکور در بالا حق طلاق با شوهر در موارد سوم و چهارم، حق طلاق تا حدودی با زن و شوهر هر دو و تا حدودی در اختیار دادگاه شرع و در موارد پنجم و هفتم، حق طلاق با محکمه شرع خواهد بود.^۱

در کلیه ادیان و مسالک مختلف، ازدواج یک موافقت نامه برای زندگی مرفه زناشوئی بین زن و مرد تلقی شده و کلیه حقوق انسانی زوجین ملحوظ نظر قرار گرفته است، اما اسلام به ازدواج زیاده‌تر بعنوان یک‌کرشته شعائریکتواخت و خشک و گروهی آداب و آئین ربانی نگاه میکند که بوسیله اله و پیغمبری که هر دو از جنس مذکر میباشند و رعایت تعصبات هم جنسیت را در روابط بین زن و مرد در نظر داشته اند وضع شده است.

1- F.B. Taybji, *Principles of Mohammedan Law*, (Bombay: 1924), pp. 131ff.

باتوجه به موضوع مذکور در اسلام، آئین ازدواج بین زن و مرد به شرح زیر انجام می پذیرد:

پس از اینکه مرد زنی را برای همسری انتخاب میکند، قانون شرع بوی اجازه میدهد وی را از نزدیک ببیند. برای این منظور داماد به اتفاق گروهی از دوستانش به منزل کارگزار ازدواج میرود و در آنجا مقدار مهریه که در روزهای اول ازدواج باید از طرف داماد به عروس پرداخت شود، تعیین میگردد. انجام این عمل در واقع «قرار داد ازدواج» نامیده میشود. مقررات شرع اسلام، برای ازدواج برگزاری آئین خاصی را تجویز نمیکند. توافق طرفین (عروس و داماد) در حضور شهود برای رسمی شدن ازدواج کفایت خواهد کرد. در روز ازدواج داماد به اتفاق گروهی از دوستانش به محل عقد ازدواج میرود. در آنجا او و همراهانش بوسیله قیم و یا نماینده عروس استقبال میشوند. دو شاهد باید در محل عقد ازدواج حضور داشته باشند. سپس کلیه حضار سوره فاتحه یعنی سوره اول قرآن را قرائت و عروس جهیزیه را تحویل میدهد. داماد و نماینده عروس رو بروی یکدیگر می نشینند و دست راست یکدیگر را میگیرند و شست های یکدیگر را بلند میکنند و به یکدیگر فشار میدهند. در این موقع دستمالی از روی سر آنها عبور میدهند و قاضی خطبه عقد را قرائت میکند.

سپس قاضی از قسیم و یا نماینده عروس تقاضا میکند بگوید: «من دخترم را در برابر مهریه ای به مبلغ به عقد ازدواج تو درمی آورم.» آنگاه داماد میگوید: (من ازدواج او را با خود قبول میکنم، او را تحت مراقبت خود میگیرم و حمایت از او را تعهد میکنم و شما حضار شاهد این عمل خواهید بود.)

و اما مفهوم «حمایت شوهر از زن» و چگونگی ضمانت اجرای این قاعده را میتوان باتوجه به تاریخ زندگی زناشویی امام حسن، امام دوم شیعیان، فرزند علی- بن ابیطالب و نوه محمد درک کرد. نامبرده که در اسلام قهرمان ازدواج و طلاق بشمار رفته، در زمان حیات پدرش به قولی با نود و به قولی دیگر با یکصد زن عقد ازدواج و طلاق انجام داده است. اگرچه امام حسن به نیک سیرتی اشتهار دارد، معینا بر سر جزئی ترین اختلاف و یا پهنانه ای باآسانی زنش را طلاق میداد و با

زن دیگری ازدواج میکرد.^۱ با توجه به اینکه شوهر در اسلام مجاز است، حتی بدون اطلاع زن و بطور غیابی (البته با پرداخت مهریه) او را طلاق دهد، بنظر میرسد که عبارت «حمایت از زن» در اسلام یک عبارت صوری است که دارای هیچ نوع ضمانت اجرایی نمیتواند باشد و در واقع زن هیچگاه در خانه شوهر احساس امنیت فردی نخواهد کرد.

احادیثی از قبیل آنچه که در بالا ذکر شده و وقایعی از قبیل داستان زندگی زناشویی امام حسن که همه دال بر تحقیر زن و نادیده گرفتن حقوق انسانی او هستند، در تاریخ مذهب اسلام بیشمار است که ما بیشتر از این متعرض بحث مربوط به آن نخواهیم شد و موارد گفته شده در بالا از باب نمونه کافی بنظر میرسد، با این وجود بعضی از نویسندگان اسلامی مانند سید امیر علی که قصد دفاع از احکام و متون اسلام را درباره حقوق زن داشته است، مینویسد:

«محمد پیغمبر اسلام، یک رشته حقوقی را برای زنان قائل شد که آنها پیش از آن از حقوق مذکور محروم بودند، از جمله او حقوق و مزایائی را برای آنها بوجود آورد که ارزشهای آنها با گذشت زمان به ظهور خواهد پیوست. پیغمبر اسلام به زنها اجازه داد که در اجرای وظائف و اختیارات حقوقی کاملاً با مردان یکسان و برابر باشند. او تعدد زوجات را باتعین حد اکثر زنانی که یک مرد در زمان واحد میتواند داشته باشد و ایجاد تساوی مطلق بین زن و مرد، تحدید کرد. این نکته قابل توجه است که قرآن بلافاصله بعد از ذکر عبارتی که به مرد اجازه اختیار چهار زن را میدهد، فریضه ای مقرر میکند که اهمیت حکم قبلی را در باره تجویز داشتن ۴ زن، به حد متداول و مشروع کاهش میدهد. بدین شرح که آیه مربوط میگوید: (ولی اگر مرد قادر نباشد بطور منصفانه با همه زنانش رفتار کند، باید فقط یک زن بگیرد). قید کلمه «انصاف» در آیه مذکور واجد اهمیت فوق العاده میباشد که متفکرین دنیای اسلام از اهمیت فوق العاده آن غافل نمانده اند. «انصاف» نه تنها در قرآن مفهوم رفتار مساوی با کلیه زنان از نظر محل سکونت، لباس و سایر

۱- مرآت الکائنات، جلد اول صفحه ۶۹۷

نیازهای زندگی خانوادگی را میدهد، بلکه همچنین مفهوم انصاف کامل در رعایت عشق و علاقه، محبت و احترام نسبت به کلیه زنان را افاده میکند. اما با توجه به اینکه رعایت انصاف و عدالت کامل در آنچه که به احساسات انسان مربوط میشود غیر ممکن است، لذا دستورات قرآن باید با واقعیات جاری که مشمر بر نهمی تعدد زوجات است انطباق یابد. این طرز فکر تازگی ندارد و از اوائل قرن سوم هجری بمنصه ظهور رسیده است. در زمان خلافت مامون، فقهای معتزلیه اظهار داشتند که احکام قرآن در واقع بر پایه تئوری یک زنی وضع شده و اگرچه رفتار ظالمانه مشوکل که خلیفه ای سر سخت و مختل المشاعر بود از اشاعه طرز فکر مذکور ممانعت بعمل آورد، مبعدا ارتداد قاعده تعدد زوجات که با پیشرفت کلی فرهنگ و تمدن انطباق کامل دارد، در کلیه کشورهای پیشرفته مسلمان حالت اجرا بخود میگیرد.^۱

بطوریکه ملاحظه میشود، دفاع سید امیر علی درباره احکام و مقررات قرآن نسبت به زنان نه تنها دارای پایه و اساس منطقی نیست، بلکه در تغییر روح جامد فریضه های مذکور نیز هیچ اثری نخواهد داشت، اما بی پایه و اساس تر از دفاعیات سید امیر علی درباره نظر قرآن نسبت به زن، دفاعیات او از ازدواجهای مکرر محمد میباشد. سید امیر علی در این باره مینویسد:

«پیشمر با زنان مطلقه و بیگس و بیچاره ازدواج میکرد تا آنها را از پریشانی نجات دهد و با افزودن آنها به خانواده خود زندگی امنی را برای آنها تامین کند.»^۲

محمد حسنین هیکل نیز از ازدواجهای محمد، دفاع کرده و مینویسد، غالب ازدواجهای پیامبر سیاسی و مصلحتی بوده است. از جمله ازدواج خاله خالد الابن ولید را مثال میزند و ادعا میکند که در نتیجه ازدواج مذکور، خالد به اسلام گرائید. هیکل

1- Amir Ali, *The Spirite of Islam*, p. 188.

2- *Ibid.* p. 198.

3- Muhammad Husayn Haykal, *The Life of Muhammed*, trans. Ismail Rugi A. al Faruqi (U.S.A., North America Trust Publications, 1976), pp. 283-98.

همچنین موافقت محمد را در ازدواج دو دخترش با علی و عثمان، مبنی بر علل مذکور و از نوع ازدواجهای مفید برای اسلام دانسته است. هیکل درباره ازدواج محمد با زینب بنت جحش نیز اظهار عقیده کرده است که پیغمبر با ازدواج مذکور قصد داشت یکی از سنت‌های جاهلی عرب را درباره منع ازدواج با همسر پسر خوانده از بین ببرد. محمد جریر طبری^۱ نیز در تفسیر خود معنی جمله «تخفی فی نفسک» را به زینب مربوط کرده و مینویسد زینب، مرضی داشت که آنرا پنهان میکرد و بعلت بیماری مذکور در صدد طلاق زینب بود.

بدیهی است که دفاعیات مذکور، همه از تعصب ناشی می‌شوند، مخالفت تام و تمام با محتویات سوره احزاب دارند و نمی‌توانند رافع واقعیت‌های محض مبنی بر تمایلات نفسانی بی‌عنان محمد و علاقه وافر او به افزودن زنان حرامسرایش باشد. زیرا بطوریکه قبلاً ذکر شد، درباره تجویز ازدواج با زینب همسر پسر خوانده اش محمد می‌توانست با یک دستور ساده عمل مذکور را جایز و رایج کند. ادعای جریر طبری نیز مقبول و منطقی نمی‌تواند باشد، زیرا اگر زینب دچار بیماری بود و قصد کرده بود، زینب را طلاق دهد، چه لزومی داشت که محمد با وی ازدواج و وی را به حرامسرایش اضافه کند.

نویسندگان مذکور گویا توجه نداشته‌اند، موقمی که محمد، عایشه را به خانه اش آورد، وی فقط ۶ سال داشت، و انگهی عایشه دختر ابو بکر از توانگران نامدار مکه بود و نمیتوانست جزء زنان مطلقه و بی‌کس و درمانده که نیاز به دستگیری داشته باشند، محسوب شود. حفصه دختر عمر بن الخطاب، خلیفه دوم اسلام نیز که خود محمد شخصاً از عمر او را خواستگاری کرد،^۲ دلیل دیگری بر بی‌اساس بودن نوشته امیر سید علی درباره محمد و زنانش میباشد. از همه اینها گذشته، آیا چه مصلحت و سیاستی غیر از نفس پرستی محمد میتوانست بوی اجازه دهد، ریحانه همسر زیبای یکی از مقتولین طایفه بنی‌النضیر و یا صفیه همسر ۱۷ ساله زیبای کنانه بن ربیع را در همان شبی که شوهرانشان به دستور او مقتول شده بودند، با خود به

۱- محمد بن جریر الطبری، طریق الرسول والملوک.

۲- کونستان و برزیل گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۲۹۴

رخت‌خواب ببرد؟^۱ و آیا در بین کلیه زنانی که در حرمرای محمد بسر می‌بردند یک زن زشت چهره و یا فقیر و بی‌توان یافت که بتواند دلیل بر استدلال‌های خالی از عقل نویسدگان مذکور در باره زنان محمد باشد؟

رفتار غیر منصفانه مرد با زن در اسلام، از مقررات قانون اساسی این دین یعنی قرآن ناشی می‌شود و احکام و متونی که قرآن درباره چگونگی رفتار با زنان مقرر کرده و بعضی از آنها در ابتدای این فصل تصریح شد، برای مطالبی که نویسندگان مانند سید امیر علی و هیکل برای منصفانه بودن احکام اسلام درباره زن نوشته‌اند، جای دفاعی باقی نخواهد گذاشت. دکتر «اسنوک هورگرونج» یکی از شرق‌شناسان شهیر مینویسد:

«اگرچه نویسندگان اسلامی در موارد نادر سعی کرده‌اند، شأن زن را در اسلام بالاتر از آنچه که مقررات این دین برای او پیش‌بینی کرده‌اند نشان دهند، ولی قادر نخواهند بود با امثال این نوشته‌ها مفهوم آن گروه از آیات قرآن و احادیثی که زن را در خانواده و اجتماع موجودی دون پایه تلقی کرده‌اند تغییر دهند. اسلام جهنم را مملو از زنان میدانند و بجز در موارد نادر برای زن عقل و برهانی قائل نیست. اشعار اسلامی زن را ریشه کلیه مفاسد جهان میدانند و ضرب‌المثل‌های اسلامی، تعلیم و تربیت را برای زن منع می‌کنند. ولی آنچه که اسلام برای زن قبول می‌کند تنها وجاهت است که خداوند به او داده‌است تا در این دنیا باعث لذت و شغف مرد شود و برای او بچه بوجود بیاورد.»^۲

این مقنع یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان عصر خود که در قرن دوم هجری می‌زیسته، هنگامی که درباره «دوستی» بحث می‌کند به مردان توصیه می‌کند که دوستی خود را با دیگران قدر دانسته و با دقت از آن نگهداری کنند زیرا: «دوستان مانند زن‌ها نیستند که ماهر موقع اراده کنیم بتوانیم آنها را اطلاق دهیم.» این مقنع در جای دیگر مینویسد: «هیچ چیز برای مذهب، برای بدن، برای خیر و رفاه، برای

۱- به صفحه ۳۷۵ همین کتاب مراجعه فرمایید.

2- Quoted by: Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 111.

هوش و بصیرت فاجعه‌انگیزتر از زن و هیچ عاملی بیش از عشق به زن، مخرب مغز نخواهد بود.^۱

اسماء دختر ابوبکر که زن چهارم زیر بن العوام یکی از صحابه خاص محمد و از جمله عشره مبشره است میگوید: «هر زمانی که زیر آزدست یکی از زنانش خشمگین میشد، چنان او را با چوب میزد که چوب می شکست.»^۲ اما در شریعت بودا، زدن زن حتی بایک شاخه گل نیز ممنوع شده است.

تفسیر جلالین،^۳ عدلت برتری مرد بر زن، عقل و علم و ولایت مرد بر زن دانسته است. اما زمخشری^۴ و بیضاوی^۵ به شرح مطالب گویاتری درباره شأن فردی و اجتماعی زن مبادرت کرده و مینویسند، تسلط و استیلائی مرد بر زن را میتوان با قدرت سلطه ولات و حکام بر رعایا قابل مقایسه و برابر دانست. چون مردان دارای نیروی خرد و تدبیر هستند، از این رو نبوت، ولایت و امامت به آنها اختصاص یافته، دو برابر زنها ارث میبرند و شهادت آنها در محکمه شرع دارای اعتبار بیشتر و دو برابر زن است. بهمین ترتیب جهاد و نماز جمعه به زنان تعلق نمیگیرد. حق طلاق، اذان، خطبه، امامت نماز جماعت، سوارکاری، تیراندازی همه مخصوص مردهاست.

بطور کلی میتوان گفت که در اسلام وجود زن برای رفاه و آسایش ولذت و خوشی مرد آفریده شده است. امام الغزالی که از صوفیان مشهور قرن پانزدهم هجری بوده و تاثیر بزرگی در فرهنگ اسلامی داشته میگوید، زن بهیچوجه نباید آزادی و استقلال داشته باشد. زن بعلمت وضع اجتماعی خاصی که دارد، قادر به اداره امور معیشت خود نیست. زندگی آنقدر مشکل است که مرد نباید با گرفتن زن و تحمل مخارج و هزینه های او، بار زندگی خود را سنگین تر

1- Mansour Fahmi, *La Femme*, p. 154.

۲. ۲۳ سال، صفحه ۱۰۳

۳. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، تفسیر جلالین.

۴. الزمخشری، الکشاف الحقیقه التنزیل، (قاہرہ: ۱۹۶۶).

۵. عبدالله بن عمر البضاوی، انوار التنزیل و اسرار التاویل، (قاہرہ: ۱۳۴۴ هجری).

کنند.^۱ بعد از اظهار عقیده مذکور درباره زن، غزالی توصیه میکند که منشی زن بر طبق معتقدات دانشمندان علوم اخلاقی باستانی باید بشرح زیر باشد:

«زن باید خود را در محیط خانواده محدود و نباید آنرا ترک کند، او نباید بیش از حد لزوم به بام خانه اش برود و همچنین نباید بوسیله دیگران دیده شود، او نباید بیش از حد عادی با همسایگانش صحبت کند و یابه دیدن آنها برود، اعم از اینکه شوهرش در خانه و یا در خارج از خانه باشد. زن باید پیوسته از شوهرش مراقبت نماید، و هر عملی که انجام میدهد باید در جهت تامین رضایت و خوشنودی شوهرش باشد، او نباید نسبت به شوهر و یا مایملک شوهر ریا کاری کند، او نباید بدون اجازه شوهر خانه را ترک کند و هنگامی که در خارج از خانه میباشد، باید به نحوی خود را پوشاند که اگر کسی بطور غیر مترقبه بوی نگاه کرد، امکان دیدن چهره اش میسر نباشد، و موقعی که در خارج از خانه راه میرود باید راهپائی را انتخاب کند که کمتر امکان رفت و آمد در آنها وجود داشته باشد و از عبور از خیابانهای که پیوسته شلوغ میباشد باید خودداری کند و نهایت دقت را بکاربرد که کسی او را نشناسد.»^۲

در جامعه اسلامی، زن مسلمان باید کیفیت فکری و منشی خود را با زنان حرمسرای محمد تطبیق داده و رفتاری را که زنان حرمسرای محمد باوی داشتند نسبت به شوهرش تقلید کند، تا بتواند عظمت شوهر را به خود جلب نماید. زن باید خود را در چهار دیواری محلی که شوهرش برای سکونش اختصاص میدهد محدود کند و وجودش را وقف خدمت به مرد نماید. زن در اسلام موقعی با تقوی تلقی خواهد شد که وجود خویش را وقف چهار دیواری خانه، آشپزخانه و رختخواب شوهر نماید. زن در اسلام موجود ضعیفی^۳ است که برده تولد میشود، اسیر زندگی میکند و محروم میبرد. البته طبیعی است فرزندان را نیز که زن در دامان خود

۱- الغزالی، احیاء الدین، جلد دوم، صفحه ۲۲

۲- مأخذ بالا، جلد دوم، صفحه ۲۲

۳- بطوریکه میدانیم در جوامع اسلامی زن با عنوان «ضعیفه» مورد خطاب واقع میشود.

می پروراند نشان ذهنی و روانی از مادر داشته و لیاقت و قابلیت ذهنی و بدنی آنها از مادر تجاوز نخواهد کرد.

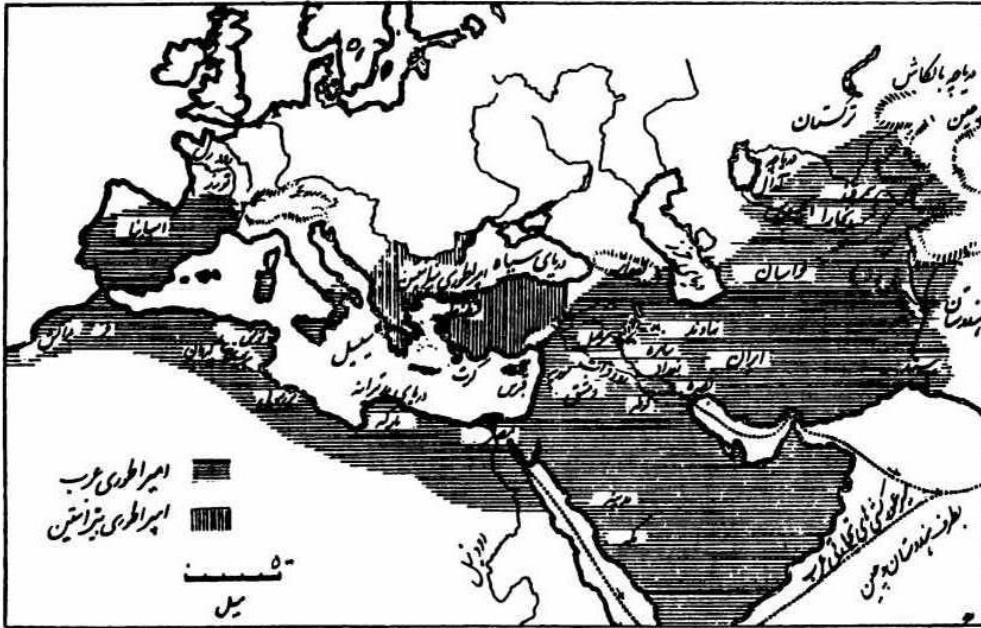
پروفسور «مکدونالد» وضع زن و شان و مقام فردی، خانوادگی و اجتماعی او را در آئینه اسلام به شرح زیر خلاصه میکند:

«تردید وجود ندارد که وضع زن در اسلام در واقع مولود کیفیت فکری و نظر خصوصی محمد نسبت به زنان بوده است. کلیه مدارک و نوشته های موجود نشان میدهد که شان پست خانوادگی و اجتماعی زن در اسلام ناشی از تابعیتی است که محمد میل داشته است زنان نسبت به یک رهبر سیاسی و مذهبی مانند شخص خود او داشته باشند. بطور بسیار خلاصه میتوان گفت که اگر محمد بعد از مرگ خدیجه فقط با یکتفر ازدواج میکرد و بعزت حسادت دیوانه واری که نسبت به زنان داشت، آنها را مکلف به پوشانیدن سر روی خود با چادر نمیکرد، زنان مسلمان امروز وضع آزادتری داشتند، مردان نسبت به زنان اختیار نامحدود نداشتند و شخصیت انسانی زنها در کنج خانه ها و در عمق چادرهای سیاهشان محبوس نمیشد.»^۱

چکیده مطالب این بحث آنستکه بر طبق اصول قرآن، زن استقلال و آزادی فردی و اجتماعی ندارد و وجودش باید وقف خدمت به مرد شود. زن در قرآن و در اسلام فاقد شأن اجتماعی است و در واقع بجای تابعیت کشوری که در آن بسر میبرد، دارای تابعیت خانه شوهرش میباشد. زن در جامعه اسلامی، قابلیت قبول خدمات و شئون اجتماعی ندارد و تمام نیروهای مغزی و بدنی او در خانه شوهر باید صرف اداره امورخانه و مخصوصاً تهیه غذا، نگهداری بچه و تامین نیازهای نفسانی مرد شود. در جامعه اسلامی، حقوق ملنی، جزائی و سیاسی زن کمتر از مرد است. زن در قرآن و اسلام از حق تحرک بدون اجازه شوهر محروم است و حتی در

1- Duncan Black Macdonald, *Aspects of Islam*, (New York: Freeport, Books for Libraries Press, 1971).

امپراطوری عرب در اوج قدرت (۸۵۰ - ۷۰۰ میلادی)



فصل دهم

جن در قرآن و اسلام

«خرافات، بت پرستی و با کاری در ثروت و تجمل زندگی میکنند، ولی
حقیقت در فقر و سکنت بسر میبرد.»
نور

بر طبق معتقدات دین اسلام، در دستگاه آفرینش موجوداتی وجود دارند که بین انسان و فرشتگان طبقه بندی و بنام «جن» خوانده شده اند. معتقدات اسلامی حاکی است که «اجنه» هزاران سال قبل از آدم آفریده شده اند. «اجنه» مانند افراد بشر یا به احکام و فرامین الهی گردن می نهند و رستگار میشوند و به بهشت میروند و یا از اجرای دستورات الهی سر باز میزنند و به دوزخ واصل میشوند.

عقیده به وجود جن یکی از معتقدات اعراب بدوی قبل از ظهور اسلام بوده است. اعراب صحرا نشین معتقد بودند که بیابانها، خرابه ها و اماکن متروک و ترسناک، مسکن موجودات مضرری هستند که آنها را «جن» مینامیده اند. اعراب بعضی از حیوانات مانند مار ها و سایر خزندگان را مظهر اجنه میدانستند و عقیده داشتند حیوانات مذکور در واقع

اجنه ای هستند که بصورت حیوان ظاهر میشوند.

محتویات سوره جن که هفتاد و دومین سوره قرآن است و همچنین مدلول آیه ۲۷ سوره حجره، یکی از هدفهای بعثت محمد به نبوت را ارشاد «اجنه» و دعوت آنها به دین اسلام مانند سایر افراد بشر دانسته است.

آیات ۱ تا ۴ سوره جن حاکی است:

عَلَّمْنَا أُوحَىٰ إِلَيْكَ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۝ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ۝ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا فَاسْمِعْنَا مَا الْمُخَنَّدُونَ ۝ وَلَا تَدْرَأَنَّ

«ایرسول بگوبه من وحی رسیده است که گروهی از اجنه آیات قرآن را استماع کرده و گفته اند ما از مطالب قرآن به شگفت افتاده ایم، این قرآن خلق را راه راست هدایت میکند و لذا ما به آن ایمان آورده و دیگر هرگز به خدای خود شرک نخواهیم آورد. و همانا بسیار بلند مرتبه است شأن و اقتدار پروردگار ما که نه همسر اختیار کرده و نه فرزند آورده است.»

آیه ۱۴ سوره جن میگوید:

وَإِنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ ۝ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَن أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ۝

«و از ما اجنه هم بعضی مسلمان و برخی کافر و ستمکارند و آنانکه اسلام آوردند به راه رشد و ثواب شتافتند.»

آیه ۲۷ سوره حجره و آیه ۱۴ سوره الرحمن اشعار میدارد:

وَالجَّانَ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السُّمُورِ ۝ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِن نَّارِ مِن نَّارٍ ۝

«و ما نژاد جن را از آتش گدازنده خلق کردیم، و آفریدیم جن را از شعله بیدودی از آتش.»
در روایات دینی اسلام وارد شده است که «اجنه» موجودات خیر چینی هستند که خود در ا پشت پرده بهشت مخفی میکنند و سرار الهی را سرقت می نمایند. بهمین دلیل، گروهی از فرشتگان ماموریت یافته اند به آنها شهابهای ثاقب پرتاب کنند.^۱ آیه ۹ سوره جن در این باره میگوید:

1- Samuel M Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam* (London: The Macmillan Company, 1920), p. 126.

وَأَلَّا كُنَّا نَعْبُدُ مِنْهَا مَقَامِعًا وَلَا شَيْئًا مِمَّنْ يَنْتَوِيهِمْ أَلَنْ يَخْبِتَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الشَّكَّانَ

«وما برای شستیدن سخنان آسمانی و اسرار روحی در کمین می نشستیم، ولی اکنون هر کسی بخواهد این کار را بکند، هدف شهابهای ثاقب قرار خواهد گرفت.»

در روایات اسلامی آمده است که مسکن عمومی اجنه کوههای قاف که (به زعم ثور یسین های اسلامی) به دور دنیا کشیده شده است میباشد.^۱

«ول هوسن» در کتاب خود نوشته است، در حالی که محمد اساس و پایه دین اسلام را بر بنیاد یکتاپرستی ذات خدای بی همتا قرارداد و نهاد بت پرستی را در شبه جزیره عربستان برانداخت، ولی با وارد کردن جن در قرآن، روح شرک را در اسلام باقی گذاشت.^۲ البته باید توجه داشت که عقیده به وجود «جن» قبل از اسلام نیز در عربستان وجود داشت، ولی محمد این عقیده خرافی را رسماً وارد دین و احکام مربوط به آن کرد.

پروفسور «مکدونالد» در کتاب جالبی که تحت عنوان عقاید مذهبی و زندگی در اسلام برشته نحر یر در آورده، پدیده جن را چه قبل از اسلام و چه بعد از آن بطور کامل مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. پروفسور «مکدونالد» مینویسد، حسن ابن ثابت یکی از دوستان نزدیک محمد و شاعری که محمد را در اشعارش ستوده است، اصولاً از طبع شعر برخوردار نبود و فریادهای شاعری را یک جن مؤنث به وی الهام و تلقین کرد.

پروفسور «مکدونالد» در این باره مینویسد شرای عصر محمد معمولاً با او مخالف بودند و او را هجو میکردند، اما حسن ابن ثابت از محمد حمایت و مخصوصاً با اشعار خود به آنها ای که محمد را هجو میکردند، پاسخ میداد. حسن ابن ثابت قبل از ظهور محمد، در زمان جوانی از هنر شعر و شاعری هیچ بهره ای نداشت و این هنر را یک جن مؤنث^۳

1- Ibid.

2- J. Wellhausen, *Muhammed in Medina* (Berlin: 1882).

۳- بر طبق معتدات اسلامی، «فرشتگان» دارای جنس مشخصی از نوع مذکر و یا مؤنث نیستند و همه آنها از یک جنس آفریده شده اند، ولی «اجنه» دارای جنس مذکر و تأنیث میباشد. نامهای اجنه مذکر عبارتند از: غول، سیلانت، اعلاق و غیره. اسامی اجنه مؤنث عبارتند از: عفریت، عزیب و غیره. آیه ۳۹ سوره نمل میگوید: **قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ** «گفت جن عفریتی...»

به وی الهام و تلقین کرد. بدین شرح که روزی جن مؤمنی حسن ابن ثابت را در یکی از خیابانهای مدینه ملاقات کرد و بطور ناگهانی روی او پرید و در حالیکه روی بدن او فشار میآورد، و پراوادر کرد سه بیت شعر سراید. حسن ابن ثابت به آسانی موفق به سرودن سه بیت شعر شد و از آن پس تحت تأثیر الهامات جن مذکور مانند سایر شعرای عربستان از فریجه شعرگویی برخوردار گردید. حسن ابن ثابت از آن پس ادعا میکرد که وی دارای برادران اجنه ای است که شب هنگام از آسمان کلمات موزون و مفاهیم بدیع به او الهام میکنند. نکته عجیب آنجاست که عباراتی را که وی در اشعارش بکار برده، شباهت کاملی به متون و احکام قرآن که محمد ادعا میکند از آسمان برایش نازل شده است، دارد. پروفیسور «مکدونالد» بین داستان شاعر شدن حسن ابن ثابت بوسیله الهام یک جن مشرک و واقعه پیامبر شدن محمد بوسیله الهامات جبرئیل فرشته و فرستاده خدا شباهت کامل قائل شده و معتقد است که اثر اقدام یک جن مشرک و جبرئیل فرشته خدا در این دو موجود یکسان بوده و همانطور که جتی با فشار روی حسن ابن ثابت او را وادار به سرودن شعر کرد، بهمان نحو نیز جبرئیل با فشار روی محمد او را با آیه «اقرا باسم ربک الذی خلق» وادار به ادعای نبوت و خواندن الهامات الهی کرد.

بعلاوه، محمد برای حسن ابن ثابت منبری در مسجد ترتیب داد که وی بالای منبر میرفت و بر ضد دشمنان اسلام شعر میخواند و محمد در پائین منبری ایستاد و از هنرنمایی حسن ابن ثابت لذت میبرد. محمد اصولاً مخالف شعر ابودزیرا پیشتر آنها و رادراشعار خود بسیار استهزاء میگرفتند. بهمین سبب آیات آخر سوره شعرا و مخصوصاً آیه ۲۲۴ این سوره، شعرا را گمراه شده و گمراه کننده میخواند. حمایت محمد از حسن ابن ثابت به این سبب بود که وی به طرفداری از محمد و بر ضد دشمنان اسلام شعر میسرود. محمد در باره شاعر مذکور میگوید: «حسن از رسول خدا دفاع و حمایت میکند، خداوند نیز بوسیله روح القدس او را یاری خواهد کرد.» ولی، البته باید توجه داشت که این روح القدس با روح القدسی که در مسیحیت یکی از ارکان تثلیث مسیحیت (پدر، پسر و روح القدس) را تشکیل میدهد تفاوت دارد. محمد همان الهامی را که وانمود میکرد از جبرئیل گرفته بود، به حسن بن ثابت نسبت داد و او را شاعری که از طرف «الله» طبع شعر الهام میگیرد، شناختگری کرد.^۱

1- Duncan Black Macdonald, *The Religious Attitude and Life in Islam*

بعضی آیات دیگری که در قرآن در باره اجنه قائل به صدور احکام گوناگون شده اند،
بشرح زیر میباشند:

آیه ۱۰۰ سوره انعام:

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ ...

«و گروهی اجنه را شرک یک خدا قرار دادند در حالیکه آنها مخلوق خدا هستند...»

آیه ۱۲۸ سوره انعام:

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَبِيهَاً يَنْسِفُ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْبَرُوا مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ
الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَبَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ قَالِ التَّاءُ مَثَوْنُكُمْ خَلِدُوا فِيهَا وَبَلَقْنَا أَعْيُنَنَا
الَّذِينَ اجْتَلَتْ لَنَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ...

«روزی خداوند همه آنها را گرد یکدیگر جمع میکند (و میگوید): ای گروه جن،
شما بر انسان فرونی یافتید. در آن حال دوستان اجنه در بین افراد انسان میگویند: خداوند
بعضی از ما از برخی دیگر بهره گرفته ایم و به اجلی که تو تعیین کرده ای رسیده ایم.
(خداوند گوید): منزلگاه شما آتش است و همیشه در آن خواهید بود، مگر آنکه را
خدا بخواهد...»

آیه ۱۷۹ سوره اعراف:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ ...

«و به تحقیق ما بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده ایم...»

آیه ۳۳ سوره رحمن حاکی است:

يُسْعِرُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَنِ اسْتَعْصَمُوا أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ الْعُرُوبِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا
لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ۝

«ای گروه جن و انس شما میتوانید از حد و دزمین و آسمان فراتر روید ولی قادر نخواهید بود
از ملک خدا خارج شوید.»

علاوه بر آیات مذکور آیات زیاد دیگری در قرآن وجود دارد که در باره اجنه سخن گفته
و در باره آنها مانند افراد بشر سخن رانده و احکامی صادر کرده است. عقیده به وجود جن
در دین اسلام تقریباً شباهت کاملی به معتقدات ادیان و مذاهب ملل افریقا در باره اشباح

وار و اح خیالی، شیاطین، دیوان و غیره دارد. عقاید اسلام در باره جن به شرح زیر است:

هر موقمی انسان صوت و یابوق بزند، اجنه در آن محل حضور می یابند و این امر حاکی از شگونی بد میباشد. بعضی اما کن محل اقامت خاص اجنه میباشد. این اما کن عبارتند از شهر «هیگار» که از زمان واقعه قوم ثمود، محل دفن اموات بوده، قبرستانها، خانه های متروک و حمامهای عمومی. اگر انسان بخواهد از شر اجنه در امان باشد، باید هنگام ورود به اما کن مذکور اوراد مخصوصی بخواند تا اجنه از امکانة مورد نظر دور شوند. اجنه مخصوصاً شب ها فعال هستند و هنگامی که خورشید طلوع میکند، ناپدید میشوند. هنگام حفر چاه و یا بنای ساختمان که معمولاً زمین کننده میشود، امکان آسیب رسیدن به اجنه وجود دارد.

معروف است، هنگامی که محمد اردو گاه خود را تغییر میداد برای فراری دادن اجنه از محل مورد نظر، به صدای بلند تکبیر میخواند. ^۱ وزیدن گردباد نیز یکی از دلایل مبنی بر وجود اجنه میباشد. هنگامی که خروسی میخواند و یا الاغی عرعر میکند، دلیل آنست که حیوانات مذکور وجود اجنه را مشاهده میکنند. ^۲

1- Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam*, p. 130.

۲- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، ۹ جلد (قاهره: الشب)، صفحه ۱۸۲

کتاب صحیح البخاری، تألیف محمد بن اسماعیل بخاری، محتوی معتبرترین احادیثی است که بوسیله محمد، آورنده اسلام نقل شده و از اینرو کتاب مذکور قرآن دوم مسلمانان خوانده میشود.

در زمان بخاری تعداد ۳۰۰/۰۰۰ حدیث نبوی وجود داشت که بعضی از آنها را مسلمانان غیر معتبر میدانستند، لذا بخاری تعداد ۷۲۷۵ حدیثی را که در اصالت آنها کمتر کسی میتوانست تردید داشته باشد، جمع آوری و در ۳۴۵۰ فصل تحت عنوان صحیح البخاری تألیف کرد. پس از انتشار کتاب مذکور، دانشمندان اسلامی درباره اصالت و اعتبار احادیث مذکور کوشش فراوان بعمل آوردند، ولی نتوانستند در صحت احادیث مذکور و انتساب آنها به محمد تردیدی حاصل کنند و لذا به اتفاق آراء اصالت احادیث مذکور و انتساب آنها را به محمد مورد تأیید قرار دادند. مسلم بخاری در اول شوال ۲۵۶ هجری وفات یافته است.

در سال ۱۹۷۳ کتاب صحیح البخاری، در ۱۲ جلد به انگلیسی ترجمه و به اهتمام دکتر محمد حسن خان، استاد دانشگاه اسلامی در مدینه به چاپ رسیده است.



یک از طلسماتی که مسلمانان برای دفع جن و سایر اشباح خبیثه و باز شدن بختشان با خود حمل میکنند. این طلسم در یکی از مساجد معروف شهر شانگهای در معرض فروش قرار دارد.

اجنه همچنین در وجود حیوانات خانه میگذارند، بطوریکه «ول هاوسن» گفته است، در اسلام حیوان شناسی را باید در واقع جن و دیو و شیخ شناسی دانست. معروف است گرگ، کلاغ سیاه، کفتار، شانه بسرو جغد مخصوصاً حیوانات مطلوب اجنه برای سکونت در وجود آنها میباشند. اجنه مخصوصاً به مار علاقه فراوانی دارند و هر ماری ممکن است دارای روحی نیکو و یا پلید باشد. «ول هاوسن» در کتاب خود، به تفصیل به شرح معتقدات خرافی محمد در این باره پرداخته است.^۱

در مذاهب اعراب قبل از ظهور اسلام، جن به حوری بیابانی و یا پری کوهی اطلاق میشد. بعقیده اعراب اشباح مذکور یا حیوانات وحشی در نماس دائم میبودند و اغلب به اشکال حیوانات وحشی ظاهر میشدند. «ر و برتسون اسمیت» در کتاب خود تحت عنوان مذاهب و اقوام سامی به شرح رابطه بین اشباح وحشی مذکور و خدایان پرداخته است. مؤلف مذکور مینویسد در واقع میتوان گفت که در آن عصر بر طبق معتقدات مردم، زمین بین دیوان و جانوران وحشی و خدایان و افراد انسان تقسیم شده بوده است: اشباح و جانوران وحشی بر بیابانها، جنگلهایی که هنوز پای انسان بدانجا نرسیده بود و همچنین به مراتع و چراگاههایی که تنها انسانهای جسور بدون ترس و وحشت قدرت رفت و آمد بدانجا راداشتند، حکومت میکردند و افراد انسان به نقاطی که برای سکونت خود انتخاب کرده و موفق شده بودند با همسایگان و سایر افراد را باطن انسانی بوجود آورند، نفوذ داشتند. با گذشت زمان بتدریج افراد انسان موفق شدند، با استفاده از نیروی خدایان خود، ارواح خبیثه و دیوان و شیاطین را از مناطق مورد استیلا آنها بیرون برانند و بدینوسیله مناطق نفوذ خود را بسط و گسترش دهند.^۲

محمد در زمانی ظهور کرد که اعراب شبه جزیره عربستان تحت شرایط ذهنی و اجتماعی مذکور زندگی میکردند و از جمله بت پرستان و مشرکان مکه اجنه را دختران و پسران «الله» یکی از بزرگترین بت های خانه کعبه میدانستند. محمد با آوردن دین

1- J. Wellhausen, *Reste Arabischen Heidentums* (Berlin: 1897), p. 153.

2- Robertson Smith, *Religion of the Semite*, 1st series, 3rd ed., revised by: S.A. Cook (London: 1927).

اسلام با این طرز فکر که اجنه دختران و پسران خدا هستند مخالفت و آنرا رد کرد، اما عقیده به وجود جن و مشخصات آن بر طبق معتقدات اسلامی، دست نخورده باقی ماند. پروفیسور «مکدونالد» در کتاب خود به شرح موارد متعددی پرداخته که نشان می‌دهد در تار و پود اسلام افراد مقدس مذهبی بوسیله اجنه با خدا ارتباط برقرار می‌کرده‌اند.^۱ کتب معتبر مذهبی اسلامی پر از وقایعی است که حکایت از تماس و ارتباط محمد پیغمبر اسلام با اجنه دارد. از جمله مواردی که حاکی از تماس پیغمبر اسلام با اجنه بوده، واقعه زیر است که با جزئی تفاوت بوسیله سه منبع بسیار موثق که یکی از آنها البخاری است، به شرح زیر نقل شده است.

الزبیر بن العوام یکی از پیروان اولیه محمد و همچنین یکی از ده نفری که محمد شخصاً به او قول بهشت داده بود (عشره مبشره)، می‌گوید: «روزی پس از اینکه محمد نماز صبحگاه را در مسجد مدینه برگزار کرد، رو بسمت ما نمود و اظهار داشت: (کدامیک از شما حاضرید امشب با اتفاق من به ملاقات نمایندگان اجنه بیایید؟) حضار سکوت کردند و هیچیک از آنها پاسخی نداد. محمد دو باره سؤال کرد: (کدامیک از شما حاضرید، امشب مرا در ملاقات با اجنه همراهی کنید؟) مجدداً کسی پاسخی نداد. محمد سه مرتبه پرسش مذکور را تکرار کرد و سپس بسوی من آمد، دست مرا گرفت و با خود برد. ما آنقدر راه رفتیم تا تمام کوههای مدینه را پشت سر گذاشتیم و به یک دهکده رسیدیم. در آنجا مردان بلند قدی را مشاهده کردیم که دارای بدنهای باریکی مانند نیزه بودند و سرپای آنها در پارچه پیچیده شده بود. هنگامی که من آنها را مشاهده کردم، بطوری از ترس به لرزه افتادم که پاهایم توان نگهداری بدنم را از دست دادند. هنگامی که به آنها نزدیک شدیم، محمد با شست پایش خطی کشید و به من گفت از آن خط جلوتر نروم. سپس من در آنجا نشستم و این عمل باعث شد تمام وحشتی که سرپای وجودم را فرا گرفته بود از بین برود. سپس محمد بین من و آنها تا صبح دم راه میرفت و با صدای بلند قرآن می‌خواند. در هنگام صبح، محمد به من دستور داد، بازوی او را بگیرم و از آنجا دور شدیم، پس

1- Macdonald, *The Religious Attitude and Life in Islam*, pp. 139-152.

از مدتی که راه رفتیم، محمد به من گفت سرم را به عقب برگردانم و به بینم آیا موجوداتی که در محل مذکور دیدیم، هنوز در آنجا مشاهده میشوند یا نه. من سرم را به عقب برگرداندم و مشاهده کردم آثاری از آنها وجود ندارد. لذا به محمد اظهار داشتم: (یا رسول الله من فقط تار یکی می بینم.) محمد سرش را بزریر انداخت و به یک تکه استخوان و سرگین جانوری که جلوی پایش افتاده بود نگاه کرد و سپس آنها را برداشت و بطرف موجودات مذکور پرتاب کرد. بعد از آن محمد مرا خطاب قرارداد و گفت: «آنها نمایندگان اجنه نصیبین بودند و از من تقاضای علیق حیوانات برای مسافرت کردند و لذا من تمام استخوانها و سرگین های حیوانات را برای آنها اختصاص دادم.»^۱

امام محمد بن ظفر از شخصیت های معروف و مقدس اسلامی در کتاب خیر البشر بخیر البشر از قول ابن مسعود مینویسد: «روزی محمد در مکه به افرادی که در معیتش بودند اظهار داشت: (من امشب قصد دارم به ملاقات گروهی از اجنه بروم، هر یک از شما که مایل هستید، میتوانید برای مشاهده اجنه مراد این امر همراهی کنید.) مؤلف مینویسد، من آمادگی خود را برای همراهی کردن پیغمبر در این امر اعلام داشتم و به اتفاق او انقدر راه رفتیم که از قسمت علیای مکه خارج شدیم. پس از خروج از مکه، محمد در محلی خطی کشید و بمن دستور داد از خط مذکور جلوتر نروم. سپس خود جلوتر رفت و به قرائت قرآن مشغول شد. در این موقع موجوداتی بین من و او قرار گرفتند، بطوریکه من از آن پس نه قادر بودم او را ببینم و نه اینکه صدای او را بشنوم. سپس موجودات مذکور مانند ابرهایی که در هوا ناپدید میشوند، از نظر غایب شدند و تنها گروه کوچکی از آنها در حدود ده نفر در محل مذکور باقی ماندند. در این زمان محمد بطرف من آمد و از من پرسش کرد: (این گروه کوچک اکنون کجا هستند و چه میکنند؟) پاسخ دادم: (یا رسول الله آنجا ایستاده اند.) سپس محمد تکه ای از استخوان و مقداری سرگین جانوران را از روی زمین برداشت و به آنها داد و از آن پس تطهیر بوسیله استخوان و سرگین جانوران را پس از قضای حاجت برای مسلمانان منع کرد.»^۲

موضوع بالا بتفصیل در تفاسیر قرآن و مخصوصاً در کشف الاسرار شرح داده شده است.

۱- رشیدالدین میبدی، تفسیر کشف الاسرار، فارسی و عربی در ده جلد، (تهران، مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۵۱).

2- Ibid., pp. 137-38.

3- Zwemer, *The Influence of Animism on Islam*, p. 133.

در جامع الصحیح نیز واقعه مذکور از قول یکی از اصحاب پیغمبر به شرح زیر نقل شده است:

«شبی مادر معیت محمد بودیم که ناگهان او را گم کردیم. بنابراین در گوشه و کنار منطقه مورد نظر دره ها و نهرها را بمنظور یافتن او کاوش کردیم، اما اثری از او نیافتیم، لذا با خود فکر کردیم یا او را رفته اند، چنانکه گویی بوسیله پرنده هاری رفته شده و یا او را فریب داده، بگوشه ای برده و مقتولش کرده اند. بدین سبب ما آن شب را در بدترین شرایطی که هر انسانی میتواند داشته باشد بسر بردیم. هنگامی که سپیده صبح طلوع کرد، پیغمبر از سمت هیره پدیدار شد، به او گفتیم: (یا رسول الله ما برای غیبت تو بسیار نگران شدیم و کلیه اماکنی را که به نظرمان مشکوک میرسید در جستجوی تو کاوش کردیم، ولی اثری از تو نیافتیم و لذا شب را در بدترین وضع ممکن بسر بردیم.) پیغمبر پاسخ داد: (یکی از اجنه نزد من آمد و مرا برای خواندن قرآن دعوت کرد و من هم در معیت او رفتم و تمام شب را برای آنها قرآن میخواندم.) سپس پیغمبر ما را به محلی که اجنه را ملاقات کرده بود برد و آتشی را که آنها روشن کرده بودند بمانشان داد. پیغمبر اضافه کرد: (جن ها قصد مسافرت داشتند و از من تقاضای آذوقه و خواربار برای مسافرت کردند. من استخوان هر حیوانی را که در موقع ذبح آن نام خدا برده شود به انضمام گوشت آن حیوان برای خود آنها و سرگین حیوانی را برای حیوانات آنها اختصاص دادم.) سپس پیغمبر ما گفت: (از این پس شما پس از قضای حاجت خودتان را با استخوان و یا سرگین حیوانی تطهیر نکنید، زیرا آنها غذای برادران شما هستند.)» ۱۵۲

الطبرانی به قول بعضی از شخصیت های معروف و معتبر اسلامی مانند ابوطلبه -

۱- ابی العسین مسلم بن الحجاج، جامع الصحیح، ۵ جلد (قاہرہ: ۱۳۷۵ - ۱۳۷۴ هجری)، صفحات

۴۵۳ - ۴۵۲

۲- شاید فلسفه مذهبی مسئله شماره ۶۹ کتاب رساله توضیح المسائل، تألیف روح اله خمینی، از همین حدیث نبوی منشاء گرفته باشد. زیرا مسئله شماره ۶۹ کتاب مذکور میگوید:

«لازم نیست با سه سنگ و یا سه پارچه مخرج را پاک کنند بلکه اگر با یک مرتبه هم غایط برطرف شد کفایت میکند ولی با استخوان و سرگین و چیزهایی که احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا بر آن نوشته اگر پاک کنند محل را، نماز نمیتواند بخواند.»

کتاب مذکور بوسیله تجارتخانه حسین مصطفی در بازار بین الحرمین تهران چاپ و انتشار یافته است.

الخوشناسی الکوشتانی مؤلف مکاسب المصایح استناد از قول او میگوید محمد گفته است، سه نوع جن در دنیا وجود دارد. طبقه اول اجنه بالدار که در هوا پرواز میکنند، طبقه دوم مارها هستند و نوع سوم، به شکل نور در مسافتات بعید رفت و آمد میکنند.^۱

در قرآن بکرات از جن سخن گفته شده و بارها عبارت «جن وانس» تکرار شده است. ذکر کلمه جن در قرآن حاکی از آنست که بعقیده قرآن در روی زمین بغیر از فرزندان آدم ابوالبشر نژاد دیگری نیزینام جن وجود دارد.

محمد در قرآن روی وجود اجنه تاکید بسیار کرده و اصرار عجیبی داشته است وجود موجودات دیگری را در روی کره زمین بغیر از فرزندان آدم ابوالبشر به اثبات برساند تا بدینوسیله نشان دهد که اونه فقط از طرف خداوند پیامبر فرزندان آدم ابوالبشر، بلکه پیامبر سایر موجودات غیر بشر مانند اجنه نیز میباشد. تاکید قرآن روی وجود اجنه باعث شده است عموم مسلمانان به وجود موجودات خیالی اجنه اعتقاد پیدا کرده و محمد را پیامبری بدانند که برای هدایت جن وانس به رسالت مبعوث شده است. خداوند در آیه ۲۹ سوره احقاف میگوید.

وَإِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ
تِلْكَ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ۝

«وای رسول بیباد آورزمانی که ماتنی چند از اجنه را متوجه تو کردیم تا به آیات قرآن گوش دهند. چون نزد تو آمدند بایکدیگر گفتند با سکوت به آیات قرآن گوش فرادهید. هنگامی که قرائت قرآن پایان پذیرفت، آنها برای تبلیغ و هدایت قومشان مراجعت کردند.»

البخاری، مسلم والنسائی همچنین از قول ابوهریره نقل میکنند که زمانی پیغمبر اظهار داشت: «شب گذشته هنگامی که من مشغول برگزاری نماز بودم، ناگهان یک عفریت (جن شری) به قصد اخلال در عبادت من قصد آزارم را کرد. من او را گرفتم، خفه کردم و میخواستم بدنش را به یکی از ستونهای مسجد ببندم که بیاد سخنان برادرم

1- Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam*, p. 132.

(سلیمان پیغمبر) افتادم.»^۱

الدمیری در کتاب خود نقل میکند: «روزی من در معیت پیغمبر خدا در خارج از کوههای مکه بودم که ناگهان پیرمردی عصا زنان به ما نزدیک شد. هنگامی که محمد پیرمرد مذکور را مشاهده کرد اظهار داشت: (راه رفتن این پیرمرد و همچنین صدایش حکایت از این دارد که وی یکی از اجنه است.) پیرمرد پاسخ داد: (بلی، همینطور است.) سپس محمد از او پرسش کرد: (توبه چه طایفه ای از اجنه تعلق داری؟) پیرمرد جواب داد: (من همع بن الحیمور بن هیم بن لاکیس بن ابلیس هستم.) محمد اظهار داشت: (بلی درست است، توتنها دونسل با ابلیس فاصله داری.) پیرمرد پاسخ داد: (من در اکثر نقاط دنیا مسافرت و رفت و آمد کرده ام. شبی که قابیل برادر خود هابیل را کشت، من پسر بچه خردسالی بودم که معمولاً بالای تپه ها میرفتم و از آنجا به پائین نگاه میکردم و بین افراد بشر نفاق می انداختم.) محمد گفت: (چه عمل زشتی!) اما پیرمرد پاسخ داد: (یا رسول الله مراسم زرتشت مکن، زیرا من یکی از افرادی بودم که به نوح عقیده داشتم و نزد او توبه کردم.)

پیرمرد سپس به سخنانش ادامه داد و اظهار داشت، هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد^۲ من او را سرزنش کردم، نوح به گریه افتاد و گفت: (بخدا قسم، من از افرادی هستم که توبه کرده و برای اینکه در زمره افراد نادان نباشم به خدا پناه برده ام.) گریه نوح مرا هم به گریه انداخت. من همچنین هود پیغمبر را ملاقات کرده و به وی ایمان آورده ام، من ابراهیم را نیز ملاقات کرده و هنگامی که او را به وسط آتش انداختند، من هم با او وارد آتش شدم. هنگامی نیز که برادران یوسف او را به چاه انداختند، من با یوسف بودم و قبل از او به ته چاه رسیدم. من شعیب، موسی و مسیح پسر مریم را نیز ملاقات کرده ام. مسیح به —

۱- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری ۹ جلد (قاهره: الشب)، صفحه ۲۵۵۰

۲- این مطلب ناظر به آیه ۲۸ سوره نوح به شرح زیر است:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَجْعَلْ
الظَّالِمِينَ اِلَّا تَبَارًا

«بارالها مرا و پدر من و هر که با ایمان به خانه (کشتی) من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان عالم را ببخش و بیا مرز و ستمکاران را جز بر هلاک و عذابشان میفرای.»

من گفت: (اگر محمد را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان.) (اکنون من خوشحالم سلام مسیح را به تو میرسانم و به تو ایمان می آورم.) محمد اظهار داشت: (سلام به عیسی مسیح وتو.)

آنگاه محمد، پیرمرد جن را مخاطب قرار داد و گفت: (اکنون حاجت تو چیست؟) پیرمرد پاسخ داد: (موسی به من بتاتوخ^۱ و مسیح به من انجیل را آموزش داد و از تو تقاضا دارم به من قرآن را آموزش دهی.) در یکی دیگر از احادیث آمده است که محمد ده فصل از قرآن را به پیرمرد جن آموزش داد.^۲

عقیده به وجود جن آنچنان در اسلام و در بین مسلمانان رایج است که بعضی اوقات در هنگام برگزاری نماز جمعه، بین مقامات مذهبی در باره تعداد شرکت کنندگان اختلاف عقیده بوجود میآید، زیرا بعضی از آنها معتقدند که گروهی از شرکت کنندگان از اجنه بوده اند. بعضی از کتب اسلامی که در باره حقوق و اصول ازدواج بحث کرده اند، قسمتی از بحث خود را به ازدواج اجنه با افراد بشر و حقوق آنها در باره ارث و غیره اختصاص داده اند.^۳

در فرهنگ اسلامی آمده است که اجنه وارد خانه ای که بالنگ در آن وجود داشته باشند، نخواهند شد. این موضوع بوسیله امام عبدالحسین علی ابن الحسین ابن محمد الخیلابی یکی از پیروان الشافعی که از مقدسین اسلام بشمار میرود و مزارش در الکرفاه زیارتگاه عمومی بشمار میرود، ذکر و تائید شده است. نامبرده که معروف است معلم قرآن اجنه بوده و جن ها هر روز جمعه برای آموختن قرآن نزد او میآمدند، شرح میدهد که یک روز جمعه اجنه از حضور برای آموختن قرآن خودداری کردند. روز جمعه بعد که آنها برای درس قرآن نزد امام حضور یافتند، نامبرده علت غیبت آنها را در هفته پیش سؤال کرد و آنها پاسخ دادند: «در هفته پیش در منزل شما بالنگ وجود داشت و ما به خانه ای که بالنگ وجود داشته باشد، پا نخواهیم گذاشت.»^۴

۱- کتابهای پنجگانه تورات.

2- Ad-Damiri, *Hayat al-Hayawan*, trans, Jacker, vol. 1, p. 461.

3- Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam* p. 135.

4- Ad-Damiri, *Hayat al Hayawan*, vol. 1, p. 470.

محمدابن عبدالله الشبلی (متوفی در سال ۷۸۹ هجری قمری)، کتابی تحت عنوان کتاب المرجان فی احکام الجن برشته تحریر آورده است که در تمام کشورهای مسلمان دنیا در دسترس میباشد. به تحقیق میتوان گفت، هیچ نوشته ای بیش از محتویات کتاب مذکور نمیتواند شارح معتقدات دین اسلام در باره اجنه باشد. ترجمه فهرست عناوین کتاب مذکور به زبان فارسی عیناً بشرح زیر نقل میگردد:

مقدمه: اثبات وجود جن

مسلمانان، اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) و کفار عرب قائل به وجود جن هستند. فلاسفه بزرگ و اطباء وجود جن را اعلام کرده اند.

آغاز آفرینش جن.

جن از آتش و انسان از خاک آفریده شده است.

بدنهای اجنه.

انواع مختلف جن.

محل سکونت اجنه.

ارواح خبیثه و انواع مختلف آن.

خداوند به فرشتگان، اجنه و افراد بشر اشکال مختلف عطا کرده است.

بعضی از سگها از انواع اجنه هستند.

هنگامی که آلات تناسلی افراد بشر برهنه باشد، اجنه به آنها نگاه میکنند.

عواملی که بوسیله آنها میتوان اشباح و ارواح خبیثه را از خوابیدن در خانه های افراد بشر بازداشت.

همزادان جن افراد بشر.

اجنه هم غذا میخورند و هم مایعات می نوشند.

بعضی از رسوم و آداب مربوط به این موضوع.

شیطان با دست چپ میخورد و می آشامد.

عواملی که سبب خودداری اجنه از خوردن اغذیه افراد بشر میشوند.

اجنه ازدواج میکنند و بچه تولید می نمایند.

جن ها دارای مسئولیت هایی میباشند.

- آیا قبل از پیغمبر اسلام، برای ارشاد و هدایت اجنه پیامبری به رسالت مبعوث شده بود؟
- محمد پیامبر اسلام رسالت هدایت و ارشاد اجنه را نیز بر عهده داشته است.
- اجنه نزد پیامبر اسلام رفتند و به سخنانش گوش فرادادند.
- فرقه های گوناگون اجنه.
- اجنه به اتفاق افراد بشر به عبادت می پردازند.
- پاداش اجنه.
- اجنه کافر و آتش میشوند.
- اجنه مسلمان وارد بهشت میشوند.
- آیا اجنه مسلمان خدا را در بهشت ملاقات میکنند؟ دعا و عبادت پشت سر یک جن.
- جنی از میان دو دست انسانی که مشغول برگزاری نماز بود عبور کرد.
- مردی یکی از اجنه را میکشد.
- ازدواج اجنه.
- اجنه به زنان نزدیک میشوند.
- بعضی از جن ها سایر اجنه را از نزدیک شدن با زنان منع میکنند.
- اگر جنی مدتی با زنی در یک محل زندگی و معاشرت کند، آیا زن مذکور باید خود را تطهیر و تنزیه کند؟ هر ما فرودیت ها (آنهايي که دارای اعضای تناسلی زن و مرد هر دو هستند) پسر جن میباشند.
- اگر جنی زنی را از شوهرش بر باید چه باید کرد؟
- منع استعمال مواد غذایی و سوختنی که بوسیله جن ها ارائه میشود.
- جن ها فتوی صادر میکنند.
- جن ها برای افراد بشر موعظه میکنند و به آنها آموزشهای اخلاقی میدهند.
- جن ها به افراد بشر طیب می آموزند.
- جن ها و افراد بشر در جلوی سایر افراد انسان با یکدیگر نزاع میکنند.
- جن ها از افراد بشر ترس و وحشت دارند.
- جن ها از افراد بشر فرمانبرداری میکنند.
- چگونه افراد بشر باید بر ضد اجنه خود را محافظت کنند.

- تأثیرات آیات قرآن روی بدنهای اجنه .
- چرا اجنه از طلسم ها فرمانبرداری میکنند ؟
- سلیمان پیغمبر اولین انسانی بود که مستخدمینش را ازین اجنه انتخاب کرد .
- برای محافظت افراد بیمار (روی طلسم ها) چه باید نوشته شود .
- اجنه افراد بشر را بمناسبت ارتکاب اعمال خوب و یا بد پاداش میدهند .
- اجنه افراد بشر را غمگین و دلتنگ میسازند .
- اجنه وارد بدنهای افراد بشر میشوند .
- آیا حرکات غیر ارادی افراد مصروع بوسیله جن ها ایجاد میشود ؟ چگونه میتوان افراد مصروع را درمان کرد ؟
- مرض طاعون بوسیله شیطان ایجاد میشود .
- شیطان باعث ایجاد هیجاناتی از قبیل خشم ، غضب و غیره در انسان میشود .
- شیطان باعث چشم و نظر زدن افراد انسان بیکدیگر میشود .
- آثار چشم و نظر در افراد بشر .
- در ماه رمضان اجنه زنجیر میشوند .
- پرستش اجنه بوسیله افراد بشر .
- اجنه رسالت پیامبر را پیشگوئی کردند . بهشت بوسیله تیرهای شهاب از وجود اجنه محافظت میشود .
- اجنه حمله پیامبر را پیشگوئی کردند .
- اجنه قبول اسلام را بوسیله مردم پیشگوئی کردند .
- اجنه داستان جنگ بدر را پیشگوئی کردند .
- اجنه قتل سید بن عباد را پیشگوئی کردند .
- پرسش از اجنه در باره وقایع گذشته مجازولی در باره رویدادهای آینده جایز نیست .
- شهادت اجنه در روز قیامت .
- اجنه چندین مرده مسلمان را می ستایند و برایشان عزاداری میکنند .
- آیا شیطان جزء فرشتگان بود ؟
- آیا خداوند با شیطان مذاکره کرد ؟

قصور شیطان در اظهار اینکه او برتر از آدم است.
 نجوای شیطان.
 نام خدا نجوای شیطان را خاموش میکند. داستانهایی در این باره.
 دعوت شیطان از افراد بشر.
 شیطان مایل است انسان به ارتکاب اعمال زشت بپردازد.
 چگونه شیطان انسان را وسوسه میکند.
 شیطان همیشه با آن کسی است که او با افراد عادی مردم سرنام سازگاری و مخالفت دارد.
 آدم دانشمند نزد شیطان توانا تر از آدم پرهیزکار جلوه میکند.
 شیطان در مرگ مسلمان مؤمن میگریزد، زیرا نتوانسته است او را وسوسه کند.
 هنگامی که مسلمانان مؤمن موفق میشوند، قلب خود را از تاثیرات شیطان مصون نگه دارند، فرشته ها به شگفت می افتند.
 چهار ناله شیطان.
 تخت و تاج شیطان روی دریاست.
 محل شیطان.
 شیطان به پنج بچه پنج مقام داد.
 حضور شیطان در تولد اطفال.
 شیطان در رگهای انسان میدود.
 شیطان شبها به پسر بچه ها نزدیک میشود.
 عواملی که باعث دور شدن شیطان از پسر بچه ها میشود.
 شیطان روی تخت خوابهای خالی میخوابد.
 شیطان هیچگاه به خواب قیلوله (نیمروز) فرو نمیرود.
 شیطان به سر شخصی که به خواب میرود، سه گره میزند.
 رو یا های بد مخلوق شیطان هستند.
 شیطان هیچگاه از پیامبر تقلید نمیکند.
 خورشید مابین دو شاخ شیطان طلوع و غروب میکند.
 محل نشستن شیطان.



یکی از طلسمهای مذهبی که در کف ظرف نقش شده و برای درمان بیماریها بوسیله مسلمانان مورد استفاده قرار میگیرد.

شیطان با شنیدن صدای نماز مسلمانان فرار میکند.
 شیطان قاضی ناعادل را معیت میکند.
 شیطان بایک کفش راه میرود.
 اگر انسان کلمه «السجاده» را تکرار کند، شیطان فرار اختیار میکند.
 دهن دره، خواب و عطسه از مخلوقات شیطان است.
 شتاب بومیله شیطان ایجاد میشود.
 الاغ در نتیجه دیدن شیخ عرعری میکند.
 شیطان به افرادی که در مساجد حضور می یابند، نزدیک میشود.
 افتخار شیطان در زانو زدن در برابر آدم و موسه کردن او برای خوردن میوه درخت،
 آیا بهشت در آسمان و یا در روی زمین است؟
 شیطان خودش را به حواریان داد.
 شیطان خودش را به نوح در کشتی اونها داد.
 هنگامی که ابراهیم قصد قربانی کردن اسحق را داشت، شیطان خودش را به وی نشان داد.
 شیطان خودش را به موسی نشان داد.
 شیطان خودش را به ذوی الکیف نشان داد.
 شیطان خودش را به ایوب نشان داد.
 مطالبی که در قرآن و در احادیث اسلامی درباره اجنه، شیاطین، فرشتگان، ارواح و اشباح ذکر شده، نشان میدهد که دین اسلام آمیخته با خرافاتی است که لاجرم حیات مغزی و زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان را با توهمات خیالی و باطیلت و ترهات گره میزند. آنهایی که به وجود اشباح قائل هستند برای آنها قدرت شگرفی قائل بوده و معتقدند اشباح در کلیه جزئیات زندگی آنها نفوذ و در سر نوشت زندگی و فعالیت های آنها نقش موثری دارند. محرک این افراد برای توسعه و پیشرفت بعلمت مخاطراتی که فکر میکنند موجودات خیالی مذکور ممکن است برایشان ایجاد کنند، ضعیف بوده و هر یک از افراد مسلمان دهها داستان تخیلی و غیر واقعی درباره مخاطرات اشباح خیالی مذکور بر سر زبان دارند که برای اثبات وجود اشباح نقل میکنند. به یقین میتوان یکی از علل جماد

فکری مسلمانان که پیوسته آنها را از ترقی و پیشرفت بازمی دارد، وجود مایه های بی اساس ذهنی مذکور دانست. معتقدات خیالی مذکور این توهم را برای مسلمانان بوجود آورده است، که زمین، هوا، آبها، قله کوهها، آبشارها و مخصوصاً جنگلها و نقاط پرت و مسکونی پوشیده از موجودات و اشباح نامریی است که پیوسته در انتظار مشاهده افراد جاندار بوده و آنها را به بیماری، دیوانگی و مرگهای دهشتناک مبتلا می سازد.

طبیعی است که طرز فکر مذکور به مسلمانان اجازه نخواهد داد با اعتماد به نفس زندگی خود را در جهت سازنده ای هدایت کنند و پیوسته فکر میکنند، وجود اشباح نامرئی در کیفیت زندگی آنان نقشی چاره ناپذیر دارند.

«وارنک» مینویسد: «بر طبق عقیده مسلمانان، اشباح خیالی شبها در اطراف خانه-ها پرسه میزنند، در شکافها و درزهای در و دیوار خانه ها لانه میکنند و یا به شکل بعضی افراد و حیوانات وارد خانه ها میشوند..... بعضی افراد مردم دارای استعداد خاص بوده و قادرند اشباح مذکور را مشاهده و آنها را تشخیص دهند. افراد مذکور بعضی اوقات مشاهده میکنند که شیخ انسان خاصی در عقب تابوتی ظاهر میشود و روح او در بالای تابوت می نشیند. این امر را دلیل آن میدانند که انسان مذکور به یقین بزودی خواهد مرد. بسیاری از مصائب و بدبختی ها را مسلمانان مولود وجود و فعالیت های شیخ خاصی میدانند که از جمله آنها میتوان و یا را نام برد.»^۱

در هندوستان فرقه های زیادی به اشباح عقیده دارند و در باره اصل و منشاء اشباح مذکور، افسانه های خاصی نقل میکنند. عقیده به وجود اشباح خیالی «انی میسم» animism نامیده میشود. «انی میست ها» و یا معتقدان به اشباح خیالی بوجود خدا قائل نیستند. عقیده مسلمانان به اجنه و شیاطین و اشباح آنها را در جزء «انی میست ها» قرار میدهد، با این تفاوت که مسلمانان به وجود خدا قائل بوده و معتقدند که خداوند بر اجنه و انسان، هر دو قدرت فائقه دارد. مسلمان معتقد است که لطف خداوند رحیم، علیم و بصیر در همه موارد شامل حال اوست، معذرت تمام عمر خطر

1- Johannes Gustav Warneck, *The Living Christ and Dying Heathenism*, p. 68.

شیاطین و ارواح خیالی را مانند شمشیر داموکلس در بالای سر خود احساس میکنند و از مخاطرات آنها در ترس و وحشت بصر میبرد.

«وارنک» مینو یسد، عقاید خرافی طوایف مشرک مالزی با زنان و بچه های مسلمان عربستان و دهکده های «دلنا» تفاوت زیادی ندارد. «بغیر از موارد ضروری، هیچکس بعد از غروب آفتاب یا در نور مهتاب، هنگامی که بعقیده آنها ارواح خیالی در گروه های زیاد، در حرکت هستند، خانه اش را ترک نمیکنند. افراد مردم پیوسته برای فرار از نفوذ اشباح، منازل و دهکده های خود را تغییر میدهند. برای اینکه افراد بیمار از عذاب شدن بوسیله اشباح نجات یابند، شبانه بطور محرمانه محل خود را تغییر میدهند. در هنگام برداشتن محصولات کشاورزی، دهقانان از خواندن بلند و سوت زدن خودداری میکنند، تا مبادا اشباح فکر کنند که آنها از ازدیاد محصول خوشحالند و از روی حسادت به آنها آسیبی برسانند.»^۱

«وارنک» مینو یسد: «هنگامی که وی از زمین بازدید میکرد، مشاهده نمود که هیچ عاملی بیش از عمل سوت زدن، مصاحبان عرب اورانراحت نمیکرد. وی همچنین مینو یسد، احادیثی وجود دارد که ثابت میکنند، محمد بوق زدن و سوت زدن را مخصوصاً در شب قدغن کرده بوده است.»^۲

مطالبی که در این فصل مورد بحث قرار گرفت نشان میدهد که بسیاری از معتقدات اسلامی با خرافات نامعقول و غیر منطقی آمیخته بوده و از این جهت دین اسلام با مسالکی که اشباح نامریی، موجودات خیالی و ارواح خبیث بیناد فلسفی آنها را تشکیل میدهند، تفاوتی ندارد. *

1- *Ibid.*, 79.

2- *Ibid.*

فصل یازدهم

فلاسفه بزرگ اسلام وفلاسفه های مذهبی آنها

کسی که به قانون علیت عقیده داشته باشد،
به معتقدات مذهبی گردن نخواهد نهاد.

آلبرت اینشتین

از قرن هفتم پیش از میلاد که دانش فلسفه بومیله «طالس»^۱ پابصره وجود گذاشت،
هدف فلسفه پیوسته عبارت از این بوده است که با استفاده از عقل و برهان و با آزادفکری،
ارزشها و واقعیت ها از راه تفکر و ژرف نگری کشف و اصول و موازینی که اعتقادات

۱- Thales (۵۴۶-۶۲۰ قبل از میلاد) به پدر فلسفه یونان معروف شده و یکی از هفت مرد هائل یونان بشمار
میرود. «طالس» نه تنها فیلسوف، بلکه ستاره شناس و سیاستمدار نیز بود. او پیش بینی کرد که در ماه مه ۵۸۵
قبل از میلاد خسوفی رخ خواهد داد و تحقق این پیش بینی او را مشهور کرد. «طالس» تحصیلاتش را در مصر
انجام داده و دانشهای هندسه و نجوم را او بوجود آورده است. «طالس» نوشته و یا تالیفی از خود باقی نگذاشته
است. فیلسوف مذکور معتقد بود که آب مایه وجود است و منشاء هر وجودی در این دنیا آب و رطوبت میباشد.

انسان بر نهاد آنها استوار شده است برای نیل به سعادت واقعی تجزیه و تحلیل شود. درست است که در تمام طول تاریخ فلسفه، فلاسفه همیشه بر سر طرز تفکرات فلسفی بایکدیگر جنگ فکری داشته اند، اما کوششهای فلسفی آنها پیوسته در چارچوب هدف مشروع در بالا انجام گرفته است.^۱ ولی فلاسفه اسلامی افکار فلسفی خود را در چارچوب اصول و احکام جزمی قرآن محدود کردند و با ذهنی بسته و دیدی که به طرز تفکر اعراب قرن هفتم شبه جزیره عربستان گره خورده بود، به شرح افکار فلسفی خود پرداختند.

در هنگام ظهور اسلام، نه تنها فیلسوفی در تاریخ اعراب ظهور نکرده بود، بلکه اصولاً اعراب فاقد تمدن و فرهنگ بودند. در زمانی که سوره بوسیله اسلام فتح شد، اهالی سوره بیه پیرو فلسفه ارسطو بودند، ولی ارسطوی آنها لباس فلسفه نوافلاطونی^۲ را در برداشت. اعراب اطلاعات فلسفی خود را از فلسفه یونان، ابتدا از آسوریه آموختند و چون اهالی سوره بیه پیرو فلسفه ارسطو بودند، اعراب از آغاز آشنایی با فلسفه یونان، ارسطو را برتر از افلاطون میدانستند، اما نسطوریه^۳ مانند کاتولیکها طرفدار فلسفه افلاطون بودند. بطور کلی طرز تفکر فلسفی فلاسفه اسلام دارای منشاء ابتکاری نبوده و از تفسیر و تجزیه و تحلیل افکار و پدیده های فلسفی سایر فلاسفه بوجود آمده است. علی

۱- کارل مارکس مدعی تئوری سوبالسم معتقد بود که فلاسفه تنها به تفسیر دنیا پرداخته اند، در حالیکه هدف فلسفه، تغییر وضع دنیاست.

۲- فلسفه نوافلاطونی، یک طرز تفکر فلسفی است که بر پایه افکار فلسفی افلاطون، ارسطو و فلاسفه رواقیون بنیانگذاری شده و بین فلسفه فلاسفه یونان باستان و فلاسفه قرون وسطی پل زده است. فلسفه نوافلاطونی در قرن سوم میلادی بوسیله «فلوین» (۲۷۰-۳۰۵ میلادی) که در روم به تدریس اشتغال داشت بوجود آمد. فلسفه نوافلاطونی اصولاً از کیفیت فکری شکاکان که معتقد بودند، دانش فقط از راه درک تخیلی مستقیم انسان بوسیله «مثل افلاطونی» که در ماوراء آسمانها وجود دارد، ناشی میشود. فلاسفه مکتب نوافلاطون کوشش کردند، ثنویت «ظاهر» و «واقعی» را توجیه و ثابت کنند که واقعتاً با آنچه که ما مشاهده میکنیم تفاوت دارد.

تئوری «اشکال» و یا «عقاید» افلاطون حاکی است که وجود کلیه اشیاء مولود اشکال ابدی و غیر قابل تغییری است که در ورای دنیای ما قرار دارند و نمیتوان آنها را با حواس انسانی مشاهده کرد.

فلسفه نوافلاطونی بین سالهای ۲۰۰ تا ۳۵۰ میلادی رواج داشت و در تفکر فلسفی مسیحیت و اسلام و حکمت الهی تاثیر فراوان داشته است.

۳- به زیر نویس شماره ۳ صفحه ۳۴۷ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۴- به زیر نویس شماره ۳ صفحه ۱۱۷ همین کتاب مراجعه فرمایند.

اصغر حلبی مینویسد: «در جمیع بلاد شرقی و غربی اسلامی و در تمام ادوار فیلسوفان واقعا جز تکرار مطالب حکیمان قدیم یونان کاری انجام نداده اند.»^۱

افکار فلسفی عرب در منطق و ریاضیات از ارسطو و فلاسفه مکتب نوافلاطونی، در طب از «جالینوس»،^۲ در ریاضیات و ستاره‌شناسی از یونانیها و هندیها و در تصوف و عرفان از ایرانیها اصل و منشاء گرفته است.

نخستین و برجسته‌ترین فیلسوف عرب، ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی (۸۰۱-۸۶۶ میلادی/ ۲۵۲-۱۸۵ هجری) است که قسمت‌هایی از *Enneads* «فلوتن»^۳ را به عربی ترجمه و آنرا تحت عنوان حکمت الهی از نظر ارسطو منتشر کرد. البته باید یاد آور شد که فهم فلسفه ارسطو برای اعراب مشکل بود و متون کتاب مذکور و فهم آنها، اعراب را با اشکالات فراوانی روبرو کرد.

پس از اینکه اعراب وارد ایران شدند با هندیها تماسهایی برقرار کردند و در قرن هشتم

۱- علی اصغر حلبی، شناخت عرفان و عارفان ایران.

- ۲- Claudius Galen (۲۰۰-۱۵۰ میلادی) سلطان پزشکیان دنیا نام گرفته است. او پزشکی را به امپراتور رومی بود و اصول پزشکی اش تا قرن ۱۶ میلادی راهنمای پزشکیان دنیا بود. «جالینوس» پژوهشهای زیادی در دانش پزشکی و بویژه دانش «تشریح» انجام داده است. عقاید «جالینوس» به اندازه‌ای در دانش پزشکی نفوذ داشت که محافل پزشکی دنیا کورکورانه از آنها پیروی میکردند و از ابن‌سینا فرضیه‌های غلط او سده‌ها دانش پزشکی را از پیشرفت بازداشت. «جالینوس» بیش از پانصد جلد کتاب، از جمله یک فرهنگ پنج جلدی در باره پزشکی به رشته نگارش درآورده است.
- ۳- Plotinus (۲۷۰-۲۰۵ میلادی) در مصر متولد شد، مدت یازده سال در اسکندریه تحصیل کرد و از سن ۴۰ سالگی در روم به تدریس اشتغال یافت. «فلوتن» بنیانگذار مکتب فلسفی افلاطون نوست. آثار او تحت عنوان *Enneads* معروف است. «فلوتن» قائل به وجود یک نیروی غیر مادی است که بعقیده او همان «مثل» یا «The One» افلاطون است. بعقیده «فلوتن» کلیه عوامل موجود از مثل ناشی میشوند. فیلسوف مذکور با فلسفه شکاکان که معتقد بودند، دانش برای درک «مثل» افلاطون الزام آور است، موافقت داشت. وی معتقد بود روح افراد انسان برای تحصیل دانش باید در وره آسمانها جایی که «مثل» وجود دارد، مسافرت کند. او همچنین عقیده داشت دنیای مادی غیر واقعی است، بدن یک زندان موقتی برای روح است و زندگی یک مسافرت توهم آمیز است. واقعیت در «مثل» وجود دارد که روح به آن، بازگشت میکند. سیاست از امور جزئی و غیر مهم زندگی است.

میلادی برای اولین مرتبه بوسیله کتبی که به زبان سانسکریت نوشته شده بود با علم هیئت آشنایی حاصل کردند. در حدود سال ۸۳۰ میلادی، محمد بن موسی الخوارزمی که کتیب سانسکریت را در باره ریاضیات و هیئت به عربی ترجمه میکرد، کتابی در باره ریاضیات و علم نجوم به عربی ترجمه کرد که در قرن دوازدهم به لاتین ترجمه و منتشر شد. غربیها بوسیله کتاب مذکور با ارقام عربی که در واقع میبایستی ارقام هندی نامیده میشد، آشنا شدند. خوارزمی کتابی نیز در باره جبر نوشت که تا قرن شانزدهم در غرب بعنوان کتاب درسی مورد استفاده قرار میگرفت.

اگر چه در ابتدا نسطور یها، اعراب و مسلمانان را با فلسفه یونان آشنا کردند، ولی خودشان از فرهنگ و تمدن یونان بهره نمبردند. مدرسه آنها در سال ۴۸۱ میلادی بوسیله امپراطور زنون^۱ در «اودسا»^۲ تعطیل شد و لذا اربابان فضل و دانش نسطور یها به ایران مهاجرت کردند. بدیهی است پس از اینکه نسطور یها به ایران مهاجرت کردند نتوانستند از نفوذ فرهنگ و تمدن ایران برکنار بمانند.

فلاسفه عرب بیشتر به کیمیاگری، ستاره شناسی، طالع بینی و حیوان شناسی علاقه مند بودند. اعراب در آن زمان اصولاً به علم و فلسفه بدبین بودند و لذا به فلاسفه، بانظر شک و تردید می نگریستند و اگر حکام حفاظت از جان آنها را بر عهده نمیگرفتند، امنیت جانی آنها در خطر می افتاد.

با توجه به مقدمه مذکور در باره تاریخچه فلسفه عرب، اکنون برای توضیح طرز تفکر فلسفی در اسلام که عموماً از احکام و متون قرآن و پدیده های فلسفی سایر فلاسفه ریشه و منشأ گرفته است، به ذکر افکار فلسفی چهار نفر از برجسته ترین و مشهورترین فلاسفه اسلامی (فارابی، ابن سینا، غزالی و ابن رشد) خواهیم پرداخت.

فارابی

فلسفه حکمت الهی در شرق همان راهی را تعقیب کرد که قبلاً حکمت الهی در غرب طریق مذکور را پیموده بود. بعبارت دیگر فلاسفه اسلام همان روشی را بکار بردند

۱- «زون» امپراطور بیزانین (۴۹۱-۴۶۶ میلادی) بوده است.

۲- Edessa یکی از شهرهای شمالی یونان فعلی و پایتخت مقدونیه بوده است.

که فلاسفه کاتولیک از پیش آنرا در غرب انجام داده بودند. بدین شرح که فلاسفه اسلام نیز مانند فلاسفه غرب سالها کوشش کردند فلسفه قرآن را با اصول فلسفی یونان تطبیق دهند، اما در این راه توفیقی نیافتند و سرانجام فلسفه اسلام در همان حالت جزئی اصول و احکام مشروح در قرآن در حالت تعجب راقی ماند. همانطور که بعضی از فلاسفه مسیحیت مانند اگوستین^۱ و پلوگیوس^۲ سالها در باره بعضی از ثنویبهای مذهبی مانند اصل عدالت و قاعده سهریانی خدا با یکدیگر اختلاف عقیده داشتند و سالها در باره پدیده های مذکور با یکدیگر مجادله فکری کردند، در اسلام نیز فلاسفه معتزله و غزالی سالها بر سر اصل تقدیر و یا سرنوشت و قاعده رحمت خدا با یکدیگر نزاع فکری و عقیدتی داشتند.

اولین فیلسوف عالیقدری که افکارش در اصول و احکام اسلامی نفوذ قابل توجهی داشته، ابونصر محمد بن ترکان اوزلاگ اهل فاراب ترکستان (متوفی در سال ۹۵۰ میلادی) است. فارابی معلم دوم نامیده شده و بطور یکه میدانیم عنوان معلم اول به ارسطو اختصاص داده شده است. او ترجمه آثار فلسفی یونان را که بوسیله الکنندی به عربی آغاز شده بود ادامه داد. فارابی اصالت بعضی از نوشته های فلسفی مربوط به

۱- Saint Augustine (۳۵۴-۴۳۰) در یکی از شهرهای کوچک ایالت «نومی دیا» در روم متولد شد. او از بزرگترین فلاسفه حکمت الهی صدر مسیحیت بشمار میرود. اگوستین بوسیله مادرش که نسبت به مسیحیت تعصب خاص داشت تربیت شد، ولی بعدها به مانی گری گرایش یافت و سرانجام به مسیحیت مجدداً تغییر دین داد. وی بشدت تحت تأثیر فلسفه «پلوتین» و فلسفه نوافلاطون قرار گرفت و افکار فلسفی او از فلاسفه مذکور و همچنین افلاطون ناشی شده است. اگوستین معتقد بود چون کلیه اشیاء بوسیله خدا خلق شده، فی نفسه خوب بوده و لذا خوبی ابدی است و بدی در اصل وجود ندارد. آنچه را که ما بد می نامیم در واقع از نقض خوبی بوجود می آید. او با فلسفه «پلوگیوس» مخالف بود و عقیده داشت که انسان خود بخود قادر به رستگاری نیست و رحمت و اراده الهی برای رستگاری انسان الزام آور است. رابطه بین دولت و کلیسا در قرون وسطی ناشی از افکار «اگوستین» بوده است. افکار وی در فلسفه مسیحیت و کیفیت فکری غرب تأثیر شگرف داشته است. از بین کلیه آثار او، دو کتاب وی تحت عنوان اعترافات و شهر خدا بسیار معروف است.

۲- Plagius یک دانشمند علوم الهی بریتانیایی قرن پنجم میلادی است. او معتقد بود، منشاء ارتکاب گناه بوسیله انسان «گناه طبیعی حضرت آدم مبنی بر خوردن میوه در بهشت» نیست. انسان بیگناه متولد میشود و لطف خداوند برای بازداشتن او از ارتکاب گناه یک مرحمت خارجی است و نه یک خاصیت درونی. «پلوگیوس» بعلت عقاید مذکور در سال ۴۳۱ میلادی بوسیله شورای کلیسا محکوم شد.

الهیات را که به ارسطو نسبت داده می‌شود، انکار کرد و در قرن نوزدهم ثابت شد که نوشته‌های مذکور به «فلوتین» بنیانگذار فلسفه مکتب نوافلاطون تعلق داشته است. به یقین می‌توان گفت که اعراب از خود فلسفه‌ای ابداع نکرده و کلیه نوشته‌های فلسفی آنها اقتباس ناقصی از فلسفه ارسطو و فلسفه مکتب نوافلاطون بوده است. نوشته‌های فلسفی اعراب معمولاً از اصول و احکام قرآن الهام گرفته و با متون و مقررات قرآن بافته شده است.^۱ بهمین دلیل، فارابی اصول و عقاید فلسفی اش را با اصول و احکام قرآن درهم آمیخت و این همان روشی بود که قبلاً فلاسفه مسیحیت بکار برده و طرز تفکر فلسفی خود را با اصول و مقررات انجیل توأم کرده بودند.

فارابی در مجادلات فکری و فلسفی عصر خود از معتقدات غزالی پیروی می‌کرد، زیرا غزالی افکار فلسفی اش را بر پایه اصالت سرنوشت و تقدیر و یا «فاتالیسم» که یکی از اصول مذکور در قرآن می‌باشد، قرار داده بود. فارابی عقیده داشت: «خداوند از پیش میداند چه انسانی از او فرمانبرداری و چه فردی از فرمان وی سرپیچی خواهد کرد، زیرا خداوند از پیش، سرنوشت افراد بشر را برنامه‌ریزی کرده است.»^۲

بدیهی است که فارابی در فلسفه مذکور از آیات ۱۴۳ سوره نساء، ۳۳ سوره رعد، ۲۳ و ۳۶ سوره زمر، ۷ سوره فاطر، ۱۸۶ سوره اعراف، ۳۱ سوره مؤثر، ۵۷ سوره کهف و ۹۹ سوره یونس، الهام گرفته است. در آیات مذکور خداوند به صراحت می‌گوید، هر که را بخواهد هدایت و هر کسی را اراده کند، گمراه می‌سازد.^۳

مفهوم فلسفه مذکور و همچنین مدلول آیات مشروح در بالا آنست که افراد انسان آلات و ادوات بی اراده‌ای هستند که تمایل به نکوکاری و یازشت کرداری از طرف خداوند به آنها تفویض می‌شود و خداوند قهار با علم و اطلاع بعضی بندگانش را با سرنوشت کج رفتاری خلق میکند تا آنها را به آتش جهنم بسوزاند. اگر واقعاً این فلسفه می‌توانست کوچکترین مصداقی از واقعیت داشته باشد، چه بسا عادلانه‌تر و منطقی‌تر می‌بود

1- Dagobert D. Runes, *Philosophy for Everyman* (New York: Philosophical Library, Inc., 1968), p. 69.

2- *Ibid.*

۳- به صفحه‌های ۲۴۹ تا ۲۳۲ همین کتاب مراجعه فرمائید.

که خداوند قادر متعال، آن گروه از بندگانش را که در سرنوشتشان نافرمانی و آتش جهنم مقرر میکنند، با اعصاب و عضلاتی غیر حساس بیافریند تا آنها نتوانند درد شکنجه های سخت و بی منطق الهی را با اعصاب و عضلات خود احساس کنند و از این جهت برای انتساب صفت عادل نسبی به خداوند جایی باقی میماند.

فارابی میگوید، او دانش خود را از قرآن پیامبر اسلام آموخته، پیامبر اسلام آنرا از فرشته خدا و فرشته خدا آنرا از خود خدا آموخته است. بر اساس توجیه فلسفی مذکور فارابی معتقد بود که روز قیامت با خداوند تماس مستقیم خواهد داشت.^۱ فارابی در فلسفه اخلاقیات در کتاب اصول رفتار به آنهایی که خواهان یک زندگی خوب و مرفه هستند به این شرح نصیحت میکند: «انسان باید هر عملی را که از طرف حاکم سر میزند تحسین و تمجید کند و هر چه را که وی اظهار میدارد، قبول و بانظر مثبت آنرا بنگرد.» «هر کسی وظیفه دارد تا حد امکان خود را در برابر حاکم کوچک و بيمقدار بداند و فرض ذمه داشته باشد که حاکم قادر است به آسانی انسان را از کلیه حقوق و مزایای مادی اش محروم سازد.»^۲

بدین ترتیب معلوم میشود که فارابی در فلسفه خود تئوری دموکراسی را دافن میکند، هر نوع احترام و ارزشی را از انسان در جامعه سلب مینماید و او را واجد حقوق و آزادیهای بشری نمی داند.

ابن سینا

ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا (۱۰۳۷-۹۸۰ میلادی) از مشهورترین فلاسفه اسلامی قرون وسطی در بخارا متولد شد و آزهوش و حافظه ای خارق العاده برخوردار بود. ابن سینا ایرانی الاصل و زبان مادری اش فارسی بود. در سن ده سالگی قرآن و دستور زبان عربی را آموخته بود و بر آنها استادی داشت. در سن ۱۷ سالگی دردانش پزشکی به آن درجه از مهارت رسیده بود که نوح بن منصور سامانی پادشاه وقت ایران را که از یک بیماری خطرناک رنج میبرد، درمان کرد و از آن پس به سمت پزشک مخصوص او منصوب شد. این امر سبب گردید که ابن سینا به کتابخانه نوح بن منصور دست یافت و با مطالعه

۱- فارابی، اصول رفتار

2- Runes, *Philosophy for Everyman*, p. 70.

کتابهای کتابخانه مذکور فلسفه یونان و علوم ریاضی و همچنین فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطورا فراگرفت. اگر چه ابن سینا موفق شد با هوش و حافظه خارق العاده اش فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطورا از بر کند، اما نازمانی که تفسیر فارابی را از فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطو مطالعه نکرده بود، موفق به فهم و درک آن نشد. اصول پزشکی ابن سینا تا ظهور «پاراسلسوس»^۱ در دانش پزشکی نفوذ داشت.

فلسفه ابن سینا عموماً از افکار فلسفی ارسطو و فارابی بر مبنای عقاید فلسفی فلاسفه مکتب نوافلاطونی اقتباس شده است. ابن سینا و فارابی هر دو وجود خدا را در روح کرات آسمانی و همچنین در انسان متجلی میدانند. آنها معتقد بودند که روح انسان دارای دو قسمت است. یک قسمت آن بطرف بدن و قسمت دیگر آن بسمت خداست. ^۲ بر طبق عقیده دو فیلسوف مذکور روح بعد از مرگ کلاً بطرف خدا بر میگردد. ^۳

ابن سینا و فارابی همچنین عقیده داشتند، کرات آسمانی دارای حس هستند. هفت آسمان بر زندگی افراد بشر حکومت میکنند و قادر به پیش بینی آینده خواهند بود. فلاسفه مذکور بین سیارات خوب و بد قائل به تفاوت بودند و برای هر یک وظیفه خاصی قائل شده بودند. این دو فیلسوف قسمتی از نوشته های فلسفی خود را به شرح تئوریهای زندگی بعد از مرگ، بهشت و دوزخ، معاد و روز قیامت و همچنین لزوم ریاضت در این دنیا، اختصاص داده اند.

غزالی

امام ابو حامد بن محمد الغزالی (۱۱۱۱-۱۰۵۸ میلادی) در شهر طوس خراسان

۱- Paracelsus (۱۴۹۳-۱۵۴۱ میلادی) یک پزشک سوئیس بود که عقیده داشت سیارات و ستارگان روی افراد بشر و مخصوصاً امراض او تأثیر دارند. بعقیده پزشک مذکور ستارگان دارای اجسام سیالی هستند که خاصیت منطاطیسی داشته و روی بدن افراد بشر اثر میگذارند. بر طبق تئوری «پاراسلسوس» بدن انسان دارای دو خاصیت منطاطیسی است: یکی از آنها اشعه ستارگان را برای تغذیه روح، حواس و مغز جذب میکند و دیگری بوسیله ستارگان مواد لازم برای بدن از قبیل گوشت و خون تهیه میکند.

2- Rehm Cod, 81f, 71b. Quoted by Runz, *Philosophy for Everyman*, p.70.

3- *Ibid.*

بدنیا آمد و از فلاسفه و صوفیان مشهور اسلام بشمار میرود. وی شاگرد امام الجوینی - الحرمین بود و تا زمان مرگ نزد او کسب فیض میکرد. غزالی پس از مدتی اقدامات علمی خود را ترک و برای تبلیغ و موعظه اصول اسلام بصورت واعظی سرگردان از شهری به شهر دیگر مسافرت کرده است. هنگامی که در صف صوفیان درآمد، به وطن خود مراجعت کرد و بقیه عمرش را به نماز و روزه و انجام سایر فرایض مذهبی اختصاص داد.

غزالی در یکی از کتابهای خود تحت عنوان زوال فلسفه نوشته است، فلسفه به سه علت مخالف اصول قرآن است: اول معاد، دوم تقدیر و سرنوشت و سوم روز قیامت، غزالی در کتاب دیگری که بعدها تحت عنوان احیاء الدین برشته تحریر آورده، فلسفه را بعنوان مقدمه الهیات مورد قبول قرار داد.

غزالی عقیده داشت قوانین طبیعی برای شرح فلسفه حیات کافی نیستند. او معتقد بود هر حادثه ای در این دنیا، هر قدر هم که ناچیز باشد به فرمان خدا انجام میگیرد. برای مثال وی عقیده داشت، حتی یک برگ درخت بدون اجازه خدا بر زمین نخواهد افتاد. اگر خداوند اراده کند حتی روغن در چراغ نخواهد سوخت. از اصول دیگر معتقدات فلسفی غزالی این بود که چون خدا تابع قوانین طبیعی نیست، لذا معجزه هایی که در قرآن ذکر شده نمیتوانند با قوانین طبیعی مغایرت داشته باشند.

غزالی معتقد است انسان در هر حالت و در هنگام انجام هر عملی باید خدا را یاد داشته باشد. وی مینویسد: «فراموش نکنید دندانهای خود را بشوئید. موقعی که دندانهای خود را تمیز میکنید، عمل شما باعث خوشنودی خدا و غضب شیطان خواهد شد.»^۱ حتی هنگامی که برای قضای حاجت وارد آبخشنگاه میشوید، خدا را یاد داشته باشید. «موقعی که وارد آبخشنگاه میشوید، ابتدای پای چپ خود را پیش بگذارید و زمانی که از آبخشنگاه خارج میشوید، پای راست خود را پیش بگذارید.» «هنگامی که میخواهید از آبخشنگاه خارج شوید، بگوئید الله اکبر، شکر خدایی را که اجازه داد آنچه که مضر است از من خارج و آنچه که مفید است باقی بماند.»^۲ «حتی زمانی

1- *Ibid.*, p. 72.

2- *Ibid.*

که با همسر خود به رختخواب میروید، باید نام خدا را بیاد داشته باشید.» «موقمی که با همسر تان عمل زناشویی انجام میدهد، در هنگام تخلیه عصبی بگوئید، الله اکبر»^۱

غزالی در یکی از کتب خود که تحت عنوان گوهرهای دانش به چاپ رسیده است، درباره زندگی پس از مرگ مینویسد، روح انسانی که دارفانی را ترک میکند، باندازه یک زنبور است. اگر روح بدون گناه باشد، بوسیله دوفرشته خوش لباس در یک قطعه پارچه ابریشمین پیچیده و به آسمان برده میشود و اگر روح متعلق به انسان گناهکاری باشد، دوفرشته زشت نهاد آنرا در یک قطعه گونی می پیچند و آنرا به جهنم پرتاب میکنند.

هنگامی که فارابی، ابن سینا و غزالی که از برجسته ترین فلاسفه اسلامی بوده و مخصوصاً فارابی که معلم دوم عنوان گرفته، چنین طرزفکری در فلسفه مذهبی داشته باشند، آنوقت متون کتاب حلیة المتقین و بحار الانوار ملا محمد باقر مجلسی و رساله توضیح المسائل روح اله خمینی زیاد در نظرمان شگفت انگیز جلوه نخواهد کرد.

ابن رشد

از قرن دوازدهم بعد و مخصوصاً در عصر رنسانس فلسفه در غرب به پیشرفت های قابل ملاحظه ای نائل شد، اما افکار فلسفی فلاسفه مسلمان کشورهای غربی از حدود اصول و احکام جزمی قرآن فراتر نرفت. از فلاسفه مهم این عصر میتوان «ابو بکر محمد بن بجاه»، «ابن طفیل» و «اوروس» معروف به «ابن رشد» را نام برد. افکار فلسفی فلاسفه مذکور معمولاً در چارچوب فلسفه ارسطو و اصول مذهبی قرآن و اسلام تجزیه و تحلیل شده است.

یکی از فلاسفه مسلمان این دوره ابو بکر محمد بن بجاه (۱۱۳۸-۱۱۰۰ میلادی) است که کتابی تحت عنوان راهنمای تنهایی به رشته تحریر درآورد و در کتاب مذکور

1- *Ibid.*

افکار فلسفی غزالی را پیروی و ضمن اینکه فلسفه افلاطون مبنی بر اتحاد بشر با خدا را مورد تأیید قرار داده، تفسیراتی نیز بر عقاید فلسفی ارسطو آورده است.

دومین فیلسوف مهم این عصر «ابو بکر بن طفیل الکاوسی (۱۱۸۵-۱۱۱۰ میلادی) است که هدف فلسفه اش شرح رابطه بین فلسفه و اصول مذهبی بوده است. فیلسوف مذکور راه را برای نفوذ فلسفه «اوروس» (عبدالولید محمد بن احمد بن رشد ۱۱۹۸-۱۱۲۶ میلادی) هموار کرد. الکاوسی به این رشد اصرار کرد نوشته های فلسفی اش را به تفسیر عقاید فلسفی ارسطو اختصاص دهد. دلیل اینکه الکاوسی به این - رشد اصرار کرد که نوشته های فلسفی اش را به افکار فلسفی ارسطو اختصاص دهد این بود که ارسطو همه چیز را ناشی از خدا می داند. الکاوسی عقیده دارد همانطور که خداوند در واقع منشاء الهام دهنده دانش بشری است، احکام قرآن را نیز باید حد غایت مطلوب اصول حقوق و اخلاق دانست. بهمین دلیل بود که صرف نظر از الکاوسی، کلیه فلاسفه عرب و مسلمان، ارسطو را فیلسوف کمال مطلوب دانسته و فلسفه او پیوسته منشاء الهام دهنده افکار فلسفی آنها بوده است.

ابن رشد که به سلطان فلسفه و دانش عرب مشهور شده است، در «کوردووا»^۱ متولد شد. او ابتدا به تحصیل الهیات و فقه و سپس طب، ریاضیات و فلسفه پرداخت. ابن رشد بعنوان فردی که به فلسفه ارسطو آشنا بوده و قادر به تجزیه و تحلیل افکار فلسفی ارسطو می باشد، به خلیفه ابو یعقوب یوسف معرفی شد. اما بنظر می آید که وی زبان یونانی نمیدانست.^۲

خلیفه مذکور، ابن رشد را در سال ۱۱۸۴ میلادی بعنوان پزشک مخصوص خود انتخاب کرد، اما دو سال بعد وفات یافت. یعقوب المنصور که بعد از ابو یعقوب یوسف به خلافت رسید، برای مدت یازده سال ابن رشد را در سمت پزشک مخصوص خود ابقاء کرد. اما مخالفان ابن رشد نزد خلیفه از او سعایت کردند و به خلیفه اطلاع دادند که ابن رشد

۱- Cordova شهری است در جنوب اسپانیای فعلی. ابتدا جزئی از فنیقیه بود و بعداً جزء کارتاژ شد. در قرن دوم میلادی به تصرف روم درآمد و جزئی از مستعمره رومی «باتیکا» شد.

2- Russel, *A History of Western Philosophy*, p. 425.

در شرح افکار فلسفی اش از اصول اسلام تخطی میجوید و از افکار فلاسفه قدیم برای یافتن حقیقت استفاده میکند. بدگویی مخالفان در خلیفه مؤثر واقع افتاد و ابن رشد را به محلی نزدیک «کوردووا» در مراکش تبعید کرد.

پس از تبعید ابن رشد، خلیفه المنصور فرمانی صادر کرد و بر طبق آن اعلام داشت، هر کس فکر کند حقیقت را میتوان با عقل مطلق درک کرد و از یافتن حقایق بوسیله قرآن خودداری کند، خداوند او را به آتش جهنم خواهد سوزانید. در پیروانتشار فرمان مذکور کلیه کتبی که در باره منطق و متافیزیک برشته‌تحریر درآمده بود، همه بعنوان کتب و نوشتجات ضالّه سوزانیده شد.

اگر چه ابن رشد مانند سایر فلاسفه اسلامی به اصول قرآن و اسلام ایمان کامل داشت، اما یک مسلمان قشری و متعبد نبود. سایر فلاسفه اسلامی کاملاً قشری بودند و عقیده داشتند فلسفه اصولاً مخالف اصول و احکام اسلامی است. امام غزالی در کتاب معروف خود تحت عنوان زوال فلسفه اظهار عقیده کرد که چون کلیه حقایق لازم در قرآن شرح داده شده است، لذا برای درک و تجزیه و تحلیل اصول قرآن و اسلام نیازی به تفکر فلسفی وجود ندارد. ابن رشد در برابر کتاب مذکور امام غزالی، کتابی تحت عنوان تهافت التهافت برشته‌تحریر درآورد و در تألیف مذکور به ادعای غزالی پاسخ داد. غزالی عقیده داشت خداوند دنیا را از هیچ آفریده و بدن انسان دارای معاد خواهد بود و دوباره پس از مرگ زنده خواهد شد. بنابراین چون فلاسفه قادر به شرح و تجزیه و تحلیل واقعیات مذکور نیستند و هر نوع تفکر فلسفی در این باره حقیقت را لوث خواهد کرد، لذا فلاسفه باید از شرح اصول ماوراء الطبیعه بوسیله فلسفه خودداری و برای درک امور مذکور از اصول و احکام قرآن استفاده شود.

ابن رشد مذهب رایج واقعیت فلسفی میدانست که لباس تمثیل به آن پوشانیده شده است. افکار فلسفی ابن رشد که حاکی از مخالفت با فنانا پذیری بشر بود، در اروپا در بین آزادفکران و مخصوصاً در دانشگاه پاریس طرفداران بسیاری داشت. اصولاً ابن سینا بیشتر بین مسلمانان و ابن رشدز یادتر در بین مسیحیان شهرت دارند.

ابن رشد که به سلطان فلسفه و دانش عرب مشهور شده، عقیده داشت فارابی، غزالی و مخصوصاً ابن سینا، قادر به درک فلسفه ارسطو نشده و افکار فلسفی وی را منسخ کرده اند.

معهداً این رشد خود عقیده داشت که کلیه رشته های علوم مختلف، مجموعه ای از اصول هنری کامل و مجزا از یکدیگر است که فردی آنرا به فرد دیگری تحویل میدهد.^۱ افکار فلسفی این رشد نشان میدهد که او اطلاعاتش را درباره افکار فلسفی ارسطو تنها از چند کتاب مغلوطی که به عربی ترجمه شده بود، فرا گرفته و هیچگاه به عمق فلسفه یونان پی نبرده بود.

اگرچه این رشد بشدت افکار فلسفی ابن سینا را مورد انتقاد قرار داد، معیناً قویاً معتقد بود که منظومه شمسی و کرات آسمانی بوسیله خدا کنترل و اداره میشوند و فرشتگان امر بر آن و خدمتگزاران او هستند. ابن رشد عقیده داشت، روح هر یک از کرات آسمانی دارای یک مغزو یک وجود جاودانی است، اما برخلاف ابن سینا وی معتقد نبود که کرات آسمانی دارای حواس مختلف میباشند. ابن رشد همچنین عقیده نداشت که کرات آسمانی قادر به تغذیه و تولید مثل هستند.^۲ یکی از معتقدات فلسفی ابن رشد این بود که قرآن وسیله اثبات وجود خداست.^۳ افکار فلسفی ابن رشد هیچگاه از قرآن و فلسفه ارسطو که در آن دوره عمومیت داشت منفک نشد. بطوریکه «شمولدر» یکی از عرب-شناسان مشهور گفته است: «فلاسفه عرب همیشه از فلسفه ارسطو گدایی کرده و به نقد و تفسیر افکار فلسفی فلاسفه افلاطون نوپرداخته اند.»^۴



بطور خلاصه میتوان گفت در حالیکه هدف فلسفه اندیشه گری برای درک حقایق و تجزیه و تحلیل معتقدات انسان بمنظور کشف هنجارهایی است که انسان را به افکار و منشئی راستین رهنمون میشود، اما در اسلام فلسفه در بند یک رشته اصول و افکاری که در هر نوع نقد و اصلاح بروی آنها بسته شده، به حالت هنجام درآمده و فلاسفه اعراب و اسلام، اگرچه از نظر هوش و استعداد انسانی از برجسته ترین نوایغ فلسفی غرب دست

۱- ابن رشد، مقدمه ماوراء الطبیعه.

۲- مأخذ بالا، فصل چهارم.

۳- ابن رشد، فلسفه و حکمت الهی.

4 - Schmolder, *Essai Sur les Ecoles Philosophics Chez les Arabes*, p. 132.

کمی نداشته اند، معبذانیوغ و اندیشه های خلاقه خود را در اصول سنگی شده مذهبی زندانی کرده و بنابراین گامی در تحقق هدفی که باید در ژرف اندیشی های فلسفی بکار رود، برنداشته اند. *

فصل دوازدهم

شخصیت محمد

فرد بشر هیچگاه بیش از زمانی که زیر تعصبات مذهبی قرار میگیرد، شرارت را در حد کمال و با نهایت خرسندی مرتکب نمیشود.

پاسکال

بازشناسی ژرفی که از احکام قرآن و همچنین اصول اسلام بر اساس صد ها مدارک و مآخذ مستند و معتبر در این کتاب بعمل آمده تردیدی برای خواننده باقی نمیگذارد که قرآن محصول مغز یک انسان زمینی و آنها هم محمد بن عبدالله، یعنی انسان نابغه ای که خود را پیامبر خدا و اسلام معرفی کرده، میباشند. بنا بر این بی-مناسبت نیست قبل از اینکه بحث این کتاب را ببندیم، نگاهی نیز به شخصیت محمد و عناصر تشکیل دهنده آن بیندازیم.

بر طبق نوشته های معتبری که در دست است، محمد دارای قامتی متوسط و یا کمی بلندتر از متوسط، سینه و شانه هائی پهن و رو بهمرفته ساختمان بدنی ستبر و محکم بوده است. بازوهایش دراز و دستها و پاهایش خشن بوده، پیشانی اش

فراخ و برجسته و بینی اش انحناء داشته است. چشمهایش درشت و مشگی کمی متمایل به قهوه‌ای، موهای سرش پر پشت و بلند و کمی مجعد، ریشهایش انبوه، سینه و گردنش دارای کمی مو، گونه‌هایش فرورفته، دهانش گشاد و دارای لبخندی مطبوع بوده است. علی بن ابوطالب، عموزاده محمد در وصف وی میگوید: «محمد دارای قدی میانه، مغزی پر بار، ریشی انبوه، دست و پائی ستبر، ساختمان استخوانی محکم و قیافه‌ای گلگون بود.»^۱ او بهمرفته میتوان گفت که محمد از حسن جمال برخوردار بوده است. محمد پیوسته در هنگام راه رفتن گامهای تند و سریع بر میداشت، چنانچه گوئی از سرآزیری پائین می‌رود و از اینرو برای همراهانش مشکل بود، خود را با او همگام کنند.

محمد مردی فکور بود و پیوسته خود را با امری مشغول میکرد. او هیچگاه بدون لزوم صحبت نمیکرد. زمانی که لب به سخن میگشود، تنها در مورد مطلب خاصی که مورد بحث بود، سخن میراند و کمتر به حواشی موضوع مورد بحث می پرداخت. طرز سخن گفتن او از ابتدا تا انتها بریده و تند بود. محمد قدرت زیادی در کنترل احساساتش داشت. هنگامی که از کسی میرنجید، صورت خود را از وی بر میگردانید و زمانی که خوشحال بود، چشمانش را بزیر می انداخت. در موقع گفتگو با افراد از حضور ذهن بهره میبرد و رفتارش پیوسته با متانت توأم بود. او بندرت قهقهه خنده سر میداد و خنده‌هایش بیشتر حالت لبخند داشت.

بر طبق یکی از احادیث، محمد بسیار مهربان، خوشخو و صمیمی بود. هنگامی که او با کسی دست میداد، هیچگاه قبل از طرف، دستش را از دست وی رها نمیکرد و موقعی که با کسی مذاکره میکرد، هرگز صورت خود را قبل از طرف مذاکره از وی برنمیگرفت. هیچگاه اتفاق نیفتاد که یک عرب و یا یک سیاهپوست با محمد سخن بگویند و از وی پاسخی نشنوند. محمد همیشه به هر کس میرسید اعم از اینکه وی طفل یا سیاهپوست بود، به او سلام میکرد. محمد، از بین زنان به بیوه‌ها، از بین عطرها به عطر مشک و از غذاها به خرما،

1- Abulfeda, *Vie de Mahomet*, p. 94.

خیار، عسل، کدو و مخصوصاً گوشت گوسفند علاقه داشت. سرگرمی مطلوب او تعمیر و وصالی کفش هایش بود. شاید هیچگاه بیش از زمانی که قطع سر دشمنانش را مشاهده میکرد به وجد و سرور نمی آمد.^۱

محمد از لباسهایی که دارای آستر ابریشمین بود نفرت داشت، با ربا مخالف بود، از سگ، یهودیان و مسیحیان نفرت داشت. از شعرا بدش میآمد و زمانی گفت: «جای کلیه نقاشان در جهنم خواهد بود.»^۲

زمانی از عایشه درباره رفتار محمد در زندگی خصوصی اش پرسش بعمل آمد. عایشه پاسخ داد: «محمد شریف ترین و متین ترین مردی است که من تا کنون دیده ام. اما از نظر سایر خصوصیات انسانی وی با دیگران تفاوتی نداشت، بغیر از اینکه او بسیار میخندید و لبخند میزد.»^۳

محمد استعداد زیادی برای جلب دیگران داشت. او بطور شگفت انگیزی قادر بود عقیده افراد ناراضی را باآسانی در جهت عکس تغییر دهد. هنگامی که موقعیت ایجاد میکرد، محمد بقدری به دشمنانش محبت میکرد که خشم دوستانش را برمی انگیخت. محمد برای دوست یابی استعداد زیادی داشت و کمتر کسی میتوانست در برابر خوی جاذبه او مقاومت کند. محمد تا آنجائی که برایش امکان پذیر بود، در برابر قوانین و مقرراتی که خود وضع کرده بود منطف میشد.

البته باید توجه داشت که از نقطه نظر روانشناسی، میل وافر برای شهرت و کسب محبوبیت یک ضعف اخلاقی است که از خصایص منفی انسان ناشی میشود و نه قدرتهای اخلاقی او. انسانی که میل زیاد برای کسب شهرت و محبوبیت بوسیله عامه داشته باشد، معمولاً بسیار حساس و زود رنج خواهد شد و برای تشفی خصوصیات روانی خود کمتر به رعایت حقوق دیگران توجه خواهد کرد. چنین شخصی معمولاً نسبت به دوستان قدیمی و آزموده اش بی اعتنا و سرد

1- Charles Francis Potter, *The Great Religious Leaders* (New York: Simoin & Schuster, 1958), p. 283.

2- *Ibid.*

۳- محمد بن سعد، کتاب طبقات الکبیر، ۹ جلد، تصحیح بوسیلہ ساچو (لیدن: ۱۳۲۲ هجری)،

جلد دوم، صفحه ۹۱

خواهد بود، آنها را برای کسب دوستان و یاران جدید به آسانی و ارزانی خواهد فروخت و در برابر دشمنانش ضعف آمیخته با تمایل به دوستی نشان خواهد داد. از طرف دیگر، افرادی که در این گروه روانی قرار میگیرند، پیوسته خود را برای دوستی آماده نشان میدهند، خوی و طبیعت اجتماعی بودن در آنها بسیار قوی است و تمایل زیادی برای افزودن به تعداد دوستانشان دارند. محمد مظهر بارزی از این طبقه افراد بود و راز هنر او در ابراز تقیه این بود که خشم و ناراضی خود را در زیر نقاب دوستی و صمیمیت پنهان سازد.

از طرف دیگر نباید فراموش کرد کسی که وارد بازی سیاست میشود، باید در ابراز تقیه مهارت لازم داشته باشد و محمد از این هنر بهره لازم میبرد. «آنیاس سیلوپوس» پاپ پی دوم که در ضمن از سیاستمداران، شعرا و نویسندگان معروف بشمار است، میگوید: «شخصی که قادر به پنهان کردن افکار و عقایدش از دیگران باشد، میدانند چگونه بر مردم حکومت کند.»^۱ بدیهی است که محمد از این هنر سرمایه کافی داشت و بعلاوه وی از قدرت مسک نفس زیاد برخوردار بود و مخصوصاً این خاصیت روانی در پیروزیهای سیاسی او بسیار موثر افتاد.

تمایل محمد به زن و ازدواج یکی از نقاط ضعف بزرگ اخلاقی او و یکی از سلاحهای غیر قابل دفاعی بوده که مخالفانش پیوسته بر ضد او بکار برده اند. پس از اینکه محمد به قدرت رسید و در حالیکه سن او از پنجاه تجاوز میکرد، در حدود بیست زن اعم از عقدی، صیغه، برده و غیره در حرمسرایش بسر میبردند. بعضی از نویسندگان غربی در مقام دفاع از محمد برآمده و نوشته اند، عمل محمد را در تمایل به زن نباید در چارچوب اخلاقیات غرب بررسی کرد، بلکه این عمل را باید در فرهنگ نسبی اعراب قرن ششم میلادی و وضع فردی و اجتماعی زن در جامعه عرب بدوی آن زمان تجزیه و تحلیل کرد.

اما نویسندگان مذکور نباید فراموش کنند که محمد خود را پیامبر خدا معرفی

1- Tor Andrae, *Mohammed: The Man and his Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1935), p. 187.

کرد و پیامبر خدا باید از هر لحاظ منزّه و بی عیب و رفتارش برای دیگران نمونه باشد. انسانی که حتی خود را عابد و زاهد میداند و دعوی زهد و تقوی میکند، باید قواعد اخلاقی را لااقل در سطحی بالاتر از مردم عادی رعایت کند، چه رسد به کسی که خود را پیامبر و نماینده خدا معرفی میکند. اما محمد پیامبر خدا، با صدور یک آیه^۱ که مدعی بود از آسمان آمده، خویشتر را از قیود اخلاقی برای استفاده از زن استثناء و آزاد کرد و اعلام نمود که وی بدون رعایت مقرراتی که برای مسلمانان وضع شده، با هر زنی اراده کند، میتواند ازدواج نماید.

خدیجه اولین همسر محمد در سال ۶۱۹ میلادی، یعنی سه سال پیش از هجرت وفات یافت. اگر چه بنظر میرسد که محمد نسبت به خدیجه مانند سایر زنانی که بعد از نبوت با آنها ازدواج کرد، شور عشقی نداشت، اما پس از مرگ خدیجه پیوسته از او به نیکی یاد و ویرا تعریف و تمجید میکرد.^۲ یک پسیکوانالیست گفته است، دلیل وابستگی عاطفی محمد به خدیجه آن بود که محمد در طفولیت مادر خود را از دست داده و از مهر و محبت گرم مادری محروم مانده بود و از اینرو به یک زن مسن تر از خود که میتواند است خلاء مهر مادری را برایش پر کند، احساس شدید عاطفی پیدا کرده بوده است.^۳

۱- به آیه ۳۶ سوره احزاب و مطالب صفحه شماره ۲۸۸ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۲- عایشه میگوید، روزی شخصی در خانه را زد و اجازه ورود خواست. هنگامی که محمد متوجه شد، شخص مذکور «حلا» خواهر خدیجه است، در حالیکه صدایش می لرزید، اظهار داشت: «اوه، خداوند، این (حلا) است.» عایشه میگوید، با شنیدن حرف مذکور، احساس حسادت چنان بر من غلبه کرد که فریاد زدم: «چرا تو همیشه از این پیرزن قریشی بی دندان و دهان قرمز، یاد میکنی. در حالیکه سرنوشت او را از تو گرفته و خداوند بهتر از او را نصیب تو کرده است.»

• Maxime Rodinson, *Muhammad*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971), p. 51.

3- *Ibid.*

بطوری که گفتیم، محمد نسبت به خدیجه احساس شدید عاطفی داشت، با این وجود پس از مدت کوتاهی پس از درگذشت خدیجه، در همان سال مرگ خدیجه با «سوده بنت زمعه» ازدواج کرد. سوده در واقع اولین همسری است که محمد بعد از مرگ خدیجه و قبل از هجرت اختیار کرده است. بعد از هجرت، محمد در سن ۵۴ سالگی با عایشه و دو سال بعد با حفصه دختر عمر و در سال بعد در سن ۵۷ سالگی در دو ماه متوالی با دو همسر تازه (زینب بنت خزیمه و امه سلمه بنت ابی لهب) ازدواج کرد. بعد از آن با زینب بنت جحش همسر پسر خوانده اش زید که شرح جزئیات آن از صفحه ۲۸۷ بعد این کتاب آمده است ازدواج کرد و در همان سال همسر هفتمی اش را به انضمام یک صیغه جدید به حجله برد. پرفسور «وات»^۱ در صفحات ۳۹۵ تا ۳۹۹ کتابش، تعداد زنانی را که محمد با آنها انواع و اقسام روابط گوناگون زناشویی، صیغه و غیره داشته و یا بدون اینکه عقد ازدواج انجام بگیرد، با آنها برای ازدواج وارد مذاکره شده، با نام و نشان تعداد می و شش نفر ذکر کرده است. کلیه همسران محمد بغیر از خدیجه از او جوان تر بوده اند.

ابن عباس گفته است: «باید در واقع گفت، بالاترین مقام مسلمانان (یعنی محمد) از لحاظ شور جنسی نسبت به زنان نیز بین مسلمانان بالاترین مقام را حائز بوده است.»^۲

محمد به اطفال علاقه فراوان داشت و شاید علت این امر را بتوان مرگ زودرس فرزندانش در طفولیت دانست. او به پسر خوانده اش زید نیز علاقه میورزید، معهذاً بطوریکه میدانیم به همسر او زینب بنت جحش دل باخت و با

1- Montgomery Watt, *Muhammad at Medina* (Oxford: Oxford University Press, 1956), pp. 395-99.

2- William Muir, *The Life of Muhammad, A New and Revised Edition* by T.H. Weir (Edinburgh: John Grant, 1911), p.515.

صدور یک آیه الهی او را تصاحب و بهم‌سری خود در آورد.^۱ محمد به یکی از نواده هایش بنام امامه نیز علاقه میورزید و او را روی شانه هایش حمل می‌کرد. علی بن ابیطالب، پسر عموی محمد نیز مورد علاقه وی بود، اما محمد بفراس‌ت دریافته بود که علی سیاستمدار قابل‌نبود. محمد در جوانی لقب امین گرفت و «محمد امین» نامیده می‌شد، اما پس از کسب قدرت در مدینه، استفاده از مکر، حيله و نیرنگ یکی از روشهای عادی حکومت او شد و جزئی از شخصیت او را تشکیل داد. وقایع و حوادث مشروح در زیر نمونه های بارزی از دسیسه های محمد است که بمنظور اثبات ادعای مذکور به توضیح آنها پرداخته می‌شود:

۱- در حادثه نخله که جزئیات آن در صفحه ۱۸۷ همین کتاب شرح داده شده است، برخلاف رسوم اعراب، در ماه‌هایی که جنگ حرام دانسته شده بود (ذیقلمه، ذیحجه، محرم و رجب) حتی راهزنان نیز در ماه‌های مذکور از حمله به کاروانها و مسافرین خودداری می‌کردند و همچنین دشمنان خونین در آن ماه‌ها سلاح بر زمین می‌گذاشتند، محمد دستور حمله به کاروانی را که از طائف به مکه می‌رفت در محل نخله صادر کرد و بعد برای اینکه قبیح عمل مذکور را منتفی سازد، آیه ۲۱۷ سوره بقره را نازل کرد.

دستور محمد در حمله به کاروان مذکور و کشتن کاروانسالاران در روز آخر ماه رجب که یکی از ماه‌های حرام بود نه تنها فریاد سرزنش‌بار مردم مکه، بلکه حتی صدای اعتراض بت پرستان و یهودیان مدینه را نیز برآورد و مردم عربستان، این عمل محمد را خیانتی بی سابقه به یکی از فرهنگ های قومی خود تلقی کردند.^۲

۲- یکی دیگر از اقدامات محمد که نه تنها با معاهده حدیبیه که وی با سکنه مکه امضاء کرده بود، بلکه با کلیه اصول اخلاقی مغایرت داشت، تحریک و حمایت او از یک راهزن حرفه ای بنام ابوبصیر بود. شرح واقعه به قرار زیر است:

۱- آیه ۳۶ سوره احزاب. به صفحه‌های شماره ۲۸۷ و ۲۸۸ همین کتاب مراجعه فرمائید.

2- Rodinson, *Muhammad*, pp. 163-65.

ابوبصیر یکی از جوانان با هوش و کاردان یکی از طوایف مکه بود که بعلت مسلمان شدن بوسيله رهبران قبیله خود زندانی شده بود، اما چون جوان زرنگ و با تدبیری بود، موفق شد از زندان فرار کند و به محمد در مدینه پناه ببرد. پس از فرار ابوبصیر از مکه، دو نماینده از طرف قریش وارد مدینه شدند تا او را از محمد تحویل بگیرند و با خود به مکه ببرند. ابوبصیر توقع داشت، چون اسلام اختیار کرده بود، محمد و پرا در پناه خود قرار دهد و از تحویل وی به نمایندگان قریش خودداری کند. اما محمد اظهار داشت، چون بر طبق معاهده حدیبیه متعهد شده است، افراد مکی را که به مدینه پناهنده میشوند، به مقامات مکه تحویل دهد، قادر نیست در پناه ابوبصیر اقدامی انجام دهد و ناچار است و پرا به افراد طایفه اش مسترد دارد. در ضمن به ابوبصیر اعلام داشت که خداوند در این باره به وی کمک خواهد کرد و اجازه نخواهد داد، چون وی اسلام آورده، دشمنانش آسیبی به او برسانند.

در راه مدینه به مکه، هنگامی که ابوبصیر و دو نماینده مذکور برای صرف ناهار توقف کرده بودند، ابوبصیر یکی از زندانیانانش را به بهانه اینکه قصد دارد، تیزی شمشیرش را آزمایش کند فریب داد و او را با شمشیر خودش مقتول کرد و در حالیکه هنوز خون از شمشیرش می چکید، مجدداً به محمد پناهنده شد. زندانیان دیگر که اصولاً یک غلام آزاد شده بود و برای کمک به زندانیان مقتول به این ماموریت اعزام شده بود، نیز به مدینه بازگشت. محمد ابوبصیر را به زندانیان دوم تحویل و به او دستور داد، ابوبصیر را با خود به مکه مراجعت دهد. زندانیان دوم اظهار داشت، به تنهایی از عهده ابوبصیر بر نخواهد آمد و لذا از انجام ماموریت امتناع کرد.

با توجه به اینکه محمد قبلاً ابوبصیر را به نماینده های اعزامی از مکه تحویل داده بود، دیگر خود را در برابر معاهده حدیبیه مسئول نمیدانست. اما چون فکر میکرد اگر ابوبصیر در مدینه باقی بماند و مقامات قریش مجدداً نماینده هائی برای تحویل گرفتن وی گسیل دارند، او مجبور است ابوبصیر را به آنها تحویل دهد،

لذا به وی اشاره کرد، از مدینه خارج شود و به نقطه دیگری برود.^۱ ابوبصیر احتمالاً با حمایت محمد گروهی از افراد راهزن را گرد خود جمع آوری کرد و به یکی از نقاط ساحلی دریای سرخ رفت.^۲ در آنجا گروه دیگری از مسلمانان به وی ملحق شدند و اگرچه به انجام فرایض مذهبی اسلام می پرداختند و پشت سر ابوبصیر نماز می گذاردند، ولی در ضمن به شغل راهزنی و قتل و غارت کاروانهایی که از آنجا عبور میکردند، اشتغال یافتند. کار راهزنی و قتل و غارت گروه ابوبصیر به جایی رسید که راهها حتی از زمان جنگ بین محمد و قریشیان نیز ناامن تر شد. بر هیچکس پوشیده نبود که ابوبصیر بدون حمایت محمد قادر به انجام شرارتهای مذکور نبود و بدون تردید محمد ویرا در دست زدن به این اعمال ناانسانی و جنایتکارانه تشویق و پشتیبانی میکرد.

چون ناامنی کاروانها روز بروز زیادتر میشد و اهالی قریش با توجه به بعد مسافت قدرت قلع و قمع ابوبصیر و گروه هفتاد نفری راهزنان زیر فرمان او را نداشتند لذا نمایندگانی نزد محمد اعزام و از او تقاضا کردند، ابوبصیر را از راهزنی و قتل و غارت بازدارد. محمد تقاضای آنها را رد کرد و پاسخ داد، این کار به وی ارتباطی ندارد.^۳

اهالی قریش بر اصرار خود افزودند و لذا محمد موافقت کرد، در صورتیکه اهالی قریش از حقوقی که بموجب معاهده حدیبیه در باره استرداد آن گروه از اهالی مکه که به مدینه وارد و به محمد پناهنده میشوند، صرف نظر کنند، وی به- غائله ابوبصیر و اشرار طرفدار او خاتمه خواهد داد.

اهالی قریش ناچار با پیشنهاد محمد موافقت کردند و لذا محمد نامه ای به- ابوبصیر ارسال و ضمن آن او را از انجام راهزنی و قتل و غارت بازداشت. نامه

1- Montgomery Watt, *Muhammad: Prophet and Statesman*, (Oxford: Oxford University Press, 1971), p. 199.

2- *Ibid.*

3- R.V.C. Bodley, *The Messenger: The Life of Mohammed* (New York: Doubleday and Company, Inc., 1946), p. 260.

محمد در موقعی به ابوبصیر رسید که وی بعلت زخمی که در یکی از رازهنیها برداشته بود، در حال احتضار بسر میبرد و سرانجام جان سپرد. پس از مرگ ابو-بصیر، طرفدارانش ویرا مدفون کردند و در محل دفن وی مسجدی بنا ساختند و خود به مدینه رفتند.

۳- یکی دیگر از دسایس محمد در موردی به وقوع پیوست که وی برای گرفتن خونبهای دو نفر مقتول، به محل سکونت قبیله یهودی بنی النضیر رفته بود. در زمانی که یهودیان مقدمه پذیرائی از او و همراهانش را برای ناهار فراهم میکردند، محمد به یک بهانه مضحک مبنی بر اینکه جبرئیل بر او نازل شده و اظهار داشته است یهودیان قصد قتل او را دارند، محل را ترک و بعد نسبت به یهودیان سختگیری کرده، مردانشان را قتل عام کرد، اموالشان را تصاحب نمود و زن و بچه آنها را اسیر کرد و بمرض فروش گذاشت. شرح واقعه مذکور به قرار زیر است:

یکی از روزهای سال سوم هجرت، محمد به اتفاق گروهی از اصحابش و از جمله ابوبکر و عمر برای جمع آوری پول جهت پرداخت خونبهای دو نفر از اهالی طایفه بنی امیر که در هنگام خواب بوسیله یکی از اتباعش به قتل رسیده بودند، برای ملاقات و گفتگو با رهبران طایفه یهودی بنی النضیر که با طایفه بنی امیر هم-پیمان بودند، به قلمه آنها رفت. مقامات طایفه بنی النضیر با تقاضای محمد موافقت و از او دعوت کردند برای صرف غذا مهمان آنها باشد. محمد تقاضای سران طایفه بنی النضیر را قبول، ولی پس از چند لحظه بمنوان قضای حاجت آنجا را ترک کرد و ناپدید شد. اصحاب وی مدتی انتظار مراجعت او را کشیدند، اما چون از او خبری نشد، آنها نیز ناچار آنجا را ترک کردند و به خانه محمد رفتند. محمد به آنها اظهار داشت که چون جبرئیل بر او نازل شد و اظهار داشت، یهودیان طایفه بنی النضیر قصد قتل او را دارند، لذا وی مجبور به ترک محل شد. سپس محمد بن مسلمه را نزد رهبران طایفه بنی النضیر گسیل داشت و به آنها پیغام داد:

۱- محمد بن عمر الوائلی، کتاب المغازی، صفحات ۶۲۹-۶۳۱.

2- Rodinson, *Mohammad*, p.192.

«پس از کشف خیانت شما، از این پس من قادر به زندگی با شما در مدینه نیستم، به شما ده روز مهلت میدهم شهر مرا ترک گوئید و از آن بعد، گردن هریک از افراد طایفه شما که در این شهر دیده شود، زده خواهد شد.»^۱ سران طایفه بنی-النضیر به محمد بن مسلمه اظهار داشتند ما با محمد پیمان بسته ایم که با صلح و صفا در کنار یکدیگر در مدینه زندگی کنیم و توقع پیمان شکنی از پیامبر خدا نداریم. محمد بن مسلمه اظهار داشت، اکنون همه چیز تغییر کرده و معاهده های منمقده بین ما دیگر بقوت خود باقی نخواهند بود. بر طبق دستور پیغمبر خدا شما باید کلیه مایملک خود را بردارید و باتفاق چار پایانتان این منطقه را ترک کنید. قسمتی از قیمت نخلستانهایتان نیز بشما پرداخت خواهد شد.^۲

یهودیان بنی النضیر در صدد ترک مدینه بودند، ولی از یک طرف رهبر آنها «حیه» با ترک مدینه مخالف بود و از دگرسو، عبدالله بن ابی رهبر منافقین و همچنین سران سایر قبایل یهودی مدینه قول دادند بر ضد محمد از آنها حمایت کنند. بدین ترتیب یهودیان بنی النضیر از قبول پیشنهاد محمد سر باز زدند و در برابر او تصمیم به مقاومت گرفتند.

محمد و پیروانش مدت دو هفته قلعه بنی النضیر را محاصره کردند و راه عبور و رسانیدن آذوقه را بر یهودیان بستند. در پایان هفته دوم محاصره، محمد برای وارد کردن فشار روانی به افراد قبیله مذکور دستور داد نخلستانهای خرماي آنها را قطع کنند. افراد طایفه مذکور لب به اعتراض گشودند و اظهار داشتند از کسی که خود را پیامبر خدا و مامور ارشاد مردم میدانند، شایسته نیست دست به کار غیر انسانی و یراتی و تباهی وسیله ارتزاق مردم بزند. محمد در پاسخ آنها آیه ۵ سوره حشر را نازل کرد که حاکی است:

... مَا تَطْعَمُونَ مِنْ لَيْسَةٍ أَوْ نَرَكَمُومًا قَائِمَةً عَلَىٰ أَرْسُلِهَا فَبِئْسَ اللَّهُ وَلِيًّا خِيَرِ الْفَاسِقِينَ ○
 «... اگر شما نخلی را قطع و یا آنرا سرپا نگه دارید، همه به امر خداوند بوده و قطع آن

1- Ibid.

2- Ibid.

برای مجازات فاسقین یهود الزام آور بوده است.»

سرانجام در برابر فشارهای مذکور، یهودیان بنی النضیر، مخصوصاً با توجه باینکه عبدالله ابی هیچ اقدامی در حمایت از آنها بعمل نیاورد، حاضر به قبول شرایط محمد و ترک محل سکونت خود شدند، اما محمد که متوجه شد یهودیان در فشار قرار گرفته و در شرف شکست خوردن هستند، شرایط سنگین تری به آنها تحمیل کرد و اعلام داشت، شرایط قبلی اکنون منقضی شده و یهودیان بنی النضیر اجازه دارند فقط آنچه شترهایشان میتوانند حمل کنند با خود ببرند و اجازه حمل سایر اموال و مخصوصاً سلاحهای جنگی خود را نخواهند داشت.^۱

یهودیان بنی النضیر که جان خود را در خطر می دیدند، شرایط مذکور را قبول کردند، آنچه را می توانستند با ۶۰۰ شتر خود حمل کردند و بقیه و از جمله کلیه سلاحهای خود را در محل ترک کردند، بعضی از آنها رهسپار خیبر و گروهی عازم سوریه شدند.

پس از اخراج طایفه بنی النضیر از مدینه، محمد آیات ۶ و ۷ سوره حشر را نازل کرد: آیه ۶ سوره حشر در این باره میگوید:

وَمَا آتَاكَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ شَيْءٍ فَكَأَوْجَعْتُمْ عَلَيْهِمْ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُكَلِّمُ
رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

«و آنچه را خداوند از مال آنها (یهودیان) برسم غنیمت به شما داد، متعلق به رسول است زیرا شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استری نداشتید و لکن خدا رسولانش را بر هر که بخواهد مسلط میگرداند و خدا بر هر چیز تواناست.»

سپس اموال یهودیان بین دو نفر از انصار فقیر و مهاجرین تقسیم شد. مورخین نوشته اند، چون پس از جنگ احد و چند واقعه دیگر بسیاری از مسلمانان بدست مخالفان محمد کشته شده و اسلام ضعیف شده بود، لذا محمد بمنظور جلوگیری از تضعیف بیشتر اسلام به ارتکاب آنهمه مظالم غیر اخلاقی و ناسانی به یهودیان دست زد.^۲

1 - Ibid., p. 193.

2 - Watt, *Muhammed: Prophet and Statesman*, p. 151.

۴- یکی دیگر از مواردی که محمد با توسل به مکر و فریب بر دشمنانش فائق آمد در زمان محاصره مدینه بوسیله لشکر مکه بود. در جریان مذکور محمد شخصی بنام «نعیم بن مسعود» را مامور کرد بین لشکر قریش و یهودیان بنی النضیر که قصد داشتند با یکدیگر متحد و به لشگریان محمد حمله کنند، با سعایت و سخنان دروغ اختلاف بیندازد و آنانرا بر ضد یکدیگر بشوراند. محمد برای قانع کردن پیروانش نسبت به مکر و حيله ای که در جریان واقعه مذکور بکار برد، گفته است: «جنگ بغیر از مکر و فریب چیز دیگری نیست.»^۱ اما در برابر پاسخ به این پرسش که آیا از پیامبر خدا مکر و حيله و نیرنگ شایسته است، لب فرو بسته است. شرح واقعه مذکور چنین است:

در سال پنجم هجری به محمد خبر رسید که اهالی قریش مجدداً قصد حمله به مدینه را دارند. بسیاری از قبایل مکه و حتی قبیله بنی النضیر که ساکن مدینه بودند برای حمله به مدینه اتحادیه ای تشکیل داده و ابوسفیان اعتماد قاطع داشت که این بار به آسانی محمد را شکست خواهد داد. لشگریان مکه در حدود ۱۰۰۰ نفر بودند که ۶۰۰ نفر آنها اسب در اختیار داشتند و تشکیل سواره نظام ارتش مکه را میدادند. اما ارتش محمد ۳۰۰ نفر سرباز در اختیار داشت که فقط ۵۰ نفر آن سواره نظام بودند.

لشگریان مکه از همان راهی که دو سال پیش به مدینه لشکر کشیده بودند، برای جنگ به طرف این شهر پیش رفتند و در دامنه های سفلی کوه احد موضع گرفتند. وضع لشگریان محمد بسیار وخیم بود و تنها یک معجزه میتوانست آنها را از خطر نابودی نجات دهد.

در خلال زمانی که محمد برای رو برو شدن با مشکل مذکور عقب چاره میگشت، روزبه مهیار فارسی که مسلمانان او را «مسلمان فارسی» میخوانند و یک غلام مسیحی آزاد شده ای بود که یک یهودی او را به مدینه آورده و وی اسلام

۱- ابن اسحق، کتاب سیرت رسول الله، صفحه ۶۷۶، محمد بن عمر الواقدی، کتاب المغازی،

اختیار کرده بود، به محمد پیشنهاد کرد، اطراف مدینه را خندقی حفر کنند تا لشگریان مکه نتوانند از آن عبور کنند و وارد مدینه شوند. محمد پیشنهاد سلمان فارسی را مورد پذیرش قرار داد و قبل از رسیدن لشگریان مکه خندق آماده شده بود. گروهی معتقدند که مطالب قرآن را نیز سلمان فارسی به محمد تعلیم داده و آیه ۱۰۳ سوره نحل به شرح زیر درجهت این گفته نازل شده است:

وَلَقَدْ نَعَلْنَا الْفَجْرَ يُقْوِزُونَ الْإِنْسَانَ بِشَرِّ لِسَانِ الْكَاذِبِ يُلْعَدُونَ لِقَابٍ ذَلِيلًا وَيُهْلِكُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْمِثْقَالِ وَاللَّيْلُ مُبِينٌ ۝

«وما کاملاً گاهیم که (کافران) میگویند آنکس که مطالب این قرآن را به رسول میآموزد، بشری است عجمی و رسول (مطالب آموخته شده را) خود به زبان فصیح عربی درآورده است.»

محمد قصد داشت، طایفه غطفان را قانع کند که به مسلمانان به پیوندند، اما ابوسفیان از این کار جلوگیری کرد.^۱ لشگریان ابوسفیان در آنطرف خندق باقی ماندند و نتوانستند وارد مدینه شوند. در حالیکه طایفه یهودی بنی قریظه موافقت کرده بودند، در جبهه عقب مدینه باقی بمانند و سربازان محمد را در جنگ یاری کنند، ابوسفیان تصمیم گرفت، با بنی قریظه وارد مذاکره شده و آنها را به جنگ برضد محمد تشویق کند.

محمد با وجود موفقیت در حفر خندق وضع خود را وخیم میدید و لذا تصمیم گرفت با حيله و دسيسه جنگ را به نفع خود پایان دهد. در این جریان، «نعیم بن مسعود» که مامور بود بین طایفه بنی قریظه و مکیان بمنظور متحد کردن آنها برای جنگ برضد محمد وظیفه رابط را اجرا کند نزد محمد آمد و گفت حاضر است برای پیروزی محمد هرکاری که از دستش ساخته باشد انجام دهد. محمد او را مامور کرد از اعتمادی که مکیان و یهودیان هر دو نسبت به وی داشتند استفاده کند و با فتنه و دسيسه آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و برضد یکدیگر بشوراند. محمد بمنظور اینکه عمل خود را مشروع جلوه دهد، بر طبق نوشته های ابن اسحق و

۱- گیورگیو، محمد یغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۳۱۹

و اقدی به صراحت به «نعیم بن مسعود» اظهارداشت: «جنگ بغیر از فریب و دسیسه چیز دیگری نیست.»^۱

«نعیم بن مسعود» بین طایفه بنی قریظه و مکیان شروع به فتنه و دسیسه کرد. به یهودیان بنی قریظه اظهار داشت که سران قریش نسبت به قول خود وفادار نخواهند ماند و سرانجام آنها را ترک کرده و به مکه باز خواهند گشت و از طرف دیگر به سران قریش اظهار داشت که یهودیان بنی قریظه با محمد کنار آمده و تصمیم گرفته اند به اتفاق او بر ضد شما بجنگند. حیلۀ «نعیم بن مسعود» موثر واقع شد و اعتماد سران قریش و یهودیان بنی قریظه از یکدیگر سلب گردید و آنها نتوانستند به کمک یکدیگر بر ضد مسلمانان وارد جنگ شوند.

نبودن آذوقه، سردی هوا و نزدیک شدن ماه ذیقعده که یکی از ماههای حرام است (اعراب بر طبق فرهنگ قبیله ای در چهار ماه ذیقعده، ذیحجه، محرم و رجب دست به جنگ نمیزدند)، نیروهای مکه را وادار کرد، پس از دو هفته انتظار در آنطرف خندق به مکه مراجعت کنند.

۵- زمانی، مردی در حضور محمد با سخنان درشت، ابوبکر را مورد اهانت قرار داد. ابوبکر توقع داشت، محمد در این ماجرا از وی جانبداری کند، اما محمد ساکت ماند و چیزی نگفت. هنگامی که ابوبکر سکوت محمد را مشاهده کرد، از خود به دفاع پرداخت و اهانت های مرد مذکور را پاسخ گفت. بمحض اینکه ابوبکر برای دفاع لب به سخن گشود، محمد او را ترک گفت. بعداً ابوبکر محمد را از عمل مذکور شمتت کرد. محمد در پاسخ به ابوبکر اظهار داشت: «موقمی که آن مرد به تو توهین کرد، جبرئیل در محل حاضر شد و سکوت ترا با خشودی نظاره میکرد. اما هنگامی که تو شروع به دفاع از خود کردی، جبرئیل محل را ترک کرد و منم از عمل او تابعیت کردم.»^۲

۶- عایشه نیز تعریف میکند، زمانی محمد از مردی بد گوئی میکرد و نام او را به بدی میبرد. اتفاقاً مرد مذکور برای ملاقات محمد حضور یافت. عایشه میگوید،

۱- به زیر نویس شماره ۱ صفحه ۳۷۱ همین کتاب مراجعه فرمایند.

2- Andrae, Mohammed: The Man and his Faith, p.186.

محمد آنچه‌چنان نسبت به شخص مورد نظر ادب و متانت و احترام نشان داد که عملش و پرا به حیرت انداخت.^۱

بدیهی است، از نظر روانی، شخصی که توانایی و تهور برای ابراز عقاید خود نداشته باشد، معمولاً برای پیش برد هدفهایش به حيله و نیرنگ متوسل میشود و این امر از خصایص روانی محمد بود.

عموم مورخان که درباره زندگی محمد و شخصیت او تحقیق کرده اند، و پرا شخصی خشن، کینه جو و قسی القلب دانسته اند. موارد زیر نشانه هائی از روح خشن و طبیعت کینه جوی و قساوت قلب محمد میباشد.

۱- چند نفر از اهالی قبیله بحیره در حالیکه از ضعف و بیماری شدید رنج میبردند نزد محمد آمدند و از او تقاضای مساعدت کردند. محمد آنها را نزد شتربانش در خارج از مدینه فرستاد، تا مقداری از شیر شتر بنوشند و شفا یابند. این تجویز در بهبود حال آنان موثر افتاد و نامبردگان به حال عادی باز گشتند. سپس شتربان را مقتول کردند، شتر را برداشته و راه بیابان در پیش گرفتند. هنگامی که این خبر به محمد رسید، «کرز بن جابر» را برای دستگیری آنها مامور کرد. نامبرده آنها را دستگیر و به حضور محمد آورد. محمد دستور داد، دست و پایشان را قطع و چشمانشان را کور کردند.^۲

۲- در مورد دیگری، در حالیکه «ابن سینه»، یکی از تجار یهودی که با مسلمانان روابط حسنه و رفت و آمد داشت، در حضور محمد بود، محمد دستور داد، پیروانش بر هر یک از بزرگان یهود دست یافتند آنها را بکشند. «محیصه بن مسعود» بطور ناگهانی از جا برخاست و «ابن سینه» بیگناه را در جلوی چشمان محمد کشت، از کلبه اصحاب و حضار، فقط برادر محیصه او را از ارتکاب قتل فجیع مذکور ملامت کرد.^۳

۱- Ibid.

۲- ابو محمد عبدالملک بن هشام، کتاب سیرت رسول اله، ۱ جلد (قاہرہ: ۱۳۵۶ هجری).

۳- ۲۳، ۵۳، ص ۱۱۰.

۳- در قتل عام مردان طایفه بنی النضیر، محمد پیغمبر خدا ریحانه زن زیبای یکی از مقتولین طایفه مذکور را بعنوان سهم خود تصاحب کرد و همان شبی که شوهرش مقتول شده بود، او را با خود به رختخواب برد.^۱ در واقعه خیبر، یکی از یهودیان ثروتمند طایفه بنی النضیر بنام «کنانه بن ربیع» که پس از اخراج از مدینه به خیبر پناهنده شده بود، از افضاء و تحویل جواهرات و نقدینه هایش به محمد خودداری کرد. اما پس از چند ساعت خزانه های جواهرات وی کشف شد و لذا محمد دستور داد نامبرده و یکی از عموزاده هایش که از جریان امر اطلاع داشت، هر دو اعدام شوند. پس از قتل «کنانه بن ربیع»، محمد همسر ۱۷ ساله زیبای او صفیه دختر «حی بن اخطب» را همان شب قتل شوهرش به عقد ازدواج خود در آورد و با او به حجله رفت. نکته آنجاست که با این عمل، دستور قبلی خودش را مبنی بر اینکه مسلمانان باید تا زمانی که زنان اسیر آنها در عده هستند، با آنها مجامعت نکنند، نادیده گرفت. نکته جالب دیگر در این واقعه آنست که پیغمبر خدا آنقدر مفتون و مسحور زیبایی صفیه شده بود که در مراجعت به مدینه، هنگامیکه صفیه میخواست سوار شتر شود، محمد زانوی خود را خم کرد تا صفیه پایش را روی زانوی او بگذارد و سوار شتر شود.^۲

- در مخاصمات محمد با طوایف یهودی مدینه، سر بازان محمد و طایفه بنی- قینقاع و بنی النضیر را از مدینه اخراج کرده بودند و اکنون نوبت به طایفه بنی- قریظه رسیده بود. پس از اینکه محاصره مدینه بوسیله نیروهای مکه پایان یافت محمد به طایفه مذکور پیشنهاد کرد به دین اسلام در آیند، اما طایفه مذکور از قبول پیشنهاد محمد امتناع کردند. لذا سر بازان محمد کوی آنها را برای مدت ۴ هفته و به قولی ۶ هفته محاصره کردند و سرانجام به پیشنهاد «کعب بن اسد» رئیس

1- Dagobert D. Runes, *Philosophy for Everyman* (New York: Philosophical Library, Inc., 1968), p. 68.

2- Rodinson, *Muhammad*, p. 254; Martin Lings, *Muhammed: His Life Based on the Earliest Sources* (London: George Allen & Unwin, 1983), pp. 268-69.

طایفه مذکور قرار شد موضوع اختلاف به داوری سعد بن معاذ رئیس طایفه اوس گذاشته شود. طرفین متخاصم و پرابعنوان داور قبول کردند و وی فتوی داد که کلیه مردان قبیله بنی قریظه مقتول، اموال آنها غصب و زن و فرزندانشان اسیر و بمعرض فروش گذاشته شوند.^۱

با صدور فتوای مذکور هفتصد نفر و به قولی یکهزار نفر از مردان طایفه بنی- قریظه را علی و زبیر جلوی چشمان محمد گردن زدند، اموال آنها تصاحب و زن و فرزندانشان اسیر و بمعرض فروش گذاشته شدند.^۲ یکی از زنان طایفه مذکور بنام «حسن القرطی» را نیز گردن زدند. جرم وی آن بود که هنگام محاصره کوی بنی- قریظه سنگی بطرف مسلمانان پرتاب کرده بود.^۳ عایشه گفته است، او هیچگاه خوشروئی و خوشخوئی زن مذکور را فراموش نخواهد کرد.^۴

۴- یکی دیگر از مواردی که حاکی از روح خشن و قساوت قلب محمد میباشد، موضوع برخورد او با «ابورحم غفاری» یکی از صحابه او در یکی از غزوات است. «ابورحم غفاری» در غزوات در صف محمد مرکب میراند و بر ضد دشمن جنگ میکرد. در یکی از غزوات، کفش زمخت او به ساق پای محمد خورد و متألّمش ساخت. محمد از این واقعه چنان خشمگین شد که به غیر عمدی بودن عمل ابورحم و اینکه وی یکی از یاران اوست که بخاطر وی جنگ میکند، توجهی نکرد و چنان تازیانه سختی بر او نواخت که ابورحم را بیحال کرد و زبانش را بند آورد. ابورحم میگوید، قصد داشتم در این باره به محمد اعتراض کنم، ولی فکر کردم اگر حرفی بزنم فوراً محمد آیه ای از آسمان درباره عمل ناشایستم صادر خواهد کرد و لذا سکوت اختیار کردم.^۵

1- Lings, *Muhammed*, p. 232.

محمد بن جریر طبری، *طریقه الامم والملوک*، جلد سوم، صفحه ۱۰۹۳

2- *Ibid.*

۳- ۲۳ سال، صفحات ۱۵۲ و ۱۵۳

۴- ابو محمد عبدالملک بن هشام، *کتاب سیرت رسول اله.*

۵- ۲۳ سال، صفحه ۱۱۰

۵- در مورد دیگری پیر مرد فرتوتی بنام «ابوعفک» که یکصد و بیست سال از عمرش میگذشت، محمد را در شعری هجو کرده بود. محمد دستور قتل او را صادر کرد و سالم بن عمیر پیر مرد مذکور را با یک ضربت در خواب کشت.^۱

۶- یکی دیگر از نشانه های سنگدلی محمد و کینه توزی او نسبت به دشمنانش، واقعه قتل «عقبه بن معیط» میباشد. این شخص یکی از بزرگان بنی امیه بود که تحت تأثیر تعلیمات محمد قرار گرفته و بدون اینکه اسلام اختیار کند، در جلسات وی حضور مییافت. «ابی بن خلف الجمحی» که یکی از دوستان صمیمی عقبه و از مخالفان سر سخت محمد بود، به عقبه اظهار داشت که اگر او میل دارد دوستی-اش را با وی نگهدارد، باید در حضور بزرگان قریش بروی محمد تف بیندازد و از آن پس از وی دوری گزیند. عقبه توصیه دوستش را پذیرفت و روزی در حضور بزرگان قریش بروی محمد تف انداخت. محمد اظهار داشت: «ای عقبه، اگر روزی قدرت بدست آورم، دستور خواهم داد سرت را از بدن جدا کنند.» عقبه با طعنه پاسخ داد: «آیا واقعاً فکر میکنی، روزی چنین قدرتی را حاصل خواهی کرد؟»^۲

اتفاقاً «عقبه بن معیط» در جنگ بدر بدست لشکریان محمد اسیر شد و او را نزد محمد آوردند. محمد به علی دستور داد، اکنون وقت آن رسیده است که تونذر مرا بجای آری و سر این مرد را از بدن جدا کنی. عقبه اظهار داشت، یا محمد تو میدانی که من زنان و کودکان بسیار دارم و اگر کشته شوم، آنها بدون سر پرست میمانند. محمد به سخنان او وقتی نگذاشت و پاسخ داد، جای تو و زنان و کودکان در جهنم است و علی سراز بدنش جدا ساخت.^۳

۷- بغیر از موارد بالا، بسیاری از مخالفان محمد یا به تحریک و یابہ دستور مستقیم وی ناجوانمردانه مقتول شدند که از آن جمله اند: کعب بن اشرف از سران

۱- Rodinson, *Muhammad*, p. 171-72.

۲- تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یمنانی، جلد پنجم (تهران: چاپ دانشگاه تهران)، صفحه

قبیله یهودی بنی النضیر و عصما بنت مروان از زنان زیبا و شاعره مدینه. هر دوی این افراد بعلت اشعار هجوی که بر ضد محمد میسرودند به دستور او در خواب به قتل رسیدند. قتل عصما بنت مروان بسیار فجیع انجام شد. زیرا در حالیکه وی در کنار فرزندانش خوابیده و طفل شیرخوارش در بغلش آرمیده بود، به قتل رسید. پس از قتل عصما، محمد «امیر بن ادی» قاتلش را مورد تحسین و تمجید قرار داد و به وی اظهار داشت: «توباً این عمل به خدا و پیامبرش خدمت کردی.»^۱ از جمله سایر افرادی که بعلت مخالفت با محمد به دستور او به قتل رسیدند عبارتند از: سلام بن ابی الحقیق، یسر بن فرزام، رفاعه بن قیس، خالد بن سفیان و ابو عزه الجبلی.

گروهی از اسلام شناسان نوشته اند^۲، محمد مرتکب سه عمل غیر اخلاقی شده که با هیچ منطقی قابل دفاع نیست. اول اینکه، در فرهنگ قومی عرب، ازدواج با زن اسیری که منسوبینش در جنگ کشته میشدند، تا سه ماه پس از گذشت مرگ شوهر مشروع نبود، ولی محمد این قاعده را زیر پا گذاشت و شب همان روزی که شوهر صفیه به دستور او کشته شد، ویرا با خود به رختخواب همسری برد.^۳ دوم اینکه بر طبق اصول فرهنگ قومی عرب، مرسوم بود که حتی راهزنها از قتل و غارت زایرین مکه، آنهم در ماههای حرام خودداری میکردند و در غیر از ماههای حرام، فقط به کاروانهای تجارنی حمله میکردند و دستبرد میزدند. ولی محمد این قاعده را نیز شکست و برای مشروع قلمداد کردن عمل خود، آیه ۲۱۷ سوره بقره را نازل کرد. و سوم اینکه در دوره جاهلیت، ازدواج با همسر فرزند خوانده حتی پس از مرگ شوهرش نیز نامشروع بود. امام محمد عاشق زینب همسر فرزندخوانده اش زید شد و پس از اینکه زید همسرش را طلاق داد، محمد فوراً ویرا به عقد ازدواج خود در

1- Rodinson, *Muhammad*, p. 171.

2- Muir, *The Life of Mohammed*; Sprenger, *Mohammed and der Koran*; S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism, Critically considered* (London: 1886).

3- Andree, *Mohammed: The Man and his Faith*, p. 173.

آورد^۱ و برای مشروع نشان دادن عملش آیه ۳۶ سوره احزاب را نازل کرد. «مونتگومری وات» از اسلام شناسان معروف جهان که کتب متعددی درباره اسلام برشته تحریر در آورده است، مینویسد هیچیک از مردان بزرگ عالم، بیش از محمد مورد انتقاد و بد گوئی واقع نشده است.^۲ «دانت» محمد و رسالت او را با کلمات تند و موهنی ارزیابی می کند و معتقد است محمد مذهب و ارزشهای معنوی آنها را با افکار و عقاید و کردار خاصش به رسوائی کشید.^۳ بعضی از نویسندگان اوایل قرن هیجدهم با نظر معتدل تری به محمد و موضوع رسالتش نگرسته و اسلام را یکی از مذاهب مفید غیر مسیحی تلقی کرده اند. «سیل» در سال ۱۷۳۴ ترجمه ای از قرآن تهیه کرد که برای مدتها یگانه ترجمه اصیل قرآن تلقی میشد. «سیل» در ترجمه مذکور شخصیت محمد و اثر رسالت او را برای بشر همطراز با «نوما»^۴ و «نژئوس»^۵ دانسته است.^۶ «دو بولن و یلی برن» در کتابی که تحت عنوان زندگی محمد، بمنتظورات اثبات برتری اسلام نسبت به مسیحیت برشته تحریر در آورده، کوشش کرده است، محمد را قانونگذاری خردمند

۱- به صفحات ۲۸۷ و ۲۸۹ همین کتاب مراجعه فرمایند.

2 - Montgomery Watt, *Mohammed at Medina* (Oxford: Oxford University Press, 1956), p. 324.

3 - Tor Andrae, *Muhammed: The Man and his Faith*, p. 173. trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc. 1935), p. 187.

۴- Numa Pompilius (۶۳۷ - ۷۱۵ قبل از میلاد) - دومین پادشاه رومی از نسل Sabine است. رومی ها بعدها او را از خردمندترین و باتقوی ترین سلاطین باستانی روم دانسته اند. «نوما» در مدت سلطنت خود اقدامات اصلاحی زیادی برای تأمین رفاه و بهبود زندگی رومیان بعمل آورد که از جمله عبارتند از: اصلاح تقویم، تأسیس مدارس مذهبی و ایجاد حقوق مذهبی.

۵- Theseus یک قهرمان آتنی است که تا حدودی جنبه افسانه ای دارد. «نژئوس» فرزند Aegaeus پادشاه آتن بوده است. او اولین پادشاهی است که آتن را بصورت یک شهر متحد در آورد. در تراژدیهای یونانی از «نژئوس» بعنوان شخصیتی که مظهر انسانیت و بشر دوستی است یاد میشود.

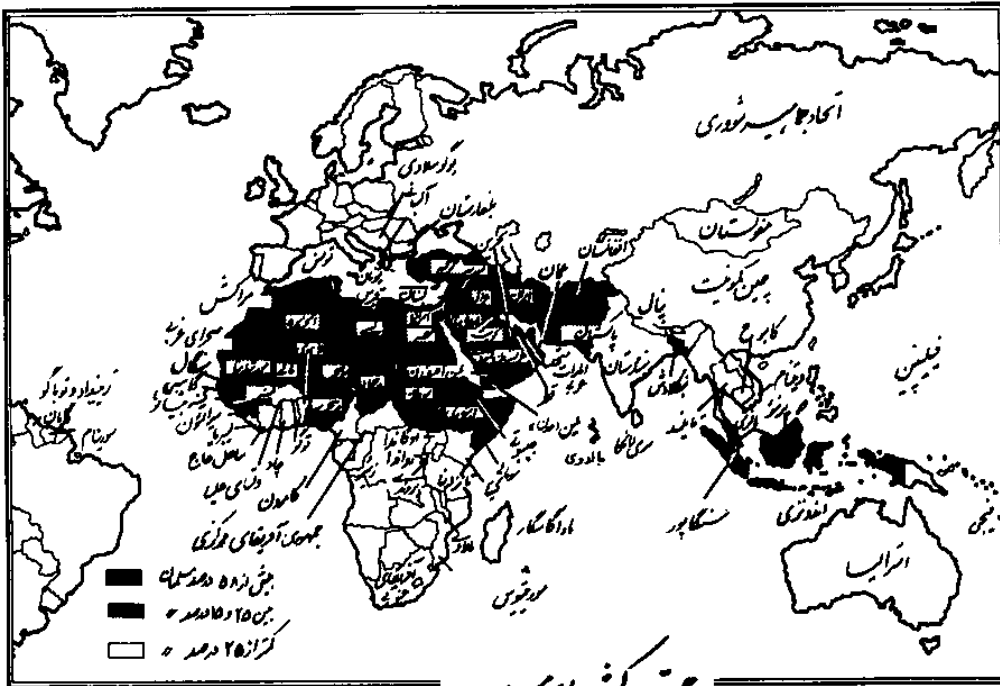
6 - Lings, *Mohammad, His Life Based on the Earliest Sources*, p. 173.

و واقع بین نشان دهد که سعی کرده است، مذهبی بوجود بیاورد که فاقد نقاط ضعف مذاهب یهود و مسیحیت باشد.^۱ «ساواری» نیز در ترجمه ای که در سال ۱۷۵۲ از قرآن بعمل آورده، کوشش کرده است از هدف «دوبولن و یلی یرز» پیروی کند. این نویسنده، محمد را یکی از چهره های استثنائی تاریخ میدانند که از بناورگمنامی ظهور کرد و با تغییر محیط، بشریت را به زندگی بهتری رهنمون شد. «ساواری» مینویسد، اگرچه محمد در یک خانواده بت پرست پا برصه وجود گذاشت، عقیده به یکتاپرستی خدا را در سراسر عربستان رایج کرد. محمد ضمن مسافرتهای خود به کشورهای همجوار متوجه شد که مسیحی ها به فرقه ها و دستجات مختلف تقسیم شده و برضد یکدیگر صف آرایی کرده و هر فرقه ای، فرقه دیگر را به کجروی و گمراهی محکوم میکند. یهودیه نیز با تعصبی منطقی- ناپذیر به اصول دین خود چسبیده و آنها را بهترین و مفیدترین مقررات تغییر ناپذیر برای زندگی بشر و فلاح و رستگاری او میدانند.^۲

در چنین شرایط و اوضاع و احوالی، محمد تصمیم گرفت، دینی بوجود بیاورد که خمیرمایه آن از نهادهای عقلانی، یعنی اعتقاد به خداوند یکتائی که عمل نیک را پاداش و کردار بد را مجازات میکند، ناشی شده باشد. «ساواری» میگوید، محمد بسادگی نمیتوانست، مردم را به گرایش به چنین آئینی وادار بکند، بلکه برای اینکه افراد مردم را برای پذیرش آئین مذکور تحریک کند، ناچار بود ادعای نبوت و رسالت بنماید. بهمین دلیل محمد خود را پیامبر خدا معرفی و ادعا کرد که از طرف خداوند برای هدایت و ارشاد بشر به نبوت مبعوث شده است. البته محمد در ادعای خود صادق نبود، ولی از دگر سو، مقتضیات زمان برای قبول ادعای او از هر لحاظ مناسب بود. با این زیربنای فکری و با کمک اوضاع و احوال و مقتضیات موجود، محمد تا آنجا که برای مردم عربستان امکان قبول داشت، اصول اخلاقی ادیان یهود و مسیح را در آئین تازه بنیاد اسلام وارد کرد. بدیهی است که محمد در امور نظامی، سیاسی و همچنین حکومت بر مردم

1- Ibid.

2 - Savary, *Le Coran traduit de l'arabe precede d'un abrge de la vie de Mahomet* ("Meque l'an de l'Hegire, 1165"), i, pp. 222-30, quoted by Andrae, *Mohammed: The Man and His Faith*, p. 174.



جمعیت کشورهای مسلمان

استعداد خارق العاده ای داشت و موفق شد از توانائی ذاتی اش در بهره برداری از اوضاع واحوال مناسب زمان برای پیش برد هدفش که ترویج آئین تازه بنیادی بود استفاده کند و بدین ترتیب عربستان را زیر چتر دین نو بنیادش در آورد.

«ساواری» در کتاب خود نتیجه میگیرد که محمد یک پیامبر واقعی و راستین نبود و موضوع رسالت او به نبوت از واقعیت خالی بود، معیناً نویسنده مذکور، محمدرایکی از بزرگترین مردان تاریخ بشمار می آورد.^۱

«ولتر» در مقدمه کتابی که در سال ۱۷۴۲ تحت عنوان تراژدی برشته تحریر درآورد، عقاید و نوشته های «دوبولن و یلی یرز» را درباره شخصیت محمد رد کرده و مینویسد اگر محمد در مقام شاهزاده بدنیا آمده بود و بوسیله مردم به قدرت انتخاب شده و توفیق پیدا کرده بود، قوانین و مقررات عادلانه ای ایجاد و از کشورش در برابر دشمنان دفاع کند، میتوانست رهبری در خور ستایش تلقی شود، ولی هنگامی که شخص شترچرانی مانند محمد ظهور، مردم را به طغیان تحریک و ادعا میکند با جبرئیل گفتگو داشته و محتویات کتابی را که عقل سلیم درباره مطالب واهی هر صفحه آن دچار حیرت میشود، او از طرف خدا به وی تلقین کرده است و بعلاوه برای وادار کردن مردم به قبول آئینش، مردها را مقتول میکند و زنان را می رباید، چنین شخصی را باید انسانی نامید که عقل و منطق از وجودش رخت برسته و خرافات و اوهام کلبه شرانین مغزش را پر کرده اند. «ولتر» مینویسد، این عقیده درست نیست که فکر کنیم، محمد بطور عمدی مرتکب تبہکاریهائی که به او نسبت داده شده است گردید، اما از طرف دیگر، کسی که بر ضد هم میهنان خود، آنهم بنام خدا جنگ و خونریزی راه بیندازد استحقاق هراتهامی را که به وی نسبت داده شود، دارد. «ولتر» بعدها در کتابی که تحت عنوان *Essai sur les moeurs* به رشته تحریر درآورد، لحن معتدلتری در بحث راجع به محمد انتخاب کرد و اگر چه او را شخصی بزرگ و توانا نامیده است، مظالم و شقاوتهائی را که وی مرتکب شده نکوهش کرده است. «ولتر» معتقد است در

1- Ibid., 174.

مذهب محمد، هیچ چیز تازه‌ای بغیر از اینکه او «پیغمبر خداست» وجود ندارد. عقیده «ولتر» درباره محمد قبولیت عامه یافته است.^۱

«دیدرو» ادعا کرده است که محمد بزرگترین دوست زنان و سرسخت‌ترین دشمن عقل سلیم بوده که از این جهات دنیا نظیر او را ندیده است.^۲ اولین نویسنده‌ای که نسبت به نبوت محمد با نظر مثبت نگاه کرده است، «توماس کارلایل» می‌باشد. «کارلایل» سخنرانی روز جمعه ۸ ماه مارس سال ۱۸۴۰ خود را درباره «قهرمان پرستی» به شرح شخصیت محمد اختصاص داد. این نویسنده معتقد بود، دادن عنوان پیغمبر کذاب به کسی که بانی ایجاد یکی از مهم‌ترین ادیان دنیا شده است، کار آسانی نیست. «کارلایل» معتقد است، محمد نیز مانند هر انسان بزرگی شخص صادق بوده است، زیرا یک انسان بزرگ نمی‌تواند غیر صادق باشد. تردید نسبت به رسالت محمد را می‌توان محصول عصر شکاکیت و نتیجه فلج مغزی و هلاکت ارزشهای معنوی انسان دانست. رد دین اسلام در واقع کوششی برای ترویج افکار مربوط به انکار وجود خداست. محمد انسانی بود که وقایع زندگی را درک کرد و برای بشریت از عالم لدنی خبر آورد. ما باید محمد را یا پیغمبر و یا شاعر بنامیم، زیرا سخنان او نمی‌تواند گفته‌های یک فرد عادی تلقی شود.^۳

«آندره» عقاید و افکار «کارلایل» را درباره محمد نقد کرده و مینویسد معتقدات کارلایل درباره محمد، ناشی از یک ایده آلیسم ذهنی و خیالی است که فرض میکنند اگر یکی از افراد انسان از نبوغی سرشار برخوردار بود، وی در نتیجه نبوغ مذکور قادر خواهد بود، خود را مظهر قدرت الهی و نماینده خدا نیز بداند و این

1- *Ibid.*, pp. 174-75.

2- *Ibid.*, p. 175.

3- *On Heroes, Hero-Worship, and the Heroic in History*, Various editions, Lecture 11, "The Hero as Prophet: Mahomet: Islam" (8 May 1840).

امر را یکی از واقعیات زندگی بشری بشمار آورد. محمد با نبوغ سرشارش جبرئیل و خدا را وسیله قرارداد و با تخیلات خود مقرراتی بنام دین و الهامات الهی برای مردم به ارمغان آورد. حتی آن گروه از محققانی که نسبت به محمد و دین او دارای حسن نیت بوده اند، نتوانسته اند از ابراز این عقیده خودداری کنند که در رسالت محمد هیچ نوع واقعیتی وجود نداشته است. این امر نمیتواند غیر ممکن باشد که شخصی واقعاً از طرف خدا مورد الهام قرار بگیرد، مصلحتاً بسیاری از اصول مذهبی را از خود جعل کند و مذهب او ترکیبی از الهامات خالص الهی و افکار پوچ و ساختگی خودش باشد. انسانی که مورد الهام پیامهای خاصی قرار میگیرد، ممکن است کابوسهای رویا مانند‌ی بر مغزش چیره شوند و شخص الهام شده، آنها را واقعی تلقی کند.^۱

و اما در برابر اظهارات مذکور، باید از «کار لایل» و «آندره» پرسش کرد که آیا از شأن خدای قادر متعال دور نیست که ما فکر کنیم او بنده ای را بعنوان پیامبرش انتخاب میکند که به هدایت و ارشاد بندگان ضعیفش پردازد، اما وی بعد از رسالت به نبوت از فرمان خدا سر می پیچد و با فریب دادن خدای خود در مقام خیانت به او بر می آید و خداوند قادر متعال در برابر او ساکت می نشیند؟ از طرف دیگر، اگر واقعاً خداوند فردی را بنام پیامبر خود انتخاب کند، ولی او بمنظور کسب قدرت و شوکت فردی در صدد نافرمانی از فرمان الهی و خیانت به خدا بر آید، آیا خداوند قادر نیست، فوراً او را نابود سازد؟ حال اگر فرض کنیم همراه با الهامات الهی و یاد رتعیب آنها، کابوسهای بی اساسی به مغز پیامبر خدا وارد شود، آیا خداوند قادر نیست یا او را از سمت خود معزول و یا در جهت هدف مورد نظر خویش هدایتش نماید؟

«آندره» سپس در ادامه بحث مینویسد، متأسفانه نمیتوان گفت که محمد از صداقت و پارسائی بهره میبرده است. محمد حوادث دوره قدرت‌ش را با رفتاری حیل‌گرانه و ترفندآمیز حل کرده است. در طبیعت روانی محمد یک نوع خصلت

1- Andrae, *Muhammed: The Man and His Faith*, p. 177.

مؤذیگرانه ای وجود داشت که معمولاً از خصوصیات افراد «خود درون گرا» میباشد. افراد خود درون گرا خیال پرور بوده و صراحت و شجاعت اخلاقی، مخصوصاً در هنگام عمل کمتر از آنها مشاهده میشود. از طرف دیگر، افراد طبقه مذکور دارای قدرت اراده ای بسیار قوی و نیروئی فوق العاده بوده و قادر به انجام اعمال و رفتار بسیار منتهورانه و بی باکانه ای هستند که معمولاً به شرم و رسوائی منتهی میشود.^۱

اگرچه محمد بانهوری شگفت انگیز قرآن را الهامات الهی به پیروانش معرفی و بت پرستی را در عربستان نابود کرد، اما در درون خویش از حس اعتماد به نفس برخوردار نبود، در اداره روابط شخصی اش با دیگران ضعیف بود و توانائی لازم برای ابراز عقاید واقعی خود را نداشت. محمد نیز مانند «سنت پاول» در بیان بسیار نیرومند، ولی هنگام حضور در برابر دیگران ضعیف بود و از اینرو بطوریکه در بالا شرح داده شد معمولاً به حيله و نیرنگ متوسل میشد.^۲ محمد پیوسته برای تحقق بخشیدن به هدفهای شخصی و سیاسی اش آیه صادر و آنها را خواست و مشیت الهی معرفی میکرد.^۳

دانشمندان بعد از «توماس کارلایل» نیز تا حدودی از عقیده وی درباره کیفیت رسالت محمد پیروی کردند، ولی بعضی از آنها محمد را انسانی که فاقد سلامت مغزی بوده، دانسته اند.^۴ «گوستاو ویل» نوشته است که محمد دچار بیماری صرع بود.^۵ «الویز اسپرنگر» پا را فراتر گذاشته و اظهار عقیده کرده است که محمد علاوه بر بیماری صرع از ناراحتی روانی هیستری نیز رنج میبرده است.^۶ «سرویلیام مویر» محمد را پیامبری دروغین نامیده و معتقد بود تا هنگامی که

1 - *Ibid*, p. 185.

2 - *Ibid*.

3 - Muir, *The Life of Muhammed*, p. 514.

4 - Watt, *Islamic Sarveys*, p. 17.

5 - Gustav Weil, *Biblische Legenden der Muselmanner* (Leipzig, 1886).

6 - Aloys Sprenger, *The Life of Mohammed from Original Sources* (Allahabad: 1851).

محمد درمکه اقامت داشت، واعظی با صداقت بود که با حسن نیت مردم را به نکوکاری ارشاد میکرد، اما هنگامی که به مدینه مهاجرت کرد، در راه کسب قدرت و موفقیت دنیوی مغلوب وسوسه های شیطان شد.^۱ «مار گولوت» با ایمانی قاطع محمد را به افسون کردن مردم متهم کرده و اظهار داشته است، دعوی نبوت محمد ثابت میکند، افرادی که دارای تواناییهای غیر عادی بشری هستند، به آسانی میتوانند مردم را با موهومات افسون و در کیفیت ذهنی و عقیدتی آنها رسوخ و نفوذ نمایند.^۲ «تئودور تولد که» در حالیکه الهاماتی را که به محمد شده، از واقعیت دور نمی پنداشت و عقیده نداشت که محمد به صرع مبتلا بوده است، معتقد بود که محمد بعضی اوقات تحت فشار حمله های عصبی و هیجانی قرار میگرفت و فکر میکرد، در معرض الهامات الهی واقع شده است.^۳

تجزیه و تحلیل عناصر تشکیل دهنده شخصیت محمد نشان میدهد که هیچیک از مردان نامدار جهان بیش از محمد از گفته «هدف تعیین کننده وسیله است» استفاده نکرده است. ارسطو و مسیح هر دو معتقد بودند که انتخاب وسیله نامشروع برای رسیدن به هدف مشروع جایز نیست، اما محمد اگر چه خود را پیامبر خدا نامید، پا را حتی از ماکیاولی فیلسوف زشت شهرت غرب نیز فراتر گذاشت و در حالیکه ماکیاولی عقیده داشت، رعایت اصول اخلاقی در سیاست جایز نیست، محمد عملاً نشان داد که حتی در دین نیز رعایت اصول اخلاقی لزومی ندارد و برای رسیدن به هدف، به کار بردن هر نوع وسیله ای مشروع و مجاز است.^۴ این

1 - Muir, *The Life of Mohammed*, pp. 513-20.

2 - D.S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (London: Putman's Sons, 1905).

3 - Theodor Noldeke, *Das Leben Muhammeds* (Hannover: 1863).

۴. در هنگام واقعه بنی النضیر و حمله به قبیله یهودی مذکور، محمد دستور داد نخلستانهای آنها را قطع کنند. موقمی که یهودیهای قبیله بنی النضیر به این عمل اعتراض کردند، محمد آیات ۳ تا ۵ سوره حشر را نازل کرد که مفهوم آنها اینست که برای رسیدن به هدف، کاربرد هر وسیله ای مشروع و مجاز است.

طرز فکر یعنی «هدف تعیین کننده وسیله است» زیربنای شخصیت محمد را تشکیل داد و پس از او در ژرفای عقل و منطق پیروان اسلام سنگی و شرطی شد. بدیهی است که اگر در لابلای تارهای سنگی شده اصول قرآن و اسلام ذره‌ای میانی احساس، عاطفه، مدارا، وجدان انسانی بکاررفته بود، مسلمانان دنیا از شرایط فکری و فیزیکی آرامش بخش تر و دنیای آسوده تری بهره میبردند و جان و زندگی میلیونها انسان بیگناه قربانی پاره‌ای اصول واهی که حقایق و ارزش معنوی آنها هیچ منطقی قابل توجیه نیست، نمیشد. *

فهرست مأخذ و منابع فارسی

- البلاذری، امام احمد بن یحیی. انساب الاشراف. تنظیم بوسیله محمد حمداله. قاهره: دارالمعارف، ۱۹۰۹.
- _____، امام احمد بن یحیی. فتوح البلدان: بخش مربوط به ایران. ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ابن اسحق، سیرت الرسول. تفسیری از عبدالملک بن هشام. ابن رشد، عبدالولید محمد بن احمد. مقدمه ماوراء الطبیعه.
- ابن سعد، ابوعبداله محمد. کتاب طبقات الکبیر. ۹ جلد. تصحیح بوسیله ساچو. لندن: ۱۳۲۲ هجری.
- ابن عباس
- ابن ماجه، ابوعبداله القزوی بنی. السنه. قاهره: عبدالباقی. ۱۹۵۳.
- ابن هشام، عبدالملک. زندگی محمد. تنظیم از بلاغ. ۱۸۸۷. ۲ جلد.
- _____، عبدالملک. کتاب سیرت رسول اله. ۴ جلد. قاهره: ۱۳۵۶ هجری.
- ابوداود، سلیمان بن المشعث السیستانی. کتاب السنه. ۲ جلد. قاهره: ۱۲۸۰ هجری.
- البهائی، ابوالفرج. کتاب الاغانی. قاهره: ۱۹۲۷/۳۶

- الهی قمشه ای، مهدی. قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی. به سرمایه نصرت اله شیخ العراقین بیات. به خط سید حسین میرخانی و بدون ذکر نام ناشر. ۱۳۲۷ خورشیدی.
- الیاس، آنطوان الیاس. قاهره: مطبوعات جدید الیاس. ۱۹۶۲.
- امیر عاملی، سید محسن. ترجمه اعیان الشیعه. اوصیاء. فقه اسلامی. تهران: ۱۳۳۳.
- البخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری. ۹ جلد. قاهره: الشب.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن. تفسیر جلالین. ۸ جلد. قاهره: ۱۹۲۶ میلادی.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر. الفرق بین الفرق.
- البیضاوی، عبدالله بن عمر. انوار التنزیل و اسرار التأویل. قاهره: ۱۳۴۴ هجری.
- الترمذی، ابو عیسی محمد. الجمع. هفت جلد. قاهره: ۱۹۳۷.
- الکامل.
- تاریخ طبری.
- تاریخ فخری.
- تفسیر طبری. به تصحیح استاد حبیب یغمائی. ۷ جلد. تهران: دانشگاه تهران.
- جاحظ. البیان و التبیین.
- حبیب السیر.
- حسنین، دکتر عبدالعظیم محمد، قاموس الفارسیه. لبنان: دارالکتاب اللبنانیه. ۱۹۸۲-۱۴۰۲.
- حلبی، علی اصغر. شناخت عرفان و عارفان ایران.
- خزائی، احکام قرآن.
- خمینی، روح اله. رساله توضیح المسائل. تهران: بازار بین الحرمین. حسین مصدقی.
- دشتی، علی. ۲۳ سال.
- دقایق الاخبار.
- الزمخشری. الکشاف الحقیقه التنزیل. قاهره: ۱۹۶۶.

- سالنامه اسلام. میلان: ۱۹۱۲
- سفر تکوین.
- شبلی، محمد بن عبدالله. کتاب المرجان فی احکام الجن. شمس الانوار.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. کتاب الملل والنحل.
- الطبری، محمد بن جریر. طریقہ الامم والملوک. قاهره: ۱۳۲۶ هجری.
- _____ . طریقہ الرسول والملوک.
- عسقلانی، تفسیری بفتح الباری.
- عفیفی، عبدالله. مرآت العربیه. قاهره: ۱۹۲۱.
- عمید، حسن. فرهنگ عمید. تهران: انتشارات جاویدان. ۱۳۵۳.
- الغزالی، ابو حامد محمد. احیاء الدین. ۴ جلد. قاهره: ۱۳۴۸ هجری.
- فارابی، ابونصر محمد بن محمد بن ترکان اوزلاگ. اصول رفتار.
- فتح الباری، شرح البخاری. قاهره: ۱۳۰۰ و ۱۳۱۹ هجری.
- قرآن ابوالقاسم پاینده. تهران: ۱۳۳۶.
- قرآن کریم و فرقان عظیم. تهران: انتشارات جاویدان. ۱۳۳۷.
- قرآن الکریم. بیروت: دارالکتاب الوبنانی.
- قیاس الانبیاء. چاپ ایران.
- گیورگیو، کونستان و برزیل. محمد پیغمبری که از نو باید شناخت. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳.
- مجلسی، محمد باقر. حلیة المتقین. تهران: چاپ طاهری. ۱۳۶۲.
- مرآت الکائنات. جلد اول.
- مسلم بن الحجاج، ابی الحسین. جامع الصحیح. ۵ جلد. قاهره: ۱۳۷۵ - ۱۳۷۴ هجری قمری.
- مشکات المصابیح. کتاب چهارم. فصل هشتم. دهلی.
- نہج البلاغہ. ترجمہ محسن فارسی. تهران: امیر کبیر. ۱۳۶۱.
- النسائی، احمد بن علی. کتاب السنہ. ۸ جلد. قاهره: ۱۳۴۸ هجری.

النوائی، منهاج الطالبین.
الننوی، الامام یحیی بن شرف الدین، الاربعین النوریه فی احادیث
الصحیحہ النبویہ، سوریه، دمشق: ۱۹۷۶.
الواقدی، محمد بن عمر، کتاب المغازی. ❁

فهرست مأخذ و منابع زبانهای خارجی

- Abulfeda. *La Vie de Mahomet*. trad. Noel Devergers.
- Ad-Damiri. *Hayat al-Hayawan*. trans. Jaker, Vol. 1.
- Ahrens, K. "Christliches im Qoran." *ZDMG*. IX, 1930.
- Ali, Ameer. *The Legal Position of Women in Islam*. London: Haddor and Stroughton, 1912.
- Ali, Yusuf Abdullah. *The Holy Quran*. Washington, D.C.: The Islamic Center, 1934.
- Andrae, Tor. *Der Ursprung des Islams u. das Christentum*. Uppsala u. Stokholm, 1926.
- . *Muhammed: The Man and His Faith*. trans. Theophil Menzel. New York: Barnes and Nobel, Inc., 1935.
- Arabia, the Cradle of Islam*.
- Archer, John Clark. *Mystical Elements in Mohammed* (Dissertation). New Haven: Yales Press, 1924.
- Bay, Essad. *Mohammed: A Biography*. New York: Longmans, Green & Co., 1936.
- Belin. *Journal of Asiatic Society*. 1854.
- Bell, Richard. *The Origins of Islam in its Christian Environment*. London: 1926.
- . *Introduction to the Quran*. Edinburgh: University Press. 1970.
- Bodley, R.V.C. *The Messenger: The Life of Mohammed*. New York: Doubleday and Company, Inc., 1946.

- Brockelmann, Carl. *History of the Islamic Peoples*. London: 1950.
- Caetani, Leon. *Annali dell' Islam*. Milano: 1905-13.
- Calverley, E.E. *The Moslem World*. Vol. VIII.
- Casanova, Paul. *Mohammed et la Fin du Monde*. Paris: 1911-24.
- Cheikho, Louis. *Le Christianisme et la Litterature Chretienne en Arabie avant L'Islam*.
- Clarke, James Freeman. *Ten Great Religions*.
- Cod, Rehm. Quote by Runes, Dagobert D. *Philosophy for Everyman*. New York: Philosophical Library, Inc., 1968.
- Daniel, Norman. *Islam and the West, The Making of an Image*. Edinburgh: 1960.
- De Castries. *L'Islam*.
- DeLacy O'Leary. *Arabia before Muhammed*. 1927.
- Delaporte. *La Vie de Mahomet*.
- Dosy. *History de Musulmans d'Espangne*.
- Deooze, Daniel, "The CIA's Secret Fund, Iran," *Politics Today*, March/April, 1982.
- Encyclopedia of Islam*. Article on Arabic. London & Leiden. 1913-38.
- Fahmi, Mansour. *La Femme*.
- Fakhr-al-Razi*. Vol., 249.
- Fellows, Ward J. *Religions East and West*. New York: Holt, Rinehart & Winston, 1979.
- Gagnier. *Vie de Mahomet*.
- Gibb, H.A.R. *Mohammedanism*. London: Oxford University Press, 1950.
- Gieger, Abraham. *Was hat Mohammed aus dem Judentume aufgenommen?* Bonn: 1833. Translated into English by F.M. Young under the title *Judaism and Islam*. Madras: 1898.
- Goldzoheir. *Muhammedanische Studien*. Vols. 1-2. Halle: 1899.
- Grunebaum, G. Von. *Medieval Islam*. Chicago: 1946.
- Guidi. *L'Arabie Anteislamique*. Paris: 1921.

- Guillaume, Alfred. *The Traditions of Islam*. Oxford: 1924.
- Hartmann, Martin. *The Moslem World*. Vol. IV.
- Haykal, Muhammad Husayn. *The Life of Muhammad*. trans. Ismail Rugi A. al Faruqi. U.S.A.: North American Trust Publications, 1976.
- Hilaire, Barthelemy Saint. *Mahomet et al Koran*.
- Hirschberg, J. *Yisrael Ba'arab*. Tel Aviv: 1946.
- Hirschfield, Hartwig. *New Researches into the Composition and Exegesis of the Quran*. London: 1902.
- Historie de l'Ecriture Chretienne en Arabie Avant l'Islam*.
- Horovitz, J. "Jewish Proper Names and Deratives in the Koran." *Hebrew Union College Annual*. II, 1925.
- . *Koranische Untersuchungen*. 1926.
- Huart, Clement. *A History of Arabic Literature*. London: 1903.
- Hurgronje, Snouck. "Der Islam" in *Lehrboch der Religionsgeschichte*. ed. Bertholet u. Lehmann, 1924.
- Kasimirsky. *Introduction to the Translation of the Koran*.
- Katsh, Abraham I. *Judaism and the Koran*. New York: Barnes & Company, Inc., 1962.
- Koelle, S.W. *Mohammed and Mohammedanism Critically Considered*. London: 1886.
- La Condition de la Femme dans la Tradition et l'Evolution de l'Islamisme*. Paris: 1913.
- Lammens. *La Mecque a la Veille de l'Hejire*. Beiruth: 1928.
- Lane, E.W. *An Arabic-English Lexicon*. London: 1863-93.
- Lanepool, Stanley. *Studies in a Mosque*.
- The Law of Apostasy in Islam*. Chapter II.
- Lings, Martin. *Muhammad. His Life Based on the Earliest Sources*. London: George Allen & Unwin, 1983.
- Littman in the Andreas, *Festschrift*, and Horovitz, Kor, *Untersuchungen*.
- Macdonald, Duncan Black. *Aspects of Islam*. New York:

- Freeport, Books for Libraries Press. 1971.
- . *The religious Attitude and Life in Islam*. Beirut: Khayat, 1965.
- Machiavelli, Niccolo. *The Princes and Discourses*. New York: Modern Library, 1950.
- Margoliouth, D.S. *Mohammed and the Rise of Islam*. London: 1905.
- . *The Relations between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*. New York: 1924.
- Martin, Von. *Hartmann, Der Islamische Orient*. Leipzig: 1909.
- McClintock and Strong's. *Encyclopedia*. Vol. III.
- Merrick, James. *The Life and Religion of Mohammed* / حیات القلوب
Boston: 1850.
- Mohammed Ali. *The Holy Koran*. Woking: 1917.
- Mohammed and the Rise of Islam*. London: 1905.
- Mohammed El-Mekki, Qot'B Eddin. *History de la Mecque*.
- Muir, William. *The Life of Muhammad*. A new and Revised Edition by Weir. Edinburgh: John Grant. 1911.
- . *The Mohammedan Controversy*. Edinburgh.
- Noldeke, Theodore. *Die Geschichte Juden in Arabien*. 1910.
- Noldeke-Schwally. *Geschichte des Qorans*. vol. I. Leipzig: 1909.
- Nyland. P. *The Moslem World*. Vol. VI.
- On Heroes, Hero-Worship, and the Heroic in History*. Various editions, lectures 11. "The Hero as Prophet: Mohomet: Islam." May 1840.
- Palmer, E.H. *The Koran*. London: 1951.
- Perron, Femme. *Arabes avant et depuis l'Islam*. 2 Vols. Paris: 1858. Vol., I and II.
- Potter, Charles Francis. *The Great Religious Leaders*. New York: Simon and Schuster, 1958.
- Prideaux. *Vie de Mahomet*.

- Roberts, R. *The Social Laws of the Quran*. London: 1925.
- Rodinson, Maxime. *Muhammed*. trans. Anne Carter. New York: Pantheon Books. 1971.
- Rodwell, J.M. *The Koran*. London: 1937.
- Rudolph, W. *Die Abhängigkeit des Qorans von Judentum u. Christentum*. Stuttgart: 1922.
- Runes, Dagobert D. *Philosophy for Everyman*. New York: Philosophical Library, Inc., 1968.
- Rushdie, Ahmad Salman. *The Satanic Verses*. London: Viking Penquin Inc., 1989
- Russel Bertrand. *A History of Western Philosophy*. New York: Simon and Schuster, 1945.
- Schmolder. *Essai sur les ecoles philosophies chez les Arabes*.
- Sedillot. *History des Arabes*.
- Sell, Canon. *Faith of Islam*.
- Servier, Andre. *Islam and the Psychology of the Musulman*. trans. A.S. Moss-Blundell. New York: Charles Scribner's Sons, 1924.
- Shahab, Hassan. *Dalil ul-Kitab*. Cairo: 1909.
- Smith, H. *The Bible and Islam*. New York: 1879.
- Smith, Robertson. *Kinship and Marriage in Early Arabia*.
- . *Religion of the Semite*. 1st series, 3rd. ed. revised by S.A. Cook. London: 1927.
- Snouck - Hurgronje, "Der Islam" in *Lehrbuch der Religionsgeschichte*. ed. Bertholet u. Lehmann, 1924.
- Sprenger. *Mohammed and der Koran*.
- . *The Life of Mohammed*.
- . *Vie et Ensiegnment*.
- Stoll, Otto. *Suggestion and Hypnotismus*. 2te Aufl. Leipzig: 1904.
- Tabari*. Vol., XXII.
- Taybji, F.B. *Principles of Mohammedan Law*. Bombay: 1924.
- Theol. Studien*. 14. Jahrgang.

- Torrey, Charles Cutler. "Mysticism in Islam" in Sneath's *At One with the Invisible*. Macmillan, 1921.
- . *The Jewish Foundation of Islam*. New York: Ktav Publishing House, Inc., 1967.
- Tractate, Talmudic. *Sukkah*.
- Vajda, George. "Jeunes Musulmans et Jeunes Juifs." *HUCA*. XII-XIII, 1937-38.
- . "Juifes et Musulmans Selon le Hadit." in *Journal Asiatique*. Paris: 1937.
- Warneck, Johannes Gustav. *The Living Christ and Heathenism*.
- Watt, W. Montgomery. *Muhammed at Medina*. Oxford: University Oxford Press. 1956.
- Weil. Gusta. *Biblische Legenden der Muselmänner*. Leipzig: 1886.
- Weil. *History des Peuples de l'Islam depuis Mahomet*.
- . *Le Prophete Mohammed*.
- Wellhausen, J. "Medina vor dem Islam." in *Skizzen und Vorarbeiten*. Berlin: 1885.
- . *Muhammed in Medina*. Berlin: 1882.
- . *Reste Arabischen Heidentums*. Berlin: 1897.
- Wherry, E.M. *A Comprehensive Commentary on the Quran: Composing Sale's Translation and Preliminary Discourse*. London: Kegan Paul, 1896.
- Wilken, G.A. *Het Matriarshaat bij de oude Arabieren*. Hague: 1884.
- Wustefeld, Von F. *Das Leben Muhammeds nach Muhammed*. Ibn Ishaq, bearbeitet von 'Abd el-Malik Ibn Hischam, edited by Von F. Wustefeld. Gottingen: 1859.
- Zwemer, Samuel M. *Across the World of Islam*. New York: Fleming H. Revell Co., No date.
- . *The Moslem Doctrine of God*. New York: 1905.
- . *The Influence of Animism on Islam*. London: The Macmillan Company, 1920.
- . *Studies in Popular Islam*. London: The Sheldon Press. 1939. ❀

فہرست راہنما

الف

ابن رشد، عبدالولید محمد بن احمد، ۳۸۱، ۳۵۷-۳۵۴	آدم، ۴۹، ۶۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۳۳۴، ۳۲۳
ابن سعد، ۱۸، ۷۳	۳۴۹
ابن سینہ، ۳۷۴	آرچر، جان کلارک، ۱۰۶
ابن سینا، ابوعلی الحسین بن عبداللہ، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷	آسیای صغیر، ۱۱۷
ابن عباس، ۸۶، ۳۶۴	آسیای غریب، ۱۱۶
ابن عمر، ۳۰۳	آش، ۱۴۶
ابن ماجہ، ۱۵۸	آکیناس، توماس، ۲۰۱
ابن مسعود، ۳۳۲	آگاتون، ۷۱
ابن مقفع، ۳۱۶	آبرکوی، ۱۷۲
ابن ہشام، ۴۷، ۷۳	آپ، کوشہای، ۲۲۴
ابوصیر، ۳۶۶-۳۶۸	آہریت، ۱۰۰
ابوبکر، ۵۴، ۵۶، ۶۳، ۶۹، ۱۳۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۷۳	آمنہ، ۳۸
ابوبکر محمد بن بجاہ، ۳۵۴	آندرہ، ۳۸۳، ۳۸۴
ابوداؤد، ۷۳	آنیاس، سیلوپوس، پاپ پی دوم، ۳۶۲
ابودجانہ، ۱۶۲	آیات شیطانی، ۱۰-۱۳، ۲۳، ۲۵، ۲۶
ابوسفیان، ۵۹، ۷۵، ۸۸، ۱۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲	ابراہیم، ۴۵، ۴۶، ۱۰۰-۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵
ابوطالب، ۳۹، ۵۲-۵۴، ۷۵، ۱۲۶، ۲۰۶	۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸
ابوحضک، ۳۷۷	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۹، ۲۱۹
ابوعمامہ، ۳۰۲	۲۹۱، ۳۴۲
ابوقیس، کوه، ۱۰۲	ابرہہ، نگوس، ۳۹، ۵۸
ابولہب (ابی کہب)، ۲۰۶، ۲۴۲، ۲۷۰، ۳۶۱	ابلیس، بہ شیطان مراجعہ فرمایید.
	ابن ابی شیبہ، ۹۱
	ابن اسحق، ۹۳، ۳۷۲
	ابن حنبل، ۷۳

اسکندر، ۴۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۱	ابوهریره، ۳۰۰، ۳۰۱
اسکندریه، ۳۲، ۳۴۷	ابی سرح، عبدالله بن سعد بن، ۱۷، ۱۸، ۶۱
اسلام، ۷، ۱۰، ۱۲-۱۴، ۱۶، ۱۸، ۳۲	۱۵۳، ۱۴۸، ۶۷، ۶۶، ۶۲
۴۸-۴۴، ۵۰، ۵۴، ۵۷-۵۹	اتقان، ۱۴۸
۶۱، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۸	احد، جنگ، ۵۷، ۵۹، ۸۸، ۱۶۱، ۱۶۲
۹۱، ۵۱، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸-۱۱۲	احد، کوه، ۳۷۱
۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲-۱۲۴	الحقیق، سلام بن ابی، ۳۷۸
۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۵	احیاء الدین، ۳۰۸
۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵	اخامیم، ۹۶
۱۵۶، ۱۵۸-۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۰-۱۷۲	انخطب، حی بن، ۳۷۵
۱۷۴، ۱۷۶-۱۷۸، ۱۹۵-۱۹۷	ادریس، ۱۳۵
۲۱۴، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۶۲	ادی، امیر بن، ۳۷۸
۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰-۲۹۲	اردن، ۱۰۰
۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۴	ارسطو، ۲۰۲، ۲۲۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳-۳۱۵، ۳۱۹	۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵-۳۵۷، ۳۸۶
۳۲۳-۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱	ارمنان، روزنامه، ۸
۳۳۶-۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶	اروپا، ۱۱۶، ۳۵۶
۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۶	اسامه بن زید، ۳۰۳
۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۹-۳۷۱	اسپانیا، ۹۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۷۸، ۲۲۶، ۳۵۵
۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۷	اسپرنگر، الویز، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۲۷، ۱۲۸
اسماء، ۳۱۷	۳۸۵

انشاء اله، ۱۵۱، ۱۷۴	افریقای جنوبی، ۱۱
اتصال، ۶۵، ۱۰۹	افلاطون، ۲۰۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۵
اتصاف، ۳۱۲، ۳۱۳	اقیانوس آرام، ۲۲۳
امیر علی، سید، ۳۱۳، ۳۱۶	الکامی، ۱۲۱
انقلاب کبیر فرانسه، ۲۰۸، ۲۰۹	آگوستن، سنت، ۳۴۹
انوش، ۹۲	الکاسی، ابوبکر بن طفیل، ۳۵۴، ۳۵۵
انی میسم، ۳۴۳	الول، ماه، ۱۴۶
اودسا، ۳۴۸	اله، بت، ۱۵۰، ۱۵۴، ۳۳۰
اورشلیم، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۴۵، ۲۵۱	السی قمش‌ای، مهدی، ۱۳۴، ۱۹۶، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۶۹
اوس، طایفه، ۳۷۶	۲۸۷، ۲۷۳
اوپاس، ۹۰	الیاس، ۱۳۵
اهانت، ۲۵، ۲۶	الیجاه، ۳۵
اهرز، ۱۲۵	ام کلثوم، ۹۶
اهل فمه، ۱۹۲	امام زمان، ۲۷۶-۲۷۹
ایتالیا، ۱۹۵	امام، ۳۶۵
ایتیشیم، ۲۸۰	امری القیس، ۷۳
ایران، ۱۲، ۱۷، ۳۴، ۵۸، ۶۹، ۷۶، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۹۵، ۲۲۶، ۳۴۸، ۳۵۱	امریکا، ۳۴
ایستر، ۱۴۶	ام سلمه، بنت امی لهب، ۶۳، ۳۶۴
اینشتین، آلبرت، ۳۴۵	امی، ۸۰-۸۶، ۸۸
ایوب، ۳۳۵، ۱۳۶، ۳۴۲	انترناسیونالیسم، ۱۲۴
	انترناسیونالیسم اسلامی، ۳۳
ب	انثرو پوسوفی، ۲۸
بابل، ۱۲۲	انتی نومی نیسم، ۲۹، ۳۰، ۱۷۱
باتیکا، ۲۵۵	انجیل، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴
بارتلمی، ۹۵	۱۵۰، ۲۴۹
بازشناسی قرآن، ۷-۱۰، ۱۴، ۲۰، ۲۳، ۲۵	انجیل لوقا، ۲۵۰، ۲۵۱
۳۰، ۲۶	انجیل متی، ۲۴۹، ۲۵۰
بحر المیت، ۱۰۱	انس بن مالک، ۱۶۲، ۲۴۱، ۳۰۱
بحیره، ۱۲۵، ۳۷۴	

بیروت، ۲۷۰	البخاری، ۴۸، ۸۹، ۱۶۰، ۳۰۵، ۳۳۱
بیزانتین، امپراطوری، ۱۱۸، ۲۲۶، ۳۴۸	بدن جنگ، ۵۷، ۷۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۶۱
بیست و سه سال، ۹	۳۷۷، ۳۳۹، ۱۹۵
البیضاوی، ۹۳، ۲۶۹، ۳۱۷	بربرها، ۱۱۷
بین النهرین، ۴۱، ۱۰۰، ۱۲۹	برگن، ۷۸
بیسقی، ۴۸	بروکلمن، ۱۳۱، ۱۳۲
	برون ذاتی، ۲۳۵
پ	بریتانیا، ۱۰-۱۲، ۱۵، ۳۴، ۳۱۰
پاپ پیشوای کاتولیکها، ۱۲	بمبئی، ۱۸۱
پاراسلوس، ۳۵۲	بقاوی، علی، ۹۰، ۹۳
پاریس، ۳۵۶	بکاء، ۱۰۳
پاسداران جمهوری اسلامی، ۷۰	بل، پیر، ۹۹
پاسکال، ۱۹۲	بلان، ۱۳۳
پاکستان، ۹۴، ۱۱، ۳۱۰	البلادری، ۶۹، ۷۸، ۱۲۸، ۱۲۹، ۳۸۹
پالمیر، ۸۲	بلین، ۹۵
پالمیرا، ملکه، ۲۸۶	بمبشی، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۹۶
پاول، سنت، ۳۸۵، ۷۴	بنگلادش، ۱۱
پاینده، ابوالقاسم، ۲۶۴، ۲۷۳	بنی اسد، ۱۱۷
پبلیشرز ویکلی، مجله، ۱۰	بنی اسرائیل، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۳
پترا، ۷۹	۲۴۷-۲۴۹
پروستان، ۱۴۶	بنی امیر، ۳۶۸
پرون، ۲۹۰	بنی امیه، ۳۷۷
پل صراط، ۱۵۰	بنی سلیم، ۶۴
پلوگیوس، ۳۴۹	بنی قریظه، ۵۷، ۱۴۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵
پلوتارک، ۲۰۲	۳۷۶
پیام امروز روزنامه، ۸	بنی قینقاع، ۵۷، ۱۴۸، ۳۷۵
پیزنه، سلسله جبال، ۱۷۸، ۱۹۵	بنی مصطلق، ۶۳، ۶۵، ۶۷
	بنی النضیر، ۵۷، ۱۴۸، ۲۶۶، ۳۱۵
ت	۳۶۸-۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۶
تاج المروس، ۸۵	بودا، (ساکیامونی)، ۶۸، ۱۵۰، ۲۰۲، ۲۸۱

۳۸۴، ۳۸۲، ۳۷۳، ۳۶۸، ۳۲۶	تالمود یاروشالمی، ۲۱۹، ۱۷۵، ۱۵۰
جزیه، ۱۹۲	تالوت، ۱۵۱
جعفر صادق، امام، ۸۸، ۸۹، ۳۰۶، ۳۰۷	تایمز، روزنامه، ۱۱
الجمعی، ابی بن خلف، ۳۷۷	تثلیث، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۱
جن، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۴	ترکستان، ۳۴۹
۲۱۷، ۲۴۴، ۲۴۶، ۳۲۳-۳۲۸	ترمذی، ۱۰۲، ۲۴۱
۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۹	تریپولی، ۹۶، ۱۱۷
جنگ جهانی دوم، ۳۴	ترنوس، ۳۷۹
جویریة، ۶۵، ۶۶	تسیح، ۵۰
الجوینی الحرمین، امام، ۳۵۳	تشرین، ۱۴۹
جهاد، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷	تفسیر جلالین، ۲۸۸، ۳۱۷
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵-۱۹۷	تقدیر و مرنوشت. به فائالیم مراجعه فرمایند.
الجهی، ابوجزه، ۳۷۸	تقلیب، قبیله، ۱۲۱
ج	تورات، ۷۵، ۷۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۵
چیخو، لونی، ۷۷، ۷۸	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵-۱۳۷
چین، ۱۴۴، ۱۷۸، ۱۹۵	۱۵۰، ۱۶۴، ۱۷۳، ۲۵۲
ح	نوری، ۸۲، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۳۲
حارب، ۷۵	توهین، ۲۵، ۲۶
حارث، ۶۳، ۶۵	تیما، ۱۱۰، ۱۲۲
حافظ شیرازی، ۹	ث
حبشه، ۳۹، ۱۲۶، ۱۲۹	ثابت، حسان، ۶۷
حج، مناسک، ۱۰۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰	ثمود، طایفه، ۱۴۱، ۲۳۸، ۳۲۸
۲۱۸، ۲۱۹	ج
حجائن، ۳۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵	جبرئیل، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۴۷
۱۲۶	۴۸، ۵۰، ۹۲-۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۸
حجة الوداع، ۵۹، ۲۹۹	۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۱
حجر الاسود، ۱۰۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰	۱۵۷-۱۵۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۴
حلبییه، ۹۰، ۳۶۶، ۳۶۷	۴۴۰، ۴۶۱، ۴۸۰، ۴۹۰، ۴۹۹

حدیث، ۲۹۸	۲۹۰، ۲۸۷، ۱۹۸، ۱۲۸، ۸۰، ۷۷
حدیث قدسی، ۲۹۸	۳۶۴، ۳۶۳
حدیث نبوی، ۲۹۸	خراج، ۱۹۲
حرا، کوه، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۲	خزائلی، ۲۸۷، ۲۹۴
حزقیال نبی، ۱۲۶	خزرج، ۵۸
حسن، امام، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳	خسرو پرویز، ۵۸
حسن بن ثابت، ۳۲۵، ۳۲۶	خضر، ۲۶۹
حسن القرطبی، ۳۷۶	خمس، ۱۹۴، ۲۶۵
حسینی طباطبائی، مصطفی، ۸، ۹	حسینی، روح اله، ۱۰-۱۲، ۱۷، ۲۴-۲۶
حضه، ۷۹، ۸۰، ۱۳۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۱۵	۱۹۴، ۲۲۷، ۳۳۳، ۳۵۴
۳۶۴	خندق، جنگ، ۱۴۸
حلا، ۳۶۳	خوارزمی، محمد بن موسی، ۳۴۸
حلی، علی اصغر، ۳۴۶، ۳۴۷	الخوانساری الکوشانی، ابوطیبه، ۳۳۳، ۳۳۴
حلیه المتقین، ۳۰۶	خیبر، ۱۲۲، ۳۷۰، ۳۷۵
حمزه، ۱۶۲	الخیلاتی، امام عبدالحسین علی بن الحسین
حمزایی، ۲۰۲	بن محمد، ۳۳۶
حمیداله، ۷۳	
حمینه، ۶۷	د
حنیف، ۴۵، ۱۰۰، ۱۵۰	دارالاسلام، ۱۷۷، ۱۷۸
حوا، ۱۳۶	دارالحرب، ۱۷۷
حیات القلوب، ۸۷	دانه، ۳۷۹
حیاچه، بازان، ۴۰	دانیال نبی، ۱۳۶
حیره، ۱۲۸، ۱۲۹	داود، ۱۳۵، ۱۳۶
حیه، ۳۶۹	دبا، طایفه، ۱۲۱
	درون ذاتی، ۲۳۵
خ	دریای سرخ، ۶۳
خالد بن سفیان، ۳۷۸	دشتی، علی، ۸
خالد بن ولید، ۳۱۴	دقایق الاخبار وشموس الانوار، ۱۷۵
خاورمیانه، ۴۰	دلنا، دهکده های، ۳۴۴
خدیجه، ۳۰، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۷۵	دلیل الکتاب، ۹۶

ز	دمشق، ۲۸۶
زنوس، ۱۷۰	دموکراسی، ۳۵۱
زبون، ۱۳۶	اللمیری، ۳۳۵
زبیر بن العوام، ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۷۶	دوران، سیمون، ۱۳۲
زرتشت، ۱۵۰، ۲۰۲	دوره فترت، ۴۸
زکریا، ۱۳۵، ۱۵۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲	دیتری، ۲۰۸، ۳۸۳
زمخشری، ۲۸۸، ۳۱۷	
زمزم، ۱۰۲، ۱۰۳	ذ
زنو امپراطور، ۳۴۸	ذوالقرنین، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۱، ۲۲۱، ۲۷۶
زنوبیا، ۲۸۶	ذوالکیف (هویدیا)، ۱۳۵، ۳۴۲
زور، سمول، ۹۵	
زهر بن کیلاب، ۱۲۹	ر
زید، ۳۱۵، ۲۸۹-۲۸۷، ۵۴، ۵۴، ۵۰	راسل، برتراند، ۶۸، ۱۶۹
۳۷۸، ۳۶۴	راما کریشنا، ۲۵۹
زید بن ثابت، ۱۲۹، ۱۳۵	رسالت، ۱۸۳
زهیره، ۷۳	رشدی، احمد سلمان، ۱۰-۱۴، ۱۶-۲۰، ۲۶
زینب بنت جحش، ۲۸۷-۲۸۹، ۳۱۵	
۳۷۸، ۳۶۴	رفاهه بن قیس، ۳۷۸
زینب بنت خزیمه، ۳۶۴	رمی جمره، ۱۴۷، ۱۵۰
	رسانس، ۳۵۴
ز	رواقیون، ۳۴۶
ژاپن، ۱۲	روح، ۲۶، ۱۵۵، ۱۶۵
ژورنال انجمن آسیایی، ۹۵	رودولف، ۸۲، ۸۴، ۸۶
	رودولف، ۱۲۵
روزبه مبیار فارسی. به سلمان فارسی مراجعه می فرمایند.	
سارا، ۱۰۰، ۱۱۱	روزه، ۱۴۶، ۱۵۱
سالم بن عمیر، ۳۷۷	روم، ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۵
سام، ۱۰۰	ریحانه، ۳۱۵، ۳۷۵
سامانی، نوح بن منصور، ۳۵۱	
سانسکریت، ۳۴۸	

ساواری، ۳۸۰	سبیل بن امر، ۸۹، ۹۰
سیا، ملکه، ۱۳۸	سیا (سازمان اطلاعاتی امریکا)، ۳۴
سجاج، ۱۱۷	سید بن عباده، ۳۳۹
سرخ، دریای، ۲۶۹، ۳۶۷	سیرت الرسول، ۸۹
سریانی، به نسطوری مراجعه فرمایید.	سیک، تروریستها، ۱۴
سروی پر، ۲۲۶	سبل، ۳۷۹
سعد بن معاذ، ۳۷۶	سینا، کوه، ۴۶، ۲۳۷، ۲۳۸
سفر تکوین، ۱۰۱، ۱۰۲	سیوطی، ۱۴۸
سقراط، ۷۱	
سل، کنون، ۲۷۷	ش
سلیمان فارسی (روزبه مهبان)، ۱۴۸، ۳۷۱، ۳۷۲	شافعی، ۳۳۶
سلیمان، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۷۵، ۳۳۹، ۳۳۵	شام، ۱۸۷
سلیمان، اسپهای بالدار، ۳۰۰	شبلبی، محمد بن عبدالله، ۳۳۷
سنت، ۲۹۸	شعبی، ۱۳۵، ۱۵۱، ۳۳۵
سنت التقریر، ۲۹۸	شکاگان، ۳۴۷
سنت الفعل، ۲۹۸	شورای کلیسا، ۲۴۹
سنت القول، ۲۹۸	شورای متحد مسیحیان، ۱۱۷
سندی تابیز، روزنامه، ۱۱	شووالی، ۸۲، ۸۳
سندی تلگراف، روزنامه، ۱۱	شمولدر، ۳۵۷
سوئز، خلیج، ۲۶۹	شهاب، حسن، ۹۶
سودوم، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۴۲	شیت، ۹۲
سوده بنت زمه، ۳۶۴	شیطان، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۴۴-۲۴۶، ۲۶۳، ۳۳۹، ۳۴۱-۳۴۳، ۳۸۶
سورتی، محمد غلام رسول، ۹۶	شیفا، ۹۶
سوریه، ۳۹، ۷۰، ۹۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۹۵	ص
۲۰۳، ۲۴۱، ۲۸۶، ۳۴۶، ۳۷۰	صائب، ۲۹
سوگند رضوان، ۹۰	صالح، ۱۳۵
سوو یفت، ۱۰	صحیح البخاری، ۷۷، ۸۹، ۹۴
سهمی، صفوان بن محفل، ۶۴، ۶۶	صفا، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۵۰

۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۷۲،	صفین، جنگ، ۲۷۶
۷۷، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶،	صفیه، ۳۷۸، ۳۷۵، ۳۱۵
۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۸،	صنعا، ۱۱۶، ۱۴۷
۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳،	
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۸۹، ۱۹۵،	ط
۱۹۷، ۲۰۳، ۲۵۰، ۲۸۰، ۲۸۶،	طالس، ۳۴۵
۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۲۵، ۳۲۶،	طایف، ۱۱۰، ۳۶۵
۳۳۰، ۳۴۴، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۲،	الطیرانی، ۳۳۳
۳۸۵	طبری، ۱۸، ۴۸، ۸۵، ۸۶، ۱۲۸، ۱۷۶،
عربستان جنوبی، ۷۷، ۲۸۷	۳۱۵
عربستان سعودی، ۱۱	
عربستان شمالی، ۷۶، ۷۷	ع
عرفات، ۴۷، ۵۹	عاد، طایفه، ۱۴۱
عزراء، ۱۳۵	عاملی، امین، ۶۲
عزرائیل، ۱۶، ۱۵۷	عایشه، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۶،
عزری، بت، ۱۸، ۱۴۷، ۱۵۴	۷۳، ۷۹، ۸۰، ۱۲۸، ۱۷۴، ۲۰۴،
عسقلانی، ۹۰	۲۰۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۶۱،
عشره مبشره، ۳۱۷، ۳۳۱	۳۶۴، ۳۷۳، ۳۷۶
عصما بنت مروان، ۳۷۸	عبدالمجید، سلطان، ۹۶، ۹۷
عفیضی، عبدالله، ۲۸۶	عبدالمطلب، ۳۹، ۷۵، ۷۶
عقبه، خلیج، ۲۶۹	عبداله بن ابی، ۳۶۹، ۳۷۰
عقبه، کوه، ۵۳	عبداله بن جحش، ۱۸۷
عقبه بن معیط، ۶۲، ۳۷۷	عبداله بن عمر، ۳۰۰، ۳۰۲
علی بن ابیطالب، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۶۲،	عبداله بن قسّه، ۱۶۲
۷۰، ۷۷، ۸۹، ۹۰، ۱۶۲، ۲۷۰،	عبداله بن مسعود، ۳۰۰
۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲،	عثمان، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۱۳۵، ۳۱۵
۳۱۵، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۷،	عثمانی، ۲۹۲
۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۷	عدویه، عبدالله، ۹۶
عمامه بن زید، ۳۰۲	عرب، دریا، ۲۰
عمر بن الخطاب، ۳۲، ۵۴، ۸۷، ۹۲، ۹۳،	عربستان، ۱۹، ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۴،

فخر رازی، ۹۷	،۲۰۳، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۴۸، ۱۴۷، ۹۶
فدیبه، ۱۹۲	۳۶۸، ۳۱۵، ۲۰۷
فرات، ۶۹	عمرو بن خضری، ۱۸۷، ۱۹۱
فرعون، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱	عنتره، ۷۳
فریشاک، ۲۸۶	عنسی، اسود، ۱۱۶
فلسطین، ۱۲۲، ۲۸۷	عهد جدید، ۷۴
فلسفه نوافلاطونی، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰	عهد عتیق، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۰
۳۵۷، ۳۵۲	عیسی، ۴۶، ۷۴، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۱، ۲۵۱، ۲۵۲
فلوتین، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰	۲۳۶
فنیقیه، ۳۵۵	
فوزریاخ، ۱۶۹، ۲۵۵	غ
فوق العاده، مجله، ۸	غزالی، امام، ابوحامد ابن محمد، ۱۱۷
فهبی، منصور، ۲۹۲، ۳۰۷	۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۱۸
	۲۴۸ - ۳۵۰، ۳۵۲ - ۳۵۶
ق	غزوه، ۱۹۱
قائیل، ۱۵۱، ۳۳۵	غسل، ۱۵۱
قادسیه، جنگ، ۶۹	غطفان، طایفه، ۳۷۲
قاف، کوهپای، ۳۲۵	غفاری، ابورحم، ۳۷۶
قاهره، ۹۶	
قرآن، ۱۰، ۱۷، ۱۹، ۲۹ - ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۱	ف
۴۶، ۴۸، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۷۱ - ۷۵	فانالیسم، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۳۴، ۳۴۹
۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۹۷، ۱۰۰	۳۵۰، ۳۵۳
۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۴ -	فاراب، ۳۴۹
۱۲۰، ۱۲۳ - ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳ -	قارایی، ابونصر محمد بن ترکان اوزلاگ،
۱۴۱، ۱۴۳ - ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹	۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹	فاشیسم مذهبی، ۳۳
۱۶۱، ۱۶۳ - ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۷	فاطمه، ۸۷، ۲۷۰، ۲۸۱
۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۱ -	فتح الباری، ۷۸، ۷۹، ۹۶، ۱۲۸
۲۰۳، ۲۰۵ - ۲۰۷، ۲۱۳ - ۲۱۵	فتح البلدان، ۶۹
۲۱۸ - ۲۲۲، ۲۲۶ - ۲۲۹، ۲۳۱	

کعب بن اشرف، ۵۷۷	۲۳۲، ۲۳۶ - ۲۳۸، ۲۴۲ - ۲۴۴،
کعبه، ۱۹، ۲۰، ۳۸، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۴	۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴ - ۲۵۷،
۱۴۷-۱۴۵، ۱۰۴، ۱۰۲، ۷۳، ۵۸	۲۵۹ - ۲۶۵، ۲۶۷ - ۲۷۹، ۲۸۲،
۳۳۰، ۲۳۷، ۱۴۹	۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰ - ۲۹۴،
کلارک، جیمز فریمن، ۱۵۶	۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸،
کلهه، ۱۰۰	۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۴،
کمنیسم، ۲۸۰	۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۱ - ۳۳۴، ۳۳۶ -
کنانه بن ربیع، ۳۷۵، ۳۱۵	۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۹ - ۳۵۱، ۳۵۳ -
کندی، ابویوسف یعقوب بن اسحق، ۳۴۷	۳۵۷، ۳۵۹، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۷
۳۴۹	قرن بیستم، ۲۵
کنعان، ۱۰۰ - ۱۰۲	قرون وسطی، ۱۹، ۱۰۷، ۱۱۰، ۳۴۶، ۳۴۹،
کفوسیوس، ۲۰۲	۳۵۱
کوردووا، ۳۵۶، ۳۵۵	قریش، ۳۸، ۵۰ - ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۶، ۸۹،
کودوش بزرگ، ۹، ۱۰	۹۰، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۸۷، ۱۸۸،
کودوش بزرگ و محمد بن عبدالله، ۱۰	۲۸۷، ۵۵۶، ۳۵۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۷،
کیهان بین المللی، روزنامه، ۱۱	فلسطینیه، ۵۸ - ۹۶
گ	قیامت، روز، ۲۶، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶،
گاردین، روزنامه، ۱۱	۱۶۸، ۱۶۹، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۵۳،
گالاشینز، ۷۴	ک
گائز، ۳۴۷	کاتانی، لئون، ۶۹
گزنغون، ۹	کاتب الواقدی، ۷۶
گلبرگ، لارنس، ۳۵	کاتولیک، ۱۴۶
گوته، ۱۶۹	کارتاز، ۳۵۵
گوئها، ۱۱۷	کارلایل، توماس، ۳۸۳ - ۳۸۵
گوردیمر، نرین، ۱۱	کرز بن جابر، ۳۷۴
گورگاد، ۱۸۱	الکرفاه، ۳۳۶
گولدریهر، ۱۳۲، ۱۸۲	کسری، ۳۰۵
گولیات، ۱۵۱	کش، ۴۶، ۱۵۹
گومورا، ۱۰۱، ۱۴۲	کعب بن اسد، ۵۷۵

متوکل، ۳۱۴	گیب، پروفیسور، ۱۲۹، ۱۳۶
مثل افلاطون، ۳۴۶، ۳۴۷	گنی گر، ۱۲۴
مجلسی، ملا محمد باقر، ۳۰۶، ۳۰۷، ۵۵۴	گیلگوم، پروفیسور، ۳۰۳
محمد باقر، امام، ۳۰۶	گیورگیو، ۲۸۲، ۴۷
محمد بن مسلمہ، ۳۵۸، ۳۵۹	
محمد بن ظفر، ۳۳۲	ل
محمد بن عبدالہ، ۹، ۱۰، ۱۲-۱۴،	لات، بت، ۱۸، ۱۴۷، ۱۵۴
۱۶-۲۰، ۲۲-۲۵، ۳۰، ۳۱،	لاکمن، ۱۳۵
۳۷-۴۲، ۴۴-۴۸، ۴۹-۶۴،	لاپیزیک، ۱۳۷
۵۶-۵۹، ۶۰-۶۶، ۷۰-۸۰،	لبنان، ۲۷۰
۸۴، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰-۹۷،	لنت، روزہ، ۱۴۶، ۱۵۱
۹۹، ۱۰۵-۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۸،	لندن، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۴
۱۱۹، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۴۴-۱۴۸،	لندن، موزہ باستانی، ۷۰
۱۵۰-۱۵۳، ۱۶۲-۱۶۶،	لوتر، ۵۰۳
۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۱-۱۸۳،	لوزہ، ۱۷۵
۱۸۵-۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸،	لوط، ۱۰۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳
۲۰۱-۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۷، ۲۲۶،	لین، ۸۲، ۸۶
۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳،	
۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷-۲۶۲،	م
۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹،	مارکس، کارل، ۱۷۰، ۲۴۶، ۲۴۶
۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵-۲۹۰، ۲۹۵،	مارکسیم، ۲۸۰
۲۹۸-۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵،	مارگولیت، ۸۰، ۳۸۶
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۲-۳۱۸، ۳۲۵،	ماریہ قطیہ، ۲۰۷-۲۰۹
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰-۳۳۲،	ماکیاولی، ۳۰، ۱۸۳، ۳۸۶
۳۳۴-۳۳۶، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۰-۳۷۲،	مالزی، ۳۴۴
۳۷۴، ۳۷۶-۳۸۰، ۳۸۲-۳۸۷،	مأمون، ۳۱۴
محمد تقی، امام، ۸۸	مانش، دریا، ۱۴
محمود، محمود، ۳۴	مانوی، ۱۲۵، ۱۲۶
محبیبہ بن سعود، ۳۷۴	ماہیای حرام، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۶۵، ۳۷۳
مدرس، ۳۱۰	۳۷۸

مقدونی، فیلیپ، ۱۳۵	۶۴، ۶۳، ۵۸، ۵۶، ۵۴، ۵۲، ۱۳	مدینه، ۱۳
مقدونیه، ۳۴۸	۱۰۹-۱۰۷، ۸۹، ۸۲، ۷۶، ۶۷، ۶۶	مدینه، قانون اساسی، ۱۹۸
مقوقس، ۹۶	۱۸۱، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۱۷، ۱۱۵-۱۱۲	مدینه النبی، ۱۱۲
مکدونالد، پروفیسر، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱	۲۴۸، ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۹۷، ۱۹۰، ۱۸۷	مدیح، طایفه، ۱۱۶
مکه، ۱۹، ۲۰، ۳۱، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۴	۳۷۴، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۶۹، ۳۶۶، ۳۳۱	مروه، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۴۷، ۱۵۰
۵۴-۵۱، ۵۶-۵۹، ۶۱-۶۳، ۷۵-۸۰	۳۷۵	مریک، جیمز، ۸۸
۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۱۲-		مریم، ۱۳۶، ۱۵۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۳۵
۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰		مسجد الاقصی، ۱۳۵
۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۱، ۱۸۲		مسطح، ۶۷
۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۸		مسلم، ۳۳۴
۲۴۸، ۲۶۱، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۶۵-		مسیح، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۲۲-
۳۶۷، ۳۷۱-۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۶		۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۱
مگما، ۲۲۴		۱۸۲، ۲۰۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۸۶
ملک، به فرشته مراجعه فرمایند.		صیلمه، ۱۱۷
منات، بت، ۱۸، ۱۴۷، ۱۵۴		مشکات المصابیح، ۱۷۲، ۱۷۳
مناقضین، ۶۶		مصر، ۱۱، ۵۸، ۹۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۸
منہاج الطالبین، ۳۰۹		۱۴۲، ۱۴۴، ۱۹۵، ۲۰۷، ۳۴۷
مواهب الدنیاء، ۹۰		مصر علیا، ۹۶
مورلی، جان، ۱۱۹		مغاریب، ۱۴۱
موریتز، ۷۹		معاویه، ۵۹
موسی، ۴۶، ۶۷، ۷۴، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۳۲		مہراج، ۲۸۲
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶		مصیبت اولیہ (گناہ طبیعی و یا اساسی)،
۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۳، ۲۵۹، ۲۷۲		۱۵۵
۲۸۲، ۳۰۰، ۳۳۵، ۳۴۲		مملقات، ۷۳
مولر، اگوست، ۸۲		مقام ابراہیم، ۱۴۸
مونوفیزیت، ۱۱۷، ۱۲۶		
موریر، ویلیام، ۷۶، ۹۰، ۹۱، ۳۸۵		
مہاجرین، ۶۵، ۱۰۹		
میدراش، ۲۱۹		
میکائیل، ۱۵۷، ۱۵۸		

نیبلیسم، ۲۸۰	ن
نیویورک تایمز بوک ریویو، روزنامه، ۱۰	نابغه، ۷۳
	ناپلئون، ۱۸۱
و	نیات، ۲۸۷
وات، مونتهگمری، ۳۶۵-۳۷۹	نیوت، ۱۸۳
واتیکان، روزنامه، ۱۲	نجران، ۱۰۷، ۱۱۶، ۲۹۰
وارنک، ۳۳۴، ۳۴۴	نخله، ۱۸۷، ۳۶۵
واشینگتن پست، روزنامه، ۳۴	نذر بن حارث، ۱۳۸، ۱۳۹
وحشی، ۱۶۲	النسائی، ۳۳۴
ورقه بن نوفل، ۷۷، ۷۸، ۱۲۸	نسطوری (سریانی)، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۹،
وری، ۸۱، ۸۲	۳۴۸، ۳۴۶
ول هومن، ۷۸، ۱۲۴، ۳۳۰	نسطوریوس، ۱۱۷
ولتر، ۱۰، ۳۸۲، ۳۸۳	نصیرطوسی، شیخ، ۲۹۷
واقعی، ۹۰	نعم بن محمود، ۳۷۱-۳۷۳
ویزینگوت ها، ۱۱۷	نهیج البلاغه، ۳۰۵
ویل، گوستاو، ۳۸۵	نکیر و منکر، ۱۵۷
ویلکن، پروفیسور، ۲۹۰	نسان، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۸۲،
ویلی یرز، دو بولن، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲	۲۶۰، ۳۳۴، ۳۸۱
	نمرود، ۱۵۱
ه	نوائی، ۳۰۹
هابیل، ۳۳۵	نوح، ۱۰۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳،
هاجر، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴	۱۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۲، ۳۳۵
هارنمن، ۷۶، ۲۸۶	۳۴۲
هاروت و ماروت، ۴۱	نوح، طوفان، ۱۵۱
هارون، ۱۳۵، ۱۵۱، ۲۵۱	نولدک، ۸۲
هاشم، قبیله، ۲۰۶	نولدوکه، تودون، ۳۸۶
هاگادا، ۴۱	نوما، ۳۷۹
هاوائی، ۲۲۳	نومان، محمد بن محمد بن، ۸۷
هیرون، ۱۰۰	نومی دیا، ۳۴۹
هجرت، ۶۴، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۳۶۳، ۳۶۸	نیچه، ۱۶۹

یوسف، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۱، ۲۳۴،	هراکلیون، ۵۸
۳۳۵، ۳۰۷	هران، ۱۰۰
یوسف، ابویساقوب، خلیفه، ۳۵۵	هزبل، طایفه، ۱۱۷
یوسف علی، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳	هرشفلد، ۹۳
یوم کی پور، ۱۳۲	هرودوت، ۹
یونان، ۱۱۷، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱،	هگل، ۱۶۹، ۲۵۵
۳۵۷، ۳۵۲	هنت، (هند جگرخوان)، ۱۶۲
یونس، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸ *	هندوستان، ۱۱، ۱۵، ۹۴، ۱۴۴،
	۲۲۶، ۳۱۰، ۳۵۳
	هوارت، کلمان، ۷۲
	هود، ۳۳۵
	هورگرونیچ، استوک، ۳۱۶
	هومر، ۱۷۰
	هود، ۳۳۵
	هینوتیسیم، ۱۰۶
	هیدونیسیم، ۲۸۰
	هیره، ۳۳۳
	هیگل، محمد حسنین، ۳۱۴، ۳۱۶
	هیگار، ۳۲۸
	ی
	یاجوج، ۴۱
	یاجوج و ماجوج، ۱۵۱، ۲۷۷
	یثرب، ۲۳، ۲۴، ۴۵، ۵۲-۵۴، ۱۰۰
	یحیی، ۱۳۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۵۴
	یرمیای نبی، ۱۳۶
	یسرین فرزام، ۳۷۸
	یعقوب، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۷
	یعقوب، المنصور، خلیفه، ۳۵۵، ۵۵۶
	یسن، ۵۳، ۱۰۷، ۱۱۹، ۲۶۸